



استاد محقق :

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد سیزدهم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری
جمعی از نویسندگان



- ناشر: دارالکتب الاسلامیہ
- تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
- چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
- صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری
- چاپ: چاپخانه سرور
- شابک ۶-۴۴۰-۰۰۴-۹۶۴ / ISBN: 964-440-004-6
- شابک دورہ ۲۸ جلدی ۵-۳۰-۴۴۰-۹۶۴ / ISBN-SET: 964-440-030-5 VOL.28
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است
- قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد سیزدهم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
عبداللّهی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

هدف هائی که در این تفسیر تعقیب می شود چشم ها از سراسر جهان به اسلام دوخته شده، می خواهند اسلام را از نو بشناسند...حتی خود مسلمانان! و این به دلایل مختلفی است که از جمله «انقلاب اسلامی کشور ما» و «جنبش های اسلامی در نقاط مختلف دیگر جهان» را می توان نام برد، که افکار همه، مخصوصاً نسل جوان را تشنه شناخت هر چه بیشتر اسلام ساخته است.

و برای شناخت اسلام هر کس می داند نزدیک ترین راه و مطمئن ترین وسیله، غور و بررسی بیشتر در متن قرآن مجید کتاب بزرگ آسمانی ما است.

اما از سوی دیگر قرآن این کتاب عظیم و پرمحتوا، همانند کتب عادی، دارای یک بعد نیست، و به اصطلاح «بطون» مختلفی دارد، و در درون هر بطنی، بطن دیگر نهفته است.

و به تعبیر دیگر هر کس به مقدار عمق فکر خویش و به اندازه فهم و آگاهی و شایستگی اش از قرآن استفاده می کند، بی آن که عمق کرانه های آن بر کسی - جز ائمه اطهار(علیهم السلام) - آشکار باشد، و مسلماً هیچ کس از کنار چشمه قرآن محروم باز نمی گردد!

با توجه به آنچه گفته شد نیاز به تفسیرهائی که مرکز پیوند افکار دانشمندان و محققان اسلامی است، و می تواند راه گشای اسرار مختلف قرآن گردد، کاملاً روشن

است.

اما کدام تفسیر؟ و کدام مفسر؟... آن تفسیر که آنچه قرآن می گوید بازگو کند، نه آنچه خود می خواهد و می پسندد.

مفسری که خود را در اختیار قرآن بگذارد، و از مکتبش درس فرا گیرد نه آن کس که «نا آگاه» و یا «آگاهانه» با پیش داوریهایش می کوشد در برابر قرآن «استاد» باشد و نه «شاگرد».

البته مفسران بزرگ و محققان عالی قدر اسلام از نخستین قرون اسلامی تا کنون تلاش ها و کوشش های شایان تقدیری در این زمینه کرده اند و در عربی و فارسی و زبان های دیگر تفسیرهای فراوانی نگاشته اند که در پرتو آن به گوشه ای از شگفتی های این کتاب بزرگ آسمانی می توان راه یافت (شَكَرَ اللَّهُ سَعْيَهُمْ).

این نکته نیز قابل ملاحظه است که با گذشت زمان «مسائل تازه ای» برای مردم حق طلب و حقیقت جو مطرح می شود، و «سؤالاتی» از برخورد و تضاد مکتب ها، و گاه از وسوسه های منافقان و مخالفان، و زمانی در چگونگی تطبیق تعلیمات این کتاب بزرگ آسمانی بر نیازهای زمان، پیش می آید که باید تفسیرهای امروز پاسخ گوی آنها باشند.

و از سوی دیگر تفسیرها همه نباید مجموعه ای از اقوال گوناگون و بحث های پیچیده و غیرقابل درک برای عموم باشد بلکه امروز تفسیرهایی لازم است که همچون خود قرآن جنبه همگانی داشته باشد و تمام قشرها اعم از «فضلاء» و «توده مردم» بتوانند از آن استفاده کنند (بی آن که از ارزش و عمق بحث ها کاسته شود).

توجه به این امور سبب شد که گروهی از ما بخواهند که به نوبه خود دست به تألیف تفسیری بنیمیم به این امید که این نیازها را برطرف سازد، و چون این کار

سنگین بود جمعی از اهل فضل را که همسفران خوبی در این راه طولانی و پرفراز و نشیب بوده و هستند به کمک و همکاری دعوت شدند تا با تشریک مساعی این مشکل حل شود، این کار بحمد الله قرین موفقیت شد، و محصولی داد که با استقبال فوق العاده همه قشرها مواجه گردید، به طوری که در اکثر نقاط مردم در سطوح مختلف به این تفسیر روی آوردند و مجلدات آن که تا کنون به دوازده جلد رسیده (و این سیزدهمین جلد آن است) کراراً چاپ و منتشر شده است و خدا را بر این موفقیت سپاس می گوئیم.

در مقدمه این جلد لازم است نظر خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب کنم:

۱ - کراراً سؤال می کنند مجموع این تفسیر در چند جلد تمام خواهد شد؟ در جواب باید بگویم: ظاهراً از بیست جلد کمتر و از بیست و چهار جلد بیشتر نخواهد بود!

۲ - کراراً می گویند چرا مجلدات تفسیر با فاصله زیاد زمانی منتشر می شود؟ باید توجه داشت ما نهایت کوشش را در سرعت بخشیدن به کار داریم و حتی در سفر و حضر، گاهی در تبعیدگاه، و گاهی در بستر بیماری، آن را ادامه داده ایم، اما از آنجا که نمی توان نظم و عمق مباحث را فدای سرعت عمل نمود باید کاری کرد که میان این دو تا آنجا که ممکن است جمع شود، و از سوی دیگر مشکلات فوق العاده چاپ و تهیه کاغذ و مانند آن را (مخصوصاً در زمان جنگ) نباید از نظر دور داشت که آن هم یک عامل مهم تأخیر بوده است.

۳ - گاهی می پرسند اگر این تفسیر به قلم افراد مختلف تهیه گردد هماهنگ نمی تواند باشد. در پاسخ می گویم در آغاز کار تا اندازه ای چنین بود ولی به زودی برای تأمین همین هدف بر آن شدیم که قلم تفسیر همه جا از اینجانب باشد، و دوستان در

جمع آوری مطالب کمک کنند، آنها نیز هر کدام کار خود را قبلاً به طور انفرادی انجام می دهند و یادداشت های لازم را تهیه می کنند ولی بعداً در جلسات دسته جمعی که با هم داریم، هماهنگی لازم ایجاد می گردد تا هیچ گونه نوسانی در بحث ها و طرح مسائل گوناگون و سبک تفسیر پیدا نشود و همه یک دست و یکپارچه و منسجم باشد.

امیدواریم بتوانیم برای تعمیم منفعت بیشتر، این تفسیر را به زبان عربی و حتی زبان های دیگر ترجمه کنیم تا دیگران نیز بتوانند از آن بهره گیرند (این پیشنهاد از سوی خوانندگان عزیز نیز مطرح شده است).

خداوند! چشم ما را بینا و گوشمان را شنوا و فکرمان را صائب زاینده و کارساز فرما، تا بتوانیم به عمق تعلیمات کتابت راه یابیم و از آن چراغ پرفروغی برای خود و دیگران فراهم سازیم. خداوند! آتش هائی که دشمنان انقلاب ما خصوصاً و دشمنان اسلام عموماً پیرامون ما برافروخته اند و فکر ما را دائماً به خود مشغول داشته است، در پرتو مجاهدت های پی گیر و سعی و تلاش بی امان این امت اسلامی، خاموش بگردان تا یک جا دل را به تو بندیم و در راه تو و خدمت به بندگان مستضعف تو گام برداریم.

بارالها! به ما توفیق و عمر مرحمت فرما که بتوانیم این تفسیر را به پایان بریم و این خدمت ناچیز را به آخر برسانیم و یکجا به پیشگاهت تقدیم داریم. (إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

اول رجب ۱۴۰۱

۱۶ / ۲ / ۱۳۶۰

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیاناز دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
- ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی
- ۴ - تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی
- ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی
- ۶ - تفسیر برهاناز مرحوم سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی
- ۸ - تفسیر المناراز محمد رشید رضا (تقریرات درس تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه نیشابوری)
- ۱۲ - تفسیر مراغیاز احمد مصطفی مراغی
- ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیب از فخر رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابوالفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشافاز زمخشری
- ۱۶ - الدرّ المثوراز سیوطی

تفسیر نمونه

جلد سیزدهم

سوره های

مریم - طه - انبیاء

جزء ۱۶ قرآن مجید

سوره مریم

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۹۸ آیه است

تاریخ شروع

۷ / ربیع الاول / ۱۴۰۲

۱۳ / ۱۰ / ۱۳۶۰

محتوای سوره مریم

این سوره، از نظر محتوا، دارای چندین بخش مهم است:

- ۱ - مهمترین بخش این سوره را قسمتی از سرگذشت «زکریا» و «مریم» و حضرت مسیح (علیه السلام) و یحیی و ابراهیم قهرمان توحید و فرزندش اسماعیل و ادريس و بعضی دیگر از پیامبران بزرگ الهی، تشکیل می دهد که دارای نکات تربیتی خاصی است.
- ۲ - قسمت دیگری، از این سوره که بعد از بخش نخست، مهمترین بخش را تشکیل می دهد، مسائل مربوط به قیامت و چگونگی رستاخیز و سرنوشت مجرمان و پاداش پرهیزکاران و مانند آن است.
- ۳ - بخش دیگر، مواعظ و نصائحی است که در واقع مکمل بخش های گذشته می باشد.
- ۴ - بالاخره آخرین بخش، اشارات مربوط به قرآن و نفی فرزند از خداوند و مساله شفاعت است که مجموعاً برنامه تربیتی مؤثری را برای سوق نفوس انسانی به ایمان و پاکی و تقوا تشکیل می دهد.

فضیلت تلاوت این سوره

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده است: هر کس این سوره را بخواند به تعداد کسانی که «زکریا» را تصدیق یا تکذیب کردند و همچنین، یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل، آری، به تعداد هر یک از آنها خداوند ده حسنه به او می دهد، و نیز به تعداد کسانی که (به

دروغ و تهمت) برای خدا فرزندی قائل شدند و به تعداد کسانی که فرزند قائل نشدند. (۱)

در حقیقت، این حدیث، دعوت به تلاش و کوشش در دو خط مختلف می کند: خط حمایت از پیامبران و پاکان و نیکان، و خط مبارزه با مشرکان و منحرفان و آلودگان؛ زیرا می دانیم این ثواب های بزرگ را به کسانی نمی دهند که تنها الفاظ را بخوانند و عملی بر طبق آن انجام ندهند، بلکه، این الفاظ مقدس مقدمه ای است برای عمل.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: هر کس مداومت به خواندن این سوره کند، از دنیا نخواهد رفت، مگر این که: خدا به برکت این سوره او را از نظر جان و مال و فرزند بی نیاز می کند. (۲)

این غنا و بی نیازی، مسلماً بازتابی است از پیاده شدن محتوای سوره، در درون جان انسان و انعکاسش در خلال اعمال، رفتار و گفتار او.

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - همان مدرک.

- ۱ کهیحص
- ۲ ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِیَّا
- ۳ اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیًّا
- ۴ قَالَ رَبِّ اِنِّیْ وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّیْ وَاسْتَعَلَ الرَّاسُ شَیْبًا وَّ لَمْ اُكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِیًّا
- ۵ وَ اِنِّیْ خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِنْ وَّرَآئِیْ وَ كَانَتْ اِمْرَاتِیْ عَاقِرًا فَهَبْ لِیْ مِنْ لَّدُنْكَ وَلِیًّا
- ۶ یَرِثْنِیْ وَ یَرِثْ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - کهیحص
- ۲ - (این) یادى است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا.
- ۳ - در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) پنهان خواند.
- ۴ - گفت: «پروردگارا! استخوانم سست شده؛ و شعله پیری تمام سرم را فرا گرفته؛ و من هرگز در دعای تو، از اجابت محروم نبوده ام!

- ۵ - و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آئین تو را نگاه ندارند)؛ و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش.
- ۶ - که وارث من و دودمان یعقوب باشد؛ و او را مورد رضایت قرار ده!

تفسیر:

دعای گیرای «زکریا»

بار دیگر به حروف مقطعه در آغاز این سوره برخورد می کنیم: (کهیعص).
و از آنجا که تفسیر این حروف مقطعه را در آغاز سه سوره مختلف قرآن در گذشته (سوره بقره، آل عمران و اعراف) به طور مشروح آورده ایم، در اینجا نیازی به تکرار نمی بینیم. (۱)
آنچه لازم است در اینجا اضافه کنیم، این است که: در خصوص حروف مقطعه این سوره، دو دسته از روایات در منابع اسلامی دیده می شود:
نخست، روایاتی است که: هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء بزرگ خداوند (اسماء الحسنی) می داند «کاف» اشاره به «کافی» که از اسماء بزرگ خداوند است، و «هـ» اشاره به «هادی»، و «یاء» اشاره به «ولی»، و «عین» اشاره به «عالم» و «ص» اشاره به «صادق الوعد» (کسی که در وعده خود صادق است). (۲)
دوم، روایتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین (علیه السلام) در کربلا تفسیر کرده است: «کاف» اشاره به «کربلا»، «هـ» اشاره به «هلاک خاندان پیامبر» (صلی الله علیه وآله) و «یاء» به «یزید» و «عین» به «مسأله عطش» و «صاد» به «صبر و

- ۱ - به جلد اول، آغاز سوره «بقره»، و جلد دوم، آغاز سوره «آل عمران»، و جلد ششم، آغاز سوره «اعراف» (تفسیر نمونه) مراجعه فرمائید.
- ۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۰.

استقامت» حسین و یاران جانبازش. (۱)

البته، همان گونه که گفته ایم: آیات قرآن، تاب معانی مختلفی را دارد و گاه مفاهیمی را از گذشته و آینده بیان می کند که، در عین تنوع منافاتی هم با هم ندارند در حالی که اگر معنی را منحصر به یک تفسیر کنیم ممکن است از نظر وضع نزول آیه و زمان آن گرفتار اشکالاتی بشویم.

بعد از ذکر حروف مقطعه، نخستین سخن از داستان زکریا (علیه السلام) شروع می شود و می فرماید: «این یادی است از رحمت پروردگار تو، نسبت به بنده اش زکریا» (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا). (۲)

در آن هنگام که از نداشتن فرزندی، سخت ناراحت و غمناک بود، رو به درگاه خدا آورد «آنگاه در خلوتگاه و آنجا که صدایش را دیگری نمی شنید، پروردگارش را خواند» (إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا).

«گفت: پروردگارا! استخوان های من که ستون پیکر من و محکم ترین اعضای تن من است سستی گرفته» (قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي).

«و شعله های پیری تمام موهای سر مرا فرا گرفته است» (وَ اشْتَغَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا). تشبیه آثار پیری به شعله ای که تمام سر را فرا می گیرد، تشبیه جالبی است زیرا از یکسو، خاصیت شعله آتش این است که زود گسترده می شود و هر چه

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۰.

۲ - در حقیقت کلمه «ذکر» خبر است از برای مبتدای محذوف و در تقدیر چنین بوده «هذا ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ».

در اطراف آن است فرا می گیرد.

از سوی دیگر، شعله های آتش درخشندگی خاصی دارد، و از دور جلب توجه می کند. و از سوی سوم، هنگامی که آتش محلی را فرا گرفت چیزی که از آن باقی می ماند همان خاکسترها است.

«زکریا» فراگیری پیری و سفیدی تمام موی سرش را، به شعلهور شدن آتش و درخشندگی آن، و خاکستر سفیدی را که بر جای می گذارد، تشبیه کرده است، و این تشبیهی است بسیار رسا و زیبا.

آنگاه می افزاید: «پروردگارا من هرگز در دعاهائی که کرده ام از درگاه تو محروم باز نگشتم» (وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا).

تو همواره در گذشته مرا به اجابت دعاهایم عادت داده و هیچ گاه محرومم نساخته ای، اکنون که پیر و ناتوان شده ام، سزاوارترم که دعایم را اجابت فرمائی و نومید بازنگردانی. در حقیقت «شقاوت» در اینجا به معنی تعب و رنج است، یعنی من هرگز درخواستی هایم از تو به زحمت و مشقت نمی افتادم؛ چرا که به سرعت مورد قبول تو واقع می گشت.

سپس، حاجت خود را چنین شرح می دهد: «پروردگارا! من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (ممکن است دست به فساد بیالایند) و همسرم نازا است، از نزد خودت ولی و جانشینی به من ببخش» (وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا).

«جانشینی که از من ارث ببرد، و همچنین وارث آل یعقوب باشد، پروردگارا این جانشین مرا مورد رضایت خود قرار ده» (يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا).

نکته ها:

۱ - منظور از «ارث» در اینجا چیست؟

مفسران اسلامی، بحث فراوانی پیرامون پاسخ سؤال فوق کرده اند، گروهی معتقدند: «ارث» در اینجا ارث در اموال است، و گروهی، آن را اشاره به مقام نبوت دانسته اند. بعضی نیز، این احتمال را داده اند: منظور معنی جامعی است که هر دو را شامل می شود. بسیاری از دانشمندان شیعه، معنی اول را انتخاب کرده اند در حالی، که جمعی از علمای تسنن، معنی دوم را، و بعضی مانند «سید قطب» در «فی ظلال» و «آلوسی» در «روح المعانی» معنی سوم را.

کسانی که آن را منحصر به ارث مال دانسته اند، به ظهور کلمه «ارث» در این معنی استناد کرده اند؛ زیرا این کلمه هنگامی که مجرد از قرائن دیگر بوده باشد، به معنی ارث مال است، و اگر می بینیم در پاره ای از آیات قرآن در امور معنوی به کار رفته، مانند آیه ۳۲ سوره «فاطر»: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا:

«ما کتاب آسمانی را به بندگان برگزیده خود به ارث منتقل کردیم» به خاطر قرائنی است که در این گونه موارد وجود دارد.

به علاوه، از پاره ای از روایات استفاده می شود که در آن زمان بنی اسرائیل

هدایا و نذورات فراوانی برای «احبار» (علمای یهود) می آوردند، و «زکریا» رئیس احبار بود. (۱) از این گذشته، همسر «زکریا» که از دودمان «سلیمان بن داود» بود، با توجه به وضع مالی فوق العاده سلیمان و داود، اموالی را به ارث برده بود.

«زکریا» از این بیم داشت این اموال به دست افراد ناصالح و فرصت طلب و زراندوز، یا فاسق و فاجر بیفتد و خود منشأ فساد در جامعه گردد.

لذا، از پروردگار خویش تقاضای فرزند صالحی کرد تا بر این اموال نظارت کند و آنها را در بهترین راه مصرف نماید.

روایت معروفی که از «فاطمه زهرا» (علیها السلام) دختر پاک پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده که: برای گرفتن «فدک» در برابر خلیفه اول، به آیه فوق استدلال کرد، خود شاهد دیگری بر این مدعی است.

مرحوم «طبرسی» در کتاب «احتجاج» از بانوی اسلام (علیها السلام) چنین نقل می کند: هنگامی که خلیفه اول تصمیم گرفت «فدک» را از فاطمه (علیها السلام) منع کند و این سخن به بانوی اسلام رسید، نزد او آمده چنین گفت:

ای ابو بکر! اُفِی کِتَابِ اللّٰهِ اَنْ تَرِثَ اَبَاکَ وَ لَا اَرِثَ اَبِی لَقَدْ جِئْتُ شَیْئاً فَرِیّاً! اَفَعَلِی عَمْدَ تَرَكْتُمْ کِتَابَ اللّٰهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَ رَاءَ ظُهُورِکُمْ؟ اِذْ یَقُولُ فِیْمَا اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ یَحْیٰی بْنِ زَکَرِیَّا: «اِذْ قَالَ فَهْبُ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثْنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ»:

«آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من ارث نبرم؟ چیز عجیبی است! آیا عمداً کتاب خدا را ترک گفته و پشت سر افکنده اید؟ در آنجا که در داستان «یحیی ابن زکریا» می گوید: زکریا گفت خداوندا از سوی خودت

جانشینی (فرزندی) به من ببخش تا از من و خاندان یعقوب ارث ببرد» (۱). اما کسانی که معتقدند: «ارث» در اینجا همان ارث معنوی است به قرائنی که در خود آیه، یا خارج از آن است تمسک جسته اند مانند:

۱ - بعید به نظر می رسد: پیامبر بزرگی همچون «زکریا» در آن سن و سال، مشغله فکری مهمی از ناحیه وارثان ثروتش داشته باشد، به خصوص این که بعد از ذکر جمله «بِرِثْنِي وَبِرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» این جمله را اضافه می کند: «وَاجْعَلْهُ رَبُّ رَضِيًّا» «خداوندا او را مورد رضایت خویش قرار ده» بدون شک این جمله اشاره به صفات معنوی آن وارث است.

۲ - در آیات آینده وقتی خدا بشارت تولد «یحیی» را به او می دهد، مقامات معنوی عظیم از جمله، مقام نبوت را برای او ذکر می کند.

۳ - در سوره «آل عمران» آیه ۳۸ هنگامی که انگیزه «زکریا» را برای تقاضای فرزند شرح می دهد، اشاره می کند: او زمانی به این فکر افتاد که مقامات «مریم» را مشاهده کرد که به لطف پروردگار غذاهای بهشتی در برابر محراب عبادتش نمایان می شد. (هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ).

۴ - در پاره ای از احادیث، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) مطلبی نقل شده که: تأیید می کند «ارث» در اینجا اشاره به جنبه معنوی است، خلاصه حدیث چنین است:

امام صادق (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می کند: عیسی بن مریم (علیهما السلام) از کنار قبری گذشت که صاحب آن در عذاب بود، سال آینده نیز عبورش از آنجا افتاد، ملاحظه کرد که صاحب قبر در عذاب نیست، از پروردگارش در این زمینه سؤال

کرد، وحی الهی به او فرستاده شد که صاحب این قبر فرزند صالحی داشته است جاده ای را اصلاح کرده و یتیمی را پناه داده، خداوند او را به خاطر عمل فرزندش بخشیده است، سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: میراث خداوند بزرگ به بنده مؤمنش این است که: فرزندی به او بدهد که بعد از وی مطیع فرمان خدا باشد.

پس از آن امام صادق (علیه السلام) به هنگام نقل این حدیث آیه مربوط به زکریا را تلاوت فرمود: «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (۱) و اگر گفته شود: ظاهر کلمه «ارث» همان ارث اموال است در جواب خواهند گفت: این ظهور قطعی نیست؛ چرا که در قرآن کراراً در ارث معنوی استعمال شده است (مانند آیه ۳۲ سوره فاطر و آیه ۵۳ سوره مؤمن).

به علاوه، به فرض که خلاف ظاهر باشد با وجود قرائن فوق، مشکلی نخواهد بود. ولی طرفداران نظر اول، می توانند: این استدلال را پاسخ گویند که مشغله فکری زکریا پیامبر بزرگ الهی، مساله اموال به صورت یک مطلب شخصی نبود بلکه، به صورت یک منبع فساد یا صلاح برای جامعه بود؛ زیرا همان گونه که در بالا گفته شد، هدایا و نذرهای فراوانی برای احبار می آوردند که به دست زکریا سپرده می شد، و شاید اموالی نیز از طرف همسرش که از دودمان سلیمان بود باقی مانده بود، بدیهی است وجود یک شخص ناصالح در رأس آنها سبب مفساد عظیمی می شد و این بود که زکریا را نگران ساخت. و اما صفات معنوی که برای یحیی (علیه السلام) در این آیات و آیات دیگر قرآن ذکر شده نه تنها منافاتی با این مساله ندارد، بلکه، هماهنگ با آن است؛ چرا که او می خواست این ثروت عظیم به دست یک مرد الهی بیفتد و از آن در مسیر

سعادت جامعه بهره بگیرد.

اما به عقیده ما، اگر از مجموع مباحث فوق چنین نتیجه بگیریم که «ارث» در اینجا مفهوم وسیعی دارد که، هم ارث اموال را شامل می شود، و هم ارث مقامات معنوی را، مطلب خلافی نخواهد بود؛ چرا که برای هر طرف قرائنی وجود دارد و با توجه به آیات قبل و بعد، و مجموعه روایات، این تفسیر کاملاً نزدیک به نظر می رسد.

اما جمله: *إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي*: «من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم» با هر دو معنی سازگار است؛ چرا که اگر افراد فاسدی صاحب اختیار آن اموال می شدند، به راستی نگران کننده بود، و نیز اگر رهبری معنوی مردم به دست افراد ناصالح می افتاد، آن نیز بسیار مایه نگرانی بود، بنابراین، خوف زکریا در هر دو صورت قابل توجیه است.

حدیث معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) نیز با این معنی سازگار می باشد.

۲ - در جمله *إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا* این سؤال برای مفسران مطرح شده که: «نادی» به معنی دعا با صدای بلند است، در حالی که «خَفِيًّا» به معنی آهسته و مخفی است و این دو با هم سازگار نیست.

ولی، با توجه به این نکته که «خَفِيًّا» به معنی آهسته نیست، بلکه به معنی پنهان است بنابراین، ممکن است زکریا در خلوتگاه خود، آنجا که کسی غیر از او حضور نداشته خدا را با صدای بلند خوانده باشد.

و بعضی گفته اند: این تقاضای او در دل شب بوده است آنگاه که مردم در

خواب آرمیده بودند. (۱)

بعضی، نیز جمله: فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ: «زکریا از محراب خود بیرون آمد و به سراغ قومش رفت» را که در آیات آینده خواهد آمد، دلیل بر وقوع این دعا در خلوتگاه گرفته اند. (۲)

۳ - جمله: وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ: «فرزندی به من عنایت کن که از آل یعقوب ارث ببرد» به خاطر آن است که: همسر زکریا خاله مریم مادر عیسی (علیه السلام) بود، و نسب آن زن به یعقوب می رسید؛ زیرا او از دودمان سلیمان ابن داود است که او از فرزندان «یهودا» پسر «یعقوب» بوده است. (۳)

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - تفسیر «المیزان»، جلد ۱۴، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۶، ذیل آیه مورد بحث.

- ۷ یا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا
- ۸ قَالَ رَبِّ اُنِّى يَكُونُ لِىْ غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِىْ عَاقِرًا وَقدْ بَلَغْتُ مِنْ الْكِبَرِ عَتِيًّا
- ۹ قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىٰ هَیِّنٍ وَقدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا
- ۱۰ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لىْ آيَةً قَالَ اَیَّتُكَ اَلَّا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَ لَیَالٍ سَوِيًّا
- ۱۱ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحىٰ اِلَیْهِمْ اَنْ سَبِّحُوْا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا

ترجمه:

- ۷ - ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش «یحیی» است؛ و پیش از این هم نامی برای او قرار نداده ایم!
- ۸ - گفت: «پروردگارا! چگونه برای من فرزندی خواهد بود؟! در حالی که همسر من نازا و عقیم است، و من نیز از شدت پیری افتاده شده ام!»
- ۹ - فرمود: «پروردگارت این گونه گفته (و اراده کرده)! این بر من آسان است؛ و قبلاً تو را آفریدم در حالی که چیزی نبودی!»
- ۱۰ - عرض کرد: «پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده!» فرمود: «نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت؛ در حالی که زبانت سالم است!»
- ۱۱ - او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد؛ و با اشاره به آنها گفت: «(به شکرانه این موهبت،) صبح و شام خدا را تسبیح گوئید!»

تفسیر:

زکریا به آرزوی خود رسید

این آیات، استجابت دعای زکریا را در پیشگاه پروردگار، استجابتی آمیخته با لطف و عنایت ویژه او بیان می کند، و با این جمله شروع می شود «ای زکریا ما تو را بشارت به پسر می دهیم که نامش یحیی است، پسر می که همانمی برای او پیش از این قرار نداده ایم» (یا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ یَحْیٰی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا).

چه جالب است: خدا دعای بنده اش را این چنین پذیرد، و با بشارت دادن او را از انجام خواسته اش آگاه سازد، و در برابر درخواست فرزند، پسر می به او بدهد، و نام پسر را نیز خودش بگذارد، و اضافه کند، این فرزند از جهاتی بی سابقه است.

زیرا جمله «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا» گرچه ظاهراً به این معنی است: تا کنون کسی هم نام او نبوده است، ولی، از آنجا که نام به تنهایی دلیل بر شخصیت کسی نیست، معلوم می شود: این اسم، اشاره به مسمی است، یعنی کسی که دارای امتیازاتی همچون او باشد، قبلاً نبوده است، چنان که «راغب» در کتاب «مفردات» صریحاً همین معنی را انتخاب کرده است.

بدون شک، قبل از «یحیی» پیامبران بزرگی بودند، حتی بالاتر از او، ولی هیچ مانعی ندارد که یحیی ویژگی هائی داشته است مخصوص خودش، چنان که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

اما زکریا، که اسباب ظاهر را برای رسیدن به چنین مطلوبی مساعد نمی دید از پیشگاه پروردگار تقاضای توضیح کرده:

«گفت: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی نصیب من شود، در حالی که همسر من نازا است و من نیز از نظر سن و سال به حدی رسیده ام که فرتوت و افتاده شده ام» (قَالَ رَبِّ اُنِّیْ یَكُوْنُ لِیْ غُلَامٌ وَ کَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا).

«عَاقِر» در اصل از واژه «عقر» به معنی «ریشه و اساس» یا به معنی «حبس» است، و این که: به زنان نازا «عاقِر» می گویند، به خاطر آن است که کار آنها از نظر فرزند به پایان رسیده، یا این که تولد فرزند در آنها محبوس شده است.

«عِتِی» به معنای کسی است که بر اثر طول زمان، اندامش خشکیده شده همان حالتی که در سنین بسیار بالا برای انسان پیدا می شود.

اما به زودی «زکریا» در پاسخ سؤالش این پیام را از درگاه خداوند دریافت داشت: «فرمود: مطلب همین گونه است که پروردگار تو گفته، و این بر من آسان است» (قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلٰی هٰیٓنٍۭ۟۟ۢۚ) (۱).

این مسأله عجیبی نیست که از پیرمردی همچون تو و همسری ظاهراً نازا فرزندی متولد شود «من تو را قبلاً آفریدم در حالی که هیچ نبودی» (وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئًا).

خدائی که توانائی دارد از هیچ، همه چیز بیافریند، چه جای تعجب که در این سن و سال و این شرائط، فرزندی به تو عنایت کند.

بدون شک، بشارت دهنده و گوینده سخن در آیه نخست، خداوند است،

۱ - معروف در میان مفسران این است که جمله «كَذٰلِکَ» در تقدیر «الْاُمُّ كَذٰلِکَ» بوده، یعنی مطلب همین گونه است.

این احتمال نیز وجود دارد که «كَذٰلِکَ» با جمله بعد پیوند داشته باشد و مفهومش چنین می شود: این گونه پروردگار تو گفته است.

ولی در این که گوینده سخن در آیه سوم مورد بحث (قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ) کیست؟ بعضی آن را سخن فرشتگان می دانند که وسیله بشارت به «زکریا» بودند و آیه ۳۹ سوره «آل عمران» را می توان گواه بر آن دانست: فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى:

«فرشتگان به زکریا ندا دادند در حالی که او در محراب ایستاده و مشغول نماز بود که: خدا تو را به یحیی بشارت می دهد».

ولی ظاهر این است که: گوینده تمام این جمله ها خداوند است و دلیلی ندارد ما آنها را از ظاهرش تغییر دهیم، و اگر فرشتگان واسطه بشارت بوده اند، هیچ مانعی ندارد که خداوند اصل پیام را به خود نسبت دهد، به خصوص که در آیه ۴۰ همان سوره «آل عمران» می خوانیم: قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ: «خدا این گونه هر چه را بخواهد انجام می دهد».

به هر حال، «زکریا» با شنیدن سخن فوق، بسیار دلگرم و خوشحال شد و نور امید سر تا پای وجودش را فرا گرفت، اما از آنجا که این پیام از نظر او بسیار سرنوشت ساز و پر اهمیت بود، از خدا تقاضای نشانه ای بر این کار کرده «گفت: پروردگارا نشانه ای برای من قرار ده» (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً).

بدون شک، «زکریا» به وعده الهی ایمان داشت، و خاطرش جمع بود ولی برای اطمینان بیشتر - همان گونه که ابراهیم مؤمن به معاد، تقاضای شهود چهره معاد در این زندگی کرد تا قلبش اطمینان بیشتری یابد - «زکریا» از خدا تقاضای چنین نشانه و آیتی نمود.

«خدا به او فرمود: نشانه تو آن است که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت

سالم است، قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت» (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می کند) (قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا): اما چه نشانه عجیبی، نشانه ای که از یکسو، هماهنگ با حال مناجات و دعای او بود، و از سوی دیگر، او را از همه خلائق می برید و به خدا پیوند می داد تا در این حال، شکر این نعمت بزرگ را به جا آورد و بیش از پیش به نیایش خدا وا دارد. این نشانه آشکاری است که: انسان با داشتن زبان سالم، و قدرت بر هر گونه نیایش، با پروردگار، در برابر مردم توانائی سخن گفتن را نداشته باشد.

* * *

بعد از این بشارت، و این آیت روشن، «زکریا» از محراب عبادتش به سراغ مردم آمد، و با اشاره به آنها چنین گفت: صبح و شام تسبیح پروردگار بگوئید» (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا). زیرا نعمت بزرگی که خدا به «زکریا» ارزانی داشته بود، دامنه آن همه قوم را فرا می گرفت و در سرنوشت آینده همه آنها تأثیر داشت، به همین دلیل، سزاوار بود، همگی به شکرانه آن نعمت، به تسبیح خدا برخیزند و مدح و ثنای الهی گویند. از این گذشته، این موهبت که اعجازی محسوب می شد، می توانست پایه های ایمان را در دل های افراد محکم کند، این نیز موهبت دیگری بود.

* * *

نکته ها:

۱ - «یحیی» پیامبر وارسته الهی

نام «یحیی» در سوره های «آل عمران»، «انعام»، «مریم» و «انبیاء» مجموعاً پنج بار آمده است، او یکی از پیامبران بزرگ الهی است و از جمله امتیازاتش این بود که در کودکی به مقام نبوت رسید، خداوند آنچنان عقل روشن و درایت تابناکی در این سن و سال به او داد که: شایسته پذیرش این منصب بزرگ شد.

از ویژگی هائی که این پیامبر(صلی الله علیه وآله) داشته و قرآن در سوره «آل عمران» آیه ۳۹ به آن اشاره کرده، توصیف او به «حصور» است.

همان گونه که در ذیل همان آیه گفته ایم «حصور» از ماده «حصر» به معنی کسی است که از جهتی در «محاصره» قرار گیرد و در اینجا طبق بعضی از روایات، به معنی خودداری کننده از ازدواج است.

این کار، از این نظر امتیاز برای او بوده است که بیانگر نهایت عفت و پاکی است، و یا بر اثر شرائط خاص زندگی، مجبور به سفرهای متعدد برای تبلیغ آئین الهی بوده، و همچون عیسی مسیح(علیه السلام) ناچار به مجرد زیستن گردیده است.

این تفسیر، نیز نزدیک به نظر می رسد که: منظور از «حصور» در آیه فوق کسی است که شهوات و هوس های دنیا را ترک گفته، و در واقع یک مرحله عالی از زهد بوده است.(۱)
و از منابع اسلامی و منابع مسیحی استفاده می شود: «یحیی» پسر خاله «عیسی» بوده است.
در منابع مسیحی تصریح شده: «یحیی»، حضرت مسیح(علیه السلام) را «غسل

۱ - در این که ترک ازدواج نمی تواند به تنهایی فضیلت بوده باشد و قانون اسلام در زمینه تأکید بر ازدواج، در جلد دوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۰۲ مشروحاً بحث کرده ایم.

تعمید» داد، و لذا او را «یحیی تعمید دهنده» می نامند (غسل تعمید غسل مخصوصی است که مسیحیان به فرزندان خویش می دهند و معتقدند او را از گناه پاک می کند) و هنگامی که مسیح (علیه السلام) اظهار نبوت کرده، «یحیی» به او ایمان آورده است.

بدون شک، «یحیی» کتاب آسمانی ویژه ای نداشت و این که: در آیات بعد می خوانیم: یا یَحْيٰی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ: «ای یحیی کتاب را با قوت بگیر» اشاره به «تورات» کتاب حضرت موسی (علیه السلام) است.

البته عده ای پیرو «یحیی» هستند و کتابی را هم به او نسبت می دهند، و شاید «صابئین موحد پیروان «یحیی» باشند. (۱)

حضرت «یحیی» و حضرت مسیح (علیه السلام)، قدر مشترک هائی داشتند: زهد فوق العاده ترک ازدواج به عللی که گفته شد، تولد اعجاز آمیز و همچنین نسب بسیار نزدیک.

از روایات اسلامی استفاده می شود: امام حسین (علیه السلام) و «یحیی» نیز جهات مشترکی داشتند، لذا از امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) چنین نقل شده: خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیهما السلام) فَمَا نَزَلَ مَنْزِلًا وَلَا رَجُلَ مِنْهُ إِلَّا ذَكَرَ يَحْيٰى بْنَ زَكَرِيَّا وَقَتْلَهُ، وَقَالَ وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأَسَ يَحْيٰى بْنَ زَكَرِيَّا أَهْدَىٰ إِلَىٰ بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ:

«ما همراه امام حسین (علیه السلام) (به سوی کربلا) بیرون آمدیم، امام در هر منزلی نزول می فرمود و یا از آن کوچ می کرد، از یحیی و قتل او یاد می نموده می فرمود: در بی ارزشی دنیا نزد خدا همین بس، که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه به سوی فرد بی عفتی از بی عفت های بنی اسرائیل بردند». (۲)

۱ - «اعلام القرآن»، صفحه ۶۶۷.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۴.

شهادت امام حسین (علیه السلام) نیز از جهاتی همانند شهادت یحیی (علیه السلام) بود (کیفیت قتل یحیی را بعداً شرح خواهیم داد).

و نیز نام حسین (علیه السلام) همچون نام یحیی (علیه السلام) بی سابقه بود و مدت حمل آنها (به هنگامی که در شکم مادر بودند) نسبت به معمول کوتاه تر بود.

۲ - «محراب» محل خاصی است که در عبادتگاه، برای امام یا افراد برجسته در نظر گرفته می شود، و در علت نام گذاری آن، دو جهت ذکر کرده اند:

نخست این که: از ماده «حرب» به معنی جنگ گرفته شده، چون محراب در حقیقت محل مبارزه با شیطان و هوای نفس است.

دیگر این که: محراب در لغت به معنی نقطه بالای مجلس است، و چون محل محراب در بالای معبد بوده، به این نام نامیده شده.

بعضی می گویند: «محراب» در میان بنی اسرائیل به عکس آنچه در میان ما معمول است در نقطه ای بالاتر از سطح زمین قرار داشته، و چند پله می خورده و اطراف آن را دیوار می کشیده اند به طوری که کسانی که داخل محراب بودند کمتر از خارج دیده می شدند، جمله «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» که در آیات فوق خواندیم، با توجه به کلمه «علی» که معمولاً برای جهت فوق به کار می رود این معنی را تأیید می کند.

- ۱۲ یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا
 ۱۳ وَحَنَانًا مِّنَ لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا
 ۱۴ وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا
 ۱۵ وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

ترجمه:

- ۱۲ - ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر! و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم!
 ۱۳ - و محبت و پاکی (دل و جان)؛ از ناحیه خود به او بخشیدیم، و او پرهیزگار بود!
 ۱۴ - او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود؛ و جبار (و متکبر) و عصیانگر نبود.
 ۱۵ - سلام بر او، آن روز که تولد یافت، و آن روز که می میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می شود!

تفسیر:

صفات برجسته «یحیی»

در آیات گذشته دیدیم: خداوند چگونه به هنگام پیری «زکریا»، «یحیی» را به او مرحمت فرمود، به دنباله آن، در این آیات نخست، فرمان مهم الهی را خطاب به «یحیی» می خوانیم: «ای یحیی! کتاب خدا را با قوت و قدرت بگیر!» (یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ). معروف و مشهور در میان مفسران این است که: منظور از «کتاب» در اینجا

«تورات» است، حتی ادعای اجماع و اتفاق در این زمینه کرده اند. (۱)
ولی بعضی این احتمال را داده اند که او کتابی ویژه خود داشت (همانند زبور داود) البته، نه کتابی که متضمن آئینی جدید و مذهب تازه ای باشد. (۲)
اما احتمال اول قوی تر به نظر می رسد.

به هر حال، منظور از گرفتن کتاب با قوت و قدرت، آن است که با قاطعیت هر چه تمام تر و تصمیم راسخ و اراده ای آهنین کتاب آسمانی تورات و محتوای آن را اجرا کند، و به تمام آن عمل نماید، و در راه تعمیم و گسترش آن از هر نیروی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، بهره گیرد.

اصولاً، هیچ «کتاب» و «مکتبی» را بدون قوت، قدرت و قاطعیت پیروانش، نمی توان اجرا کرد، این درسی است برای همه مؤمنان و همه رهروان راه «الله».
بعد از این دستور، به مواهب دهگانه ای که خدا به «یحیی» داده بود، و یا او به توفیق الهی کسب کرد، اشاره می کند:

۱ - «ما فرمان نبوت و عقل، هوش و درایت را در کودکی به او دادیم» (وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا).

۲ - «به او رحمت و محبت نسبت به بندگان، از سوی خود بخشیدیم» (وَ حَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا).

«حَنَان» در اصل به معنی رحمت، شفقت، محبت و ابراز علاقه و تمایل است.

۳ - «به او پاکی روح و جان و پاکی عمل دادیم» (وَ زَكَاةً).

گرچه مفسران برای «زکات»، معانی مختلفی کرده اند: بعضی آن را به عمل

۱ - به تفسیر «آلوسی»، و تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

۲ - به تفسیر «المیزان»، ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

صالح، بعضی به اطاعت و اخلاص، بعضی، نیکی به پدر و مادر، بعضی، حسن شهرت، و بعضی به پاکی پیروان، تفسیر کرده اند، ولی ظاهر این است که: زکات معنی وسیعی دارد و همه این پاکیزگی ها را در بر خواهد گرفت.

۴ - «او پرهیزگار بود» و از آنچه خلاف فرمان پروردگار بود، دوری می کرد (وَ كَانَ تَقِيًّا).

۵ - «او را نسبت به پدر و مادرش خوشرفتار، نیکوکار و پر محبت بود» (وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ).

۶ - «او مردی ستمگر، متکبر و خود برتر بین در برابر خلق خدا نبود» (وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا).

۷ - «او معصیت کار و آلوده به گناه نبود» (عَصِيًّا).

۸ و ۹ و ۱۰ - و چون او جامع این صفات برجسته و افتخارات بزرگ بود «درود ما بر او به هنگام ولادتش، و درود ما بر او به هنگام مرگش، و درود بر او در آن روز که زنده و برانگیخته خواهد شد» (وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا).

نکته ها:

۱ - کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر!

کلمه «قوت» در جمله «يَا يَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ»، همان گونه که اشاره کردیم، معنی کاملاً وسیعی دارد و تمام قدرت های مادی و معنوی، روحی و جسمی در آن جمع است، و این خود بیانگر این حقیقت است که: نگهداری آئین

الهی، اسلام و قرآن با ضعف و سستی، ولنگاری و مسامحه، امکان پذیر نیست، بلکه باید در دژ نیرومند قدرت و قوت و قاطعیت قرار گیرد.

گر چه مخاطب در اینجا «یحیی» است، ولی در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز این تعبیر در مورد سایرین دیده می شود:

در آیه ۱۴۵ «اعراف»، موسی مأموریت پیدا می کند که تورات را با قوت بگیرد «فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ». و در آیات ۶۳ و ۹۳ «بقره» همین خطاب نسبت به تمام بنی اسرائیل دیده می شود «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» که نشان می دهد: این یک حکم عام برای همگان است، نه شخص یا اشخاص معینی.

اتفاقاً همین مفهوم با تعبیر دیگری در آیه ۶۰ سوره «انفال» آمده است: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ:

«آنچه از قدرت و قوت در توان شما است برای مرعوب ساختن دشمنان فراهم سازید». به هر حال، این آیه پاسخی است به همه آنها که گمان می کنند: از موضع ضعف می توان کاری انجام داد، و یا می خواهند با سازشکاری در همه شرائط مشکلات را حل کنند.

۲ - سه روز مشکل در سرنوشت انسان

تعبیر به «سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» نشان می دهد: در تاریخ زندگی انسان و انتقال او از عالمی به عالم دیگر، سه روز سخت وجود دارد، روز گام نهادن به این دنیا «يَوْمَ وُلِدَ» و روز مرگ و انتقال به جهان برزخ «يَوْمَ يَمُوتُ» و روز برانگیخته شدن در جهان دیگر «وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا».

و از آنجا که این سه روز انتقالی طبیعتاً با بحران هائی روبرو است، خداوند سلامت و عافیت خود را شامل حال بندگان خاصش قرار می دهد، و آنها را در این سه مرحله طوفانی، در کنف حمایت خویش می گیرد.

هر چند این تعبیر تنها در دو مورد در قرآن مجید آمده است، در مورد یحیی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام)، اما در مورد یحیی (علیه السلام) تعبیر قرآن، امتیاز خاصی دارد، چرا که گوینده این سخن خدا است، در حالی که در مورد مسیح (علیه السلام) گوینده، خود او است. ناگفته پیداست کسانی که: در شرائط مشابهی با این دو بزرگوار باشند مشمول این سلامت خواهند بود.

جالب این که: در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) می خوانیم: **إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَقُومُ عَلَى هَذَا الْخَلْقِ فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ: يَوْمَ يُؤَلَّدُ وَ يُخْرَجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَيَرَى الدُّنْيَا، وَ يَوْمَ يَمُوتُ فَيُعَايِنُ الْآخِرَةَ وَ أَهْلَهَا، وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا، فَيَرَى أَحْكَاماً لَمْ يَرَهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ قَدْ سَلَّمَ اللَّهُ عَلَى يَحْيَى فِي هَذِهِ الْمَوَاطِنِ الثَّلَاثِ وَ آمَنَ رَوْعَتَهُ فَقَالَ وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ...**

«وحشتناک ترین دوران زندگی انسان سه مرحله است: آن روز که متولد می شود و چشمش به دنیا می افتد، و آن روز که می میرد و آخرت و اهل آن را می بیند و آن روز که برانگیخته می شود و احکام و قوانینی را می بیند که در این جهان حکم فرما نبود، خداوند سلامت را در این سه مرحله شامل حال یحیی نمود و او را در برابر وحشت ها امنیت و آرامش داد و فرمود: وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ...» (۱)

پروردگارا! در این سه موطن حساس و بحرانی سلامت را به ما مرحمت کن. * * *

۳- نبوت در خردسالی

درست است که دوران شکوفائی عقل انسان، معمولاً حد و مرز خاصی دارد ولی می دانیم همیشه در انسان ها افراد استثنائی وجود داشته اند، چه مانعی دارد که خداوند این دوران را برای بعضی از بندگان، به خاطر مصالحی فشرده تر کند و در سال های کمتری خلاصه نماید، همان گونه که برای سخن گفتن معمولاً گذشتن یکی دو سال از تولد لازم است، در حالی که می دانیم: حضرت مسیح (علیه السلام) در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود، آن هم سخنی بسیار پر محتوا که طبق روال عادی در شأن انسان های بزرگسال بود، چنان که در تفسیر آیات آینده به خواست خدا خواهد آمد.

از اینجا روشن می شود: اشکالی که پاره ای از افراد، به بعضی از ائمه شیعه کرده اند که: چرا بعضی از آنها در سنین کم، به مقام امامت رسیده اند؟ نادرست است.

در روایتی از «علی بن اسباط» یکی از یاران امام جواد محمد بن علی التقی (علیه السلام) می خوانیم که می گوید: به خدمت او رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم، تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر باز می گردم کم و کیف شکل و شمایل را برای یاران نقل کنم، درست در همین هنگام که در چنین فکری بودم، آن حضرت نشست (گوئی تمام فکر مرا خوانده بود) رو به سوی من کرده گفت:

ای علی بن اسباط! خداوند کاری را که در مسأله امامت کرده، همانند کاری است که در نبوت کرده است، گاه می فرماید: وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا: «ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت و عقل و درایت دادیم».

و گاه درباره انسان ها می فرماید: حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً...: «هنگامی که انسان به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید...».

بنابراین، همان گونه که ممکن است خداوند حکمت را به انسانی در کودکی بدهد در قدرت او است که آن را در چهل سال بدهد. (۱)

ضمناً، این آیه پاسخ دندان شکنی است برای خرده گیری که می گویند: علی (علیه السلام) نخستین کسی نبود که از میان مردان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد؛ چرا که در آن روز کودکی ده ساله بود و ایمان کودک ده ساله پذیرفته نیست.

ذکر این نکته نیز در اینجا بی مناسبت نیست که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) می خوانیم: جمعی از کودکان در زمان کودکی آن حضرت به سراغش آمده گفتند:

إِذْهَبْ بِنَا نَلْعَبْ: «بیا برویم و با هم بازی کنیم!»

او در جواب فرمود: مَا لِلْعَبِ خُلُقْنَا: «ما برای بازی کردن آفریده نشده ایم».

اینجا است که خداوند درباره او فرمود: «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا». (۲)

البته، باید توجه داشت، منظور از: «لعب» در اینجا سرگرمی های بیهوده و به تعبیر دیگر بیهوده گرائی است، اما گاه می شود لعب و بازی هدفی را تعقیب می کند هدفی منطقی و عقلانی، مسلماً این گونه بازی ها از این حکم مستثنی است.

۴ - شهادت «یحیی»

نه تنها تولد «یحیی» شگفت انگیز بود، مرگ او هم از پاره ای جهات عجیب

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۵.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۵.

بود، غالب مورخان مسلمان، و همچنین منابع معروف مسیحی جریان این شهادت را چنین نقل کرده اند (هر چند اندک تفاوتی در خصوصیات آن در میان آنها دیده می شود).

«یحیی» قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت های زمان خود با یکی از محارم خویش شد، به این ترتیب، که «هیرودیس» پادشاه هوسباز «فلسطین»، عاشق «هیرودیا» دختر برادر خود شد، و زیبایی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داد، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت!

این خبر، به پیامبر بزرگ خدا «یحیی» (علیه السلام) رسید، او صریحاً اعلام کرد: این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورات «تورات»، و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد.

سر و صدای این مسأله در تمام شهر پیچید، و به گوش آن دختر «هیرودیا» رسید، او که «یحیی» را بزرگترین مانع راه خویش می دید، تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد، و این مانع را از سر راه هوس های خویش بردارد.

ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد، و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد و آنچنان در وی نفوذ کرد که روزی «هیرودیس» به او گفت: هر آرزویی داری از من بخواه که منظورت مسلماً انجام خواهد یافت.

«هیرودیا» گفت: من هیچ چیز جز سر «یحیی» (علیه السلام) را نمی خواهم!؛ زیرا او نام من و تو را بر سر زبان ها انداخته، و همه مردم به عیبجوئی ما نشسته اند، اگر می خواهی دل من آرام شود، و خاطر من شاد گردد باید این عمل را انجام دهی!

«هیرودیس» که دیوانهوار به آن زن عشق می ورزید، بی توجه به عاقبت این

کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر «یحیی» را نزد آن زن بدکار، حاضر ساختند اما عواقب دردناک این عمل، سرانجام دامن او را گرفت. (۱)

در احادیث اسلامی می خوانیم: سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) می فرمود: «از پستی های دنیا این که سر «یحیی بن زکریا» را به عنوان هدیه برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند».

یعنی شرائط من و «یحیی» از این نظر نیز مشابه است؛ چرا که یکی از هدف های قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم «یزید» است.

۱ - از بعضی از «اناجیل» و پاره ای از روایات چنین استفاده می شود: «هیرودیس» با زن برادر خود که در قانون «تورات» ممنوع بود ازدواج کرد، و «یحیی» سخت در این کار او را ملامت نمود، سپس آن زن به وسیله زیبائی دخترش، «هیرودیس» را وادار به قتل یحیی کرد (انجیل متی، باب ۱۴، شماره ۴ به بعد - انجیل مرقس، باب ۶، بند ۱۷ به بعد).

۱۶ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا
 ۱۷ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا

سَوِيًّا

۱۸ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا
 ۱۹ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا
 ۲۰ قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا
 ۲۱ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَلِنَجْعَلُهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا
 وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا

ترجمه:

- ۱۶ - و در این کتاب (آسمانی)، مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده اش جدا شد، و در ناحیه شرقی (بیت المقدس) قرار گرفت.
- ۱۷ - و میان خود و آنان حجابی افکند. در این هنگام، ما روح خود را به سوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد!
- ۱۸ - او (ترسید و) گفت: «اگر پرهیزگاری، من از شر تو، به خدای رحمان پناه می برم!»
- ۱۹ - گفت: «من فرستاده پروردگار توام؛ (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم!»
- ۲۰ - گفت: «چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده ای هم نبوده ام!»
- ۲۱ - گفت: «مطلب همین است! پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است! (ما

او را می آفرینیم،) و او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم؛ و رحمتی باشد از سوی ما! و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد)»!

تفسیر:

سرآغاز تولد مسیح (علیه السلام)

بعد از بیان سرگذشت «یحیی» (علیه السلام) رشته سخن را به داستان تولد عیسی (علیه السلام) و سرگذشت مادرش «مریم» می کشاند؛ چرا که پیوند بسیار نزدیکی در میان این دو ماجرا است. اگر تولد «یحیی» از پدری پیر و فرتوت و مادری نازا عجیب بود، تولد عیسی از مادر بدون پدر عجیب تر است.

اگر رسیدن به مقام عقل و نبوت در کودکی، شگفت انگیز است، سخن گفتن در گهواره آن هم از کتاب و نبوت، شگفت انگیزتر است.

و به هر حال هر دو آیتی است از قدرت خداوند بزرگ، یکی از دیگری بزرگتر، و اتفاقاً هر دو مربوط به کسانی است که با هم قرابت بسیار نزدیک از جهت نسب داشتند؛ چرا که مادر «یحیی» خواهر مادر «مریم» بود، و هر دو زنانی نازا و عقیم بودند و در آرزوی فرزندی صالح به سر می بردند.

نخستین آیه مورد بحث می گوید: «در کتاب آسمانی قرآن از مریم سخن بگو آنگاه که از خانواده خود، جدا شده و در یک منطقه شرقی قرار گرفت» (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا).

او در حقیقت می خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه، پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند به همین جهت، طرف شرق «بیت المقدس» (آن معبد بزرگ) را که شاید محلی

آرام تر و یا از نظر تابش آفتاب پاک تر و مناسب تر بود برگزید.

کلمه «إِنْتَبَذَتْ» از ماده «نَبَذَ» به گفته «راغب» به معنی دور انداختن اشیاء غیر قابل ملاحظه است، و این تعبیر، در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که «مریم» به صورت متواضعانه، گمنام و خالی از هر گونه کاری که جلب توجه کند، از جمع، کناره گیری کرد، و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت انتخاب نمود.

* * *

در این هنگام، مریم «حجابی میان خود و دیگران افکند تا خلوتگاه او از هر نظر کامل شود» (فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا).

در این جمله، تصریح نشده است که: این حجاب برای چه منظور بوده، آیا برای آن بوده که: آزادتر و خالی از دغدغه و اشتغال حواس بتواند به عبادت پروردگار و راز و نیاز با او پردازد؟ یا برای این بوده است که: می خواسته شستشو و غسل کند؟ آیه از این نظر ساکت است.

به هر حال «در این هنگام ما روح خود (یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسان کامل، بی عیب و نقص و خوش قیافه ای بر مریم ظاهر شد» (فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا).

* * *

پیدا است در این موقع، چه حالتی به «مریم» دست می دهد، مریمی که همواره پاکدامن زیسته، در دامان پاکان پرورش یافته، و در میان جمعیت مردم ضرب المثل عفت و تقوا است، از دیدن چنین منظره ای که مرد بیگانه زیبایی به خلوتگاه او راه یافته، چه ترس و وحشتی به او دست می دهد؟

لذا بلافاصله «صدا زد: من به خدای رحمان از تو پناه می برم اگر پرهیزکار هستی» (قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا).

و این نخستین لرزه ای بود که سراسر وجود «مریم» را فرا گرفت. بردن نام خدای رحمان، و توصیف او به رحمت عامه اش از یکسو، و تشویق او به تقوا و پرهیزکاری از سوی دیگر، همه، برای آن بود که: اگر آن شخص ناشناس قصد سوئی دارد او را کنترل کند، و از همه بالاتر پناه بردن به خدا، خدائی که در سخت ترین حالات تکیه گاه انسان است و هیچ قدرتی در مقابل قدرت او عرض اندام نمی کند، مشکلات را حل خواهد کرد.

مریم با گفتن این سخن، در انتظار عکس العمل آن مرد ناشناس بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپائید، ناشناس زبان به سخن گشود و مأموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرده «گفت: من فرستاده پروردگار توام!» (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ). این جمله همچون آبی که بر آتش بریزد، به قلب پاک مریم آرامش بخشید. ولی این آرامش، نیز چندان طولانی نشد؛ چرا که بلافاصله افزود: «من آمده ام تا پسر پاکیزه ای از نظر خلق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم!» (لَا هَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا).

از شنیدن این سخن، لرزش شدید دیگری وجود «مریم» را فرا گرفت و بار دیگر او در نگرانی عمیقی فرو رفت و «گفت: چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم، در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده ای نبوده ام؟!» (قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا).

او در این حال، تنها به اسباب عادی می اندیشید و فکر می کرد برای این که: زنی صاحب فرزند شود، دو راه بیشتر ندارد.

یا ازدواج و انتخاب همسر و یا آلودگی و انحراف، من که خود را بهتر از هر کس می شناسم، نه تاکنون همسری انتخاب کرده ام و نه هرگز زن منحرفی بوده ام، تاکنون هرگز شنیده نشده است کسی بدون این دو، صاحب فرزندی شود!

اما به زودی طوفان این نگرانی مجدد، با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار، فرو نشست او با صراحت به مریم «گفت: مطلب همین است که پروردگارت فرموده: این کار بر من سهل و آسان است» (قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ).

تو که خوب از قدرت من آگاهی، تو که میوه های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجود نداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده ای! تو که آوای فرشتگان را که شهادت به پاکیت می دادند شنیده ای، تو که می دانی جدت «آدم» از خاک آفریده شد، این چه تعجب است که از این خبر داری؟! است

سپس افزود: «ما می خواهیم او را آیه و اعجازی برای مردم قرار دهیم» (وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ).
«و ما می خواهیم او را رحمتی از سوی خود برای بندگان بنمائیم» (وَرَحْمَةً مِنَّا).
و به هر حال «این امری است پایان یافته» و جای گفتگو ندارد (وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا).

نکته ها:

۱ - منظور از روح خدا چیست؟

تقریباً همه مفسران معروف، روح را در اینجا به «جبرئیل» فرشته بزرگ خدا تفسیر کرده اند، و تعبیر «روح» از او به خاطر آنست که روحانی است و هم وجودی است حیات بخش؛ چرا که حامل رسالت الهی به پیامبران است که احیاءکننده همه انسان های لایق می باشد و اضافه روح در اینجا به خدا، دلیل بر عظمت و شرافت این روح است، که یکی از اقسام اضافه، اضافه تشریفیه است.

ضمناً، از این آیه استفاده می شود که نزول «جبرئیل» مخصوص پیامبران نبوده البته به عنوان وحی و آوردن شریعت و کتب آسمانی منحصرأ بر آنها نازل می شده ولی برای رساندن پیام های دیگر (مانند پیام فوق به مریم) مانعی ندارد که با غیر پیامبران نیز روبرو شود.

۲ - «تمثل» چیست؟

«تمثل» در اصل از ماده «مثول» به معنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است، و «مُتَمَثِّل» به چیزی می گویند که: به صورت دیگری نمایان گردد، بنابراین «تَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» مفهومش این است که آن فرشته الهی به صورت انسانی درآمد.

بدون شک، معنی این سخن آن نیست که: جبرئیل، صورتاً و سیرتاً تبدیل به یک انسان شد؛ چرا که چنین انقلاب و تحولی ممکن نیست بلکه، منظور این است که: او به صورت انسان درآمد هر چند سیرت او همان فرشته بود، ولی «مریم» در ابتدای امر که خبر نداشت، چنین تصور می کرد که: در برابر او انسانی است سیرتاً و صورتاً.

در روایات اسلامی و تواریخ «تَمَثُّل» به معنی وسیع کلمه، بسیار دیده می شود. از جمله این که: ابلیس در آن روز که مشرکان در «دار الندوه» جمع شده بودند و برای نابودی پیامبر (صلی الله علیه و آله) توطئه می چیدند، او در لباس پیرمردی خیراندیش، و خیرخواه ظاهر شد، و به اغوا کردن سران قریش پرداخت. و یا دنیا و باطن آن به صورت زن زیبای دلربائی در برابر علی (علیه السلام) آشکار گشت و قدرت نفوذ در وی را نیافت که داستانش مفصل و معروف است. و نیز در روایات می خوانیم: مال، فرزند و عمل انسان به هنگام مرگ در چهره های مختلف و خاص در برابر او مجسم می شوند. و یا اعمال انسان در قبر و روز قیامت تجسم می یابد و هر کدام در شکل خاصی ظاهر می گردد «تَمَثُّل» در تمام این موارد، مفهومی این است که: چیزی یا شخصی صورتاً به شکل دیگری درمی آید، نه این که ماهیت و باطن آن تغییر یافته باشد. (۱)

- ۲۲ فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا
 ۲۳ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ
 كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا
 ۲۴ فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا
 ۲۵ وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا
 ۲۶ فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِي عَيْنًا فَاِمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ احَدًا فَقُولِي اِنِّي
 نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا

ترجمه:

- ۲۲ - سرانجام (مریم) به او (عیسی) باردار شد؛ و او را به نقطه دوردستی برد.
 ۲۳ - درد زایمان او را به کنار تنه درخت خرمائی کشاند؛ (آن قدر ناراحت شد که) گفت: «ای کاش پیش از این مرده بودم، و به کلی فراموش می شدم»!
 ۲۴ - ناگهان از طرف پائین پایش او را صدا زد که: «غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است»!
 ۲۵ - و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه ای بر تو فرو می ریزد!
 ۲۶ - و بخور؛ و بنوش؛ و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار! و هر گاه کسی از انسان ها را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نمی گویم! (و بدان که این نوزاد، از تو دفاع خواهد کرد)»!

تفسیر:

مریم در کشاکش سخت ترین طوفان های زندگی

«سرانجام مریم باردار شد» و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت (فَحَمَلَتْهُ).

در این که: چگونه این فرزند به وجود آمد؟ آیا «جبرئیل» در پیراهن او دمید یا در دهان او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است؛ چرا که نیازی به آن نبوده، هر چند کلمات مفسرین در این باره مختلف است.

به هر حال «این امر سبب شد که: او از بیت المقدس به مکان دوردستی برود» (فَأُتْبِذَتْ بِهِ مَكَانًا قَاصِيًا).

او در این حالت، در میان یک بیم و امید، یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می برد، گاهی به این می اندیشید که این حمل، سرانجام فاش خواهد شد، به فرض که چند روز، یا چند ماهی از آنها که مرا می شناسند دور بمانم، و در این نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم، آخر چه خواهد شد؟!

چه کسی از من قبول می کند: زنی بدون داشتن همسر باردار شود مگر این که: آلوده دامان باشد؟ من با این اتهام چه کنم؟!

و راستی برای دختری که سال ها سمبل پاکی، عفت و تقوا و پرهیزگاری، و نمونه ای در عبادت و بندگی خدا بوده، زاهدان و عابدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می کردند، و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته، و خلاصه، سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده است، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند، همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده است، و در گرداب اتهامی قرار گرفته که بدترین اتهامات محسوب می شود، و این سومین لرزه ای بود که بر پیکر او افتاد.

اما از سوی دیگر، احساس می کرد: این فرزند پیامبر موعود الهی است یک تحفه بزرگ آسمانی می باشد، خداوندی که مرا به چنین فرزندى بشارت داده و با چنین کیفیت معجزآسائی او را آفریده، چگونه تنهائیم خواهد گذاشت؟ آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکند؟ من که لطف او را همیشه آزموده ام، و دست رحمتش بر سر خود دیده ام.

در این که: دوران حمل «مریم» چه اندازه بود؟ در میان مفسران گفتگو است - هر چند در قرآن به صورت سربسته بیان شده است -

بعضی آن را یک ساعت، بعضی ۹ ساعت، بعضی شش ماه، بعضی هفت ماه، بعضی هشت ماه و بعضی ۹ ماه مانند سایر زنان دانسته اند، ولی این موضوع تأثیر چندانی در هدف این داستان ندارد.

و روایات در این زمینه نیز مختلف است.

اما این که: این مکان «قصی» (دوردست) کجا بوده؟ بسیاری معتقدند شهر «ناصره» بوده است و شاید در آن شهر نیز پیوسته در خانه می ماند و کمتر قدم بیرون می گذاشت.

هر چه بود دوران حمل پایان گرفت، و لحظات طوفانی زندگی «مریم» شروع شد، درد سخت زائیدن، به او دست داد آنچنان که او را از آبادی به بیابان کشاند بیابانی خالی از انسان ها، و خشک و بی آب و بی پناه!

گر چه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می برند، تا برای تولد فرزند به آنها کمک کنند، ولی چون وضع «مریم» یک وضع استثنائی بود و هرگز نمی خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زائیدن، راه بیابان را پیش گرفت.

قرآن در این زمینه، می گوید: «درد وضع حمل، او را به کنار درخت خرمائی کشاند» (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ).

تعبیر به «جِذْعِ النَّخْلَةِ» با توجه به این که: «جِذْع» به معنی تنه درخت است نشان می دهد: تنها بدنه ای از آن درخت باقی مانده بود، یعنی درختی خشکیده بود. (۱)

در این حالت، طوفانی از غم و اندوه، سراسر وجود پاک «مریم» را فرا گرفت احساس کرد: لحظه ای را که از آن می ترسید، فرا رسیده است، لحظه ای که هر چه پنهان است در آن آشکار می شود و رگبار تیرهای تهمت مردم بی ایمان متوجه او خواهد شد.

به قدری این طوفان سخت بود، و این بار بر دوشش سنگینی می کرد که: بی اختیار «گفت: ای کاش! پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم!». (قَالَتَ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مِّنْهُمْ).

بدیهی است تنها ترس تهمت های آینده نبود که قلب «مریم» را می فشرد، هر چند مشغله فکری «مریم» بیش از همه، همین موضوع بود، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، در بیابانی تنهای تنها، نبودن محلی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن، وسیله برای نگاهداری مولود جدید، اینها اموری بود که سخت او را تکان می داد.

و آنها که می گویند: چگونه «مریم» با ایمان و دارای شناخت توحیدی که آن همه لطف و احسان الهی را دیده بود، چنین جمله ای را بر زبان راند که «ای کاش! مرده بودم و فراموش شده بودم» هرگز ترسیمی از حال «مریم» در آن ساعت در ذهن خود نکرده اند، و اگر خود به جزء کوچکی از این مشکلات گرفتار شوند

۱ - «جِذْع» (بر وزن فکر)، در اصل از ماده «جَذَعَ» (بر وزن منع) به معنی بریدن و قطع کردن است.

چنان دست پاچه می شوند که خود را نیز فراموش خواهند کرد.

اما این حالت، زیاد به طول نیانجامید و همان نقطه روشن امید که همواره در اعماق قلبش وجود داشت درخشیدن گرفت، «ناگهان صدائی به گوشش رسید که از طرف پائین پا بلند است و آشکارا می گوید: غمگین مباش، درست بنگر پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارائی را جاری ساخته است» (فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا).

و نظری به بالای سرت بیفکن بنگر چگونه ساقه خشکیده به درخت نخل باروری تبدیل شده که میوه ها، شاخه هایش را زینت بخشیده اند «تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد» (وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا).

«از این غذای لذیذ و نیروبخش بخور، و از آن آب گوارا بنوش» (فَكُلِي وَاشْرَبِي).

«و چشمت را به این مولود جدید روشن دار» (وَقَرِّي عَيْنًا).

«و اگر از آینده نگرانی آسوده خاطر باش! هر گاه بشری دیدی و از تو در این زمینه توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته ام روزه سکوت، و به همین دلیل امروز با احدی سخن نمی گویم» (فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا).

خلاصه نیازی به این نیست که تو از خود دفاع کنی، آن کس که این مولود را به تو داده، وظیفه دفاع را هم نیز به خود او سپرده است.

بنابراین، از هر نظر آسوده خاطر باش و غم و اندوه به خاطرت راه نیابد. این حوادث پی در پی که همچون جرقه های روشنی در یک فضای فوق العاده تاریک و ظلمانی درخشیدن گرفت، سراسر قلب او را روشن کرد و حالت آرامش گوارائی به او دست داد.

* * *

نکته ها:

۱ - «مریم» در لابلای مشکلات ورزیده شد

حوادثی که در این مدت کوتاه بر مریم گذشت و صحنه های اعجاب انگیزی که از لطف خدا برای او پیش آمد، مسلماً او را برای پرورش یک پیامبر اولوا العزم آماده می ساخت تا بتواند وظیفه مادری خود را در انجام این امر خطیر، به خوبی اداء کند.

مسیر حوادث او را تا آخرین مرحله مشکلات پیش برد، آن چنان که میان خود و پایان زندگی یک گام بیشتر نمی دید، اما ناگهان ورق بر می گشت، همه چیز به کمک او می شتافتند، و در محیطی آرام و مطمئن از هر نظر گام می نهاد.

جمله «هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» که به «مریم» دستور می دهد: درخت خرما را تکان دهد تا از میوه آن بهره گیرد، این درس آموزنده را به او و به همه انسان ها داد که: حتی در سخت ترین لحظات زندگی دست از تلاش و کوشش نباید برداشت.

این سخن، پاسخی است به آنها که فکر می کنند: چه نیازی داشت «مریم» با این که تازه وضع حمل کرده بود، برخیزد و درخت خرما را بتکاند؟

آیا بهتر نبود خدائی که به فرمان او چشمه آب گوارا در نزدیکی «مریم» جوشیدن گرفت، و نیز به فرمان او درخت خشکیده بارور شد، نسیمی بفرستد تا

شاخه درخت را تکان دهد و خرما را در اطراف «مریم» بریزد؟
 چه شد آنگاه که مریم سالم بود میوه بهشتی در کنار محرابش حاضر می شد، اما آن زمان که در این طوفان شدید گرفتار است خود باید میوه بچیند؟!
 آری، این دستور الهی به مریم نشان می دهد: تا حرکتی از ما نباشد برکتی نخواهد بود، و به تعبیر دیگر، هر کس هنگام بروز مشکلات، باید حداکثر کوشش خود را به کار گیرد، و ماوراء آن را که از قدرت او بیرون است از خدا بخواهد و به گفته شاعر:
 برخیز و فشان درخت خرما *** تا سیر شوی رسی بیارش!
 کان مریم تا درخت نفشانند *** خرما نفتاد در کنارش!
 * * *

۲ - چرا «مریم» تقاضای مرگ از خدا کرد؟

بدون شک تقاضای مرگ از خدا کار درستی نیست، ولی گاه، در زندگی انسان حوادث سختی روی می دهد که طعم حیات کاملاً تلخ و ناگوار می شود، مخصوصاً در آنجا که انسان هدف های مقدس و یا شرف و حیثیت خود را در خطر می بیند و توانائی دفاع در برابر آن را ندارد، در این گونه موارد، گاهی برای رهائی از شکنجه های روحی تقاضای مرگ می کند.
 مریم نیز چون در لحظات نخستین در فکرش این تصور پدید آمد که: تمام آبرو و حیثیت او در برابر مردم بی خرد با تولد این فرزند به خطر خواهد افتاد، اینجا بود که آرزوی مرگ و فراموش شدن کرد، و این خود، دلیل بر آن است که او عفت و پاکدامنی را حتی از جانش بیشتر دوست می داشت و برای آبروی خود ارزشی بیش از حیات خود قائل بود،.
 اما این گونه افکار که شاید در لحظات بسیار کوتاهی صورت گرفت، دیری

نپائید و با دیدن دو اعجاز الهی «جوشیدن چشمه آب و بارور شدن درخت خشکیده خرما» تمام این افکار از روحش به کنار رفت، و نور اطمینان و آرامش تمام قلبش را فرا گرفت.

۳ - پاسخ به یک سؤال

بعضی می پرسند: اگر معجزه مخصوص انبیاء و امامان است پس ظهور این گونه معجزات برای مریم چگونه بود؟

بعضی از مفسران برای حل این مشکل آن را جزء معجزات عیسی (علیه السلام) گرفته اند که مقدمتاً تحقق یافت، و از آن تعبیر به «ارهاص» می کنند (ارهاص به معنی معجزه مقدماتی است).

ولی هیچ نیازی به این گونه پاسخ ها نیست؛ چرا که ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچ گونه مانعی ندارد، این همان چیزی است که نامش را «کرامت» می گذاریم. معجزه آن است که: توأم با «تحلی» (دعوت به مبارزه) و توأم با ادعای نبوت و یا امامت بوده باشد.

۴ - روزه سکوت

ظاهر آیات فوق، نشان می دهد که: مریم به خاطر مصلحتی مأمور به سکوت بود، و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می کرد، تا نوزادش عیسی (علیه السلام)، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود.

اما از تعبیر آیه، چنین برمی آید که: نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت، کار

شناخته شده ای بود، به همین دلیل، این کار را بر او ایراد نگرفتند.

ولی این نوع روزه در شرع اسلام، مشروع نیست.

از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) در حدیثی چنین نقل شده: «وَصَوْمُ الصَّوْمِ حَرَامٌ». «روزه سکوت حرام است» (۱) و این به خاطر تفاوت شرائط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است. البته یکی از آداب صوم کامل در اسلام آن است که انسان به هنگام روزه گرفتن، زبان خود را از آلودگی به گناه و مکروهات حفظ کند، و همچنین چشم خود را از هر گونه آلودگی برگیرد، چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَحْدَهُ، إِنَّ مَرْيَمَ قَالَتْ إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا، أَيْ صَمْتُاً، فَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَغُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَلَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَنَازَعُوا».

«روزه تنها از خوردنی و نوشیدنی نیست، مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام یعنی سکوت را، بنابراین (هنگامی که روزه هستید) زبان خود را حفظ کنید، دیدگان خود را از آنچه گناه است برنیدید، نسبت به یکدیگر حسد نداشته باشید، و نزاع نکنید» (۲).

۵ - یک غذای نیروبخش

از این که: در آیات بالا صریحاً آمده است: خداوند غذای مریم را به هنگام تولد نوزاد رطب قرار داد، مفسران چنین استفاده کرده اند که: یکی از بهترین غذاها برای زنان بعد از وضع حمل، رطب (خرمای تازه) می باشد.

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۳۹۰ (جلد ۱۰، صفحه ۵۱۳، چاپ آل البیت).

۲ - «من لایحضره الفقیه»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۳۲.

در احادیث اسلامی نیز صریحا به این مطلب اشاره شده است:

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل می فرماید: لِيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَأْكُلُهُ النَّفْسَاءُ الرُّطْبُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ لِمَرْيَمَ (عليها السلام): وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطْبًا جَنِيًّا:

«باید اولین چیزی که زن پس از وضع حمل می خورد، رطب باشد؛ زیرا خداوند بزرگ به مریم (علیها السلام) فرمود: درخت خرما را تکان ده، تا رطب تازه بر تو فرو ریزد». (۱)

از ذیل همین حدیث، استفاده می شود: خوردن این غذا نه تنها برای مادر مؤثر است بلکه در شیر او نیز اثر خواهد گذاشت.

حتی از پاره ای از روایات استفاده می شود: بهترین غذای زن باردار و داروی او رطب است (ما تَأْكُلُ الْحَامِلُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا تَتَدَاوَى بِهِ أَفْضَلُ مِنَ الرُّطْبِ). (۲)

ولی مسلماً اعتدال در همه چیز، و حتی در این موضوع، باید رعایت شود چنان که از بعضی از روایات که در همین مورد وارد شده، استفاده می شود.

و نیز استفاده می شود: اگر رطب پیدا نشود، از خرما می توان استفاده کرد.

دانشمندان غذاشناس، می گویند: قند فراوانی که در خرما وجود دارد از سالم ترین قندها است که حتی در بسیاری از موارد، مبتلایان به بیماری قند نیز می توانند از آن استفاده کنند.

همین دانشمندان، می گویند: در خرما ۱۳ ماده حیاتی و پنج نوع ویتامین را کشف کرده اند که: مجموع آنها خرما را به صورت یک منبع غذایی غنی در آورده

است. (۱)

و این را می دانیم که: زنان در چنین حالی، نیاز شدیدی به غذای نیروبخش و پر ویتامین دارند. با پیشرفت دانش پزشکی، اهمیت داروئی خرما نیز به ثبوت رسیده است، در خرما «کلسیوم» وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوان ها است، و نیز «فسفر» وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگی است، و نیز «پتاسیم» موجود است که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می دانند. (۲)

۱ - از کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۷، صفحه ۶۵.

۲ - همان مدرک.

- ۲۷ فَاتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا
 ۲۸ يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا
 ۲۹ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا
 ۳۰ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا
 ۳۱ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا
 ۳۲ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا
 ۳۳ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا

ترجمه:

- ۲۷ - (مریم) در حالی که او را در آغوش گرفته بود، نزد قومش آورد؛ گفتند: «ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی!»
 ۲۸ - ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود، و نه مادرت زن بدکاره ای!!
 ۲۹ - (مریم) به او اشاره کرد؛ گفتند: «چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوئیم؟!»
 ۳۰ - (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است!»
 ۳۱ - و مرا - هر جا که باشم - وجودی پر برکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است!
 ۳۲ - و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبار و شقی قرار نداده است!

۳۳ - و سلام (خدا) بر من، در آن روز که متولد شدم، و در آن روز که می میرم، و آن روز که زنده برانگیخته خواهم شد!

تفسیر:

مسیح در گاهواره سخن می گوید:

«سرانجام مریم در حالی که کودکش را در آغوش داشت از بیابان به آبادی بازگشت و به سراغ بستگان و اقوام خود آمد» (فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ). هنگامی که آنها نوزاد را در آغوش او دیدند، دهانشان از تعجب باز ماند، آنها که سابقه پاکدامنی مریم را داشتند و آوازه تقوا و کرامت او را شنیده بودند، سخت نگران شدند، تا آنجا که:

بعضی به شک و تردید افتادند، و بعضی دیگر هم که در قضاوت و داوری، عجل بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند، و گفتند: حیف از آن سابقه درخشان، با این آلودگی! و صد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بدنام شد.

«گفتند: ای مریم! تو مسلماً کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی!» (قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا). (۱)

بعضی به او رو کردند و گفتند: «ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی نداشت» (يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا). با وجود چنین پدر و مادر پاکی این چه وضعی است که در تو می بینیم؟ چه

۱ - «فری» بنا به گفته «راغب» در کتاب «مفردات»، به معنی بزرگ یا عجیب و یا ساختگی آمده است و در اصل از ماده «فری» به معنی پاره کردن پوست برای اصلاح آن است.

بدی در طریقه پدر و روش مادر دیدی که از آن روی برگرداندی؟! این که آنها به مریم گفتند: «ای خواهر هارون!» موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسران شده است، اما آنچه صحیح تر به نظر می رسد این است که: هارون مرد پاک و صالحی بود، آنچنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود، هر کس را می خواستند به پاکی معرفی کنند، می گفتند: او برادر یا خواهر هارون است - مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کرده است.(۱)

در حدیث دیگری که در کتاب «سعد السعود» آمده، چنین می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) «مغیره» را به «نجران» (برای دعوت مسیحیان به اسلام) فرستاد، جمعی از مسیحیان به عنوان (خرده گیری بر قرآن) گفتند:

مگر شما در کتاب خود نمی خوانید «یا اخت هارون»! در حالی که می دانیم، اگر منظور هارون برادر موسی است، میان مریم و هارون فاصله زیادی بود؟

«مغیره» چون نتوانست پاسخی بدهد، مطلب را از پیامبر(صلی الله علیه وآله) سؤال کرد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: چرا در پاسخ آنها نگفتی: در میان بنی اسرائیل معمول بوده که، افراد نیک را به پیامبران و صالحان نسبت می دادند.(۲)

در این هنگام، مریم به فرمان خدا سکوت کرد، تنها کاری که انجام داد این بود که: «اشاره به نوزادش عیسی کرد» (فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ). اما این کار بیشتر تعجب آنها را برانگیخت و شاید جمعی آن را حمل بر سخریه کرده خشمناک شده گفتند: مریم! با چنین کاری که انجام داده ای قوم خود را مسخره نیز می کنی!

به هر حال «به او گفتند: ما چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوئیم؟! (قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا)».

مفسران در مورد کلمه «كَانَ» که دلالت بر ماضی دارد، در اینجا گفتگو بسیار کرده اند، ولی ظاهر این است: این کلمه در اینجا اشاره به ثبوت و لزوم وصف موجود است، و به تعبیر روشن تر آنها به مریم گفتند: ما چگونه با بچه ای که در گهواره بوده و هست، سخن بگوئیم؟ شاهد این معنی آیات دیگر قرآن است مانند: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ: «شما بهترین امتی بودید که به سود جامعه انسانی به وجود آمدید».(۱)

مسلماً جمله كُنْتُمْ «بودید» در اینجا به معنی ماضی نیست، بلکه بیان استمرار و ثبوت این صفات برای جامعه اسلامی است.

و نیز درباره مَهْد «گهواره» بحث کرده اند که عیسی (علیه السلام) هنوز به گهواره نرسیده بود، بلکه ظاهر آیات این است به محض ورود مریم در میان جمعیت، در حالی که عیسی (علیه السلام) در آغوشش بود، این سخن در میان او و مردم رد و بدل شد.

اما با توجه به معنی کلمه «مَهْد» در لغت عرب، پاسخ این سؤال روشن می شود.

واژه «مَهْد» - چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: - به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می کنند، خواه گهواره باشد، یا دامن مادر و یا بستر، و مهد و مهد هر دو در لغت به معنی: الْمَكَانُ الْمُمَهَّدُ الْمُوَطَّأُ: «محل آماده شده و گسترده» (برای استراحت و خواب) آمده است.

جمعیت از شنیدن این گفتار مریم، نگران و حتی شاید عصبانی شدند

آنچنان که طبق بعضی از روایات، به یکدیگر گفتند: مسخره و استهزاء او، از انحرافش از جاده عفت، بر ما سخت تر و سنگین تر است!

ولی این حالت چندان به طول نینجامید؛ چرا که آن کودک نوزاد زبان به سخن گشوده «گفت: من بنده خدایم» (قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ).

«او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده» (آتَانِي الْكِتَابَ).

«و مرا پیامبر قرار داده است» (وَجَعَلَنِي نَبِيًّا).

* * *

«و خداوند مرا وجودی پر برکت (وجودی مفید از هر نظر برای بندگان) در هر جا باشم قرار داده است» (وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ).

«و مرا تا زنده ام، توصیه به نماز و زکات کرده است» (وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا).

* * *

و نیز «مرا نیکوکار، قدردان و خیرخواه، نسبت به مادرم قرار داده است» (وَبَرًّا بِوَالِدَتِي). (۱)

«و مرا جبار و شقی قرار نداده است» (وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا).

«جَبَّار» به کسی می گویند که: برای خود، هر گونه حقوقی بر مردم قائل است، ولی هیچ حقی برای کسی نسبت به خود قائل نیست!

و نیز «جَبَّار» به کسی می گویند که: از روی خشم و غضب، افراد را می زند و نابود می کند و پیرو فرمان عقل نیست، و یا می خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و تکبر، برطرف سازد که همه اینها از صفات بارز طاغوتیان

۱ - «بَرًّا» (به فتح باء) به معنی شخص نیکوکار است، در حالی که «بِرًّا» (به کسر باء) به معنی نیکوکاری است، و باید توجه داشت: این کلمه در آیه فوق عطف است بر «مُبَارَكًا»، نه به «صَلَوَةُ و زَكَاةُ»، و معنی در واقع چنین است: جَعَلَنِي بَرًّا بِوَالِدَتِي: «مرا نیکوکار نسبت به مادرم قرار داد».

و مستکبران در هر زمان است. (۱)

«شَقِیَّ» به کسی گفته می شود که: اسباب گرفتاری، بلا و مجازات برای خود فراهم می سازد، و بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی کند تفسیر کرده اند، و پیدا است که این دو معنی از هم جدا نیست.

در روایتی می خوانیم: حضرت عیسی (علیه السلام) می گوید: «قلب من نرم است و من خود را نزد خود کوچک می دانم» (اشاره به این که نقطه مقابل جبار و شقی این دو وصف است). (۲)

و سرانجام این نوزاد (حضرت مسیح) می گوید: «سلام و درود خدا بر من باد آن روز که متولد شدم، و آن روز که می میرم، و آن روز که زنده برانگیخته می شوم» (وَالسَّلَامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا).

همان گونه که در شرح آیات مربوط به «یحیی» (علیه السلام) گفتیم، این سه روز در زندگی انسان، سه روز سرنوشت ساز و خطرناک است که سلامت در آنها جز به لطف خدا میسر نمی شود و لذا هم در مورد «یحیی» (علیه السلام) این جمله آمده، و هم در مورد حضرت مسیح (علیه السلام)، با این تفاوت که در مورد اول خداوند این سخن را می گوید و در مورد دوم مسیح (علیه السلام) این تقاضا را دارد.

نکته ها:

۱ - روشن ترین تصویر از تولد عیسی (علیه السلام)

فصاحت و بلاغت قرآن را مخصوصاً در این گونه مسائل مهم می توان درک

۱ - برای توضیح بیشتر در مورد «جبار» و پاسخ این سؤال که: چگونه یکی از صفات خدا

«جبار» است، به جلد نهم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۴۳ مراجعه شود.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

کرد که: چگونه مسأله مهمی را که با آن همه خرافات آمیخته شده، در عباراتی کوتاه، عمیق، زنده، پرمحتوا، و کاملاً گویا، مطرح می کند، به طوری که هر گونه خرافه ای را از آن جدا و طرد می نماید.

جالب این که: در آیات فوق، هفت صفت از صفات برجسته و دو برنامه و یک دعا ذکر شده است.

این هفت صفت عبارتند از: بنده خدا بودن و ذکر آن در آغاز همه اوصاف، اشاره ای است به این که بزرگترین مقام آدمی همان مقام عبودیت است.

و به دنبال آن صاحب کتاب آسمانی بودن و سپس مقام نبوت (البته می دانیم همیشه مقام نبوت توأم با داشتن کتاب آسمانی نیست).

سپس، به دنبال مقام عبودیت و رهبری، مبارک بودن یعنی مفید به حال جامعه بودن مطرح شده است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «معنی مبارک، نفع است» (یعنی بسیار پر منفعت).

و بعد از آن، نیکوکاری نسبت به مادر مطرح شده، و سرانجام، جبار و شقی نبودن و به جای آن متواضع، حق شناس، و سعادتمند بودن است.

از میان تمام برنامه ها روی توصیه پروردگار به نماز و زکات تکیه می کند و این به خاطر اهمیت فوق العاده این دو برنامه است که: این دو، رمز ارتباط با خالق و خلق است، و از یک نظر می توان همه برنامه های مذهبی را در آن خلاصه کرد چرا که بخشی از آنها پیوند انسان را با خلق و بخشی با خالق مشخص می کند.

و اما دعائی که به خود می کند، و تقاضائی که در آغاز عمرش از خدا دارد این است که: خدایا این سه روز را بر من سلامت دار، روز تولد، روز مرگ و

روزی که در رستاخیز زنده می شوم، و به من در این سه مرحله حساس امنیت مرحمت فرما!

۲ - مقام مادر

گرچه حضرت مسیح (علیه السلام) به فرمان نافذ پروردگار از مادر بدون پدر تولد یافت، ولی همین اندازه که در آیه فوق، از زبان او می خوانیم که در مقام بر شمردن افتخارات خود، نیکوکاری نسبت به مادر را ذکر می کند دلیل روشنی بر اهمیت مقام مادر است. ضمناً نشان می دهد: این نوزاد که طبق یک اعجاز، به سخن در آمد، از این واقعیت آگاه بود که: او یک فرزند نمونه در میان انسان ها است که تنها از مادر بدون دخالت پدر تولد یافته است.

به هر حال، گرچه در جهان امروز، درباره مقام مادر سخن بسیار گفته می شود و حتی روزی را به نام «روز مادر» اختصاص داده اند، اما متأسفانه وضع تمدن ماشینی چنان است که: رابطه پدران و مادران را از فرزندان خیلی زود قطع می کند، آن چنان که کمتر روابط عاطفی بعد از بزرگ شدن در میان آنها دیده می شود.

در اسلام، روایات شگفت انگیزی در این زمینه داریم که: اهمیت فوق العاده مقام مادر را به مسلمانان توصیه می کند، تا در عمل - نه تنها در سخن - در این باره بکوشند. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مردی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده، عرض کرد: یا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَبْرُّ؟ قَالَ أُمُّكَ، قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ أُمُّكَ، قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ أُمُّكَ! قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ أَبَاكَ!

«ای پیامبر! به چه کسی نیکوئی کنم؟»

فرمود: به مادرت، عرض کرد بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت، بار سوم عرض کرد بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت، در چهارمین بار که این سؤال را تکرار کرد، فرمود: به پدرت». (۱)

در حدیث دیگری می خوانیم: جوانی نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای شرکت در جهاد (آنجا که جهاد واجب عینی نبود) آمد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: أَلَيْكَ وَالِدَةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَأَلْزَمَهَا فَإِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ قَدَمَيْهَا:

«آیا مادری داری عرض کرد آری، فرمود: در خدمت مادر باش که بهشت زیر پای مادر است». (۲)

بدون شک، اگر زحمات فراوانی را که مادر از هنگام حمل، تا وضع حمل، و دوران شیرخواری و تا زمان بزرگ شدن او تحمل می کند، رنج ها، تعب ها، بیداری ها، بیماری ها و پرستاری ها را که او با آغوش باز در راه فرزند خود پذیرا می گردد، در نظر بگیریم، خواهیم دید: هر قدر انسان در این راه بکوشد، باز هم در برابر حقوق مادر بدهکار است.

جالب این که: در حدیثی می خوانیم: ام سلمه، خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیده عرض کرد: همه افتخارات، نصیب مردان شده، زنان بیچاره چه سهمی از این افتخارات دارند: پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: بَلَى إِذَا حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ كَانَتْ بِمَنْزِلَةِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُجَاهِدِ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَإِذَا وَضَعَتْ كَانَ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مَا لَا يَذَرِي أَحَدًا مَا هُوَ لِعَظَمِهِ، فَإِذَا أَرْضَعَتْ كَانَ لَهَا بِكُلِّ مَصَّةٍ كَعْدَلٍ عَتَقَ مُحَرَّرٌ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، فَإِذَا فَرَعَتْ مِنْ رِضَاعِهِ ضَرَبَ مَلَكٌ كَرِيمٌ عَلَى جَنْبِهَا وَقَالَ

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۲۰۷ (جلد ۲۱، صفحه ۴۹۱، چاپ آل البیت).

۲ - «جامع السعادات»، جلد ۲، صفحه ۲۶۱.

اسْتَأْنِفِي الْعَمَلَ فَقَدْ غَفِرَ لَكَ!:

«آری (زنان هم افتخارات فراوانی دارند) هنگامی که زن باردار می شود، در تمام طول مدت حمل به منزله روزه دار، شب زنده دار و مجاهد در راه خدا با جان و مال است، هنگامی که وضع حمل می کند آن قدر خدا به او پاداش می دهد که: هیچ کس حد آن را از عظمت نمی داند، هنگامی که فرزندش را شیر می دهد در برابر هر مکیدنی از سوی کودک، خداوند پاداش آزاد کردن برده ای از فرزندان اسماعیل را به او می دهد، و هنگامی که دوران شیرخوارگی کودک تمام شد، یکی از فرشتگان بزرگوار خداوند بر پهلوی او می زند، و می گوید: برنامه اعمال خود را از نو آغاز کن؛ چرا که خداوند همه گناهان تو را بخشیده!» (گوئی نامه عملت از نو آغاز می شود). (۱)

در جلد دوازدهم تفسیر «نمونه» ذیل آیه ۲۳ سوره «اسراء» بحث های دیگری در این زمینه داشتیم.

۳- بکر زائی

از جمله سؤالاتی که آیات فوق برمی انگیزد این است: آیا از نظر علمی امکان تولد فرزند بدون پدر وجود دارد؟

آیا مساله تولد عیسی (علیه السلام) تنها از مادر، مخالف تحقیقات دانشمندان در این زمینه نیست؟

در پاسخ باید گفت: بدون شک، این مسأله از طریق اعجاز صورت گرفته، ولی علم امروز نیز امکان چنین امری را نفی نکرده، بلکه تصریح به ممکن بودن آن نموده است.

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۷۵ (جلد ۲۱، صفحه ۴۵۱ چاپ آل البیت).

مخصوصاً موضوع بکر زائی در میان بسیاری از حیوانات دیده شده، و با توجه به این که: مسأله انعقاد نطفه اختصاصی به انسان ها ندارد، امکان این امر را به طور عموم اثبات می کند. دکتر «الکسیس کارل» فیزیولوژیست و زیست شناس معروف فرانسوی در کتاب «انسان موجود ناشناخته» چنین می نویسد:

«هنگامی که به میزان سهمی که هر یک از پدر و مادر در تولید مثل دارند فکر می کنیم، باید آزمایش های «لوب» و «باتایون» را به خاطر بیاوریم که: از یک تخمک بارور نشده قورباغه، بدون دخالت «اسپرمتوزوئید» به وسیله تکنیک های خاصی قورباغه جدیدی می توان به وجود آورد.

به این ترتیب، که ممکن است یک عامل شیمیائی یا فیزیکی را جانشین «سلول نر» کرد، ولی در هر حال همیشه وجود یک عامل ماده ضروری است».

بنابراین آنچه از نظر علمی برای تولد فرزند قطعیت دارد وجود نطفه مادر (اوول) می باشد و گرنه در مورد نطفه نر (اسپرمتوزوئید) عامل دیگری می تواند جانشین آن گردد.

به همین دلیل، مسأله بکر زائی واقعی است که در جهان امروز، مورد قبول پزشکان قرار گرفته. هر چند بسیار نادر اتفاق می افتد.

از این گذشته، این مسأله در برابر قوانین آفرینش و قدرت خداوند آن گونه است که قرآن می گوید: **إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ:**

«مثل عیسی در نزد خدا همچون آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او فرمان داد موجود شو! او هم موجود (کاملی) شد».(۱)

یعنی این خارق عادت از آن خارق عادت مهم تر نیست.

۴ - چگونه نوزاد سخن می گوید؟

ناگفته پیدا است طبق روال عادی، هیچ نوزادی در ساعات، یا روزهای نخستین تولد، سخن نمی گوید، سخن گفتن، نیاز به نمو کافی مغز و سپس ورزیدگی عضلات زبان و حنجره و هماهنگی دستگاه های مختلف بدن با یکدیگر دارد، و این امور، عادتاً باید ماه ها بگذرد تا تدریجاً در کودکان فراهم گردد.

ولی هیچ دلیل علمی هم بر محال بودن این امر نداریم، تنها این یک خارق عادت است و همه معجزات چنین هستند، یعنی همه، خارق عادتند نه محال عقلی، شرح این موضوع را در بحث معجزات پیامبران آورده ایم.

۳۴ ذَلِكْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ
 ۳۵ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

ترجمه:

۳۴ - این است عیسی پسر مریم؛ گفتار حقی که در آن تردید می کنند!
 ۳۵ - هرگز برای خدا شایسته نبود که فرزندی اختیار کند؛ منزّه است او! هر گاه چیزی را فرمان دهد، می گوید: «موجود باش!» همان دم موجود می شود!

تفسیر:

مگر ممکن است خدا فرزند داشته باشد؟!
 بعد از آن که قرآن مجید در آیات گذشته، ترسیم بسیار زنده و روشنی از ماجرای تولد حضرت مسیح (علیه السلام) کرد، به نفی خرافات و سخنان شرک آمیزی که درباره عیسی (علیه السلام) گفته اند پرداخته، چنین می گوید: «این است عیسی بن مریم» (ذَلِكْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ).
 مخصوصاً در این عبارت روی فرزند مریم بودن او تأکید می کند، تا مقدمه ای باشد برای نفی فرزندی خدا.
 و بعد اضافه می نماید: «این قول حقی است که آنها در آن شک و تردید می کنند» و هر یک در جاده ای انحرافی گام نهاده (قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ

يَمْتَرُونَ» (۱).

این عبارت در حقیقت تأکیدی است بر صحت تمام مطالب گذشته در مورد حضرت مسیح (علیه السلام) و این که کمترین خلافتی در آن وجود ندارد. اما این که: قرآن می گوید: آنها در این زمینه در شک و تردید هستند، گویا اشاره به دوستان و دشمنان مسیح (علیه السلام)، یا به تعبیر دیگر، مسیحیان و یهودیان است، از یکسو، گروهی گمراه در پاکی مادر او شک و تردید کردند، و از سوی دیگر، گروهی در این که: او یک انسان باشد، اظهار شک نمودند.

حتی همین گروه نیز به شعبه های مختلف تقسیم شدند: بعضی او را صریحاً فرزند خدا دانستند (فرزند روحانی و جسمانی، حقیقی، نه مجازی!!) و به دنبال آن مسأله تثلیث و خدایان سه گانه را به وجود آوردند.

بعضی مسأله تثلیث را از نظر عقل نامفهوم خواندند، و معتقد شدند: باید تعبداً آن را پذیرفت. و بعضی برای توجیه منطقی آن به سخنان بی اساسی دست زدند، خلاصه، همه آنها چون ندیدند حقیقت - یا چون نخواستند حقیقت - ره افسانه زدند! (۲)

آیه بعد، با صراحت می گوید: «هرگز برای خدا شایسته نبود، فرزندی انتخاب کند، او منزّه و پاک از چنین چیزی است» (ما كَانَ لِلّٰهِ اَنْ يَّتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ

۱ - در ترکیب این جمله، مفسران گفتگوی بسیار کرده اند، اما آنچه از نظر ادبی و با توجه به آیات گذشته صحیح تر به نظر می رسد این است که: «قَوْلَ الْحَقِّ»، مفعول برای فعل محذوفی است و «الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ»، صفت آن آن است و در تقدیر چنین بوده: «أَقُولُ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ».

بعضی گفته اند: مصدری است که مضمون جمله را تأکید می کند.

و «زمخشری» گفته: منصوب بر مدح فعل محذوف است و در تقدیر «أُمْدَحُّ» بوده است.

۲ - برای توضیح بیشتر در زمینه «تثلیث نصاری» و خرافاتی که در این زمینه به هم بافته اند به جلد چهارم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۲۴، ذیل آیه ۱۷۱ سوره «نساء» مراجعه فرمائید.

سُبْحَانَهُ).

بلکه او «هر گاه چیزی را اراده کند، و فرمان دهد به آن می گوید: موجود باش آن نیز موجود می شود» (إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

اشاره به این که: دارا بودن فرزند - آن چنان که مسیحیان در مورد خدا می پندارند - با قداست مقام پروردگار سازگار نیست؛ زیرا از یکسو، لازمه آن جسم بودن، از سوی دیگر، محدودیت، و از سوی سوم، نیاز، و خلاصه خدا را از مقام قدسش زیر چتر قوانین عالم ماده کشیدن و او را در سر حدّ یک موجود ضعیف و محدود مادی قرار دادن است.

خداوندی که آن قدر قدرت و توانائی دارد که اگر اراده کند، هزاران عالم، همانند این عالم پهناوری که در آن وجود داریم با یک فرمان و اشاره اش تحقق خواهد یافت.

آیا این شرک و انحراف از اصول توحید و خداشناسی نیست که ما او را همانند یک انسان، دارای فرزند بدانیم، آن هم فرزندی که در رتبه پدر است و هم طراز او!

تعبیر «كُنْ فَيَكُونُ» که در هشت مورد از آیات قرآن آمده است، ترسیم بسیار زنده ای از وسعت قدرت خدا و تسلط و حاکمیت او در امر خلقت است، تعبیری از فرمان «كُنْ» کوتاه تر تصور نمی شود، و نتیجه ای از «فَيَكُونُ» وسیع تر و جامع تر به نظر نمی رسد، مخصوصاً با توجه به «فاء تفریع» که فوریت را می رساند، حتی فاء تفریع در اینجا به تعبیر فلاسفه، دلیل بر تأخر زمانی نیست، بلکه همان تأخر رتبی، یعنی ترتب معلول بر علت را بیان می کند (دقت کنید).

نکته ها:

۱ - نفی فرزند، یعنی نفی هر گونه نیاز از خدا
اصولاً، چرا موجودات زنده نیاز به فرزند دارند؟ جز این است که: عمرشان محدود است و
برای آن که نسل آنها منقرض نشود، و حیات نوعی آنها ادامه یابد باید فرزندان از آنها متولد
گردد؟

و از نظر اجتماعی، نیاز کارهای دسته جمعی به نیروی انسانی بیشتر، سبب می شود که انسان
علاقه به فرزند داشته باشد.

به علاوه، نیازهای عاطفی و روانی و از بین بردن وحشت تنهایی، او را به این کار دعوت می
نماید.

ولی آیا در مورد خداوندی که ازلی و ابدی است و قدرتش بی نهایت است و مسأله نیاز
عاطفی و غیر آن در ذات پاکش اصلاً راه ندارد، این امور تصور می شوند؟
آیا جز این است کسانی که برای خدا فرزندی قائل شدند، او را با مقیاس وجود خود سنجیده
اند و در او همان دیده اند که در خود دیده اند در حالی که «هیچ چیز ما همانند خدا نیست»
(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ). (۱)

۲ - یک نکته مهم تاریخی

نخستین هجرتی که در اسلام واقع شد، هجرت گروه قابل ملاحظه ای از مسلمانان اعم از زن
و مرد، به سرزمین «حبشه» بود، آنها برای رهایی از چنگال مشرکان قریش و تشکّل و آمادگی
هر چه بیشتر برای برنامه های آینده اسلامی،

۱ - درباره معنی «كُنْ فَيَكُونُ» و دلایل نفی فرزند از خدا در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیات
۱۱۶ و ۱۱۷ سوره «بقره» نیز بحث کرده ایم.

«مکه» را به قصد «حبشه» ترک گفتند، و همان گونه که پیش بینی می کردند در آنجا توانستند در آرامش زندگی کنند، و به برنامه های اسلامی و خودسازی بپردازند.

این خبر، به گوش سران قریش در «مکه» رسید، آنها این مسأله را زنگ خطری برای خود دانسته، احساس کردند «حبشه» پناهگاهی خواهد بود برای مسلمانان و شاید پس از قوت و قدرت به «مکه» باز گردند و مشکلات عظیمی برای آنها فراهم سازند.

پس از مشورت، قرارشان بر این شد که دو نفر از مردان فعال قریش را انتخاب کرده به سوی «نجاشی» بفرستند، تا خطرات وجود مسلمانان را در آنجا برای «نجاشی» تشریح کنند، و آنها را از آن سرزمین مطمئن و آرام بیرون نمایند.

«عمرو بن عاص» و «عبدالله ابن ابی ربیع» را با هدایای فراوانی برای «نجاشی» و فرماندهان بزرگ لشکر او، به آنجا گسیل داشتند.

«ام سلمه» همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گوید: هنگامی که ما وارد سرزمین «حبشه» شدیم، با حسن رفتار «نجاشی» روبرو گشتیم، هیچ محدودیت مذهبی نداشتیم، کسی ما را آزار نمی کرد اما قریش پس از آگاهی از این مسأله و فرستادن دو نفر با هدایای فراوان به آنها دستور داده بودند: پیش از ملاقات با شخص «نجاشی» با فرماندهان بزرگ ملاقات کرده، و هدایا را به آنها بدهند، سپس هدایای «نجاشی» را به او تقدیم دارند، و تقاضا کنند: مسلمین را بی آن که سخنی با آنها گفته شود، به آنان تسلیم نمایند!

آنها این برنامه را با دقت اجراء کردند، و به فرماندهان «نجاشی» قبلاً چنین گفتند: گروهی از جوانان ابله، به سرزمین شما پناهنده شدند اینها از دین و آئین خود فاصله گرفته و در دین شما هم وارد نشده اند، دین تازه ای بدعت گزارده اند

که برای ما و شما ناشناخته است.

اشراف قریش ما را به حضور شما فرستاده اند تا شر آنها را از این کشور کوتاه کنیم و به سوی قوم خودشان باز گردانیم.

از فرماندهان قول گرفتند: هر گاه «نجاشی» با آنها مشورت کند، آنها این نظریه را تأیید کنند و بگویند: قوم آنها از وضع آنها آگاه ترند.

آنگاه به حضور «نجاشی» بار یافتند و کلمات فریبده خود را گفتند.

این برنامه به خوبی پیش می رفت و این سخنان فریبده با آن هدایای فراوان سبب شد که: اطرافیان نجاشی نیز آنها را تصدیق کردند.

ناگهان ورق برگشت، نجاشی سخت خشمگین شده گفت: به خدا سوگند من چنین کاری را نخواهم کرد، اینها جمعیتی هستند که: به من پناهنده شده اند و کشور مرا بر کشورهای دیگر به خاطر امنیتش ترجیح داده اند، تا از آنها دعوت نکنم و تحقیق ننمایم، هرگز به پیشنهاد شما عمل نخواهم کرد.

اگر واقعاً همان گونه است که می گویند: آنها را به فرستادگان می سپارم و اخراجشان می کنم و گرنه در پناه محبت من باید به خوبی زندگی کنند.

«ام سلمه» می گوید: نجاشی به سراغ مسلمانان فرستاد، آنها با یکدیگر مشورت کردند که چه بگویند؟ تصمیمشان بر این شد، واقعیت امر را بگویند و دستورات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و برنامه اسلام را شرح دهند، هر آنچه بادا باد!

آن روز که برای این دعوت تعیین شده بود روز عجیبی بود، بزرگان و علمای مسیحی در حالی که کتب مقدس را در دست داشتند، به این مجلس دعوت شده بودند.

«نجاشی» رو به مسلمانان کرده پرسید: این چه دینی است که شما برگزیده و از قوم خود جدا شده اید و در آئین ما نیز داخل نشده اید؟

«جعفر بن ابی طالب» زبان به سخن گشوده گفت: ای ملک! ما جمعی بودیم که در جهل و بی خبری به سر می بردیم، بت ها را می پرستیدیم، از گوشت مردار می خوردیم، کارهای زشت و ننگین انجام می دادیم، با خویشاوندان خود بدی می کردیم و با همسایگان بدرفتاری و زورمندان، ضعیفان را می خوردند، خلاصه بدبختی ما فراوان بود، تا این که:

خداوند پیامبری از میان ما برانگیخت که نسب او را به خوبی می شناختیم، به صدق، امانت و پاکی او ایمان داشتیم، او ما را دعوت به خداوند یگانه کرد، و دستور داد: پرستش سنگ و چوب را که نیاکان ما داشتند کنار بگذاریم، او ما را به راستگوئی، ادای امانت، صله رحم، نیکی به همسایگان، تشویق کرد و از محرمات، خونریزی و اعمال زشت و ننگین، شهادت باطل و خوردن مال یتیم و نسبت ناپاکی به زنان پاک دادن نهی فرمود.

و نیز فرمان داد: خدای یگانه را بپرستیم چیزی را شریک او قرار ندهیم، نماز و روزه را به جا بیاوریم و زکات را پردازیم...

ما به او ایمان آوردیم و دستوراتش را مو به مو اجراء کردیم، اما قوم ما به ما تعدی کردند، ما را اذیت و آزار نمودند و اصرار داشتند از آئین توحید به شرک باز گردیم، و به همان آلودگی های سابق تن در دهیم.

هنگامی که ما را از هر سو تحت فشار قرار دادند، به کشور شما آمدیم و دوست داشتیم همسایه تو باشیم، به این امید که هیچ کس در اینجا به ما ستم نخواهد کرد!

«نجاشی» سخت در فکر فرو رفت رو به «جعفر» کرده گفت: آیا چیزی از کتاب آسمانی این مرد به خاطر داری؟

«جعفر» گفت: آری، «نجاشی» گفت: برای من بخوان!

جعفر که از هوش، ذکاوت و ایمان فوق العاده ای بهره مند بود، مناسب ترین فراز قرآن را که همین آیات آغاز سوره «مریم» باشد انتخاب کرد و برای نجاشی و همه حاضران که پیرو آئین مسیح بودند تلاوت کرد: «كِهْيَعَصْ * ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا * وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ اِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا...».

هنگامی که «جعفر» این آیات را با لحن گیرا و از روی صفای دل قرائت کرد چنان در روح نجاشی و علمای بزرگ مسیحی اثر گذاشت که بی اختیار قطره های اشک از چشمانشان سرازیر و به روی گونه هایشان فرو غلطید.

«نجاشی» رو به آنها کرده گفت: به خدا سوگند آنچه عیسی مسیح (علیه السلام) آورده با این آیات، همه از یک منبع نور سرچشمه گرفته است، بروید و راحت و آسوده زندگی کنید، به خدا سوگند! هرگز شما را به دست این دو نفر نخواهم سپرد.

بعداً فرستادگان قریش تلاش های دیگری برای بدبین ساختن نجاشی نسبت به مسلمانان کردند، اما در روح بیدار او مؤثر نیفتاد، مأیوس و نومید از آنجا باز گشتند. هدایایشان را به آنها برگرداند و عذرشان را خواست. (۱)

- ۳۶ وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ
- ۳۷ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ
- ۳۸ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
- ۳۹ وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
- ۴۰ إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ إِنَّا يُرْجِعُونَ

ترجمه:

- ۳۶ - و خداوند، پروردگار من و پروردگار شماست؛ او را پرستش کنید؛ این است راه راست!
- ۳۷ - ولی (بعد از او) گروه هائی از میان پیروانش اختلاف کردند؛ وای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز)!
- ۳۸ - در آن روز که نزد ما می آیند، چه گوش های شنوا و چه چشم های بینائی پیدا می کنند! ولی این ستمگران امروز در گمراهی آشکارند!
- ۳۹ - آنان را از روز حسرت (روز رستاخیز) بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می یابد! و آنها در غفلت اند و ایمان نمی آورند!
- ۴۰ - ما، زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند، به ارث می بریم؛ و همگی به سوی ما بازگردانده می شوند.

تفسیر:

رستاخیز روز حسرت و تأسف

آخرین سخن عیسی (علیه السلام) بعد از معرفی خویش با صفاتی که گفته شد، این است که: بر مسأله توحید، مخصوصاً در زمینه عبادت تأکید کرده، می گوید: «خداوند پروردگار من و شما است. او را پرستش کنید این است راه راست» (وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) (۱).

و به این ترتیب مسیح (علیه السلام) از آغاز حیات خود، با هر گونه شرک و پرستش خدایان دوگانه و چندگانه، مبارزه کرد، و همه جا تأکید بر توحید داشت، بنابراین آنچه به عنوان تثلیث (خدایان سه گانه) در میان مسیحیان امروز دیده می شود به طور قطع بدعتی است که بعد از عیسی (علیه السلام) گذاشته شده، و ما شرح آن را در ذیل آیه ۱۷۱ سوره «نساء» بیان کردیم. (۲)

گر چه، بعضی از مفسران احتمال داده اند: این جمله از زبان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بوده باشد، به این معنی که: خداوند در این آیه، به او فرمان می دهد: مردم را دعوت به توحید در عبادت کن و آن را به عنوان صراط مستقیم معرفی نما.

ولی آیات دیگر قرآن گواه بر این است که: این جمله گفتار حضرت مسیح (علیه السلام) و دنباله سخنان گذشته است، در سوره «زخرف» آیات ۶۳ تا ۶۴ می خوانیم: وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِإِبْرَئِيمَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.

«هنگامی که عیسی دلائل روشن برای آنها آورد گفت: من دانش و حکمت

۱ - از نظر جمله بندی و ترکیب، این آیه، عطف است به سخنان عیسی (علیه السلام) که قبلاً آمد، سخنانی که با «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» آغاز گردید، به این جمله پایان می گیرد.

۲ - به تفسیر «نمونه»، جلد ۴، صفحه ۲۲۴ مراجعه شود.

برای شما آورده ام، آمده ام تا پاره ای از امور را که در آن اختلاف دارید روشن سازم، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید، خداوند پروردگار من و شما است او را پرستش کنید، این است راه راست».

در اینجا تقریباً عین همان جمله را می بینیم که از زبان عیسی نقل شده است (مانند همین مضمون در سوره «آل عمران» آیات ۵۰ و ۵۱ نیز آمده است).

ولی با این همه تأکیدی که مسیح (علیه السلام) در زمینه توحید و پرستش خداوند یگانه داشت «بعد از او گروه ها از میان پیروانش راه های مختلفی را پیش گرفتند» (و عقائد گوناگونی مخصوصاً درباره مسیح ابراز داشتند) (فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ). «وای به حال آنها که راه کفر و شرک را پیش گرفتند، از مشاهده روز عظیم رستاخیز» (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

تاریخ مسیحیت نیز به خوبی گواهی می دهد که: آنها تا چه اندازه بعد از حضرت مسیح (علیه السلام) درباره او و مسأله توحید اختلاف کردند «این اختلافات به اندازه ای بالا گرفت که قسطنطین امپراطور روم مجمعی از اسقف ها (دانشمندان بزرگ مسیحی) را تشکیل داد که یکی از سه مجمع معروف تاریخی آنها است.

اعضای این مجمع به دو هزار و یکصد و هفتاد عضو رسید که همه از بزرگان آنها بودند، هنگامی که بحث درباره عیسی (علیه السلام) مطرح شد، علمای حاضر نظرات کاملاً مختلفی درباره او اظهار داشتند و هر گروهی عقیده ای داشت.

بعضی گفتند: او خدا است که به زمین نازل شده است! عده ای را زنده کرده و عده ای را میرانده سپس به آسمان صعود کرده است!

بعضی دیگر گفتند: او فرزند خدا است!

بعضی دیگر گفتند: او یکی از اقانیم ثلاثه (سه ذات مقدس) است، اب و ابن و روح القدس (خدای پدر، خدای پسر و روح القدس)!

و بعضی دیگر گفتند: او سومین آن سه نفر است: خداوند معبود است، او هم معبود، و مادرش هم معبود!

سرانجام بعضی گفتند: او بنده خدا است و فرستاده او.

و فرقه های دیگر هر کدام سخنی گفتند به طوری که اتفاق نظر بر هیچ یک از این عقائد حاصل نشد.

بزرگ ترین رقم طرفداران یک عقیده ۳۰۸ نفر بود که امپراطور آن را به عنوان یک اکثریت نسبی پذیرفت و به عنوان عقیده رسمی از آن دفاع کرد و بقیه را کنار گذاشت، اما عقیده توحید که متأسفانه طرفداران کمتری داشت در اقلیت قرار گرفت.^(۱)

و از آنجا که انحراف از اصل توحید، بزرگترین انحراف مسیحیان محسوب می شود، در ذیل آیه فوق دیدیم: چگونه خداوند آنها را تهدید می کند که در روز عظیم رستاخیز در آن محضر عام و در برابر دادگاه عدالت پروردگار، سرنوشت شوم و دردناکی خواهند داشت.^(۲)

آیه بعد، وضع آنها را در صحنه رستاخیز، بیان می کند و می گوید: «آنها در آن روز که نزد ما می آیند چه گوش های شنوا و چه چشم های بینائی پیدا می کنند؟ ولی این ستمگران امروز که در دنیا هستند در گمراهی آشکارند» (أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

۱ - تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۵، صفحه ۴۳۶.

۲ - «مَشْهَد» در آیه فوق، ممکن است مصدر میمی به معنی «شهود» باشد، و یا اسم مکان و اسم زمان به معنی محل یا زمان شهود، معانی اینها هر چند مختلف است، ولی از نظر نتیجه چندان تفاوتی با هم ندارند.

روشن است: در نشأه آخرت، پرده ها از برابر چشم ها کنار می رود، و گوش ها شنوا می شود؛ چرا که آثار حق در آنجا به مراتب از عالم دنیا آشکارتر است. اصولاً، مشاهده آن دادگاه و آثار اعمال، خواب غفلت را از چشم و گوش انسان می برد، و حتی کوردلان، آگاه و دانا می شوند، ولی چه سود که این بیداری و آگاهی به حال آنها مفید نیست.

بعضی از مفسران کلمه «الْیَوْمَ» در جمله «لَکِنَّ الظَّالِمُونَ الْیَوْمَ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ» را به معنی روز قیامت گرفته اند، که مفهوم آیه این می شود:

در آنجا بینا و شنوا خواهند شد اما این بینائی و شنوائی در آن روز سودی به حالشان نخواهد داشت، و در ضلال مبین خواهند بود.

ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد. (۱)

بار دیگر، روی سرنوشت افراد بی ایمان و ستمگر در آن روز تکیه کرده، می فرماید: «این کوردلان را از روز حسرت (روز رستاخیز) بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می گیرد، آنها در غفلت اند و ایمان نمی آورند» (وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِی غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا یُؤْمِنُونَ).

می دانیم روز قیامت نام های مختلفی در قرآن مجید دارد از جمله «یوم الحسرة»، هم نیکوکاران تأسف می خورند، ای کاش! بیشتر عمل نیک انجام داده بودند و هم بدکاران؛ چرا که پرده ها کنار می رود و حقائق اعمال و نتایج آن بر همه کس آشکار می شود.

۱ - «الف و لام» در «الْیَوْمَ» الف و لام «عهد» است، ولی طبق تفسیر اول «عهد حضوری» است و طبق تفسیر دوم «عهد ذکری».

جمله «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» را بعضی مربوط به پایان گرفتن برنامه های حساب و جزا و تکلیف در روز رستاخیز دانسته اند، و بعضی آن را اشاره به فناء دنیا می دانند.

طبق این تفسیر، معنی آیه چنین می شود: آنها را از روز حسرت بترسان آن هنگامی که دنیا در حال غفلت و عدم ایمان آنها پایان می گیرد، (ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد، به خصوص این که: در روایتی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر جمله «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» چنین نقل شده: أَيْ قُضِيَ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ بِالْخُلُودِ فِيهَا، وَقُضِيَ عَلَى أَهْلِ النَّارِ بِالْخُلُودِ فِيهَا:

«یعنی فرمان خلود درباره اهل بهشت و اهل دوزخ صادر شده». (۱)

آخرین آیه مورد بحث، به همه ظالمان و ستمگران هشدار می دهد: این اموال که در اختیار آنها است، جاودانی نیست، همان گونه که حیات خود آنها هم جاودانی نمی باشد، بلکه، وارث نهائی همه اینها خدا است، می فرماید:

«ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می بریم، و همگی سرانجام به سوی ما باز می گردند» (إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ). (۲)

در حقیقت، این آیه هموزن آیه ۱۶ سوره «مؤمن» است که می گوید: لِمَنْ

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۳۷.

۲ - آیا این آیه اشاره به رستاخیز است، یا زمان فناء دنیا؟

اگر اشاره به رستاخیز باشد، با جمله «وَالَّذِينَ يُرْجَعُونَ» (به سوی ما بازگردانده می شوند) ظاهراً سازگار نیست و اگر اشاره به زمان فناء دنیا باشد با جمله «وَمَنْ عَلَيْهَا» (آنها که بر روی زمین هستند) تناسب ندارد؛ زیرا در پایان دنیا کسی بر روی زمین زنده نیست که تعبیر «مَنْ عَلَيْهَا» درباره او درست باشد، و شاید، به همین جهت، بعضی از مفسران مانند «علامه طباطبائی» جمله را چنین معنی می کند: إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ عَنْهُمْ الْأَرْضَ: «ما زمین را از آنها به ارث می بریم» ولی این تفسیر، نیز کمی خلاف ظاهر است؛ زیرا «مَنْ عَلَيْهَا» با واو عطف شده است.

احتمال دیگری که در اینجا وجود دارد این است که: مفعول جمله «نَرِثُ» گاهی شخصی است که مال را می گذارد، مانند «و ورث سلیمان داود» و گاهی اموالی است که به ارث مانده مانند: «نرث الأرض» و در آیه فوق هر دو تعبیر آمده است.

الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: «امروز (روز رستاخیز) مالکیت و حکومت از آن کیست؟ از آن خداوند یگانه پیروز است».

اگر کسی به این واقعیت، مؤمن و معتقد باشد، چرا برای به دست آوردن اموال و سایر مواهب مادی که چند روزی به امانت نزد ما سپرده شده و به سرعت از دست ما بیرون می رود، تعدی و ظلم و ستم و پایمال کردن حقیقت یا حقوق اشخاص را روا دارد؟

- ۴۱ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا
- ۴۲ اِذْ قَالَ لِاَبِيْهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا
- ۴۳ يَا اَبَتِ اِنِّيْ قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِيْ اُهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا
- ۴۴ يَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا
- ۴۵ يَا اَبَتِ اِنِّيْ اَخَافُ اَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُوْنَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا

ترجمه:

- ۴۱ - در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو، و پیامبر (خدا) بود!
- ۴۲ - هنگامی که به پدرش گفت: «ای پدر! چرا چیزی را می پرستی که نه می شنود، و نه می بیند، و نه هیچ مشکلی را از تو حل می کند؟!»
- ۴۳ - ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است؛ بنابراین از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم!
- ۴۴ - ای پدر! شیطان را پرستش مکن، که شیطان نسبت به خداوند رحمان، عصیانگر بود!
- ۴۵ - ای پدر! من از این می ترسم که از سوی خداوند رحمان عذابی به تو رسد، در نتیجه از دوستان شیطان باشی!»!

تفسیر:

منطق گیرا و کوبنده ابراهیم (علیه السلام)

سرگذشت مسیح (علیه السلام) از نظر تولد، توأم با بخشی از زندگی مادرش مریم به پایان رسید، و به دنبال آن، آیات مورد بحث و آیات آینده، از قسمتی از زندگانی قهرمان توحید ابراهیم خلیل، پرده بر می دارد و تأکید می کند: دعوت این پیامبر بزرگ - همانند همه رهبران الهی - از نقطه توحید آغاز شده است.

در نخستین آیه می گوید: «در این کتاب (قرآن) از ابراهیم یاد کن» (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ). «چرا که او مردی بسیار راستگو و تصدیق کننده تعلیمات و فرمان های الهی، و نیز پیامبر خدا بود» (اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا).

کلمه «صِدِّیق» صیغه مبالغه از «صدق» و به معنی کسی است که بسیار راستگو است. بعضی گفته اند: به معنی کسی است که هرگز دروغ نمی گوید، و یا بالاتر از آن توانائی بر دروغ گفتن ندارد، چون در تمام عمر عادت به راستگوئی کرده است.

و نیز بعضی آن را به معنی کسی می دانند که: عملش تصدیق کننده سخن و اعتقاد او است.

ولی روشن است، همه این معانی تقریباً به یک معنی باز می گردد.

به هر حال، این صفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق، حتی قبل از صفت «نبوت» بیان شده، گوئی زمینه ساز شایستگی برای پذیرش نبوت است، و از این گذشته بارزترین صفتی که در پیامبران و حاملان وحی الهی لازم است همین معنی می باشد که آنها فرمان پروردگار را بی کم و کاست، به بندگان خدا برسانند.

پس از آن به شرح گفتگوی او با پدرش «آزر» می پردازد (پدر در اینجا اشاره به عمو است و کلمه «أب» همان گونه که سابقاً نیز گفته ایم، در لغت عرب گاهی به معنی پدر و گاه، به معنی عمو آمده است) (۱) و چنین می گوید:

«در آن هنگام که به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را پرستش می کنی که نمی شنود و نمی بیند و نمی تواند هیچ مشکلی را از تو حل کند» (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا).

این بیان کوتاه و کوبنده، یکی از بهترین دلائل نفی شرک و بت پرستی است؛ چرا که یکی از انگیزه های انسان در مورد شناخت پروردگار، انگیزه سود و زیان است که علمای عقائد از آن تعبیر به مسأله «دفع ضرر محتمل و جلب منفعت» کرده اند.

او می گوید: چرا تو به سراغ معبودی می روی که نه تنها مشکلی از کار تو نمی گشاید، بلکه اصلاً قدرت شنوایی و بینائی ندارد.

و به تعبیر دیگر: عبادت برای کسی باید کرد که قدرت بر حل مشکلات دارد، و از آن گذشته عبادت کننده خود و نیازهایش را درک می کند، شنوا و بینا است، اما این بت ها فاقد همه اینها هستند.

در حقیقت «ابراهیم» (علیه السلام) در اینجا دعوتش را از پدرش شروع می کند، به این دلیل که نفوذ در نزدیکان لازم تر است همان گونه که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نخست مأمور شد: اقوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند همان گونه که در آیه ۲۱۴ سوره «شعراء» می خوانیم: «وَ أَذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ».

آنگاه، ابراهیم (علیه السلام) با منطق روشنی، او را دعوت می کند که در این امر از وی

۱ - در این باره مشروحاً در جلد پنجم، صفحه ۳۰۳، ذیل آیه ۷۴ سوره «انعام» بحث شده است.

تبعیت کند می گوید: «ای پدر! علم و دانشی نصیب من شده که نصیب تو نشده، به این دلیل، از من پیروی کن و سخن مرا بشنو» (یا أُبْتِ إِئِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي). «از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم» (أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا). من از طریق وحی الهی آگاهی فراوانی پیدا کرده ام و با اطمینان می توانم بگویم: راه خطا نخواهم پیمود و تو را به راه خطا هرگز دعوت نمی کنم. من خواهان خوشبختی و سعادت توام، از من بپذیر تا رستگار شوی، و با طی این صراط مستقیم به منزل مقصود برسی.

در آیه بعد، این جنبه اثباتی را با جنبه نفی و آثاری که بر مخالفت این دعوت مترتب می شود توأم کرده، می گوید: «پدرم! شیطان را پرستش مکن؛ چرا که شیطان همیشه نسبت به خداوند رحمان، عصیانگر بوده است» (یا أُبْتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا). البته پیدا است منظور از عبادت در اینجا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان به جا آوردن نیست، بلکه، به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یک نوع از عبادت محسوب می شود.

معنی عبادت و پرستش آن قدر وسیع است که: حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می گردد، و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت و پرستش او محسوب می شود.

از پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده: مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ!:

«کسی که به سخن سخنگویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده، اگر این سخنگو از سوی خدا سخن می گوید خدا را پرستیده است، و اگر از سوی ابلیس سخن می گوید، ابلیس را عبادت کرده».(۱)

به هر حال، ابراهیم(علیه السلام) می خواهد این واقعیت را به پدرش تعلیم کند که: انسان در زندگی، بدون خط نمی تواند باشد، یا خط الله و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه، او باید در این میان درست بیندیشد و برای خویش تصمیم گیری کند، و خیر و صلاح خود را دور از تعصب ها و تقلیدهای کورکورانه در نظر بگیرد.

بار دیگر، او را متوجه عواقب شوم شرک و بت پرستی کرده، می گوید: «ای پدر! من از این می ترسم: با این شرک و بت پرستی که داری عذابی از ناحیه خداوند رحمان به تو برسد، و تو از اولیای شیطان باشی» (یا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا).
تعبیر ابراهیم(علیه السلام) در برابر عمویش «آزر» در اینجا بسیار جالب است از یکسو، مرتباً او را با خطاب یا ابت! (پدرم) که نشانه ادب و احترام است، مخاطب می سازد و از سوی دیگر، جمله «أَنْ يَمَسَّكَ» نشان می دهد که ابراهیم(علیه السلام) از رسیدن کوچکترین ناراحتی به آزر ناراحت و نگران است و از سوی سوم، تعبیر به «عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ» اشاره به این نکته می کند که کار تو به واسطه این شرک و بت پرستی به جایی رسیده که خداوندی که رحمت عام او همگان را در برگرفته به تو خشم می گیرد و مجازات می کند، ببین چه کار وحشتناکی انجام می دهی!

و از سوی چهارم، این کار تو کاری است که سرانجامش، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است.

نکته ها:

۱ - راه نفوذ در دیگران

کیفیت گفتگوی ابراهیم(علیه السلام) با آزر که طبق روایات، مردی بت پرست، بت تراش و بت فروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می شده، به ما نشان می دهد: برای نفوذ در افراد منحرف، قبل از توسل به خشونت، باید از طریق منطق، منطقی آمیخته با احترام، محبت، دلسوزی و در عین حال، توأم با قاطعیت استفاده کرد؛ چرا که گروه زیادی از این طریق، تسلیم حق خواهند شد، هر چند عده ای در برابر این روش باز هم مقاومت نشان می دهند که البته حساب آنها جدا است و باید برخورد دیگری با آنها داشت.

۲ - دلیل پیروی از عالم

در آیات فوق خواندیم ابراهیم(علیه السلام)، آزر را به پیروی از خود دعوت می کند با این که قاعدتاً عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگتر بوده و در آن جامعه سرشناس تر، و دلیل آن را این ذکر می کند: «من علوم می دارم که نزد تو نیست» (قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ). این یک قانون کلی است درباره همه، که در آنچه آگاه نیستند از آنها که آگاهند پیروی کنند، و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسأله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می سازد.

البته بحث ابراهیم(علیه السلام) در مسائل مربوط به فروع دین نبود، بلکه از

اساسی ترین مسأله اصول دین سخن می گفت، ولی حتی در این گونه مسائل نیز باید از راهنمایی های دانشمند استفاده کرد، تا هدایت به «صراط سوی» که همان «صراط مستقیم» است حاصل گردد.

۳- سوره رحمت و یادآوری

در این سوره، پنج بار هنگام شروع در داستان پیامبران بزرگ و مریم، جمله «أُذْکُرُ» (یادآوری کن) آمده است و به خاطر آن می توان این سوره را سوره یادآوری ها نامید، یادآوری از پیامبران، مردان و زنان بزرگ و حرکت توحیدی آنها و تلاششان در راه مبارزه با شرک، بت پرستی و ظلم و بیدادگری.

و از آنجا که معمولاً ذکر به معنی یادآوری بعد از نسیان است ممکن است اشاره به این واقعیت نیز باشد که: ریشه توحید و عشق به مردان حق و ایمان به مبارزات حق طلبانه آنها، در اعماق جان هر انسانی ریشه دوانیده و سخن از آنها در واقع یک نوع ذکر و یادآوری و بازگوئی است.

توصیف خداوند به عنوان «رحمان» شانزده بار در این سوره آمده است چرا که سوره، از آغازش با رحمت شروع می شود، رحمت خدا به زکریا، رحمت خدا به مریم و مسیح و پایان آن نیز با همین رحمت است که در اواخر آن می گوید: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا:

«کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمان محبت آنها را در دل بندگان قرار می دهد».(۱)

۴۶ قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ رَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَا رَجْمَ لَكَ وَ

اهْجُرْنِي مَلِيًّا

۴۷ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا

۴۸ وَ أَعْتَرَلَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ادْعُوا رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ

بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا

۴۹ فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ

وَ كَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا

۵۰ وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا

ترجمه:

۴۶ - گفت: «ای ابراهیم! آیا تو از معبودهای من روی گردانی؟! اگر دست برداری، تو را

سنگسار می کنم! و برای مدتی طولانی از من دور شو!»

۴۷ - (ابراهیم) گفت: «سلام بر تو! من به زودی از پروردگارم برای تقاضای عفو می کنم؛ چرا

که او همواره نسبت به من مهربان بوده است!

۴۸ - و از شما، و آنچه غیر خدا می خوانید، کناره گیری می کنم؛ و پروردگارم را می خوانم؛

و امیدوارم در خواندن پروردگارم بی پاسخ نمانم!

۴۹ - هنگامی که از آنان و آنچه غیر خدا می پرستیدند کناره گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را

به او بخشیدیم؛ و هر یک را پیامبری (بزرگ) قرار دادیم!

۵۰ - و از رحمت خود به آنان عطا کردیم؛ و برای آنها نام نیک و مقام برجسته ای (در میان

همه امت ها) قرار دادیم!

تفسیر:

نتیجه دوری از شرک و مشرکان
در آیات گذشته سخنان منطقی ابراهیم(علیه السلام) که آمیخته با لطف و محبت خاصی بود،
در طریق هدایت پدرش گذشت.
اکنون، نوبت بازگو کردن پاسخ های «آزر» است تا از مقایسه این دو، با یکدیگر، حقیقت و
واقعیت آشکار و روشن شود.
قرآن، می گوید: نه تنها دلسوزی های ابراهیم و بیان پربارش به قلب آزر نشست بلکه او از
شنیدن این سخنان، سخت برآشفته «گفت: ای ابراهیم! آیا تو از خدایان من روی گردانی؟!»
(قَالَ أَرَأِغِبُّ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ).
«اگر از این کار، خودداری نکنی، به طور قطع تو را سنگسار خواهم کرد» (لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَا
رَجْمَنَّكَ).
«و اکنون از من دور شو دیگر تو را نبینم» (وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا).
جالب این که: اولاً «آزر» حتی مایل نبود تعبیر انکار بت ها و یا مخالفت و بدگوئی نسبت به
آنها را بر زبان آورد، بلکه، به همین اندازه، گفت:
«آیا تو از بت ها روی گردان هستی» مبدا به بت ها جسارت شود.
ثانیاً، به هنگام تهدید ابراهیم، او را به سنگسار کردن تهدید نمود، آن هم با تأکیدی که از «لام و
نون تأکید ثقیله» در «لَا رَجْمَنَّكَ» استفاده می شود و می دانیم: سنگسار کردن یکی از بدترین
انواع کشتن است.
ثالثاً، به این تهدید مشروط، قناعت نکرد بلکه در همان حال ابراهیم(علیه السلام) را وجودی
غیر قابل تحمل شمرد، و به او گفت: برای همیشه از نظرم دور شو (کلمه «مَلِيًّا» به گفته
«راغب» در «مفردات» از ماده املاء به معنی مهلت دادن طولانی آمده است و در اینجا مفهومی
آن است که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو).

این تعبیر بسیار توهین آمیزی است که افراد خشن نسبت به مخالفین خود به کار می برند، و در فارسی گاهی به جای آن «گورت را گم کن» می گوئیم، یعنی نه تنها خودت برای همیشه از من پنهان شو، بلکه جائی برو که حتی قبرت را هم نبینم!

بعضی، از مفسران جمله «لَا رَجْمَنَّكَ» را به معنی سنگسار کردن، نگرفته اند بلکه، به معنی بدگوئی یا متهم کردن، تفسیر کرده اند.

ولی، این تفسیر بعید به نظر می رسد، بررسی سایر آیات قرآن که با همین تعبیر وارد شده است، به آنچه گفتیم گواهی می دهد.

ولی با این همه، ابراهیم(علیه السلام) همانند همه پیامبران و رهبران آسمانی، تسلط بر اعصاب خویش را همچنان حفظ کرد، و در برابر این تندی و خشونت شدید، با نهایت بزرگواری گفت: سلام بر تو» (قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ).

این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله بعد، ابراهیم(علیه السلام)، «آزر» را ترک گفت، و ممکن است سلامی باشد که به عنوان ترک دعوی گفته می شود همان گونه در آیه ۵۵ سوره «قصص» می خوانیم: لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِيَ الْجَاهِلِينَ:

«اکنون که از ما نمی پذیرید، اعمال ما برای ما و اعمال شما برای خودتان، سلام بر شما ما هواخواه جاهلان نیستیم».

سپس اضافه کرد: «من به زودی برای تو از پروردگارم تقاضای آمرزش می کنم؛ چرا که او نسبت به من، رحیم و لطیف و مهربان است» (سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا).

در واقع، ابراهیم(علیه السلام) در مقابل خشونت و تهدید «آزر»، مقابله به ضد نمود، وعده استغفار و تقاضای بخشش پروردگار را به او داد.

در اینجا سؤالی مطرح می شود که: چرا ابراهیم(علیه السلام) به او وعده استغفار داد با

این که می دانیم «آزر»، هرگز ایمان نیاورد، و استغفار برای مشرکان، طبق صریح آیه ۱۱۳ سوره «توبه» ممنوع است.

پاسخ این سؤال را به طور مشروح ذیل همان آیه سوره «توبه» ذکر کرده ایم. (۱)

پس از آن چنین گفت: «من از شما (از تو و این قوم بت پرست) کناره گیری می کنم، و همچنین از آنچه غیر از خدا می خوانید» یعنی از بت ها (وَ أَغْتَرِلُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ). «و تنها پروردگارم را می خوانم، و امیدوارم که دعای من در پیشگاه پروردگارم بی پاسخ نماند» (وَ ادْعُوا رَبِّي عَسی أَلَا أَكُونُ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا).

این آیه از یکسو، ادب ابراهیم (علیه السلام) را در مقابل «آزر» نشان می دهد، که او گفت: از من دور شو، ابراهیم هم پذیرفت، و از سوی دیگر، قاطعیت او را در عقیده اش مشخص می کند، که این دوری من از شما به این دلیل نیست که دست از اعتقاد راسخم به توحید برداشته باشم، بلکه، به خاطر عدم آمادگیتان برای پذیرش حق است و لذا من در اعتقاد خودم همچنان پا بر جا می مانم.

ضمناً، می گوید: من اگر خدایم را بخوانم اجابت می کند اما بیچاره شما که بیچاره تر از خود را می خوانید و هرگز دعایتان مستجاب نمی شود و حتی سخنانتان را نمی شنود.

ابراهیم (علیه السلام) به گفته خود وفا کرد و بر سر عقیده خویش با استقامت هر چه تمام تر باقی ماند، همواره منادی توحید بود، هر چند تمام اجتماع فاسد آن روز، بر ضد او قیام کردند، اما او سرانجام تنها نماند، پیروان فراوانی در تمام قرون و

اعصار پیدا کرد، به طوری که همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار می کنند. قرآن در این زمینه می گوید: «هنگامی که ابراهیم از آن بت پرستان و از آنچه غیر از الله می پرستیدند، کناره گیری کرد، اسحاق و بعد از اسحاق، فرزندش یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک از آنها را پیامبر بزرگی قرار دادیم» (فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا).

گر چه، مدت زیادی طول کشید که خداوند اسحاق و سپس یعقوب (فرزند اسحاق) را به ابراهیم (علیه السلام) داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ، فرزندى همچون اسحاق و نوه ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالی مقام بودند، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم (علیه السلام) در راه مبارزه با بت ها و کناره گیری از آن آئین باطل از خود نشان داد.

علاوه بر این، «ما به آنها از رحمت خود بخشیدیم» (وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا). رحمت خاصی که ویژه خالصین، مخلصین، مردان مجاهد و مبارز راه خدا است. و سرانجام «برای این پدر و فرزندانش، نام نیک، زبان خیر و مقام برجسته در میان همه امت ها قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا).

این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم (علیه السلام) که در سوره «شعراء» آیه ۸۴ آمده است: وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ: «خدایا برای من لسان صدق در امت های آینده قرار ده».

در واقع آنها می خواستند آن چنان ابراهیم (علیه السلام) و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند، که کمترین اثر و خبری از آنان باقی نماند و برای همیشه فراموش شوند.

اما بر عکس، خداوند به خاطر ایثارها، فداکاری ها و استقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشتند آن چنان آنها را بلند آوازه ساخت که همواره بر زبان های مردم جهان قرار داشته و دارند، و به عنوان اسوه و الگویی از خداشناسی و جهاد و پاکی و تقوا و مبارزه و جهاد شناخته می شوند.

«لسان» در این گونه موارد، به معنی یادی است که از انسان در میان مردم می شود و هنگامی که آن را اضافه به «صَدَق» کنیم و «لسان الصدق» بگوئیم، معنی یاد خیر، نام نیک و خاطره خوب در میان مردم است.

و هنگامی که با کلمه «عَلِيًّا» که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود، مفهومش این خواهد بود که: خاطره بسیار خوب از کسی در میان مردم بماند.

ناگفته پیداست ابراهیم (علیه السلام) نمی خواهد با این تقاضا، خواهش دل خویش را برآورد، بلکه هدفش این است: دشمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسان ساز بود، به بوته فراموشی بیفکنند، و او را که می تواند الگویی برای مردم جهان باشد، برای همیشه از خاطره ها محو کنند.

در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: لِسَانُ الصَّادِقِ لِلْمَرْءِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي النَّاسِ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ يَأْكُلُهُ وَيُورَثُهُ:

«خاطره خوب و نام نیکی که خداوند برای کسی در میان مردم قرار دهد، از ثروت فراوانی که هم خودش بهره می گیرد، و هم به ارث می گذارد، بهتر و برتر است» (۱).

اصولاً، قطع نظر از جنبه های معنوی، گاهی حسن شهرت، در میان مردم، می تواند برای انسان و فرزندانش سرمایه عظیمی گردد، که نمونه های آن را فراوان دیده ایم.

۱ - «اصول کافی» (طبق نقل نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۳۳۹).

پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی پیش می آید که: چگونه در این آیه، موهبت وجود «اسماعیل» (علیه السلام)، نخستین فرزند بزرگوار ابراهیم (علیه السلام) اصلاً مطرح نشده، با این که نام «یعقوب» که نوه ابراهیم (علیه السلام) است صریحاً آمده است؟

و در جای دیگر از قرآن وجود «اسماعیل»، ضمن مواهب ابراهیم (علیه السلام) بیان شده آنجا که از زبان ابراهیم (علیه السلام) می گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ:

«ستایش خدائی را که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید». (۱)

پاسخ این سؤال چنین است: علاوه بر این که در دو سه آیه بعد، نام «اسماعیل» (علیه السلام) و بخشی از صفات برجسته او مستقلاً آمده است، منظور از آیه فوق آن است که ادامه و تسلسل نبوت را در دودمان ابراهیم (علیه السلام) بیان کند و نشان دهد، چگونه این حسن شهرت، نام نیک و تاریخ بزرگ او به وسیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعد از دیگری به وجود آمدند، تحقق یافت، و می دانیم: پیامبران بسیاری از دودمان اسحاق و یعقوب (علیهما السلام) در طول اعصار و قرون به وجود آمده اند، هر چند از دودمان اسماعیل (علیه السلام) نیز بزرگترین پیامبران، یعنی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) قدم به عرصه هستی گذارد، ولی تسلسل و تداوم در فرزندان اسحاق بود.

لذا در آیه ۲۷ سوره «عنکبوت» می خوانیم: وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ: «ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در دودمان او نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم».

۵۱ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا

۵۲ وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا

۵۳ وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا

ترجمه:

۵۱ - و در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود، و رسول و پیامبری والا مقام.

۵۲ - ما او را از طرف راست (کوه) طور فرا خواندیم؛ و نجوا کنان او را (به خود) نزدیک ساختیم!

۵۳ - و ما از رحمت خود، برادرش هارون را - که پیامبر بود - به او بخشیدیم.

تفسیر:

موسی (علیه السلام) پیامبری مخلص و برگزیده

سه آیه فوق، اشاره کوتاهی به موسی (علیه السلام) دارد که فرزندی است از دودمان ابراهیم، و موهبتی است از مواهب آن بزرگمرد که خط او را تعقیب و تکمیل کرد نخست، روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) کرده می گوید: «از موسی در کتاب آسمانیت یاد کن» (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى).

آنگاه پنج قسمت از مواهبی را که به این پیامبر بزرگ مرحمت فرمود بازگو می کند:

۱ - او به خاطر اطاعت و بندگی خدا به جائی رسید که: «پروردگار او را خالص و پاک ساخت» (إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا).

و مسلماً کسی که به چنین مقامی برسد، از خطر انحراف و آلودگی مصون خواهد بود؛ چرا که شیطان با تمام اصراری که برای منحرف ساختن بندگان خدا دارد، خودش اعتراف می کند که قدرت بر گمراه کردن «مخلصین» ندارد.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ:

«گفت سوگند به عزت همه آنها را گمراه می کنم * مگر بندگان مخلصت». (۱)

۲ - «او پیامبر و رسول والامقامی بود» (وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا).

حقیقت رسالت آن است که: مأموریتی بر عهده کسی بگذارند و او موظف به تبلیغ و ادای آن مأموریت شود، و این مقامی است که همه پیامبرانی که مأمور دعوت بودند داشتند.

ذکر «نَبِيًّا» در اینجا اشاره به علو مقام و رفعت شأن این پیامبر بزرگ است؛ زیرا این واژه در اصل از «نبوءة» (بر وزن نعمة) به معنی رفعت و بلندی مقام گرفته شده، البته ریشه دیگری نیز دارد که از «نبا» به معنی خبر است؛ زیرا پیامبر، خبر الهی را دریافت می کند و به دیگران خبر می دهد اما در اینجا مناسب تر همان معنی اول است.

۳ - آیه بعد، اشاره به آغاز رسالت موسی کرده، می گوید: «ما او را از طرف راست کوه طور فرا خواندیم» (وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ).

در آن شب تاریک و پر وحشتی که با همسرش از بیابان های «مدین» گذشته و به سوی مصر، در حرکت بود، به همسرش درد وضع حمل دست داد، و گرفتار سرمای شدیدی شد و به دنبال شعله آتشی در حرکت بود، ناگهان برقی از دور درخشید و ندائی برخاست و به موسی (علیه السلام) فرمان رسالت داده شد، و این

بزرگترین افتخار و شیرین ترین لحظه عمر او بود.

۴ - علاوه بر این «ما او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم» (وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا). (۱)
ندای الهی موهبتی بود و تکلم با او موهبت دیگر.

۵ - و سرانجام، «از رحمت خود، برادرش هارون را که او نیز پیامبر بود به او بخشیدیم» تا پشتیبان و یار و همکار او باشد (وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا).

نکته ها:

۱ - «مخلص» چه کسی است؟

در آیات فوق، خواندیم: خداوند موسی (علیه السلام) را از بندگان «مخلص» خود (به فتح لام) قرار داد، و این مقام همان گونه که اشاره کردیم، مقامی است بسیار با عظمت، مقامی است توأم با بیمه الهی از لغزش ها و انحراف ها، مقام نفوذناپذیری در برابر شیطان که جز در سایه جهاد مداوم با نفس، و اطاعت مستمر و پی گیر از فرمان خدا به دست نمی آید.
بزرگان علم اخلاق این مقام را، مقامی بسیار بلند و عالی می دانند و از آیات قرآن استفاده می شود که: «مخلصین» ویژگی ها و افتخارات خاصی دارند که در ذیل آیات مناسب به خواست خدا خواهد آمد.

۱ - «نَجِيًّا» به معنی «مناجی»، کسی است که: با دیگری نجوا (سخن در گوشی) دارد، در اینجا خداوند نخست، موسی (علیه السلام) را از فاصله دوری صدا زد و بعد که نزدیک شد با او به نجوا پرداخت (ناگفته پیداست که خداوند نه زبانی دارد و نه مکانی، بلکه ایجاد امواج صوتی در فضا می کند و با بنده ای همچون موسی سخن می گوید).

۲- فرق «رسول» و «نبی»

«رسول» در اصل، به معنی کسی است که: مأموریت و رسالتی بر عهده او گذارده شده، تا آن را ابلاغ کند، و «نبی» بنا بر یک تفسیر، به معنی کسی است که از وحی الهی آگاه است و خبر می دهد، و بنا بر تفسیر دیگر، به معنی شخص عالی مقام است (که ماده اشتقاق هر دو قبلاً بیان شد) این از نظر لغت.

اما از نظر تعبیرات قرآنی، و لسان روایات، بعضی معتقدند: «رسول» کسی است که، صاحب آئین و مأمور ابلاغ باشد، یعنی وحی الهی را دریافت کند و به مردم ابلاغ نماید، اما «نبی» دریافت وحی می کند ولی موظف به ابلاغ آن نیست، بلکه تنها برای انجام وظیفه خود او است، و یا اگر از او سؤال کنند پاسخ می گوید.

به تعبیر دیگر، «نبی» همانند طیب آگاهی است که در محل خود آماده پذیرائی بیماران است، او به دنبال بیماران نمی رود، ولی اگر بیماری به او مراجعه کند از درمانش فروگذار نمی کند.

اما «رسول» همانند طیبی است سیار، و به تعبیری که علی (علیه السلام) در

«نهج البلاغه» درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرموده: «طِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ» (۱)

او به همه جا می رود، به شهرها، روستاها، کوه و دشت و بیابان تا بیماران را پیدا کند و به مداوای آنها پردازد، او چشمه ای است که به دنبال تشنگان می دود، نه چشمه ای که تشنگان او را جستجو کنند.

از روایاتی که در این زمینه به ما رسیده و مرحوم «کلینی» در کتاب «اصول کافی» در باب «طبقات الانبیاء و الرسل» و باب «الفرق بین النبی و الرسل» آورده چنین استفاده می شود: «نبی» کسی است که تنها حقایق وحی را در حال خواب می بیند (همانند رؤیای ابراهیم علیه السلام) و یا علاوه بر خواب در بیداری هم

صدای فرشته وحی را می شنود.

اما «رسول» کسی است که علاوه بر دریافت وحی، در خواب و شنیدن صدای فرشته، خود او را هم مشاهده می کند. (۱)

البته، آنچه در این روایات وارد شده، با تفسیری که گفتیم، منافات ندارد؛ چرا که ممکن است مأموریت های متفاوت پیامبر و رسول تأثیر در نحوه دریافت آنها از وحی داشته باشد، و به تعبیر دیگر، هر مرحله ای از مأموریت، همراه با مرحله ویژه ای از وحی است (دقت کنید).

۵۴ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُوْلًا

نَبِيًّا

۵۵ وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهٖ مَرْضِيًّا

ترجمه:

۵۴ - و در این کتاب (آسمانی) از اسماعیل (نیز) یاد کن، که او در وعده هایش صادق، و رسول و پیامبری (بزرگ) بود!

۵۵ - او همواره خانواده اش را به نماز و زکات فرمان می داد؛ و همواره مورد رضایت پروردگارش بود.

تفسیر:

«اسماعیل» پیامبر صادق الوعد

بعد از ابراهیم (علیه السلام) و فداکاری های او و همچنین اشاره کوتاهی که به فرازی از زندگی موسی (علیه السلام) شد، سخن از «اسماعیل» بزرگترین فرزند ابراهیم (علیه السلام)، به میان می آورد، و یاد ابراهیم (علیه السلام) را با یاد فرزندش اسماعیل، و برنامه هایش را با برنامه های او تکمیل می کند، و پنج صفت، از صفات برجسته او را که می تواند برای همگان الگو باشد، بیان می نماید.

روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده می گوید: «در کتاب آسمانیت از اسماعیل یاد کن» (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ).

«که او در وعده هایش صادق بود» (اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ).

«و پیامبر عالی مقامی بود» (وَ كَانَ رَسُوْلًا نَبِيًّا).

* * *

«او همواره خانواده خود را به نماز و زکات، امر می کرد» (وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ).
 «و همواره مورد رضایت پروردگارش بود» (وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا).

در این دو آیه، صادق الوعد بودن، پیامبر عالی مقام بودن، امر به نماز و پیوند و رابطه با خالق داشتن، امر به زکات و رابطه با خلق خدا برقرار نمودن، و بالاخره کارهایی انجام دادن که جلب خشنودی خدا را کند، از صفات این پیامبر بزرگ الهی شمرده شده است.

تکیه، روی وفای به عهد، و توجه به تربیت خانواده، به اهمیت فوق العاده این دو وظیفه الهی اشاره می کند که: یکی قبل از مقام نبوت او ذکر شده و دیگری بلافاصله بعد از مقام نبوت.

در حقیقت تا انسان «صادق» نباشد، محال است به مقام والای رسالت برسد؛ چرا که اولین شرط این مقام آن است که وحی الهی را بی کم و کاست، به بندگانش برساند، و لذا، حتی افراد معدودی که مقام عصمت را در پاره ای از ابعادش در انبیاء انکار می کنند، مسأله صدق پیامبران را به عنوان یک شرط اساسی پذیرفته اند، صدق و راستی در خبرها، در وعده ها و در همه چیز.

در روایتی می خوانیم: این که خداوند اسماعیل را، «صادق الوعد» شمرده به خاطر این است که: او به قدری در وفای به وعده اش اصرار داشت که با کسی در محلی وعده ای گذارده بود، او نیامد، اسماعیل همچنان تا یک سال در انتظار او بود ! هنگامی که بعد از این مدت آمد، اسماعیل گفت: من همواره در انتظار تو بودم! (۱)

بدیهی است، هرگز منظور این نیست که: اسماعیل کار و زندگیش را تعطیل

کرد، بلکه مفهومش این است که: در عین ادامه برنامه هایش مراقب آمدن شخص مزبور بود. در زمینه وفای به عهد ذیل آیه اول سوره «مائده» مشروحاً بحث کرده ایم. (۱)

و از سوی دیگر، نخستین مرحله برای تبلیغ رسالت، شروع از خانواده خویشان است، که از همه به انسان نزدیکتر می باشند، به همین دلیل پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز نخست دعوت خود را از «خدیجه» همسر گرامیش و علی (علیه السلام) پسرعمویش شروع کرد، سپس طبق فرمان «وَ أَتَذَرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۲) به بستگان نزدیکش پرداخت.

در آیه ۱۳۲ سوره «طه» نیز می خوانیم: وَ أَمُرُّ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا: «خانواده خود را به نماز دعوت کن و بر انجام نماز شکیبا باش».

نکته دیگر که در اینجا قابل ذکر است این که: با توصیف اسماعیل به «مرضی» بودن، در واقع اشاره به این حقیقت شده است که: او در کل برنامه هایش رضایت خدا را جلب کرده بود. اصولاً، نعمتی از این بالاتر نیست که: معبود، مولا و خالق انسان از او راضی و خشنود باشد، به همین دلیل، در آیه ۱۱۹ سوره «مائده» بعد از آن که نعمت بهشت جاویدان را برای بندگان خاص خدا بیان می کند، در پایان می گوید: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: «خداوند از آنها خشنود و آنها نیز از او خشنود خواهند بود، و این فوز عظیم و رستگاری بزرگی است». (۳)

* * *

۱ - جلد چهارم، صفحه ۲۴۲.

۲ - شعراء، آیه ۲۱۴.

۳ - در این زمینه در جلد پنجم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۳۹ بحث مشروح تری داشته ایم.

- ۵۶ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا
 ۵۷ وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا
 ۵۸ اُولَئِكَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ اٰدَمَ وَ مِمَّنْ
 حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْرٰئِيْلَ وَ مِمَّنْ هَدٰىنَا وَ
 اجْتَبٰىنَا اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيٰتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكِيًّا
 ۵۹ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوٰتِ فَسُوفَ
 يَلْقَوْنَ عَذَابًا
 ۶۰ اِلَّا مَنْ تَابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صٰلِحًا فَلَوْ لَكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَ
 لَا يُظْلَمُوْنَ شَيْئًا

ترجمه:

- ۵۶ - و در این کتاب، از ادريس (نيز) ياد كن، او بسيار راستگو و پيامبر (بزرگي) بود.
 ۵۷ - و ما او را به مقام والائي رسانديم.
 ۵۸ - آنها پيامبراني بودند كه خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود، (آنها) از فرزندان آدم، و از
 كساني كه با نوح (بر كشتي) سوار كرديم؛ و از دودمان ابراهيم و يعقوب، و از كساني كه
 هدايت كرديم و برگزيديم (بودند) كه وقتي آيات خداوند رحمان بر آنان خوانده مي شد به
 خاك مي افتادند، در حالي كه سجده مي كردند و گريان بودند.
 ۵۹ - اما پس از آنان، فرزندان ناشايسته اي روي كار آمدند كه نماز را تباه كردند، و از شهوات
 پيروي نمودند؛ و به زودي (مجازات) گمراهي خود را خواهندديد!

۶۰ - مگر آنان که توبه کنند، و ایمان بیاورند، و کار شایسته انجام دهند؛ چنین کسانی داخل بهشت می شوند، و کمترین ستمی به آنان نخواهد شد.

تفسیر:

اینها پیامبران راستین بودند، اما...

در آخرین قسمت از یادآوری های این سوره، سخن از ادريس(عليه السلام) پیامبر، به میان آمده است.

نخست، می گوید: «در کتاب آسمانیت (قرآن) از ادريس یاد کن که او صدیق و پیامبر بود» (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا).

«صدیق» همان گونه که سابقاً هم گفته ایم: به معنی شخص بسیار راستگو، تصدیق کننده آیات خداوند و تسلیم در برابر حق و حقیقت است.

آنگاه به مقام بلند پایه او اشاره کرده می گوید: «ما او را به مقام بلندی رساندیم» (وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا).

در این که منظور، عظمت مقام معنوی ادريس یا بلندی مکان حسی او است در میان مفسران گفتگو است.

بعضی همان گونه که ما انتخاب کردیم آن را اشاره به مقامات معنوی و درجات روحانی این پیامبر بزرگ می دانند.

و بعضی معتقدند: خداوند ادريس را همچون مسیح(عليه السلام) به آسمان برد و تعبیر «مَكَانًا عَلِيًّا» را در آیه فوق اشاره به همین می دانند.

ولی اطلاق کلمه «مکان»، به مقامات معنوی، امری متداول و معمول است در سوره «یوسف» آیه ۷۷ می خوانیم: یوسف به برادران خود که کار خلافی

انجام داده بودند گفت: اَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا: «شما از نظر مقام و منزلت بدترین مردمید». به هر حال، ادريس یکی از پیامبران بلند مقام الهی است که در نکته ها مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

پس از آن به صورت یک جمع بندی از تمام افتخاراتی که در آیات گذشته پیرامون انبیاء بزرگ و صفات و حالات آنها و مواهبی که خداوند به آنها داده بود، بیان گردید، چنین می گوید: «آنها پیامبرانی بودند که خداوند آنان را مشمول نعمت خود قرار داده بود» (أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ).

«که بعضی، از فرزندان آدم بودند، و بعضی از فرزندان کسانی که با نوح در کشتی سوار کردیم و بعضی از دودمان ابراهیم و اسرئیل» (مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ).

با این که همه این پیامبران از فرزندان آدم بودند، ولی با توجه به نزدیکی آنها به یکی از پیامبران بزرگ از آنان به عنوان «ذریه ابراهیم و اسرئیل» یاد شده، و به این ترتیب، منظور از «ذریه آدم» در این آیه، «ادريس» است که طبق مشهور، جد پدر نوح پیامبر بود.

و منظور از «ذریه کسانی که با نوح بر کشتی سوار شدند» ابراهیم (علیه السلام) است؛ زیرا ابراهیم (علیه السلام) از فرزندان سام (فرزند نوح) بوده.

و منظور از «ذریه ابراهیم»، اسحاق، اسماعیل و یعقوب است، و منظور از «ذریه اسرئیل»، موسی، هارون، زکریا، یحیی و عیسی می باشد که در آیات گذشته به حالات آنها و بسیاری از صفات برجسته شان، اشاره شده.

سپس، این بحث را با یاد پیروان راستین این پیامبران بزرگ تکمیل کرده

می گوید: «از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم، افرادی می باشند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنها خوانده شود، به خاک می افتند در حالی که سجده می کنند، و سیلاب اشکشان سرازیر می شود» (وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا). (۱) بعضی از مفسران، جمله «مِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا...» را بیان دیگری برای همان انبیائی که در آغاز آیه، به آنها اشاره شده دانسته اند. (۲) ولی آنچه در بالا گفتیم نزدیک تر به نظر می رسد. شاهد این سخن حدیثی است که از امام زین العابدین علی بن الحسین (علیهما السلام) نقل شده است که به هنگام تلاوت این آیه، فرمود: نَحْنُ عُيُنُنَا بِهَا: «ما مقصود از این آیه ایم». (۳) بدیهی است هرگز، منظور از این جمله، انحصار نیست، بلکه، بیان مصداق روشن پیروان راستین انبیاء (علیهم السلام) است، و ما بارها در همین تفسیر، به نمونه هائی از این مطلب، برخورد کرده ایم.

اما عدم توجه به این حقیقت سبب شده است که: مفسرانی همچون «آلوسی» در «روح المعانی» به اشتباه بیفتند و بر این حدیث طعنه بزنند و آن را دلیل بر بی اعتبار بودن احادیث شیعه بدانند! و این است، نتیجه عدم آگاهی به مفهوم واقعی روایاتی که در تفسیر آیات وارد شده است.

قابل توجه این که: در آیات گذشته، سخن از «مریم» به میان آمد در حالی که او از انبیاء نبود، او از کسانی بود که: در جمله «مِمَّنْ هَدَيْنَا» داخل است، از

۱ - «سُجَّد» جمع «ساجد» (سجده کننده) و «بُكِيٌّ» جمع «باکی» (گریه کننده) است.

۲ - زیرا اگر اشاره به انبیاء گذشته باشد، با فعل مضارع «تُتْلَى» که مربوط به آینده است سازگار نیست مگر این که جمله «كَاثِرًا» و مانند آن در تقدیر بگیریم که آن هم خلاف ظاهر است.

۳ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

مصادیق آن محسوب می شود و در هر زمان و مکانی، مصداق یا مصداق هائی داشته و دارد. به همین جهت، در آیه ۶۹ سوره «نساء» نیز مشاهده می کنیم که مشمولین نعمت های خدا را منحصر به پیامبران ندانسته، بلکه «صدیقین» و «شهادا» را نیز بر آن می افزاید: (فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ). در آیه ۷۵ سوره «مائده» نیز از مریم مادر عیسی (علیه السلام) به عنوان «صِدِّيقَه» تعبیر می کند و می گوید، «وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ».

سپس، از گروهی که از مکتب انسان ساز انبیاء جدا شدند، و پیروانی ناخلف از آب در آمدند، سخن می گوید و قسمتی از اعمال زشت آنها را بر شمرده می گوید: «بعد از آنها فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند، و از شهوات پیروی نمودند که به زودی مجازات گمراهی خود را خواهند دید» (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا).

«خَلَفَ» (بر وزن برف) به معنی فرزندان ناصالح و به اصطلاح «ناخلف» است در حالی که «خَلَفَ» (بر وزن صدف) به معنی فرزند صالح است.

این جمله ممکن است اشاره به گروهی از بنی اسرائیل باشد که: در طریق گمراهی گام نهاده، خدا را فراموش کردند، پیروی از شهوات را بر ذکر خدا ترجیح دادند، جهان را پر از فساد نمودند و سرانجام به نتیجه اعمال سوء خود در دنیا رسیدند و در آخرت نیز خواهند رسید. در این که: منظور از «اضاعه صلاه» در اینجا ترک نماز است و یا تأخیر از

وقت آن؟ و یا انجام اعمالی که نماز را در جامعه ضایع کند؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند، ولی معنی اخیر، صحیح تر به نظر می رسد.

اما چرا از میان تمام عبادات، روی نماز انگشت گذاشته شده؟ شاید دلیل آن این باشد که «نماز» چنان که می دانیم سدی است در میان انسان و گناهان، هنگامی که این سد شکسته شد، غوطه‌ور شدن در شهوات، نتیجه قطعی آن است.

و به تعبیر دیگر، همان گونه که پیامبران، ارتقاء مقام خود را از یاد خدا شروع کردند و به هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده می شد به خاک می افتادند و گریه می کردند، این پیروان ناخلف سقوط و انحرافشان از فراموش کردن یاد خدا شروع شد.

از آنجا که برنامه قرآن در همه جا این است که: راه بازگشت به سوی ایمان و حق را باز بگذارد در اینجا نیز بعد از ذکر سرنوشت نسل های ناخلف چنین می گوید: «مگر آنها که توبه کنند، ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، آنها داخل بهشت می شوند و کمترین ظلمی به آنها نخواهد شد» (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا).

بنابراین، چنان نیست که اگر کسی یک روز در شهوات غوطه‌ور شود برای همیشه مهر یأس و نومیدی از رحمت خدا بر پیشانی او کوفته شود، بلکه تا نفسی باقی است و انسان در قید حیات دنیا است، راه بازگشت و توبه باز است.

نکته ها:

۱ - «ادریس» کیست؟

طبق نقل بسیاری از مفسران، «ادریس» جد پدر نوح است. نام او در تورات «اخنوخ» و در عربی «ادریس» می باشد که بعضی آن را از ماده «درس» می دانند؛ زیرا او اولین کسی بود که با قلم خط نوشت. او علاوه بر مقام نبوت، به علم نجوم و حساب و هیئت احاطه داشت، و نخستین کسی بود که: طرز دوختن لباس را به انسان ها آموخت. در مورد این پیامبر بزرگ، قرآن تنها دو بار - آن هم با اشاره های کوتاه - سخن گفته است، یکی در آیات مورد بحث، و دیگری در سوره «انبیاء» آیات ۸۵ و ۸۶ و در روایات مختلف، شرح مبسوطی درباره زندگی او نوشته اند که: نمی توان همه آنها را معتبر دانست، به همین دلیل ما به اشاره بالا قناعت کرده و از این بحث می گذریم.

۲ - در حدیثی که در بسیاری از کتب دانشمندان اهل سنت آمده، چنین می خوانیم: پیامبر هنگامی که آیه «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ...» را تلاوت کرد، فرمود: يَكُونُ خَلْفٌ مِنْ بَعْدِ سَيِّئِنَ سَنَهُ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يُلْقَوْنَ غَيًّا ثُمَّ يَكُونُ خَلْفٌ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يَعْلَمُونَ تَرَاتُيْمَهُمْ، وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ ثَلَاثَةً مُؤْمِنٌ وَمُنَافِقٌ وَفَاجِرٌ:

«بعد از شصت سال، افرادی به روی کار می آیند که نماز را ضایع می کنند و در شهوات غوطه ور می شوند و به زودی نتیجه گمراهی خود را خواهند دید، و بعد از آنها گروه دیگری روی کار می آیند که قرآن را (با آب و تاب) می خوانند ولی از شانه های آنها بالاتر نمی رود (چون نه از روی اخلاص است و نه برای

تدبر و اندیشه به خاطر عمل، بلکه از روی ریا و تظاهر است و یا قناعت کردن به الفاظ، و به همین دلیل اعمال آنها به مقام قرب خدا بالا نمی رود) در این دوران سه گروه قاری خواهند بود، مؤمنان، منافقان و فاجران» (۱) و مشکل مردم شناسائی آنهاست.

قابل توجه این که: اگر مبدأ شصت سال را هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بگیریم درست منطبق بر زمانی می شود که «یزید» بر اریکه قدرت نشست و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) و یارانش شربت شهادت نوشیدند، و بعد از این، باقیمانده دوران بنی امیه و دوران بنی عباس است که از اسلام به نامی قناعت کرده بودند و از قرآن به الفاظی و پناه می بریم به خدا که ما جزء چنین گروه ناخلفی باشیم.

- ۶۱ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا
 ۶۲ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا
 ۶۳ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا

ترجمه:

- ۶۱ - وارد باغهایی جاودانی می شوند که خداوند رحمان بندگان را به آن وعده داده است، هر چند آن را ندیده اند؛ مسلماً وعده خدا تحقق یافتنی است!
 ۶۲ - در آنجا هرگز گفتار بیهوده ای نمی شنوند؛ و جز سلام سخنی نیست؛ و روزی آنان هر صبح و شام، در بهشت مقرر است.
 ۶۳ - این همان بهشتی است که به بندگان پرهیزگار خود، به ارث می دهیم.

تفسیر:

توصیفی از بهشت

- در این آیات، توصیف بهشت و نعمت های بهشتی شده است که در آیات گذشته از آن یاد شده بود.
 نخست بهشت موعود را چنین توصیف می کند: «باغ هایی است جاودانی که خداوند رحمان، بندگان را به آن وعده داده است، و آنها آن را ندیده اند» (ولی به آن ایمان دارند) (جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ).
 «وعده خدا حتماً تحقق یافتنی است» (إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا).
 قابل توجه این که: در آیات گذشته که سخن از توبه، ایمان و عمل صالح بود و به دنبال آن وعده بهشت، «جَنَّت» به صورت مفرد آمده بود، اما در اینجا به

صورت جمع (جَنّات)؛ زیرا بهشت در حقیقت مرکب از باغ های متعدد و فوق العاده پر نعمتی است که در اختیار مؤمنان صالح قرار دارد.

توصیف به «عَدْن» که به معنی همیشگی و جاودانی است، دلیل بر این است که: بهشت همچون باغ ها و نعمت های این جهان نیست که زائل شدنی باشد؛ زیرا چیزی که انسان را در رابطه با نعمت های بزرگ این جهان نگران می سازد، این است که: همه آنها سرانجام زوال پذیرند، اما این نگرانی در مورد نعمت های بهشتی وجود ندارد. (۱)

کلمه «عِبَادَة» به معنی بندگان مؤمن خداوند است نه همه بندگان، و تعبیر «بِالْغَيْب» که بعد از آن گفته شده است، یعنی از دیده های آنها پنهان است و به آن ایمان دارند، در آیات ۲۹ و ۳۰ سوره «فجر» نیز می خوانیم: فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي: «در سلک بندگانم درآ * و در بهشتم وارد شو!»

این احتمال نیز، در معنی «بِالْغَيْب» وجود دارد که نعمت های بهشتی آن چنان است که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده، و حتی به مغزهای انسان ها، خطور نکرده است، و به کلی از حس و درک ما غائب است، جهانی است برتر، وسیع تر و مافوق این جهان که ما تنها شباهی از آن را از دور با چشم جان می بینیم.

پس از آن، به یکی دیگر از بزرگترین نعمت های بهشتی اشاره کرده، می گوید: «آنها هرگز در آنجا سخن لغو و بیهوده ای نمی شنوند» (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا).

۱ - «عَدْن» در لغت به معنی «اقامت» است و در اینجا این مفهوم را می رساند که ساکنان آن همیشه در آن «مقیم» خواهند بود.

نه دروغی، نه دشنامی، نه تهمت، نه زخم زبانی، نه سخریه ای و نه حتی سخن بیهوده ای.

«تنها چیزی که در آنجا مرتباً به گوش می خورد، سلام است» (إِلَّا سَلَامًا).

«سلام» به معنی وسیع کلمه که دلالت بر سلامت روح، فکر، زبان، رفتار و کردار بهشتیان دارد.

سلامی که آن محیط را، بهشتی کرده و هر گونه اذیت و اذاء از آن برچیده شده است.

سلامی که نشانه یک محیط امن و امان، یک محیط مملو از صفا، صمیمیت، پاکی، تقوا، صلح و آرامش است.

در آیات دیگر قرآن نیز، همین حقیقت با تعبیرات مختلفی آمده است، در آیه ۷۳ سوره «زمر» می خوانیم: وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ:

«خازنان بهشت به هنگام ورود به آنها می گویند: سلام بر شما، همیشه خوش و خوشحال باشید، پاک و پاکیزه باشید، بفرمائید وارد بهشت شوید، و جاودانه بمانید!»

در آیه ۳۴ سوره «ق» می خوانیم: ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ:

«با سلام و سلامت وارد آن شوید امروز روز خلود و جاودانی است».

نه تنها فرشتگان بر آنها درود می فرستند و خود آنها به یکدیگر، بلکه خداوند نیز، چنان که در سوره «یس» آیه ۵۷ آمده، بر آنها سلام می فرستد: سَلَامٌ قَوْلٌ مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ:

«سلام بر شما باد، این سلامی است از پروردگار مهربان به شما بهشتیان».

آیا محیطی باصفا تر و زیباتر از این محیط آکنده از سلام و سلامت، وجود

دارد.

و به دنبال این نعمت، به نعمت دیگری اشاره می کند، می گوید: «هر صبح و شام روزی آنها در بهشت در انتظارشان است» (وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا).

این جمله دو سؤال را برمی انگیزد:

نخست این که: مگر در بهشت صبح و شامی وجود دارد؟

پاسخ این سؤال در روایات اسلامی آمده: گر چه در بهشت همواره نور و روشنایی است اما بهشتیان از کم و زیاد شدن نور و نوسان آن شب و روز را تشخیص می دهند.

سؤال دیگر این که: از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که بهشتیان هر چه بخواهند از مواهب و روزی ها در اختیارشان همیشه، و در هر ساعت وجود دارد، این چه رزقی است که فقط صبح و شام به سراغ آنها می آید؟

پاسخ این سؤال را از حدیث لطیفی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده، می توان دریافت آنجا که می فرماید: وَ تُعْطِيهِمْ طُرْفَ الْهُدَايَا مِنَ اللَّهِ لِمَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ الَّتِي كَانُوا يُصَلُّونَ فِيهَا فِي الدُّنْيَا:

«هدایای جالب و نخبه از سوی خداوند بزرگ در اوقاتی که در این دنیا نماز می خواندند، به آنها در بهشت می رسد».(۱)

از این حدیث، استفاده می شود: این هدایای ممتاز که به هیچ وجه نمی توان ماهیت آن را حتی با حدس و تخمین بیان کرد، نعمت هائی است بسیار پرارزش که علاوه بر نعمت های معمول بهشتی، صبح و شام به آنها اهدا می گردد.

آیا تعبیر آیه فوق، و حدیثی که در بالا ذکر شد، دلیل بر این نیست که: زندگی

بهشتیان یکنواخت نمی باشد، بلکه، هر روز و هر صبح و شام موهبت جدید و لطف تازه ای شامل حالشان می شود؟

و آیا مفهوم این سخن آن نیست که: در آنجا سیر تکاملی انسان ادامه خواهد داشت هر چند اعمال تازه ای در آنجا انجام نمی دهد؟ ولی با مرکبی که از معتقدات و اعمالش در این جهان فراهم ساخته، سیر تکاملی خود را ادامه خواهد داد.

* * *

پس از توصیف اجمالی بهشت و نعمت های مادی و معنوی آن، بهشتیان را در یک جمله کوتاه معرفی کرده، می گوید: «این همان بهشتی است که ما به ارث به بندگان پرهیزگار می دهیم» (تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا).

و به این ترتیب، کلید در بهشت با تمام آن نعمت ها که گذشت چیزی جز «تقوا» نیست. گر چه تعبیر به «عِبَادِنَا» (بندگان ما) اشاره اجمالی به ایمان و تقوا دارد، ولی اینجا جایی نیست که به اشاره اجمالی اکتفا شود، بلکه، با صراحت باید این حقیقت بیان گردد که: بهشت تنها جای پرهیزکاران است.

باز در اینجا به کلمه «ارث» برخورد می کنیم که: معمولاً به اموالی گفته می شود که: از کسی به دیگری بعد از مرگش، انتقال می یابد، در حالی که بهشت مال کسی نبوده و ظاهراً انتقالی در کار نیست.

پاسخ این سؤال را از دو راه می توان گفت:

۱ - «ارث» از نظر لغت، به معنی تملیک آمده است و منحصر به انتقال مالی از میت به بازماندگانش، نمی باشد.

۲ - در حدیثی، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ مَنْزِلٌ فِي

الْجَنَّةِ وَ مَنْزِلٌ فِي النَّارِ، فَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَرِثُ الْمُؤْمِنَ مَنْزِلَهُ مِنَ النَّارِ، وَ الْمُؤْمِنُ يَرِثُ الْكَافِرَ مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ:

«هر کس، بدون استثناء منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در دوزخ دارد، کافران منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می برند، و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را!» (۱)

ذکر این نکته نیز لازم است که: «وراثت» به آن معنی که در حدیث آمده بر اساس پیوندهای نسبی نیست، بلکه، بر اثر پیوند مکتبی و عملی و تقوا است.

از شأن نزولی که بعضی از مفسران در آیه فوق، نقل کرده اند نیز همین معنی استفاده می شود که: یکی از مشرکان به نام «عاص بن وائل» مزد کارگر خود را (که گویا مرد مسلمانی بوده است) پرداخت، و به طعنه گفت: اگر آنچه محمد می گوید، حق باشد ما از هر کس به نعمت های بهشت سزاوارتریم، در همانجا مزد این کارگر را به طور کامل خواهیم پرداخت! آیه فوق نازل شد و گفت: «این بهشت مخصوص بندگان با تقوا است».

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۳۱ (در این زمینه در جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۷۷ نیز بحث کرده ایم).

۶۴ وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ
وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا
۶۵ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ
تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا

ترجمه:

۶۴ - (جبرئیل به پیامبر عرض کرد:) ما جز به فرمان پروردگار تو، نازل نمی شویم؛ آنچه پیش
روی ما، و پشت سر ما، و آنچه میان این دو می باشد، همه از آن او است؛ و پروردگارت
هرگز فراموشکار نبوده (و نیست)!

۶۵ - همان پروردگار آسمان ها و زمین، و آنچه میان آن دو قرار دارد! او را پرستش کن، و در
راه عبادتش شکبیا باش! آیا مثل و مانندی برای او می یابی؟!

شان نزول:

جمعی از مفسران در شان نزول آیات فوق، چنین آورده اند: چند روزی، وحی قطع شد، و
«جبرئیل» پیک وحی الهی به سراغ پیامبر(صلی الله علیه و آله) نیامد، هنگامی که این مدت
سپری گشت و «جبرئیل» بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) نازل شد، به او فرمود: چرا دیر کردی؟
من بسیار مشتاق تو بودم.

جبرئیل گفت، من به تو مشتاق ترم! ولی من بنده ای مأمورم هنگامی که مأمور شوم می آیم و
هنگامی که دستور نداشته باشم خودداری می کنم. (۱)

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۴۱۶۸ - و تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث (با
کمی تفاوت).

تفسیر:

بندگانیم جان و دل بر کف

گر چه برای این آیات، شأن نزول خاصی است که در بالا ذکر شد، ولی این، مانع از آن نخواهد بود که: پیوند و ارتباطی منطقی با آیات گذشته داشته باشد؛ چرا که تأکیدی است بر این که: هر چه جبرئیل در آیات پیشین آورده، همه بی کم و کاست از ناحیه خدا است، و چیزی از خود او نیست.

نخستین آیه از زبان پیک وحی می گوید: «ما جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی شویم» (وَ مَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ).

همه چیز از او است و ما بندگانیم جان و دل بر کف «آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما، و آنچه در میان این دو است همه از آن او است» (لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ). خلاصه آینده، گذشته و حال، اینجا و آنجا و همه جا، دنیا و آخرت و برزخ همه، متعلق به ذات پاک پروردگار است.

و این را نیز بدان که: «پروردگارت فراموشکار نبوده و نیست» (وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا). بعضی از مفسران برای جمله «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ» تفسیرهای متعددی که احیاناً بالغ بر یازده تفسیر می شود، ذکر کرده اند، ولی آنچه در بالا آوردیم از همه مناسب تر به نظر می رسد.

سپس اضافه می کند: اینها همه به فرمان پروردگار تو است «پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه در میان این دو قرار دارد» (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا).

حال که چنین است و همه خطوط به او منتهی می شود، «تنها او را پرستش کن» (فَاعْبُدْهُ). عبادتی توأم با توحید و اخلاص، و از آنجا که در این راه - راه بندگی، اطاعت و عبادت خالصانه خدا - مشکلات و سختی ها فراوان است، اضافه می کند: «و در راه عبادت او صابر و شکّیا باش» (وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ). و در آخرین جمله می گوید: «آیا مثل و مانندی برای خداوند پیدا می کنی؟» (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا).

این جمله، در حقیقت دلیلی است بر آنچه در جمله قبل آمده، یعنی مگر برای ذات پاکش شریک و مانندی هست که دست به سوی او دراز کنی و او را پرستش نمائی؟! کلمه «سَمِيًّا» گرچه به معنی «هم نام» است، ولی روشن است: منظور در اینجا تنها نام نیست، بلکه محتوای نام است، یعنی آیا کسی غیر از خدا، خالق، رازق، محیی، ممیت، عالم و قادر به همه چیز و بر همه چیز، پیدا خواهی کرد؟

- ۶۶ وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَ إِذَا مِتُّ كَسُوفَ أُخْرَجُ حَيًّا
 ۶۷ أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا
 ۶۸ فَوَرَّبُّكَ لَخَشِيعَتِهِمْ وَ الشَّيَاطِينِ ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا
 ۶۹ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا
 ۷۰ ثُمَّ لَنُخْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلِيًّا

ترجمه:

- ۶۶ - و انسان می گوید: «آیا پس از مردن، زنده (از قبر) بیرون خواهم آمد؟»
 ۶۷ - آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟
 ۶۸ - سوگند به پروردگارت که همه آنها را همراه با شیاطین در قیامت جمع می کنیم؛ سپس همه را - در حالی که به زانو در آمده اند - گرداگرد جهنم حاضر می سازیم.
 ۶۹ - سپس از هر گروه و جمعیتی، کسانی را که در برابر خداوند رحمان از همه سرکش تر بوده اند، جدا می کنیم.
 ۷۰ - بعد از آن، ما به خوبی از کسانی که برای سوختن در آتش سزاوارترند، آگاه تریم!

شان نزول:

آیات نخست، - طبق گفته جمعی از مفسران - در مورد «أَبَىٰ بَنِ خَلْف» یا «ولید بن مغیره» نازل شده که قطعه استخوان پوسیده ای را در دست گرفته

بودند، آن را با دست خود نرم می کردند و در برابر باد می پاشیدند، تا هر ذره ای از آن به گوشه ای پراکنده گردد، و می گفتند، محمد را بنگرید که گمان می کند: خداوند ما را بعد از مردن و پوسیده شدن استخوان هایمان مثل این استخوان، بار دیگر زنده می کند، چنین چیزی ابداً ممکن نیست!

این آیات نازل شد، و پاسخ دندان شکنی به آنها گفت، پاسخی که برای همه انسان ها در همه قرون و اعصار، مفید و آموزنده است.

تفسیر:

توصیفی از دوزخیان

در آیات گذشته، بحث های قابل ملاحظه ای درباره رستاخیز، بهشت و دوزخ به میان آمد، آیات مورد بحث نیز، در همین زمینه سخن می گوید.

در آیه نخست، گفتار منکران معاد را چنین بازگو می کند: «انسان می گوید: آیا هنگامی که من مردم، در آینده زنده می شوم، و سر از قبر برمی دارم؟! (وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا)».

البته این استفهام، یک استفهام انکاری است، یعنی چنین چیزی امکان ندارد اما تعبیر به «انسان» (مخصوصاً با الف و لام جنس) با این که مناسب بود به جای آن «کافر» گفته شود، شاید از این روست که: این سؤال در طبع هر انسانی در ابتدا کم و بیش نهفته است که، با شنیدن مسأله «زندگی بعد از مرگ» فوراً علامت استفهامی در ذهن او ترسیم می شود.

و بلافاصله با همان لحن و تعبیر، به آن پاسخ می گوید که: «آیا انسان این واقعیت را به یاد نمی آورد که ما او را پیش از این آفریدیم، و او ابداً چیزی نبود؟! (أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا)».

تعبیر به «الإنسان» در اینجا نیز ممکن است اشاره به این نکته باشد که: انسان با آن استعداد و هوش خداداد نباید در برابر چنین سؤالی خاموش بنشیند، باید خودش با یادآوری خلقت نخستین، به آن پاسخ گوید و گر نه حقیقت «انسانیت» خود را به کار نگرفته است. این آیات مانند بسیاری از آیات مربوط به معاد، تکیه روی معاد جسمانی دارد، و الا اگر بنا بود تنها روح باقی بماند و بازگشت جسم به زندگی مطرح نباشد، نه آن سؤال جا داشت، و نه این پاسخ.

به هر حال، این منطق را که قرآن برای اثبات معاد در اینجا به کار گرفته در مواردی دیگر از قرآن نیز آمده است، از جمله در اواخر سوره «یس» که با همین تعبیر «انسان» مطرح شده: أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ * وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ: «آیا انسان نمی اندیشد که: ما او را از نطفه آفریده ایم، و سپس این نطفه ناچیز به انسانی سخنگو که از خود دفاع می کند، تغییر شکل یافت * اما با این حال، این انسان مثلی برای ما زد و آفرینش خود را به کلی فراموش کرد، و گفت: چه کسی است که استخوان های پوسیده را بار دیگر زنده کند؟ * بگو: همان خدائی که او را نخستین بار آفریده، زنده خواهد کرد، و او به همه مخلوقات خود دانا است». (۱) - (۲)

بعضی از مفسران، در اینجا سؤالی مطرح کرده اند که: اگر این دلیل درست است که هر کس کاری را انجام داد، قدرت دارد مانند آن را نیز انجام بدهد، پس چرا ما کارهائی را انجام می دهیم و گاه نمی توانیم عین همان را تکرار کنیم؟ مثلاً

۱ - یس، آیات ۷۷ تا ۷۹

۲ - در زمینه این دلیل، در جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۴۴ تحت عنوان «کوتاه ترین استدلال برای معاد» بحث کرده ایم (و همچنین در جلد دوازدهم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۵۲ به بعد).

گاهی قطعه شعری بسیار عالی می‌سراییم و یا خط بسیار زیبایی می‌نویسیم، اما بعداً هر چه تلاش می‌کنیم، مثل آن را نمی‌توانیم انجام دهیم.

پاسخی را که ما برای این سؤال انتخاب کرده ایم این است: درست است که ما اعمال خود را از روی اراده و اختیار انجام می‌دهیم، ولی گاهی یک سلسله امور غیر اختیاری در بعضی از ویژگی‌های افعال ما اثر می‌گذارد، لرزش نامحسوس دست ما، گاه در شکل دقیق حروف مؤثر است، و از این گذشته، قدرت و استعداد ما همیشه یکسان نیست، گاه عواملی پیش می‌آید که: تمام نیروی درونی ما را بسیج می‌کند، و ما می‌توانیم به اصطلاح شاهکاری بیافرینیم، ولی گاه عوامل محرکه ضعیف است و تمام نیروی ما بسیج نمی‌شود، به همین دلیل، کار مرتبه دوم به خوبی مرتبه اول انجام نمی‌گیرد.

ولی خداوندی که قدرتش بی‌انتهاست، این گونه مسائل برای او مطرح نیست، هر کاری را انجام دهد عین آن را بی‌کم و کاست می‌تواند تکرار کند.

در آیه بعد، با لحن بسیار قاطع، منکران معاد و گنهکاران بی‌ایمان را تهدید می‌کند، و می‌گوید: «قسم به پروردگارت که ما همه آنها را با شیاطینی که آنان را وسوسه می‌کردند، و یا معبودشان بودند، محشور می‌کنیم» (فَوَرَّبُّكَ لَنُحْشِرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ).

«سپس همه آنها را گرداگرد جهنم در حالی که به زانو درآمده اند حاضر می‌کنیم» (ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا).

این آیه نشان می‌دهد: دادگاه افراد بی‌ایمان و گنهکار در نزدیکی جهنم است!

تعبیر «جِثِيًّا» (با توجه به این که «جِثِيٌّ» جمع «جِثِيٌّ» به معنی کسی است که بر سر زانو نشسته) شاید اشاره به ضعف، ناتوانی، ذلت و زبونی آنها باشد، گوئی قدرت ندارند بر سر پا بایستند، البته این کلمه معانی دیگری هم دارد: از جمله

این که: بعضی «جِثِی» را به معنی «گروه، گروه» تفسیر کرده اند، و بعضی به معنی انبوه و متراکم بر روی هم، همانند خاک ها و سنگ ها، ولی تفسیر اول مناسب تر و مشهورتر است.

و از آنجا که اولویت ها در آن دادگاه عدل منظور می شود، در آیه بعد می گوید: ما اول به سراغ سرکش ترین و یاغی ترین افراد می رویم، «ما از هر گروه و جمعیتی افرادی را که از همه در برابر خداوند رحمان سرکش تر بودند جدا می کنیم» (ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا). (۱)

همان بی شرمانی که حتی مواهب خدای «رحمان» را به دست فراموشی سپردند و در برابر ولی نعمت خود به گستاخی، طغیان و یاغی گری برخاستند، آری، اینها از همه، به آتش دوزخ سزاوارترند!

باز روی این معنی تأکید کرده می گوید: «ما به خوبی از کسانی که برای سوختن در آتش اولویت دارند آگاهیم» (ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلِيًّا).
دقیقاً آنها را انتخاب می کنیم و در این انتخاب هیچ گونه اشتباهی رخ نخواهد داد.
«صِلِيًّا» مصدر است که هم به معنی روشن کردن آتش، و هم چیزی را که با آتش می سوزانند آمده است.

۱ - «شِيعَةً»، در اصل لغت به معنی گروهی است که با هم برای انجام کاری تعاون می کنند، و انتخاب این تعبیر در آیه فوق، ممکن است اشاره به این باشد که این گمراهان بی ایمان در طریق طغیان و سرکشی با یکدیگر، همکاری داشتند و ما نخست به حساب آن گروه می رسیم که از همه سرکش تر بودند.

۷۱ وَ إِن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا

۷۲ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا

ترجمه:

۷۱ - و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم می شوید؛ این امری است قطعی بر پروردگارت!
۷۲ - سپس آنها را که تقوا پیشه کردند از آن رهایی می بخشیم؛ و ظالمان را - در حالی که به زانو در آمده اند - در آن رها می سازیم.

تفسیر:

همه وارد جهنم می شوند؟!

آیات فوق نیز، ادامه بحث در ویژگی های رستاخیز و پاداش و کیفر است. نخست، به مطلبی که شاید شنیدنش برای غالب مردم شگفت انگیز باشد اشاره کرده می گوید: «همه شما بدون استثنا وارد جهنم می شوید» (وَ إِن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا). «این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان» (كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا).

«سپس آنها که تقوا پیشه کردند را از آن نجات می دهیم، و ظالمان و ستمگران را در حالی که از ضعف و ذلت به زانو در آمده اند در آن رها می کنیم»

(ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا).

در تفسیر این دو آیه میان مفسران گفتگوی دامنه داری است، بر اساس این که منظور از «ورود» در جمله «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» چیست؟ بعضی از مفسران معتقدند: «ورود» در اینجا به معنی نزدیک شدن و اشراف پیدا کردن است، یعنی همه مردم، خوبان و بدان، بدون استثنا برای حسابرسی یا برای مشاهده سرنوشت نهائی بدکاران، به کنار جهنم می آیند، سپس خداوند پرهیزگاران را رهائی می بخشد و ستمگران را در آن رها می کند.

آنها برای این تفسیر به آیه ۲۳ سوره «قصص» استدلال می کنند: وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ... «هنگامی که موسی کنار آب مدین رسید...» که در اینجا نیز ورود به همان معنی است. تفسیر دومی که اکثر مفسران آن را انتخاب کرده اند این است که: «ورود» در اینجا به معنی دخول است و به این ترتیب، همه انسان ها بدون استثناء، نیک و بد، وارد جهنم می شوند، منتها دوزخ بر نیکان سرد و سالم خواهد بود همان گونه که آتش نمرود بر ابراهیم (علیه السلام) (یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم)؛ (۱) چرا که آتش با آنها سنخیت ندارد، گوئی از آنان دور می شود و فرار می کند، و هر جا آنها قرار می گیرند خاموش می گردد، ولی دوزخیان که تناسب با آتش دوزخ دارند همچون ماده قابل اشتعالی که به آتش برسد، فوراً شعلهور می شوند.

قطع نظر از این که فلسفه این کار چیست که بعداً به خواست خدا شرح خواهیم داد، بدون شک ظاهر آیه فوق، با تفسیر دوم هماهنگ است؛ زیرا معنی اصلی ورود، دخول است، و غیر آن نیاز به قرینه دارد.

علاوه بر این، جمله: ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا: «سپس پرهیزگاران را نجات می دهیم» همچون جمله: نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا: «ستمگران را در آن وا می گذاریم» همه، شاهد برای این معنی است. به علاوه روایات متعددی در تفسیر آیه رسیده است که: این معنی را کاملاً تقویت می کند: از جمله از «جابر بن عبدالله انصاری» چنین نقل شده که: شخصی از او درباره این آیه پرسید، «جابر» با هر دو انگشت به دو گوشش اشاره کرد و گفت: مطلبی با این دو گوش خود از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که اگر دروغ بگویم هر دو کر باد! می فرمود: الْوُرُودُ الدُّخُولُ، لَا يَبْقَى بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ إِلَّا يَدْخُلُهَا فَيَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بَرْدًا وَ سَلَامًا كَمَا كَانَتْ عَلَى إِبْرَاهِيمَ حَتَّى أَنْ لِّلنَّارِ - أَوْ قَالَ لِّجَهَنَّمَ - ضَجِيجًا مِنْ بَرْدِهَا، ثُمَّ يَنْجِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ يَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا: «ورود در اینجا به معنی دخول است هیچ نیکوکار و بدکاری نیست مگر این که داخل جهنم می شود، آتش در برابر مؤمنان سرد و سالم خواهد بود، همان گونه که بر ابراهیم (علیه السلام) بود، تا آنجا که آتش - یا جهنم - (تردید از جابر است) از شدت سردی فریاد می کشد، سپس خداوند پرهیزگاران را رهایی می بخشد و ظالمان را در آن ذلیلانه رها می کند».(۱)

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: تَقُولُ النَّارُ لِلْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُزْ، يَا مُؤْمِنُ! فَقَدْ أَطْفَأْتُ نُورَكَ لَهَبِي: «آتش به فرد با ایمان در روز قیامت می گوید: زودتر از من بگذر که نورت، شعله مرا خاموش کرد»!(۲)

این معنی از بعضی دیگر از روایات نیز استفاده می شود.

تعبیر پر معنایی که درباره «پل صراط» در روایات آمده که آن بر روی جهنم

کشیده شده، از مو باریک تر و از شمشیر تیزتر است نیز شاهد و گواه دیگری بر این تفسیر است. (۱)

اما این که بعضی می گویند: آیه ۱۰۱ سوره «انبیاء»: «أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ: «آنها (مؤمنان) از آتش دور خواهند بود» دلیل بر تفسیر اول است، صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا این آیه مربوط به جایگاه دائمی و قرارگاه همیشگی مؤمنان است، حتی در آیه بعد از آن می خوانیم: «لَا يَسْمَعُونَ حَیْسَهَا: «مؤمنان حتی صدای شعله های آتش را نمی شنوند».

«اگر ورود در آیه مورد بحث، به معنی نزدیک شدن باشد، نه با کلمه «مُبْعَدُونَ» سازگار است و نه با جمله «لَا يَسْمَعُونَ حَیْسَهَا».

پاسخ به یک سؤال

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که: فلسفه این کار از نظر حکمت پروردگار چیست؟ به علاوه آیا مؤمنان از این کار آزار و عذابی نمی بینند؟

پاسخ این سؤال که از هر دو جنبه در روایات اسلامی وارد شده است، با کمی دقت روشن می شود:

در حقیقت مشاهده دوزخ و عذاب های آن، مقدمه ای خواهد بود که مؤمنان از نعمت های خداداد بهشت، حداکثر لذت را ببرند؛ چرا که «قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید» (و بِالْأَضْدَادِ تُعْرِفُ الْأَشْيَاءُ).

در اینجا مؤمنان گرفتار مصیبت نمی شوند، بلکه تنها صحنه مصیبت را مشاهده می کنند و همان گونه که در روایات فوق خواندیم، آتش بر آنها سرد و

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۲، ذیل آیه «إِنَّ رَبَّكَ لَبِا الْمُرْصَادِ» (فجر - ۱۴).

سالم می شود و نور آنها شعله آتش را تحت الشعاع قرار می دهد.
به علاوه آنها چنان سریع و قاطع از آتش می گذرند که کمترین اثری در آنها نمی تواند داشته باشد، همان گونه که در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده: **يَرِدُ النَّاسُ النَّارَ ثُمَّ يَصْدُرُونَ بِأَعْمَالِهِمْ فَأُولَئِهِمْ كَلَمَعَ الْبَرْقُ، ثُمَّ كَمَرَّ الرِّيحُ، ثُمَّ كَحْضَرِ الْفَرَسِ، ثُمَّ كَالرَّائِبِ، ثُمَّ كَشَدِّ الرَّجُلِ، ثُمَّ كَمَشْيِهِ:**

«مردم همگی وارد آتش (دوزخ) می شوند، سپس بر حسب اعمالشان از آن بیرون می آیند، بعضی همچون برق، سپس کمتر از آن همچون گذشتن تندباد، بعضی همچون دویدن شدید اسب، بعضی همچون سوار معمولی، بعضی همچون پیاده ای که تند می رود، و بعضی همچون کسی که معمولی راه می رود».(۱)

و از این گذشته، دوزخیان نیز از مشاهده این صحنه که بهشتیان با چنان سرعتی می گذرند و آنها می مانند، مجازات بیشتری می بینند، و به این ترتیب پاسخ هر دو سؤال روشن می شود.

- ۷۳ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا
- ۷۴ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنَاءً وَ رِئَاءً
- ۷۵ قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضْعَفُ جُنْدًا
- ۷۶ وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا

ترجمه:

- ۷۳ - و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود، کافران به مؤمنان می گویند: «کدام یک از دو گروه (ما و شما) جایگاهش بهتر، و جلسات انشس زیباتر، است؟!»
- ۷۴ - چه بسیار اقوامی را پیش از آنان نابود کردیم که هم مال و ثروتشان از آنها بهتر بود، و هم ظاهرشان آراسته تر!
- ۷۵ - بگو: «کسی که در گمراهی است، باید خداوند به او مهلت دهد تا زمانی که وعده الهی را با چشم خود ببیند: یا عذاب (این دنیا)، یا (عذاب) قیامت! (آن روز) خواهند دانست چه کسی جایش بدتر، و لشکرش ناتوان تر است؟!»
- ۷۶ - (اما) کسانی که در راه هدایت گام نهادند، خداوند بر هدایتشان می افزاید؛ و آثار شایسته ای که (از انسان) باقی می ماند، ثوابش در پیشگاه پروردگارت بهتر، و عاقبتش خوب تر است!

تفسیر:

به دنبال بحثی که در آیات قبل، پیرامون ظالمان بی ایمان شد، در آیات مورد بحث، گوشه ای از منطق و سرنوشت آنها را شرح می دهد.

می دانیم نخستین گروهی که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ایمان آوردند، مستضعفان پاکدلی بودند که دستشان از مال و منال دنیا تهی بود، همان گروه محروم و مظلومی که آئین های الهی برای نجات آنان، از چنگال ظالمان و ستمگران آمده، مردان و زنان بلند همت و با ایمانی همچون بلال، سلمان، عمار، خباب، سمیه و امثال آنها.

از آنجا که معیار ارزش در جامعه جاهلی آن زمان - همچون هر جامعه جاهلی دیگر - همان زر و زیور و پول و مقام و هیأت ظاهر بود، ثروتمندان ستمکار همچون «نضر بن حارث» و امثال وی، بر گروه مؤمنان فقیر، فخرفروشی کرده، می گفتند: نشانه شخصیت ما با ما است، و نشانه عدم شخصیت شما همان فقر و محرومیتتان است!

این خود دلیل بر حقانیت ما، و عدم حقانیت شما است!

چنان که قرآن در نخستین آیه مورد بحث، می گوید: «هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده شود، کافران مغرور و ستمگر، به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: کدام یک از دو گروه ما و شما، جایگاهش بهتر، جلسات انس و مشورتش زیباتر، و بذل و بخشش او بیشتر است؟» (وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا).

مخصوصاً در روایات اسلامی می خوانیم: این گروه اشرافی و مترف، زیباترین لباس هایشان را می پوشیدند و زینت می کردند، جلو یاران رسول الله (صلی الله علیه وآله) راه می رفتند، و نگاه تحقیر و تمسخرآمیز به آنها می کردند، آری، این

است راه و رسم این طبقه در هر عصر و زمان.
«نَدِی» در اصل از «نَدَی» به معنی رطوبت گرفته شده است، و سپس به معنی افراد فصیح و سخنگو آمده.

چرا که یکی از شرائط قدرت بر تکلم، داشتن آب دهان به قدر کافی است و از آن پس، «ندا» به معنی مجالست و سخن گفتن آمده.

و حتی مجلسی را که جمعی در آن برای انس جمع می شوند، یا به مشورت می نشینند «نادی» گفته می شود، و «دار الندوه» که محلی بود در «مکه» و سران در آنجا جمع می شدند و مشورت می کردند، از همین معنی گرفته شده است.

ضمناً، از سخاوت، بذل و بخشش، گاه به «ندی» تعبیر می کنند(۱)، آیه فوق ممکن است اشاره به همه اینها باشد، یعنی مجلس انس ما از شما زیباتر، پول و ثروت و زرق و برق و لباسمان جالب تر، و سخنان و اشعار فصیح و بلیغمان بهتر و رساتر است!

ولی قرآن با بیانی کاملاً مستدل، و در عین حال قاطع و کوبنده، به آنها چنین پاسخ می گوید:
اینها گویا تاریخ گذشته بشر را فراموش کرده اند: «اقوام بی شماری پیش از آنها بود که هم مال، ثروت و وسائل زندگانشان از اینها بهتر بود و هم منظره و ظاهرشان آراسته تر، اما ما این گروه ستمکار را نابود کردیم و از میان برداشتیم» (وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاً وَ رِئاً). (۲)

آیا پول و ثروت آنها و مجالس پر زرق و برق، لباس های فاخر و چهره های زیبایشان توانست، جلو عذاب الهی را بگیرد؟

۱ - «مفردات راغب»، ماده «ندی».

۲ - «أثا» به معنی متاع و زینت دنیا است، و «رئی» به معنی هیئت و منظر است.

اگر اینها دلیل بر شخصیت و مقامشان در پیشگاه خدا بود، چرا به چنان سرنوشت شومی گرفتار شدند؟!

زرق و برق دنیا آن چنان ناپایدار است که با نسیم مختصری نه تنها دفترش به هم می خورد، بلکه گاهی طومارش درهم پیچیده می شود.

«قَرْن» - همان گونه که در گذشته (جلد پنج صفحه ۱۵۶) گفته ایم - معمولاً به معنی یک زمان طولانی است، ولی چون از ماده «اقتران» به معنی نزدیکی گرفته شده است، به قوم و جمعیتی که در یک زمان جمع اند نیز گفته می شود.

سپس هشدار دیگری به آنها می دهد که: به آنها بگو گمان نکنید ای ستمگران بی ایمان، این مال و ثروت شما مایه رحمت است، بلکه چه بسا، این دلیل عذاب الهی باشد: «کسی که در گمراهی است و اصرار بر ادامه این راه دارد، خداوند به او مهلت می دهد، و این زندگی مرفه همچنان ادامه می یابد» (قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا).

«تا زمانی که وعده های الهی را با چشم خود ببینند: یا عذاب این دنیا یا عذاب آخرت» (حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ).

«آن روز است که خواهند دانست، چه کسی مکان و مجلسش بدتر و چه کسی لشکرش ناتوان تر است» (فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا).

در حقیقت این گونه افراد منحرف، که دیگر قابل هدایت نیستند (توجه داشته باشید، قرآن می گوید: «مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ» که اشاره به استمرار در گمراهی است) برای این که دردناکترین مجازات الهی را ببینند، گاهی خداوند آنها را در نعمت ها غوطه ور می سازد، که هم مایه غرور و غفلتشان می شود، و هم عذاب الهی سلب نعمت ها را دردناکتر می کند، این همان چیزی است که در

بعضی از آیات قرآن، به عنوان مجازات «استدراج» ذکر شده است. (۱)
 جمله «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» گر چه به صورت امر است، ولی در معنی خبر می باشد، و مفهوم آن این است که: خداوند به آنها مهلت و ادامه نعمت می دهد.
 بعضی از مفسران نیز، آن را به همان معنی امر که در اینجا به مفهوم نفرین یا به معنی لزوم چنین رفتاری بر خدا است تفسیر کرده اند، ولی تفسیر اول نزدیک تر به نظر می رسد.
 کلمه «عذاب» در آیه فوق، به قرینه این که: در مقابل «الساعة» قرار گرفته اشاره به مجازات های الهی در عالم دنیا است، مجازات هایی همچون طوفان نوح، زلزله و سنگ های آسمانی که بر قوم لوط نازل شد، یا مجازات هایی که به وسیله مؤمنان و رزمندگان جبهه حق، بر سر آنان فرود می آید، چنان که در سوره «توبه» آیه ۱۴ می خوانیم: قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ. «با آنان پیکار کنید که خداوند آنها را با دست شما مجازات می کند».
 و «الساعة» در اینجا یا به معنی پایان دنیا است، یا عذاب الهی در قیامت (معنی دوم مناسب تر به نظر می رسد).

این عاقبت و سرنوشت ستمگران و فریفته گان زرق و برق و لذات دنیا است «اما کسانی که در راه هدایت گام نهادند خداوند بر هدایتشان می افزاید» (وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى).
 بدیهی است هدایت درجاتی دارد، هنگامی که درجات نخستین آن به وسیله انسان پیموده شود، خداوند دست او را می گیرد، و به درجات عالی تر

۱ - به جلد هفتم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۲ (ذیل آیات ۱۸۲ و ۱۸۳ سوره اعراف) مراجعه فرمائید.

می برد، و همچون درخت باروری که هر روز مرحله تازه ای از رشد و تکامل را می پیماید، این هدایت یافتگان نیز در پرتو ایمان و اعمال صالحشان هر روز به مراحل بالاتری گام می نهند.

در پایان آیه، به آنها که بر زیورهای زودگذرشان در دنیا تکیه کرده، و آن را وسیله تفاخر بر دیگران قرار داده اند، پاسخ می دهد که: «آثار و اعمال صالحی که از انسان باقی می ماند، در پیشگاه پروردگار تو، ثوابش بیشتر و عاقبتش ارزشمندتر است» (وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا). (۱)

۱ - «مَرَدًّا» (بر وزن نمد - با تشدید دال) یا مصدر است به معنی «رد و بازگشت» و یا اسم مکان است به معنی «محل بازگشت»، که در اینجا منظور بهشت است، ولی احتمال اول، با معنی آیه مناسب تر است.

۷۷ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَلَدًا

۷۸ أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا

۷۹ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا

۸۰ وَنَرْتُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا

۸۱ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا

۸۲ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا

ترجمه:

۷۷ - آیا دیدی کسی را که به آیات ما کافر شد، و گفت: «اموال و فرزندان فراوانی به من داده خواهد شد»؟!

۷۸ - آیا او از غیب آگاه گشته، یا نزد خدا عهد و پیمانی گرفته است؟!

۷۹ - هرگز چنین نیست! ما به زودی آنچه را می گوید می نویسیم و عذاب را بر او مستمر خواهیم داشت!

۸۰ - آنچه را او می گوید از او به ارث می بریم، و به صورت تنها نزد ما خواهد آمد!

۸۱ - و آنان غیر از خدا، معبودانی را برای خود برگزیدند تا مایه عزتشان باشد! (چه پندار خامی!)

۸۲ - هرگز (چنین نیست!) به زودی (معبودها) منکر عبادت آنان خواهند شد؛ (بلکه) بر ضدشان قیام می کنند.

تفسیر:

یک تفکر خرافی و انحرافی

بعضی از مردم، معتقدند: ایمان، پاکی و تقوا با آنها سازگار نیست! و سبب می شود که: دنیا به آنها پشت کند، در حالی که با بیرون رفتن از محیط ایمان و تقوا، دنیا به آنها رو خواهد کرد، و مال و ثروت آنها زیاد می شود!

این طرز فکر، خواه بر اثر ساده لوحی و پیروی خرافات باشد، و خواه پوششی برای فرار از زیر بار مسئولیت ها و تعهدهای الهی، هر چه باشد، یک طرز تفکر خطرناک است.

گاه، دیده ایم: این موهوم پرستان، مال و ثروت بعضی افراد بی ایمان، و فقر و محرومیت گروهی از مؤمنان را مستمسکی برای اثبات این خرافه قرار می دهند، در حالی که: می دانیم، نه اموالی که از طریق ظلم و کفر و ترک مبانی تقوا به انسان می رسد مایه افتخار است، و نه هرگز، ایمان و پرهیزکاری سدی بر سر راه فعالیت های مشروع و مباح می باشد.

به هر حال، در عصر و زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) - همچون عصر ما - افراد نادانی بودند که چنین پنداری داشتند و یا لاقلاً تظاهر به آن می کردند.

قرآن، در آیات مورد بحث - به تناسب بحثی که قبلاً پیرامون سرنوشت کفار و ظالمان بیان شد - از این طرز فکر و عاقبت آن سخن می گوید.

در نخستین آیه، می فرماید: «آیا ندیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد و به آن کفر ورزید؟ و گفت: مسلماً اموال و فرزندان فراوانی نصیبم خواهد شد!»

(أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَلَدًا) (۱)

۱ - بعضی از مفسران شأن نزولی برای آیه فوق نقل کرده اند که: یکی از مؤمنان به نام «خبّاب» از یکی از مشرکان به نام «عاص بن وائل» طلبی داشت، شخص بدهکار به عنوان استهزاء گفت: در جهان دیگر که مال و فرزند پیدا کردم، دین تو را ادا خواهم نمود.

۲

ولی به نظر ما این شأن نزول تناسب چندانی با آیه مورد بحث ندارد، به خصوص این که سخن از فرزند در آن است و می دانیم در سرای آخرت فرزند مطرح نیست، به علاوه در آیات بعد، صریحاً می گوید: «این اموالی را که او می گوید ما به ارث می بریم».

از این تعبیر، به خوبی روشن می شود که: منظور اموال دنیا است، نه اموال آخرت و به هر حال جمعی از مفسران بر اساس این شأن نزول، آیه را اشاره به آخرت دانسته اند ولی حق همان است که گفته شد.

* * *

پس از آن قرآن به آنها چنین پاسخ می گوید: «آیا او از اسرار غیب آگاه شده؟ یا از خدا عهد و پیمانی در این زمینه گرفته است؟! (أَطْلَعَ الْغَيْبِ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا). کسی می تواند چنین پیشگویی کند، و رابطه ای میان کفر، دارا شدن مال و فرزندان قائل شود، که آگاه بر غیب باشد؛ زیرا هیچ رابطه ای میان این دو ما نمی بینیم، و یا عهد و پیمانی از خدا گرفته باشد، که چنین سخنی نیز بی معنی است.

* * *

در آیه بعد، با لحن قاطع اضافه می کند: «این چنین نیست (هرگز کفر و بی ایمانی مایه فزونی مال و فرزند کسی نخواهد شد) ما به زودی آنچه را می گوید، می نویسیم» (كَأَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ).

آری، این سخنان بی پایه که ممکن است مایه انحراف بعضی از ساده لوحان گردد، همه در پرونده اعمال آنها ثبت خواهد شد.

«و ما عذاب خود را بر او مستمر خواهیم داشت» (عذاب هائی پی در پی و یکی بالای دیگر) (وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا).

این جمله، ممکن است اشاره به عذاب مستمر و جاویدان آخرت بوده باشد، و نیز ممکن است اشاره به عذاب هائی باشد که بر اثر کفر و بی ایمانی در این دنیا دامنگیر آنها می شود، این احتمال نیز قابل ملاحظه است که: این مال و

فرزندان که مایه غرور و گمراهی است، خود عذاب‌ی است مستمر برای آنها!

«آنچه را او می گوید (از اموال و فرزندان) از او به ارث می بریم، و روز قیامت تک و تنها نزد ما خواهد آمد» (وَرَثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا).

آری، سرانجام همه این امکانات مادی را می گذارد و می رود، و با دست تهی در آن دادگاه عدل پروردگار حاضر می شود، در حالی که نامه اعمالش از گناهان سیاه، و از حسنات خالی است آنجا است که نتیجه این گفته های بی اساس خود را در دنیا می بیند.

آیه بعد، به یکی دیگر از انگیزه های این افراد در پرستش بتها اشاره کرده می گوید: «آنها غیر از خدا معبودانی برای خود انتخاب کرده اند تا مایه عزتشان باشد» (وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا).

تا در پیشگاه خدا آنها را شفاعت کنند، و در مشکلات یاریشان دهند، اما چه پندار نادرست و خیال خامی؟!

هرگز آن چنان که آنها پنداشتند نیست، نه تنها بت ها مایه عزتشان نخواهند بود، بلکه سرچشمه ذلت و عذابند، و به همین جهت، «به زودی، یعنی در روز رستاخیز معبودها منکر عبادت عابدان می شوند، و از آنها بیزاری می جویند، بلکه بر ضدشان خواهند بود» (كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا).

این جمله، اشاره به همان مطلبی است که در آیات ۱۳ و ۱۴ سوره «فاطر» می خوانیم: وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * اِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ... وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ.

«کسانی را که غیر از خدا می خوانید، مالک هیچ چیز نیستند * اگر آنها را بخوانید سخنان شما را نمی شنوند... و روز رستاخیز منکر شرک شما می شوند».

و نیز در آیه ۶ سوره «احقاف» می خوانیم: وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءُ. «هنگامی که مردم محشور شوند این معبودها دشمنان آنها خواهند بود».

این احتمال را نیز بعضی از مفسران بزرگ داده اند که: منظور از آیه فوق این است که: عبادت کنندگان بت ها، در قیامت که پرده ها کنار می رود، و همه حقایق آشکار می شود و خود را رسوا می بینند، منکر عبادت بت ها می شوند، و بر ضد آنها سخن خواهند گفت، چنان که در آیه ۲۳ سوره «انعام» می خوانیم:

بت پرستان در قیامت می گویند: وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ: «به خدائی که پروردگار ما است سوگند، که ما هرگز مشرک نبودیم»!

ولی تفسیر اول، با ظاهر آیه سازگارتر است؛ چرا که عبادت کنندگان می خواستند، معبودان عزتشان باشند ولی سرانجام ضدشان می شوند.

البته، معبودهائی همچون فرشتگان یا شیاطین و جن که دارای عقل و درکند وضعیتشان روشن است، ولی معبودهای بی جان در آن روز، ممکن است به فرمان خدا به سخن درآیند، و بیزاری خود را از عابدان اعلام کنند.

از حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده نیز، همین تفسیر را می توان استفاده کرد؛ زیرا امام در تفسیر آیه فوق می فرماید: يَكُونُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ اتَّخَذُوهُمْ آلِهَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ ضِلَالًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيَتَّبِعُونَ مِنْهُمْ وَمِنْ عِبَادَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ:

«روز قیامت معبودهائی را که جز خدا انتخاب کردند بر ضدشان خواهند بود، و از آنها و از عبادت کردنشان بیزاری می جویند».

جالب این که: در ذیل حدیث، جمله کوتاه و پرمحتوائی درباره حقیقت عبادت، می خوانیم: لَيْسَ الْعِبَادَةُ هِيَ السُّجُودُ وَلَا الرُّكُوعُ إِنَّمَا هِيَ طَاعَةٌ

الرَّجَالِ، مَنْ أَطَاعَ مَخْلُوقاً فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ فَقَدْ عَبَدَهُ:
 «عبادت (تنها) سجود و رکوع نیست، بلکه حقیقت عبادت، اطاعت این و آن است، هر کس
 مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت کند، او را پرستش کرده است» (و سرنوشت او همان
 سرنوشت مشرکان و بت پرستان است). (۱)

* * *

- ۸۳ أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَزًّا
 ۸۴ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعْدُ لَهُمْ عَذَابًا
 ۸۵ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا
 ۸۶ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا
 ۸۷ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا

ترجمه:

- ۸۳ - آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم تا آنان را شدیداً تحریک کنند؟!
 ۸۴ - پس درباره آنان شتاب مکن؛ ما آنها (و اعمالشان) را به دقت شماره می کنیم.
 ۸۵ - در آن روز که پرهیزگاران را دسته جمعی به سوی خداوند رحمان محشور می کنیم.
 ۸۶ - و مجرمان را (همچون شتران تشنه) به جهنم می رانیم.
 ۸۷ - آنان هرگز مالک شفاعت نیستند؛ مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارد.

تفسیر:

چه کسانی صلاحیت شفاعت دارند؟

با توجه به بحثی که در آیات گذشته پیرامون مشرکان ذکر شد، آیات مورد بحث در حقیقت، اشاره به بعضی از علل انحراف آنها و سپس عاقبت و سرانجام

شومشان می کند، و این حقیقت را نیز به ثبوت می رساند که: معبودها نه تنها مایه عزتشان نبودند، بلکه مایه بدبختی و ذلتشان گشتند.

نخست می گوید: «آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم که آنها را در راه غلطشان شدیداً تحریک، بلکه زیر و رو کنند؟» (أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْزُؤُهُمْ أَزًّا).

«آز» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید، در اصل به معنی «جوشش دیگ و زیر و رو شدن» محتوای آن به هنگام شدت غلیان است و در اینجا کنایه از آن است که شیاطین آن چنان بر آنها مسلط می شوند که در هر مسیر و به هر شکلی بخواهند آنان را به حرکت در می آورند، و زیر و رو می کنند!.

بدیهی است - و بارها هم گفته ایم - که تسلط شیاطین بر انسان ها یک تسلط اجباری و ناآگاه نیست، بلکه این انسان است که به شیاطین اجازه ورود به درون قلب و جان خود می دهد، بند بندگی آنها را بر گردن می نهد و اطاعتشان را پذیرا می شود، همان گونه که قرآن در آیه ۱۰۰ سوره «نحل» می گوید: إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ: «تسلط شیطان تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرا گشته، و او را بت و معبود خود ساخته اند».

آنگاه روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده، می گوید: «در باره آنها عجله مکن ما تمام اعمال آنها را دقیقاً شماره و احصا می کنیم» (فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا). و همه را برای آن روز که دادگاه عدل الهی تشکیل می شود، ثبت و ضبط خواهیم کرد. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: منظور شمردن ایام عمر، بلکه

نفس های آنها است، یعنی مدت بقاء آنها کوتاه است، و تحت شماره و عدد می باشد؛ زیرا معدود بودن چیزی، معمولاً کنایه از کم و کوتاه بودن آن است.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر «إِنَّمَا نَعْدُ لَهُمْ عَدًّا» چنین می خوانیم: از یکی از دوستان خود سؤال فرمود: به عقیده تو منظور پروردگار از این آیه، شمردن چه چیز است؟ او در پاسخ عرض کرد:

عدد روزها، امام فرمود: پدران و مادران هم حساب روزهای عمر فرزندان را دارند: وَلَكِنَّهُ عَدَدُ الْأَنْفَاسِ: «منظور شمارش عدد نفس هاست»! (۱)

این تعبیر امام، ممکن است اشاره به تفسیر اول، یا تفسیر دوم و یا هر دو تفسیر باشد. به هر حال، دقت در محتوای این آیه، انسان را تکان می دهد؛ چرا که ثابت می کند همه چیز ما حتی نفس های ما روی حساب و تحت شماره است، و باید روزی پاسخگوی همه آنها باشیم.

پس از آن مسیر نهائی «متقین» و «مجرمین» را در عباراتی کوتاه و گویا، چنین بیان می کند: «همه این اعمال را برای روزی ذخیره کرده ایم که پرهیزگاران را دسته جمعی با عزت و احترام، به سوی خداوند رحمان، به سوی بهشت و پاداش های او راهنمایی می کنیم» (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا).

«وفد» (بر وزن وقت) در اصل، به معنی هیئت یا گروهی است که برای حل مشکلاتشان نزد بزرگان می روند، و مورد احترام و تکریم قرار می گیرند، بنابراین، به طور ضمنی مفهوم احترام را در بردارد، و شاید به همین جهت است که: در بعضی از روایات می خوانیم: پرهیزگاران بر مرکب های راهواری سوار

می شوند و با احترام فراوان به بهشت می روند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: علی (علیه السلام) تفسیر آیه (يَوْمَ نَخْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا) را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) جویا شد، فرمود: يا عَلِيُّ الْوَفْدُ لَا يَكُونُ إِلَّا رُكْبَانًا أُولَئِكَ رِجَالٌ اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، فَأَحْبَبَهُمْ وَاخْتَصَّهُمْ وَرَضِيَ أَعْمَالَهُمْ فَسَمَّاهُمْ مُتَّقِينَ:

«ای علی! وفد، حتماً به کسانی می گویند که سوار بر مرکب اند، آنها افرادی هستند که تقوا و پرهیزگاری را پیشه ساختند، خدا آنها را دوست داشت و آنان را مخصوص خود گردانید، و از اعمالشان خوشنود شد، و نام متقین بر آنها گذارد...» (۱)

جالب توجه این که: در آیه فوق می خوانیم: پرهیزگاران را به سوی خدای رحمان می برد، در حالی که در آیه بعد، سخن از «راندن» مجرمان به جهنم است آیا مناسب تر این نبود که به جای رحمان در اینجا «جنت» گفته شود؟

ولی این تعبیر در حقیقت، اشاره به نکته مهمی دارد و آن این که: پرهیزکاران بالاتر از بهشت را در آنجا می یابند، به مقام قرب خدا و جلوه های خاص او نزدیک می شوند، و رضایت او که برترین بهشت است را درک می کنند (تعبیراتی که در حدیث فوق از پیامبر (صلی الله علیه وآله) خواندیم نیز اشاراتی به همین معنی دارد).

سپس می گوید: در مقابل، «مجرمان را در حالی که تشنه کام اند به سوی جهنم می رانیم» (وَسَوْقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا).

همان گونه که شتران تشنه را به سوی آبگاه می رانند، منتها در اینجا آب نیست، بلکه آتش است.

باید توجه داشت کلمه «وَرِد» به معنی گروه انسان ها یا حیواناتی است که وارد آبگاه می شوند، و از آنجا که چنین گروهی حتماً تشنه اند، مفسران این تعبیر را در اینجا به معنی تشنه کامان گرفته اند.

چقدر فاصله است میان کسانی که آنها را با عزت و احترام به سوی خداوند رحمان می برند، فرشتگان به استقبالشان می شتابند و بر آنها سلام و درود می فرستند و گروهی که آنها را همچون حیوانات تشنه کام به سوی آتش دوزخ می رانند، در حالی که سر بزنند، شرمسار و رسوا و بی مقدار؟

و اگر تصور کنند که در آنجا از طریق شفاعت، می توانند به جایی برسند، باید بدانند: «آنها هرگز مالک شفاعت در آنجا نیستند» (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ). نه کسی از آنها شفاعت می کند، و به طریق اولی قادر بر آن نیستند که از کسی شفاعت کنند. «تنها کسانی مالک شفاعت اند که در نزد خداوند رحمان، عهد و پیمانی دارند» (إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا).

تنها این دسته اند که: مشمول شفاعت شافعان می شوند و یا مقامشان از این هم برتر است، و توانائی دارند از گنهکارانی که لایق شفاعت اند شفاعت کنند.

معنی «عهد» چیست؟

در این که منظور از «عهد»، در آیه فوق که می گوید: «تنها کسانی مالک شفاعت اند که نزد خدا عهدی دارند»، چیست؟ مفسران بحث های فراوانی کرده اند: بعضی گفته اند: «عهد» همان ایمان به پروردگار، اقرار به یگانگی او و

تصدیق پیامبران خدا است.

بعضی دیگر گفته اند: «عهد» در اینجا به معنی شهادت به وحدانیت حق و بیزاری از کسانى است که در برابر خدا پناهگاه و قدرتی قائلند و همچنین امید نداشتن به غیر «الله».

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ یکی از دوستانش که از تفسیر آیه فوق سؤال کرد فرمود: مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللَّهِ: «کسی که به ولایت امیر مؤمنان و امامان اهلبیت (علیهم السلام) بعد از او عقیده داشته باشد، آن عهد نزد خداست». (۱)

در روایت دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ أَذْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُرُورًا فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ اتَّخَذَ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا:

«کسی که سرور و شادی در دل مؤمنی ایجاد کند، مرا مسرور کرده، و هر کس مرا مسرور کند، عهدی نزد خدا دارد». (۲)

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: محافظت بر عهد، همان محافظت بر نمازهای پنجگانه است. (۳)

از بررسی روایات فوق که در منابع مختلف اسلامی آمده، و همچنین کلمات مفسران بزرگ اسلام، چنین نتیجه می گیریم که: عهد نزد خدا - همان گونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می شود - معنی وسیعی دارد که، هر گونه رابطه با پروردگار، معرفت و اطاعت او، و همچنین ارتباط و پیوند با مکتب اولیای حق، و هر گونه عمل صالح در آن جمع است، هر چند در هر روایتی به بخشی از آن یا مصداق روشنی اشاره شده است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۶۲.

۲ - «در المنثور» (طبق نقل المیزان، ذیل آیه مورد بحث).

۳ - همان مدرک.

لذا در حدیث دیگری که در بیان چگونگی وصیت کردن، از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده، تقریباً تمام مسائل اعتقادی جمع است، آنجا که فرمود: «مسلمان باید در آستانه مرگ چنین وصیت کند، بگوید: پروردگارا! توئی که خالق آسمان ها و زمین هستی، دانای پنهان و آشکاری، رحمان و رحیمی من در این دنیا با تو پیمان می بندم، و شهادت می دهم که معبودی جز تو نیست، یگانه ای، شریکی نداری، محمد (صلی الله علیه وآله) بنده و فرستاده تو است، بهشت حق است، دوزخ حق است، رستخیز و حساب، حق است، تقدیر و میزان سنجش اعمال حق است.

دین همان گونه است که تو بیان کردی، و اسلام همان است که تو تشریع نمودی، و سخن همان است که تو گفته ای، قرآن همان گونه است که تو نازل کردی، تو خداوند حق و آشکاری.

پروردگارا! محمد (صلی الله علیه وآله) را از ما به بهترین پاداشی پاداش ده، و تحیت و سلام بر او و آتش بفرست.

پروردگارا! تو سرمایه من در مشکلاتی و یار من در شدت ها، تو ولی نعمت منی، تو معبود من و معبود پدران منی، به اندازه یک چشم بر هم زدن، مرا به خود وامگذار که اگر واگذاری به بدی ها نزدیک، و از نیکی ها دور می شوم.

ای خدای من! تو مونس من در قبر باش! و برای من عهدی قرار ده که در روز قیامت آن را گشاده ببینم.

سپس فرمود: بعد از اعتراف به این حقایق، آنچه را که لازم می بیند، وصیت می کند و تصدیق این وصیت در سوره «مریم» است در آیه «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» این است عهد و وصیت...» (۱)

بدیهی است منظور، این نیست که: مطالب فوق را به عربی و فارسی همچون اورادی بخواند یا بنویسد، بلکه با تمام قلب به آن ایمان داشته باشد، ایمانی که آثارش در تمام برنامه زندگی او آشکار گردد.

- ۸۸ وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا
 ۸۹ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا
 ۹۰ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا
 ۹۱ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا
 ۹۲ وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا
 ۹۳ إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا
 ۹۴ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا
 ۹۵ وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا

ترجمه:

- ۸۸ - و گفتند: «خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است».
 ۸۹ - راستی مطلب زشت و زننده ای گفتید!
 ۹۰ - نزدیک است به خاطر این سخن آسمان ها از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود، و کوه ها به شدت فرو ریزد؛
 ۹۱ - از این رو که برای خداوند رحمان فرزندی قائل شدند!
 ۹۲ - در حالی که هرگز برای خداوند رحمان سزاوار نیست که فرزندی برگزیند!
 ۹۳ - تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، بنده اویند!
 ۹۴ - خداوند همه آنها را احصا کرده، و به دقت شمرده است!
 ۹۵ - و همگی روز رستاخیز، تک و تنها نزد او حاضر می شوند!

تفسیر:

خدا و فرزند داشتن؟!؟

از آنجا که در آیات پیشین، سخن از شرک و پایان کار مشرکان بود، در پایان بحث، به یکی از شاخه های شرک یعنی اعتقاد به وجود فرزند برای خدا اشاره کرده و زشتی این سخن را با قاطع ترین بیان بازگو می کند:

«آنها گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده»!! (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا). نه تنها مسیحیان عقیده داشتند حضرت «مسیح»، فرزند حقیقی خدا است که یهودیان نیز درباره «عزیر» و بت پرستان درباره «فرشتگان» چنین اعتقادی داشتند و آنها را دختران خدا می پنداشتند. (۱)

آنگاه با لحنی کوبنده می گوید: «چه سخن زشت و بزرگی آوردید» (لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا). «إِدَّا» (بر وزن ضِدَّ) در اصل، به معنی صدای زشت و ناهنجاری است که بر اثر گردش شدید امواج صوتی در گلوی شتر به گوش می رسد، سپس به کارهای بسیار زشت و وحشتناک اطلاق شده است.

و از آنجا که چنین نسبت ناروایی مخالف اصل توحید است؛ چرا که خداوند نه شبیه و مانندی دارد، نه نیاز به فرزند، و نه عوارض جسم و جسمانیت، گوئی تمام عالم هستی که بر پایه توحید بنا شده است از این نسبت ناروا در وحشت و اضطراب فرو می روند.

۱ - در مورد «عزیر» در آیه ۳۰ سوره «توبه»، و در مورد «فرشتگان» در ذیل آیه ۱۹ سوره «زخرف» سخن به میان آمده است.

لذا در آیه بعد اضافه می کند: «نزدیک است آسمان ها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد و زمین شکافته شود و کوه ها به شدت فرو ریزد!» (تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا).

* * *

باز برای تأکید و بیان اهمیت موضوع، می گوید: «به خاطر این که برای خداوند رحمان فرزندی ادعا کردند» (أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا).

* * *

اینها در حقیقت خدا را به هیچ وجه نشناخته اند و گرنه می دانستند «هرگز برای خداوند رحمان، سزاوار نیست که فرزندی برگزیند» (وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا).

انسان فرزند را برای یکی از چند چیز می خواهد:

یا به خاطر این است که عمر او پایان می پذیرد، برای بقاء نسل خود نیاز به تولید مثل دارد.

یا کمک، یار و یابوری می طلبد، چرا که نیرویش محدود است.

یا از تنهایی وحشت دارد، مونسی برای تنهایی می جوید.

یا به هنگام پیری و ناتوانی، یار و کمک کاری جوان می خواهد.

اما هیچ یک از این مفاهیم، درباره خدا معنی ندارد، نه قدرتش محدود است، نه حیات او پایان

می گیرد، نه ضعف و سستی در وجود او راه دارد و نه احساس تنهایی و نه نیاز.

از این گذشته، داشتن فرزند، نشانه جسم بودن و همسر داشتن است، و همه این معانی از ذات

پاک او دور است.

* * *

به همین دلیل، در آیه بعد می گوید: «تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند بنده اویند و سر بر فرمانش» (إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا). و با این که همه بندگان جان و دل بر کف او هستند، نیازی به اطاعت و فرمانبرداری آنها ندارد، بلکه آنها هستند که نیازمندند.

* * *

«او همه آنها را شماره کرده است و دقیقاً تعداد آنها را می داند» (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا). یعنی هرگز تصور نکنید با وجود این همه بندگان، چگونه ممکن است حساب آنها را داشته باشد، علم او به قدری وسیع و گسترده است که نه تنها شماره آنها را دارد، که از تمام خصوصیات آنها آگاه است، نه از حوزه حکومت او می توانند بگریزند، و نه چیزی از اعمالشان بر او مکتوم است.

* * *

«و همه آنها روز رستاخیز تک و تنها در محضر او حاضر می شوند» (وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا).

بنابراین، هم مسیح، هم عزیر، هم فرشتگان و هم تمامی انسان ها مشمول این حکم عمومی او هستند، با این حال چه نازیبا است که فرزندی برای او قائل شویم! و چه اندازه ذات پاک او را از اوج عظمت به پائین می آوریم و صفات جلال و جمال او را انکار می کنیم اگر نسبت فرزندی به او بدهیم. (۱)

* * *

۱ - درباره نفی فرزند خدا، در جلد اول، ذیل آیه ۱۱۶ «بقره»، و در جلد هشتم، صفحه ۳۴۵، ذیل آیه ۶۸ سوره «یونس» نیز بحث کرده ایم.

نکته ها:

۱ - هنوز هم او را فرزند خدا می پندارند!

آنچه در آیات فوق خواندیم، با قاطع ترین کلمات، فرزند را از خدا نفی می کند، این آیاتی است مربوط به چهارده قرن قبل، در حالی که امروز و در دنیای علم و دانش، هنوز بسیاری کسانی که: مسیح(علیه السلام) را فرزند خدا می پندارند، نه فرزند مجازی، که فرزند حقیقی! و اگر در پاره ای از نوشته ها که جنبه تبلیغی دارد، و مخصوص محیط های اسلامی تنظیم شده، این فرزند را فرزند تشریفاتی و مجازی معرفی می کنند، به هیچ وجه با متون اصلی کتب اعتقادی آنها سازگار نیست.

این امر، منحصر به فرزند بودن مسیح(علیه السلام) نیست، در ارتباط با مسأله تثلیث که مسلماً به معنی خدایان سه گانه است، و جزء اعتقادات حتمی آنها است چون مسلمانان از شنیدن چنین سخن شرک آمیزی وحشت می کنند، لحن خود را در محیط های اسلامی تغییر داده و به نوعی از تشبیه و مجاز آن را توجیه می کنند.(۱)

۲ - چگونه آسمان ها متلاشی می شود؟

این که در آیات فوق خواندیم: «نزدیک است آسمان ها از این نسبت ناروا متلاشی شوند، و زمین ها از هم بشکافند و کوه ها فرو ریزند» یا اشاره به این است که: بر اساس تعبیرات قرآن مجید، مجموعه عالم هستی دارای یک نوع حیات و درک و شعور است، و آیاتی همچون آیه ۷۴ سوره «بقره»: «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: «بعضی از سنگ ها از ترس خدا از کوه ها فرو می غلطند».

۱ - برای توضیح بیشتر به «قاموس کتاب مقدس» در مورد «مسیح» و «اقانیم سه گانه» مراجعه فرمائید.

و آیه ۲۱ سوره «حشر»: لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: «اگر این قرآن را بر کوه ها نازل می کردیم از ترس خدا خاشع می شدند و از هم شکافته» شاهد بر آن می باشد.

این نسبت ناروا به ساحت قدس پروردگار همه جهان را در وحشت عمیق فرو می برد. یا کنایه از زشتی فوق العاده آن است و نظیر این کنایه در زبان عرب و زبان فارسی کم نیست که می گوئیم: کاری کردی که گوئی آسمان و زمین را بر سر من کوبیدند. به خواست خدا در این زمینه، ذیل آیات مناسب باز هم بحث خواهیم کرد.

۹۶ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا
 ۹۷ فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَّدُنَّا
 ۹۸ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا

ترجمه:

۹۶ - مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل ها قرار می دهد!
 ۹۷ - و ما فقط آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی، و دشمنان سرسخت را با آن انذار کنی.
 ۹۸ - چه بسیار اقوام (بی ایمان و گنہکاری) را که پیش از آنان هلاک کردیم؛ آیا احدی از آنها را احساس می کنی؟! یا کمترین صدائی از آنان می شنوی؟!

تفسیر:

ایمان سرچشمه محبوبیت!

در سه آیه فوق، که پایانگر سوره «مریم» است باز هم سخن از مؤمنان با ایمان و نیز ظالمان و ستمگران بی ایمان، و سخن از قرآن و بشارت ها و انذارهای آن است، و در حقیقت عصاره ای است از بحث های پیشین با نکته های تازه.
 نخست، می فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمان محبت آنان را در دل ها می افکند» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا).

بعضی از مفسران، این آیه را مخصوص امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و بعضی شامل همه مؤمنان دانسته اند.

بعضی، گفته اند: منظور این است که: خداوند محبت آنان را در دل های دشمنانشان می افکند، و این محبت رشته ای می شود در گردنشان که آنها را به سوی ایمان می کشاند. بعضی دیگر، آن را به معنی محبت مؤمنان نسبت به یکدیگر که باعث قدرت، قوت و وحدت کلمه می شود، دانسته اند.

بعضی آن را اشاره به دوستی مؤمنان نسبت به یکدیگر در آخرت دانسته، و می گویند آنها آن چنان به یکدیگر علاقه پیدا می کنند که از دیدار هم برترین شادی و سرور به آنان دست می دهد.

ولی اگر با وسعت نظر، به مفاهیم وسیع آیه بیندیشیم خواهیم دید که: همه این تفسیرها در مفهوم آیه جمع است، بی آن که با هم تضادی داشته باشند.

و نکته اصلی آن این است که: «ایمان و عمل صالح» جاذبه و کشش فوق العاده ای دارد، اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران که بازتابش در روح، فکر، گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالیّه انسانی، تقوا و پاکی و درستی و امانت و شجاعت و ایثار و گذشت، تجلی کند، همچون نیروهای عظیم مغناطیس، کشنده و رباینده است.

حتی افراد ناپاک و آلوده از پاکان لذت می برند، و از ناپاکی هم چون خود متنفرند، به همین دلیل هنگامی که فی المثل می خواهند همسر یا شریکی انتخاب کنند تأکید دارند طرف آنها پاک و نجیب و امین و درستکار باشد.

این طبیعی است و در حقیقت، نخستین پاداشی است که خدا به مؤمنان و

صالحان می دهد که دامنه اش از دنیا به سرای دیگر نیز کشیده می شود.

با چشم خود بسیار دیده ایم این گونه افراد پاک، هنگامی که چشم از جهان می بندند، دیده ها برای آنها گریان می شود، هر چند ظاهراً پست و مقام اجتماعی نداشته باشند، همه مردم جای آنها را خالی می بینند، همه، خود را در عزای آنها شریک محسوب می دارند.

اما این که بعضی آن را درباره امیر مؤمنان علی (علیه السلام) دانسته و در روایات بسیاری به آن اشاره شده، بدون شک درجه عالی و مرحله بالای آن، ویژه آن امام متقین است، (و در نکته ها از این روایات مشروحاً بحث خواهیم کرد).

ولی این مانع از آن نخواهد بود که: در مراحل دیگر، همه مؤمنان و صالحان از طعم این محبت و محبوبیت در افکار عمومی بچشند، و از این مودت الهی سهمی ببرند، و نیز مانع از آن نخواهد بود که، دشمنان نیز در دل خود احساس محبت و احترام نسبت به آنها کنند.

جالب این که در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: **إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا دَعَا جِبْرِئِيلَ، فَقَالَ: يَا جِبْرِئِيلُ! إِنِّي أَحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبَّهُ، قَالَ: فَيَحِبُّهُ جِبْرِئِيلُ ثُمَّ يَنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبُّوهُ، قَالَ: فَيَحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ!**

وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا دَعَا جِبْرِئِيلَ، فَقَالَ: يَا جِبْرِئِيلُ! إِنِّي أَبْغِضُ فُلَانًا فَأَبْغِضُهُ، قَالَ: فَيَبْغِضُهُ جِبْرِئِيلُ، ثُمَّ يَنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ فُلَانًا فَأَبْغِضُوهُ، قَالَ: فَيَبْغِضُهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْبُغْضَاءُ فِي الْأَرْضِ:

«هنگامی که خداوند کسی از بندگان را دوست دارد، به فرشته بزرگش جبرئیل می گوید: من فلان کس را دوست دارم او را دوست بدار، جبرئیل او را دوست خواهد داشت، سپس در آسمان ها ندا می دهد که:

ای اهل آسمان! خداوند فلان کس را دوست دارد او را دوست دارید، و به دنبال آن، همه اهل آسمان او را دوست می دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می شود. و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد، به جبرئیل می گوید: من از او متنفرم، او را دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن می دارد، سپس در میان اهل آسمان ها ندا می دهد که: خداوند از او متنفر است او را دشمن دارید، همه اهل آسمان ها از او متنفر می شوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهد بود». (۱)

این حدیث پر معنی نشان می دهد: ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی، و شعاع محبوبیت حاصل از آن، تمام پهنه آفرینش را فرا می گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوبند، و این محبت در قلوب انسان هائی که در زمین هستند پرتوافکن می شود.

راستی، چه لذتی از این بالاتر که انسان احساس کند محبوب همه پاکان و نیکان عالم هستی است؟

و چه دردناک است که انسان احساس کند، زمین، آسمان، فرشته ها و انسان های با ایمان، همه از او متنفر و بیزارند!

پس از آن به «قرآن» که سرچشمه پرورش ایمان و عمل صالح است، اشاره کرده می گوید: «ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم، تا پرهیزگاران را به وسیله آن بشارت دهی، و دشمنان سرسخت و لجوج را انذار کنی» (فَإِنَّمَا يُسْرِنَا إِلَيْكَ)

۱ - این حدیث، در بسیاری از منابع معروف حدیث، و همچنین بسیاری از کتب تفسیر آمده است، ولی ما متنی را انتخاب کردیم که در تفسیر «فی ظلال»، جلد پنجم، صفحه ۴۵۴ از «احمد» و «مسلم» و «بخاری» نقل شده.

لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا).

«لُدّ» (با ضم لام و تشدید دال) جمع «لُدّ» (بر وزن عدد) به معنی دشمنی است که خصومت شدید دارد، و به کسانی گفته می شود که: در دشمنی کردن متعصب، لجوج و بی منطقند.

آخرین آیه، به عنوان دلداری به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان (مخصوصاً با توجه به این نکته که این سوره در «مکه» نازل شده و در آن روز مسلمانان، سخت تحت فشار بودند) و نیز به عنوان تهدید و هشدار به همه دشمنان عنود و لجوج، می گوید: «چه بسیار اقوام بی ایمان و گنہکاری را که قبل از اینها هلاک و نابود کردیم آن چنان محو و نابود شدند که اثری از آنها باقی نماند، آیا تو ای پیامبر! احدی از آنها را احساس می کنی؟ یا کمترین صدائی از آنان می شنوی؟ (وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا).

«رِکَز» به معنی صدای آهسته است، و به چیزهایی که در زیر زمین پنهان می کنند، «رِکاز» گفته می شود، یعنی این اقوام ستمگر و دشمنان سرسخت حق و حقیقت، آن چنان درهم کوبیده شدند که حتی صدای آهسته ای از آنان به گوش نمی رسد.

نکته ها:

۱ - محبت علی (علیه السلام) در دل های مؤمنان

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی در شأن نزول آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که: نشان می دهد نخستین بار این

آیه در مورد علی(علیه السلام) نازل گردیده است، از جمله:

«علامه زمخشری» در «کشاف»، «سبط ابن جوزی» در «تذکره»، «گنجی شافعی»، «قرطبی» در تفسیر مشهور خود، «محب الدین طبری» در «ذخائر العقبی»، «نیشابوری» در تفسیر معروف خود، «ابن صباغ مالکی» در «فصول المهمه»، «سیوطی» در «درّ المنثور»، «هیثمی» در «صواعق المحرقة»، و «آلوسی» در «روح المعانی» را می توان نام برد که در ذیل به تعدادی از احادیث رسیده اشاره می کنیم:

۱ - «ثعلبی» در تفسیر خود، از «براء بن عازب» چنین نقل می کند: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود: قُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا، وَ اجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا: «بگو خداوند! برای من عهدی نزد خودت قرار ده، و در دل های مؤمنان مودت مرا بیفکن، در این هنگام، آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... نازل گردید». (۱)

عین همین عبارت یا با کمی اختلاف، در بسیاری از کتب دیگر آمده است.

۲ - در بسیاری از کتب اسلامی این معنی از «ابن عباس» نقل شده که، می گوید: نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ بَنِ أَبِيطَالِبٍ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» قَالَ: مَحَبَّةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ:

یعنی: «آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... درباره علی بن ابی طالب(علیه السلام) نازل گردیده، و معنی آن این است: خدا محبت او را در دل های مؤمنان قرار می دهد». (۲)

۳ - در کتاب «صواعق» از «محمد بن حنفیه» در تفسیر این آیه، چنین نقل می کند: لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ وُدٌّ لِعَلِيٍّ وَلِأَهْلِ بَيْتِهِ:

«هیچ فرد با ایمانی پیدا نمی شود مگر این که در درون قلبش، محبت علی و خاندان او است».(۱)

۴ - شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین نقل شده: لَوْ صَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أُبْغِضَنِي وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أُحِبَّنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ (صلی الله علیه وآله) أَنَّهُ قَالَ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ:

«اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن دارد هرگز دشمن نخواهد داشت، و اگر تمام دنیا (و نعمت هایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست دارد، دوست نخواهد داشت، این به خاطر آن است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است: ای علی! هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت»!(۲)

۵ - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آخر نماز خود با صدای بلند به طوری که مردم می شنیدند، در حق امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین دعا می کرد: اَللّٰهُمَّ هَبْ لِعَلِيِّ الْمَوَدَّةَ فِيْ صُدُوْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ، وَ الْهَيْبَةَ وَ الْعِظَمَةَ فِيْ صُدُوْرِ الْمُنَافِقِيْنَ فَأَنْزَلَ اللهُ إِنَّ الَّذِيْنَ آمَنُوا...:

«خداوندا! محبت علی (علیه السلام) را در دل های مؤمنان بیفکن، و همچنین هیبت و عظمت او را در دل های منافقان، در این هنگام آیه فوق و آیه بعد از آن نازل شد».(۳)

به هر حال، همان گونه که در تفسیر آیات فوق گفتیم، نزول این آیه در مورد علی (علیه السلام) به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد

۱ - همان مدرک.

۲ - «روح المعانی»، جلد ۱۶، صفحه ۱۳۰ و «مجمع البیان»، جلد ۶، صفحه ۵۳۳، و همچنین «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۴۵.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۶۳.

همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود.

۲ - تفسیر جمله «يَسِّرُنَا بِلِسَانِكَ»

«يَسِّرُنَا» از ماده «تیسیر» به معنی «تسهیل» است، خداوند در این جمله می فرماید: «ما قرآن را بر زبان تو آسان کردیم، تا پرهیزکاران را بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی» این تسهیل، ممکن است از جهات مختلف بوده باشد:

۱ - از این نظر که قرآن، عربی فصیح و روانی است که آهنگ آن در گوش ها دل انگیز، و تلاوت آن بر زبان ها آسان است.

۲ - از نظر این که خداوند آن چنان تسلطی به پیامبرش بر آیات قرآن، داده بود که به آسانی و در همه جا و برای حل هر مشکل، از آن استفاده می کرد، و پیوسته بر مؤمنان تلاوت می نمود.

۳ - از نظر محتوا که در عین عمیق و پرمایه بودن، درک آن سهل و ساده و آسان است، اصولاً آن همه حقایق بزرگ و برجسته که در قالب این الفاظ محدود با سهولت درک معانی، ریخته شده، خود نشانه ای است از آنچه در آیه فوق می خوانیم که بر اثر یک امداد الهی، صورت گرفته است.

در سوره «قمر» در آیات متعدد، این جمله تکرار شده است: وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ:

«ما قرآن را برای تذکر و یادآوری آسان کردیم آیا پندگیرنده ای هست».

پروردگارا! قلب ما را به نور ایمان، و تمام وجود ما را به نور عمل صالح روشن فرما! ما را دوستدار مؤمنان و صالحان، مخصوصاً امام المتقین امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بدار! و محبت ما را نیز در دل های همه مؤمنان بیفکن!

بار الها! جامعه بزرگ اسلامی ما که با داشتن این همه نفرات و امکانات وسیع مادی و معنوی در چنگال دشمنان گرفتار، و به خاطر پراکندگی و تفرقه صفوف، ضعیف و ناتوان شده است، در گرد مشعل ایمان و عمل صالح جمع بفرما!

خداوند! همان گونه که گردنکشان و جباران پیشین را چنان هلاک و محو و نابود کردی که کوچک ترین صدائی از آنها به گوش نمی رسد، ابرقدرت های جبار زمان ما را نیز نابود کن! شر آنها را از سر مستضعفان کوتاه فرما! و قیام مؤمنان را بر ضد این مستکبران به پیروزی نهائی برسان!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره مریم

۱۷ / ربیع الثانی / ۱۴۰۲

جمعه ۲۳ / بهمن / ۱۳۶۰ (۱)

سوره طه

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۱۳۵ آیه است

تاریخ شروع

۱۸ / ربیع الثانی / ۱۴۰۲

شنبه ۲۴ / ۱۱ / ۱۳۶۰

محتوای سوره طه

سوره «طه» به گفته همه مفسران در «مکه» نازل شده است، محتوای آن نیز همانند سایر سوره های مکی است که بیشتر سخن از «مبدأ» و «معاد» می گوید، و نتایج توحید و بدبختی های شرک را برمی شمرد.

در بخش اول: این سوره، اشاره کوتاهی به عظمت قرآن و بخشی از صفات جلال و جمال پروردگار است.

بخش دوم: که بیش از هشتاد آیه را در برمی گیرد، از داستان موسی (علیه السلام) سخن می گوید، از آن زمان که به نبوت مبعوث گردید و سپس با فرعون جبار به مبارزه برخاست، و پس از درگیری های فراوان با دستگاه فرعون، مبارزه با ساحران و ایمان آوردن آنها، خداوند به صورت اعجازآمیز فرعون و فرعونیان را در دریا غرق کرد، و موسی و مؤمنان را رهائی بخشید. بعد ماجرای گوساله پرستی بنی اسرائیل و درگیری هارون و موسی (علیهما السلام) را با آنها بیان می کند.

در سومین بخش: بخش هائی درباره معاد و قسمتی از خصوصیات رستاخیز آمده است.

در بخش چهارم: سخن از قرآن و عظمت آن است.

و در بخش پنجم: سرگذشت آدم و حوا را در بهشت و سپس ماجرای وسوسه ابلیس و سرانجام هبوط آنها را در زمین، توصیف می کند.

و بالاخره در آخرین قسمت، نصیحت و اندرزهای بیدار کننده ای، برای همه مؤمنان بیان می دارد که روی سخن در بسیاری از آن به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

است.

فضیلت تلاوت این سوره

روایات متعددی درباره عظمت و اهمیت این سوره، در منابع اسلامی وارد شده است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «خداوند سوره طه و یس را قبل از آفرینش آدم، به دو هزار سال برای فرشتگان بازگو کرده، هنگامی که فرشتگان این بخش از قرآن را شنیدند گفتند: طُوبَى لِمَنْ يَنْزِلُ هَذَا عَلَيْهَا وَ طُوبَى لَاجْوَابِ تَحْمِلُ هَذَا وَ طُوبَى لِلْإِنْسَانِ تَكَلَّمَ بِهَذَا: «خوشا به حال امتی که این سوره ها بر آنها نازل می گردد، خوشا به دل هائی که این آیات را در خود پذیرا می شود، و خوشا به زبان هائی که این آیات بر آن جاری می گردد».(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: لَا تَدْعُوا قِرَاءَةَ سُورَةِ طه، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّهَا وَيُحِبُّ مَنْ قَرَأَهَا، وَمَنْ أَدْمَنَ قِرَائَتَهَا أَغْطَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابَهُ بِمِثْنِهِ، وَلَمْ يُحَاسِبْهُ بِمَا عَمِلَ فِي الْأَسْلَامِ، وَأَعْطِيَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْأَجْرِ حَتَّى يَرْضَى: «تلاوت سوره طه را ترک نکنید؛ چرا که خدا آن را دوست می دارد و دوست می دارد کسانی که آن را تلاوت کنند، هر کس تلاوت آن را ادامه دهد خداوند در روز قیامت نامه اعمالش را به دست راستش می سپارد و آنچه را که در اسلام انجام داده محاسبه نمی کند (بلکه) در آخرت آن قدر به او پاداش می دهد که راضی شود».(۲)

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۶۶.

تَوَابِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ:

«هر کس آن را بخواند در روز رستاخیز ثواب مهاجران و انصار نصیبش خواهد شد.» (۱)
 باز لازم می دانیم این حقیقت را تکرار کنیم که: این همه پاداش های عظیم که برای تلاوت
 سوره های قرآن از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه (علیهم السلام) به ما رسیده، هرگز
 مفهومی نیست که تنها با تلاوت، این همه نتیجه، عائد انسان می شود، بلکه منظور تلاوتی
 است که: مقدمه اندیشه باشد، اندیشه ای که آثارش در تمام اعمال و گفتار انسان متجلی شود،
 و اگر محتوای اجمالی این سوره را در نظر بگیریم خواهیم دید که روایات فوق تناسب کاملی
 با محتوای این سوره دارد.

- طه ۱
 ۲ ما أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى
 ۳ إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى
 ۴ تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى
 ۵ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى
 ۶ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى
 ۷ وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى
 ۸ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ - طه.

۲ - ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی!

۳ - آن را فقط برای یادآوری کسانی که (از خدا) می ترسند نازل ساختیم.

۴ - (این قرآن) از سوی کسی نازل شده که زمین و آسمان های بلند را آفریده است.

۵ - همان بخشنده ای که بر عرش مسلط است.

۶ - از آن اوست آنچه در آسمان ها، و آنچه در زمین، و آنچه میان آن دو، و آنچه

در زیر خاک (پنهان) است!

۷ - اگر سخن آشکارا بگوئی (یا مخفی کنی)، او اسرار - و حتی پنهان تر از آن - را نیز می داند!

۸ - او خداوندی است که معبودی جز او نیست؛ و نام های نیکوتر از آن اوست!

شان نزول:

روایات فراوانی در شان نزول نخستین آیات فوق آمده که از مجموع آنها استفاده می شود، پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از نزول وحی و قرآن، عبادت بسیار می کرد، مخصوصاً ایستاده به عبادت مشغول می شد آن قدر که پاهای او متورم گردید، گاه برای آن که بتواند به عبادت خود ادامه دهد، سنگینی خود را بر یک پا قرار می داد، و گاه بر پای دیگر، گاه بر پاشنه پا می ایستاد و گاه بر انگشتان پا.(۱)

آیات فوق نازل شد و به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور داد: این همه رنج و ناراحتی بر خود تحمیل نکند.

تفسیر:

این قدر خود را به زحمت نیفکن
باز در آغاز این سوره با حروف مقطعه، روبرو می شویم، که حس کنجکاوی انسان را برمی انگیزد (طه).

البته ما درباره تفسیر حروف مقطعه قرآن، در آغاز سه سوره بحث کافی کرده ایم.(۲)

۱ - برای آگاهی از این روایات به تفسیر «نور الثقلین» و «در المثنون»، آغاز سوره «طه» مراجعه فرمائید.

۲ - سوره «بقره»، جلد اول، و «آل عمران»، جلد دوم، و «اعراف»، جلد ششم تفسیر «نمونه».

ولی در اینجا لازم می‌دانیم این مطلب را اضافه کنیم: ممکن است همه، یا حداقل قسمتی از این حروف مقطعه، دارای معانی و مفاهیم خاصی باشد، درست همانند یک کلمه که محتوایی در بردارد.

اتفاقاً در بسیاری از روایات و کلمات مفسران در آغاز این سوره، و سوره «یس»، به چنین مطلبی برخورد می‌کنیم که: «طه» به معنی «یا رجل» (ای مرد) است، و در پاره‌ای از اشعار عرب نیز به کلمه «طه» برخورد می‌کنیم که مفهومی شبیه «یا رجل» و یا نزدیک به آن دارد که، بعضی از این اشعار ممکن است مربوط به آغاز اسلام یا قبل از اسلام باشد.^(۱)

و به طوری که یکی از آگاهان برای ما نقل کرد، بعضی از دانشمندان غرب که پیرامون مسائل اسلامی مطالعه می‌کنند، این مطلب را به همه حروف مقطعه قرآن تعمیم داده‌اند و معتقدند: حروف مقطعه در آغاز هر سوره، کلمه‌ای است، دارای معنی خاص که بعضی با گذشت زمان متروک مانده، و بعضی به ما رسیده است، و الا بعید به نظر می‌رسد که مشرکان عرب، حروف مقطعه را بشنوند و مفهومی از آن درک نکنند، و به سخریه و استهزاء برنخیزند، در حالی که در هیچ یک از تواریخ دیده نشده که این بهانه جویان سبک مغز، حروف مقطعه را دستاویز برای چنین عکس‌العملی کرده باشند.

البته، این نظر را به طور کلی و درباره همه حروف مقطعه قرآن، مشکل بتوان پذیرفت، ولی درباره بعضی قابل قبول است و در منابع اسلامی نیز از آن بحث شده است. این موضوع نیز جالب توجه است که: در حدیثی از امام صادق (علیه السلام)

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

می خوانیم «طه» از اسامی پیامبر است و معنی آن: «یا طَالِبُ الْحَقِّ، الْهَادِي إِلَيْهِ: «ای کسی که طالب حقی، و هدایت کننده به سوی آنی».

از این حدیث، چنین برمی آید که: «طه» مرکب از دو حرف رمزی است «طا» اشاره به «طالب الحق» و «ها» اشاره به «هادی الیه» می باشد.

می دانیم استفاده از حروف رمزی و علائم اختصاری در زمان گذشته و حال، فراوان بوده است، مخصوصاً که در عصر ما بسیار مورد استفاده است.

آخرین سخن، در این زمینه این که: کلمه «طه» مانند «یس» بر اثر گذشت زمان، تدریجاً به صورت «اسم خاص» برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) درآمده است، تا آنجا که آل پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نیز «آل طه» می گویند، و از حضرت مهدی (علیه السلام) در دعای «ندبه» «یابن طه» تعبیر شده است.

پس از آن می گوید: «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی» (ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى).

درست است که عبادت و جستجوی قرب پروردگار، از طریق نیایش، از بهترین کارها است، ولی هرکار، حسابی دارد، عبادت هم حساب دارد، نباید آن قدر بر خود تحمیل کنی که پاهایت متورم گردد، و نیرویت برای تبلیغ و جهاد کم شود.

باید توجه داشت «تَشْقَى» از ماده «شقاوت» بر ضد «سعادت» است، ولی همان گونه که «راغب» در «مفردات» می گوید: گاه می شود که این ماده به معنی رنج و تعب می آید و در آیه فوق، منظور همین معنی است همان گونه که شأن نزول ها نیز حکایت از آن می کند.

در آیه بعد، هدف نزول قرآن را چنین شرح می دهد: «ما قرآن را جز برای یادآوری کسانی که از خدا می ترسند نازل نکردیم» (إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَنْ يَخْشَى).

تعبیر به «تَذْكِرَةً» از یکسو و «مَنْ يَخْشَى» از سوی دیگر، اشاره به واقعیت انکارناپذیری دارد: تذکره، و یادآوری نشان می دهد که خمیر مایه همه تعلیمات الهی، در درون جان انسان و سرشت او وجود دارد، و تعلیمات انبیاء آن را بارور می سازد، آن چنان که گوئی مطلبی را یادآوری می کند.

نمی گوئیم، تمام علوم و دانش ها را انسان قبلاً می دانسته و از خاطر برده و نقش تعلیم در این جهان نقش یادآوری است (آن چنان که از افلاطون نقل می کنند) بلکه، می گوئیم: مایه اصلی آنها در سرشت آدمی نهفته است (دقت کنید).

«مَنْ يَخْشَى» نشان می دهد، تا یک نوع احساس مسئولیت که قرآن نام آن را «خشیت و ترس» گذاشته، در آدمی نباشد، پذیرای حقایق نخواهد شد؛ چرا که قابلیت قابل هم در بارور شدن هر بذر و دانه ای شرط است، و در حقیقت این تعبیر، شبیه چیزی است که در آغاز سوره «بقره» می خوانیم: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: «قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است».

سپس، به معرفی خداوندی که «نازل کننده قرآن» است می پردازد، تا از طریق شناخت او، عظمت قرآن آشکارتر شود، می گوید: «این قرآن، از سوی کسی نازل شده است که خالق زمین و آسمان های بلند و برافراشته است» (تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى). (۱)

۱ - در این که «تَنْزِيلًا» چه اعرابی گرفته در میان مفسران گفتگو است، اما صحیح تر این است که: «مفعول مطلق» باشد برای فعل مجهول محذوفی و در تقدیر چنین بوده است: «نزل تنزیلاً ممن خلق الارض...».

در حقیقت، این توصیف، اشاره به ابتدا و انتهای نزول قرآن می کند، انتهای آن زمین و ابتدایش آسمان ها به معنی وسیع کلمه، و اگر در اینجا کلمه «وَمَا بَيْنَهُمَا» - مانند بعضی دیگر از آیات قرآن - اضافه نشده، شاید به خاطر همین است که: هدف، بیان ابتدا و انتها بوده است. به هر حال، خداوندی که قدرت، تدبیر و حکمتش پهنه آسمان و زمین را فرا گرفته، پیدا است اگر کتابی نازل کند چه اندازه پر محتوا و پر بار است.

* * *

باز، به معرفی پروردگار نازل کننده قرآن ادامه می دهد، و می گوید: «او خداوندی است رحمان که فیض رحمتش همه جا را فرا گرفته، و بر عرش مسلط است» (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى).

همان گونه که قبلاً در تفسیر آیه «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» (۱) گفته ایم: «عرش» در لغت، به چیزی می گویند که دارای سقف است و گاهی به خود سقف و یا تخت های پایه بلند مانند تخت های سلاطین نیز عرش اطلاق می شود.

در داستان «سلیمان»، می خوانیم: أَيْكُم يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا: «کدام یک از شما می تواند تخت او (بلقیس) را برای من حاضر کند». (۲)

بدیهی است خداوند نه تختی دارد و نه حکومتی همانند حاکمان بشر، بلکه منظور از «عرش خدا» مجموعه جهان هستی است که تخت حکومت او محسوب می شود.

بنابراین «اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»، کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او نسبت به جهان هستی و نفوذ امر، فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است.

اصولاً کلمه «عرش» در لغت عرب و «تخت» در فارسی غالباً کنایه از قدرت

۱ - اعراف، آیه ۵۴.

۲ - نمل، آیه ۳۸.

می باشد، مثلاً می گوئیم: فلان کس را از تخت فرو کشیدند، یعنی به قدرت و حکومتش پایان دادند، یا در عربی می گوئیم: ثل عرشه: «تختش فرو ریخت». (۱)

به هر حال، بسیار کودکانه است اگر کسانی بخواهند از این تعبیر توهم جسمیت خداوند را بکنند.

* * *

به دنبال «حاکمیت» خدا بر عالم هستی از «مالکیت» او سخن می گوید: «آنچه در آسمان ها، در زمین، در میان این دو، و در زیر خاک ها و اعماق زمین وجود دارد، همه از آن اوست» (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى).

«ثَرَى» در اصل به معنی «خاک مرطوب» است و از آنجا که تنها قشر روی زمین بر اثر تابش آفتاب و وزش باد، می خشکد ولی طبقه زیرین غالباً مرطوب است به این طبقه، «ثری» گفته می شود و به این ترتیب، «مَا تَحْتَ الثَّرَى» به معنی اعماق زمین و جوف آن است که همه آنها مملوک مالک الملوک و خالق عالم هستی است.

تا به اینجا سه رکن از ارکان صفات پروردگار بیان شده بود، رکن اول «خالقیت»، رکن دوم «حاکمیت» و رکن سوم «مالکیت» او است.

در آیه بعد، به چهارمین رکن یعنی «عالمیت» او اشاره کرده، می گوید: «او آن قدر احاطه علمی دارد که اگر سخن آشکارا بگوئی می داند، و اگر مخفی کنی نیز می داند، و حتی مخفی تر از مخفی را نیز آگاه است» (وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى).

در این که منظور از «أَخْفَى» (مخفی تر از سر) در اینجا چیست؟ در میان

۱ - در جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۰۴ نیز در این باره سخن گفته ایم.

مفسران گفتگو بسیار است:

بعضی گفته اند: «سرّ» آن است که انسان با دیگری به طور پنهانی بازگو می کند و «أخفی» آن است که در دل نگهداشته و به کسی نمی گوید.

بعضی گفته اند: «سرّ» آن است که انسان در دل دارد، و «أخفی» آن است که به فکر کسی نرسیده است، اما خدا از آن آگاه است.

بعضی دیگر گفته اند: «سرّ» عملی است که مخفیانه انجام می دهد، و «أخفی» نیتی است که به دل دارد.

بعضی گفته اند: «سرّ» به معنی اسرار مردم است، و «أخفی» اسراری است که در ذات پاک خدا است.

در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) و صادق(علیه السلام) می خوانیم: «سرّ آن است که در دل پنهان نموده ای و أخفی آن است که به خاطرت آمده اما فراموش کرده ای».(۱)

این حدیث، ممکن است اشاره به این نکته باشد که: آنچه را انسان، یاد می گیرد به مخزن حافظه سپرده می شود، منتها گاهی ارتباط انسان با گوشه ای از این مخزن، قطع می گردد و حالت نسیان به او دست می دهد لذا اگر با وسیله ای یادآوری بشود، کاملاً آن را مطلب آشنائی می بیند.

بنابراین آنچه را انسان فراموش کرده، مخفی ترین اسرار او است که در زوایای حافظه پنهان گشته و ارتباطش موقتاً یا برای همیشه قطع شده است.

ولی به هر حال، مانعی ندارد که تمام تفسیرهایی که در بالا گفته شد در مفهوم وسیع کلمه سرّ و أخفی جمع باشد.

به این ترتیب، ترسیم روشنی از علم بی پایان پروردگار شده است و از مجموع آیات فوق شناخت اجمالی نسبت به نازل کننده قرآن در ابعاد

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

چهارگانه «خلقت»، «حکومت»، «مالکیت» و «علم» حاصل می گردد.

و شاید به همین جهت است که در آیه بعد، می گوید: «او الله است همان خداوندی که معبودی جز او نیست برای او نام ها و صفات نیک است» (الله لا إله إلا هو له الأسماء الحسنى).

چنان که در تفسیر (آیه ۱۸۰ سوره اعراف) گفته ایم، تعبیر به «اسماء حسنی» هم در آیات قرآن، و هم در کتب حدیث کراراً آمده است.

این تعبیر در اصل، به معنی نام های نیک است، بدیهی است که همه نام های پروردگار نیک است، ولی از آنجا که در میان اسماء و صفات خدا بعضی دارای اهمیت بیشتری است، به عنوان «اسماء حسنی» نامیده شده است.

در بسیاری از روایات که از پیامبر و ائمه (علیهم السلام) به ما رسیده، می خوانیم: خداوند دارای ۹۹ اسم است، هر کس او را به این نام ها بخواند، دعایش مستجاب می شود و هر کس آنها را احصا کند، اهل بهشت است، این مضمون در منابع معروف حدیث اهل تسنن، نیز دیده می شود.

به نظر می رسد: منظور از احصاء و شماره کردن این نام ها همان «تخلق» به این صفات است، نه تنها ذکر الفاظ آنها.

بدون شک اگر کسی با صفت عالم و قادر یا رحیم و غفور و امثال اینها، تخلق پیدا کند، و اشعه ای از این صفات بزرگ الهی در وجود او بتابد، هم بهشتی است و هم دعایش مستجاب (برای توضیح بیشتر به جلد هفتم تفسیر نمونه صفحات ۲۵ - ۲۸ مراجعه فرمائید).

- ۹ وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى
 ۱۰ إِذْ رَأَى نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا
 بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى
 ۱۱ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى
 ۱۲ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى
 ۱۳ وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى
 ۱۴ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي
 ۱۵ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُتْجَزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى
 ۱۶ فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى

ترجمه:

- ۹ - و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟
 ۱۰ - هنگامی که (از دور) آتشی مشاهده کرد، به خانواده خود گفت: «اندکی) درنگ کنید که من آتشی دیدم! شاید شعله ای از آن برای شما بیاورم؛ یا به وسیله این آتش راه را پیدا کنم!»
 ۱۱ - هنگامی که نزد آتش آمد، ندا داده شد که: «ای موسی!
 ۱۲ - من پروردگار توام! کفش هایت را بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس «طوی» هستی!
 ۱۳ - و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیدم؛ اکنون به آنچه بر تو وحی

می شود، گوش فرا ده!

- ۱۴ - من «الله» هستم؛ معبودی جز من نیست! مرا بپرست، و نماز را برای یاد من به پا دار!
- ۱۵ - به طور قطع رستاخیز خواهد آمد! می خواهم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود!
- ۱۶ - پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس های خویش پیروی می کند، تو را از آن باز دارد؛ که هلاک خواهی شد!

تفسیر:

آتشی در آن سوی بیابان!

از اینجا داستان موسی(علیه السلام)، پیامبر بزرگ خدا شروع می شود و در بیش از هشتاد آیه بخش های مهمی از سرگذشت پرماجرایی او تشریح می گردد، تا دلداری و تسلیت خاطری باشد برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان که در آن ایام در «مکه»، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند.

تا بدانند این قدرت های شیطانی در برابر قدرت خدا تاب مقاومت ندارند و این نقشه ها همگی نقش بر آب است.

و نیز از این سرگذشت پر محتوا با درس های آموزنده اش، مسیر خود را در مسأله توحید و خداپرستی و مبارزه با فراعنه و ساحران هر عصر و زمان، و همچنین مبارزه با انحراف های داخلی و گرایش های انحرافی، بیابند، درس هایی که می تواند در سراسر دوران انقلاب اسلام، راهنما و راهگشای آنها باشد.

مجموعه آیاتی را که در این سوره از موسی(علیه السلام)، بنی اسرائیل و فرعونیان سخن می گوید می توان به چهار بخش تقسیم کرد:

بخش اول: از آغاز نبوت و بعثت موسی و اولین جرقه های وحی سخن گفته، و به تعبیر دیگر، بحث از مدرسه ای است کوتاه مدت و پر محتوا که موسی (علیه السلام) در آن «وادی مقدس» در آن بیابان تاریک و خلوت، دوره آن را گذراند.

بخش دوم: از دعوت موسی و برادرش هارون (علیه السلام) نسبت به فرعون و فرعونیان به آئین یکتاپرستی و سپس درگیری های آنها با دشمنان سخن می گوید.

بخش سوم: از خروج موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل از مصر و چگونگی نجات آنها از چنگال فرعون و فرعونیان و غرق شدن و هلاکت آنها بحث می کند.

بخش چهارم: پیرامون گرایش تند انحرافی بنی اسرائیل از آئین توحید به شرک و پذیرش وسوسه های «سامری» و مبارزه قاطع و شدید موسی (علیه السلام) با این انحراف سخن می گوید.

اکنون به آیات مورد بحث که مربوط به بخش نخست است باز می گردیم: این آیات، با تعبیر لطیف و جذابی این چنین می گوید: «آیا خبر موسی به تو رسیده است؟! (وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى)».

بدیهی است این استفهام برای کسب خبر نیست، که او از همه اسرار آگاه است، بلکه به تعبیر معروف این «استفهام تقریری» و یا به تعبیر دیگر استفهامی است که مقدمه بیان یک خبر مهم است، همان گونه که در زبان روزمره نیز هنگام شروع به یک خبر مهم می گوئیم: آیا این خبر را شنیده ای که...؟

آنگاه می گوید: «در آن زمان که آتشی (از دور) مشاهده کرد و به خانواده خود گفت: اندکی مکث کنید که من آتشی دیدم (من به سراغ آن بروم) شاید

شعله ای از آن برای شما بیاورم و یا به وسیله این آتش راهنمایی پیدا کنم» (إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى).

با توجه به این که: «قَبَس» (بر وزن قفس) به معنی مختصری از آتش است که از مجموعه ای جدا می کنند، و با توجه به این که: معمولاً مشاهده آتش در بیابان ها نشان می دهد که: جمعیتی گرد آن جمع اند، و یا این که: شعله ای را بر بلندی روشن ساخته اند که کاروانیان در شب راه را گم نکنند.

و نیز با توجه به این که: «امْكُثُوا» از ماده «مكث» به معنی توقف کوتاه است، از مجموع این تعبیرات، چنین استفاده می شود: موسی با همسر و فرزند خود در شبی تاریک از بیابان عبور می کرده، شبی بود سرد و ظلمانی که راه را گم کرده بود، شعله آتشی از دور نظر او را به خود جلب کرد، به محض دیدن این شعله، به خانواده اش گفت: توقف کوتاهی کنید که من آتشی دیدم، بروم اندکی از آن برای شما بیاورم و یا راه را به وسیله آتش یا کسانی که آنجا هستند پیدا کنم.

در تواریخ نیز می خوانیم: موسی (علیه السلام) هنگامی که مدت قراردادش با «شعیب» در «مدین» پایان یافت، همسر، فرزند و همچنین گوسفندان خود را برداشت و از «مدین» به سوی «مصر» رهسپار شد، راه را گم کرد، شبی تاریک و ظلمانی بود، گوسفندان او در بیابان متفرق شدند، می خواست آتشی بیفروزد تا در آن شب سرد، خود و فرزندانش گرم شوند، اما به وسیله آتش زنه آتش روشن نشد در این اثناء، همسر باردارش دچار درد وضع حمل شد.

طوفانی از حوادث سخت، او را محاصره کرد، این هنگام بود که شعله ای از دور به چشمش خورد، ولی این آتش نبود بلکه نور الهی بود، موسی (علیه السلام) به گمان این که: آتش است برای پیدا کردن راه و یا برگرفتن شعله ای، به سوی آتش

حرکت کرد.(۱)

اکنون دنباله ماجرا را از زبان قرآن می شنویم:

«هنگامی که موسی (علیه السلام) نزد آتش آمد، صدائی شنید که او را مخاطب ساخته می گوید: ای موسی! (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى).

«من پروردگار توام، کفش هایت بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس «طوی» هستی» (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى).

از آیه ۳۰ سوره «قصص» استفاده می شود که: موسی (علیه السلام) این ندا را از سوی درختی که در آنجا بود شنید: «نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

از مجموع این دو تعبیر استفاده می شود: موسی هنگامی که نزدیک شد آتش را در درون درخت (مفسران می گویند درخت عناب بوده) مشاهده کرد، و این خود قرینه روشنی بود که این آتش، یک آتش معمولی نیست، بلکه، این نور الهی است که نه تنها درخت را نمی سوزاند، که با آن هماهنگ و آشنا است، نور حیات است و زندگی!

موسی (علیه السلام) با شنیدن این ندای روح پرور: «من پروردگار توام» هیجان زده شد، و لذت غیر قابل توصیفی سرتاپایش را احاطه کرد، این کیست که با من سخن می گوید؟ این پروردگار من است، که با کلمه «رَبُّكَ» مرا مفتخر ساخته، تا به من نشان دهد که: در آغوش رحمتش از آغاز طفولیت تاکنون پرورش یافته ام و آماده رسالت عظیمی شده ام.

او مأمور شد تا کفش خود را از پای در آورد؛ چرا که در سرزمین مقدسی گام نهاده، سرزمینی که نور الهی بر آن جلوه گر است، پیام خدا را در آن می شنود و پذیرای مسئولیت رسالت می شود، باید با نهایت خضوع و تواضع در این سرزمین گام نهد، این است دلیل بیرون آوردن کفش از پا.

بنابراین، بحث مشروحی که بعضی از مفسران درباره بیرون آوردن کفش از پا کرده اند، و اقوالی از مفسران نقل نموده اند زائد به نظر می رسد (البته روایاتی در زمینه تأویل این آیه نقل شده که هنگام ذکر نکات از آن بحث خواهیم کرد).

تعبیر به «طوی» یا به خاطر آن است که نام آن سرزمین، سرزمین «طوی» بوده است، همان گونه که غالب مفسران گفته اند، و یا این که «طوی» که در اصل به معنی پیچیدن است در اینجا کنایه از آن است که این سرزمین را برکات معنوی از هر سو احاطه کرده بود، به همین جهت در آیه ۳۰ سوره «قصص» از آن به عنوان «الْبُقْعَةُ الْمُبَارَكَةُ» تعبیر شده است.

پس از آن، از همان گوینده این سخن را نیز شنید: «و من تو را برای مقام رسالت برگزیده ام، اکنون به آنچه به تو وحی می شود گوش فرا ده!» (وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى).

و به دنبال آن، نخستین جمله وحی را موسی به این صورت دریافت کرد: «من «الله» هستم، معبودی جز من نیست» (إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا).

«اکنون که چنین است تنها مرا عبادت کن، عبادتی خالص از هرگونه شرک» (فَاعْبُدْنِي).

«و نماز را برپای دار، تا همیشه به یاد من باشی» (وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي).

در این آیه، پس از بیان مهمترین اصل دعوت انبیاء، که مسأله توحید است موضوع عبادت خداوند یگانه، به عنوان یک ثمره برای درخت ایمان و توحید بیان شده، و به دنبال آن، دستور به نماز، یعنی بزرگترین عبادت و مهمترین پیوند خلق با خالق، و مؤثرترین راه برای فراموش نکردن ذات پاک او داده شده.

این سه دستور، با فرمان رسالت که در آیه قبل بود، و مسأله معاد که در آیه بعد است یک مجموعه کامل و فشرده از اصول و فروع دین را بازگو می کند که با دستور به استقامت که در آخرین آیات مورد بحث خواهد آمد، از هر نظر تکمیل می گردد.

و از آنجا که بعد از ذکر «توحید» و شاخ و برگ های آن، دومین اصل اساسی مسأله «معاد» است در آیه بعد اضافه می کند: «رستاخیز به طور قطع خواهد آمد، من می خواهم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش هایش جزا ببیند» (إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُتْجَزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى).

در این جمله دو نکته است که: باید به آن توجه داشت: نخست این که: جمله «أَكَادُ أُخْفِيهَا» مفهومش آن است که «نزدیک» است من تاریخ قیام قیامت را مخفی دارم، و لازمه این تعبیر آن است که مخفی نداشته ام، در حالی که می دانیم طبق صریح بسیاری از آیات قرآن، احدی از تاریخ قیامت آگاه نیست، چنان که در آیه ۱۸۷ سوره «اعراف» می خوانیم: يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي: «درباره قیامت از تو سؤال می کنند، که وقوع آن در چه زمانی است، بگو همانا علم آن مخصوص خدا است».

مفسران، برای پاسخ این سؤال، به گفتگو پرداخته اند، بسیاری عقیده دارند تعبیر فوق، یک نوع مبالغه است و مفهومش این است که: تاریخ شروع رستاخیز

آن قدر مخفی و پنهان است که حتی نزدیک است من نیز از خودم پنهان دارم، در این زمینه روایتی هم وارد شده است و احتمالاً این دسته از مفسران مطلب خود را از آن روایت اقتباس کرده اند.

تفسیر دیگر این است که: مشتقات «کاد» همواره به معنی نزدیک شدن نیست، بلکه گاهی به معنی تأکید می آید، بی آن که معنی نزدیک شدن را داشته باشد.

و لذا بعضی از مفسران «أكاد» را به معنی «أريد» (می خواهم) تفسیر کرده اند، و در بعضی از متون لغت نیز همین معنی صریحاً آمده است.^(۱)

نکته دیگر این که: علت مخفی نگاه داشتن تاریخ قیامت، طبق آیه فوق آن است که «خداوند می خواهد هر کسی را به تلاش و کوشش هایش پاداش دهد» و به تعبیر دیگر: با مخفی بودن آن یک نوع آزادی عمل برای همگان پیدا می شود، و از سوی دیگر چون وقت آن دقیقاً معلوم نیست و در هر زمانی محتمل است نتیجه اش حالت آماده باش دائمی و یا پذیرش سریع برنامه های تربیتی است، همان گونه که درباره فلسفه اخفاء «شب قدر» گفته اند، منظور این است که: مردم همه شب های سال، یا همه شب های ماه مبارک رمضان را گرمی دارند و به درگاه خدا بروند.

در آخرین آیه مورد بحث، به یک اصل اساسی که ضامن اجرای همه برنامه های عقیدتی و تربیتی فوق است اشاره کرده، می فرماید: «هرگز نباید افرادی که ایمان به رستاخیز ندارند و از هوس های خویش پیروی کرده اند، تو را مانع از آن شوند که اگر چنین شود هلاک خواهی شد!» (فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ)

۱ - در «قاموس اللغة»، در ماده «کاد» می خوانیم: «و تكون بمعنى أراد - أكاد اخفيها - أريد».

لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى).

در برابر افراد بی ایمان، وسوسه ها و کارشکنی های آنان محکم بایست، نه از انبوه آنها وحشت کن! نه از توطئه های آنها ترسی به دل راه ده، و نه هرگز در حقانیت دعوت و اصالت مکتب از این هیاهوها شک و تردیدی داشته باش!

جالب این که: در اینجا جمله «لَا يُؤْمِنُ» به صورت صیغه مضارع و جمله «وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ» به صورت صیغه ماضی است، و در حقیقت اشاره به این نکته است که: عدم ایمان منکران قیامت از پیروی هوای نفس سرچشمه می گیرد، گوئی می خواهند آزاد باشند و هر چه دلشان خواست انجام دهند، پس چه بهتر که انکار قیامت کنند تا بر آزادی هوس هایشان خدشه ای وارد نشود!

نکته ها:

۱ - منظور از «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» چیست؟

همان گونه که گفتیم، ظاهر آیه این است که: به موسی دستور داده شد به احترام آن سرزمین مقدس، کفش های خود را از پا بیرون آورد، و با خضوع و تواضع در آن وادی گام نهد، سخن حق را بشنود، و فرمان رسالت را دریافت دارد.

ولی بعضی از مفسران به پیروی پاره ای از روایات می گویند: این به دلیل آن بوده است که چرم آن کفش از پوست حیوان مرده بوده است!

این سخن علاوه بر این که: در حد خود سخن بعیدی به نظر می رسد؛ چرا که دلیلی نداشت موسی (علیه السلام) از چنان پوست و کفش آلوده ای استفاده کند، مورد انکار بعضی از روایات دیگر قرار گرفته است، و آن روایتی است که از ناحیه مقدس امام زمان (ارواحنا له الفداء) نقل شده که: شدیداً این تفسیر را نفی

می کند. (۱)

در «تورات» کنونی سفر «خروج» فصل سوم نیز همان تعبیری که در قرآن وجود دارد دیده می شود. (۲)

بعضی دیگر از روایات که اشاره به تأویل آیه و بطون آن دارد، می گوید: فَأَخْلَعَ نَعْلَيْكَ أَيْ خَوْفَيْكَ: خَوْفَكَ مِنْ ضِيَاعِ أَهْلِكَ وَخَوْفَكَ مِنْ فِرْعَوْنَ: «منظور از فاخلع نعلیک این است که دو ترس و وحشت را از خود دور کن: خوف از این که خانواده ات که مورد علاقه تو است در این بیابان از بین برود، و خوف از فرعون»! (۳)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) مطلب جالبی در رابطه با این فراز از زندگی موسی (علیه السلام) نقل شده آنجا که می فرماید: كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو، فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ خَرَجَ لِيَقْبِسَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ!:

«نسبت به چیزهایی که امید نداری بیش از چیزهایی که امید داری، امیدوار باش! چرا که موسی بن عمران (علیه السلام) به دنبال یک شعله آتش رفت، اما با مقام نبوت و رسالت بازگشت»! (۴) اشاره به این که بسیار می شود: انسان به چیزی امیدوار است، اما به آن نمی رسد ولی چیزهای مهمتری که امیدی نسبت به آن ندارد به لطف پروردگار برای او فراهم می شود! همین معنی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز نقل شده است. (۵)

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۷۳.

۲ - «... و گفت: ای موسی! ای موسی! گفت: لبیک - گفت: بدین جا نزدیک می آ نعلین خود را از پایهایت بیرون کن زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدس است»، شماره ۴ - ۶.

۳ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۷۴.

۴ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۷۴.

۵ - «سفینه البحار»، جلد اول، صفحه ۵۱۳.

۲ - پاسخ به یک اشکال

بعضی از مفسران در اینجا سؤالی مطرح کرده اند و آن این که: موسی (علیه السلام) چگونه و از کجا دانست این صدائی را که می شنود از سوی خدا است؟ و از کجا یقین پیدا کرد که پروردگار دارد به او مأموریت می دهد؟

این سؤال را که در مورد سایر پیامبران نیز قابل طرح است از دو راه می توان پاسخ داد: نخست این که: در آن حالت یک نوع مکاشفه باطنی و احساس درونی که انسان را به قطع و یقین کامل می رساند، و هر گونه شک و شبهه را زائل می کند، به پیامبران دست می دهد. دیگر این که: آغاز وحی ممکن است با مسائل خارق عادتیه توأم باشد که جز به نیروی پروردگار ممکن نیست، همان گونه که موسی (علیه السلام) آتش را از میان درخت سبز مشاهده کرد، و از آن فهمید که مسأله، یک مسأله الهی و اعجاز آمیز است.

این موضوع، نیز لازم به یادآوری است که: شنیدن سخن خدا، آن هم بدون هیچ واسطه، مفهومی نیست که خداوند، حنجره و صوتی دارد بلکه او به قدرت کامله اش امواج صوت را در فضا خلق می کند، و به وسیله این امواج با پیامبرانش سخن می گوید، و از آنجا که آغاز نبوت موسی (علیه السلام) به این گونه انجام یافت، لقب «کلیم الله» به او داده شده است.

* * *

۳ - «نماز» بهترین وسیله یاد خدا

در آیات فوق به یکی از فلسفه های مهم نماز اشاره شده است، و آن این که: انسان در زندگی این جهان با توجه به «عوامل غافل کننده» نیاز به تذکر و

یادآوری دارد، با وسیله ای که در فاصله های مختلف زمانی، خدا و رستاخیز و دعوت پیامبران و هدف آفرینش را به یاد او آورد و از غرق شدن در گرداب غفلت و بی خبری حفظ کند، نماز این وظیفه مهم را بر عهده دارد.

انسان صبحگاهان از خواب برمی خیزد، خوابی که او را از همه چیز این جهان بیگانه کرده، می خواهد برنامه زندگی را شروع کند، قبل از هر چیز به سراغ نماز می رود، قلب و جان خود را با یاد خدا صفا می دهد، از او نیرو و مدد می گیرد، آماده سعی و تلاش توأم با پاکی و صداقت می گردد.

باز هنگامی که غرق کارهای روزانه شد، و چند ساعتی گذشت و چه بسا میان او و یاد خدا جدائی افتاد، ناگاه ظهر می شود و صدای مؤذن را می شنود: الله أكبر!... حی علی الصلوة! «خدا از همه چیز برتر است، برتر از آن است که توصیف شود... بشتاب به سوی نماز». به سراغ نماز می رود، در برابر معبود خود به راز و نیاز می ایستد، و اگر گرد و غبار غفلتی بر قلب او نشسته، آن را شستشو می دهد اینجا است که خدا در نخستین دستورات در آغاز وحی به موسی (علیه السلام) می گوید: نماز را بر پا دار تا به یاد من باشی.

جالب این که: این آیه می گوید: نماز را بر پا دار! تا به یاد من باشی، اما در آیه ۲۸ سوره «رعد» می گوید: «ذکر خدا مایه اطمینان و آرامش دل ها است» (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ). و در آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره «فجر» می فرماید: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي:

«ای نفس مطمئنه به سوی پروردگارت بازگرد * در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود * در زمره بندگانم درآی * و در بهشتم گام

بگذار!»!

از قرار دادن این سه آیه، در کنار هم، به خوبی می فهمیم نماز انسان را به یاد خدا می دارد، یاد خدا نفس مطمئنه به او می دهد، و نفس مطمئنه او را به مقام بندگان خاص و بهشت جاویدان می رساند.

- ۱۷ وَ مَا تِلْكَ بَیْمَیْنِكَ يَا مُوسَى
 ۱۸ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَیْهَا وَ أَهْشُبُهَا عَلٰی غَنَمِیْ وَلِیَ فِیْهَا
 مَآرَبٌ أُخْرٰی
 ۱۹ قَالَ اَلْقِهَا يَا مُوسٰی
 ۲۰ فَالْقَاهَا فَاِذَا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعٰی
 ۲۱ قَالَ خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ سَنُعِیْدهَا سِیْرَتَهَا الْاُولٰی
 ۲۲ وَ اَضْمُمْ یَدَكَ اِلٰی جَنَاحِکَ تَخْرُجْ یَبۡضَآءٌ مِّنْ غَیْرِ سُوۡءٍ اَیَّہُ اُخْرٰی
 ۲۳ لِّنُرِیَکَ مِنْ اٰیَاتِنَا الْکُبْرٰی

ترجمه:

- ۱۷ - و آن چیست در دست تو، ای موسی؟!
 ۱۸ - گفت: «این عصای من است؛ بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم؛ و مرا با آن کارها و نیازهای دیگری است.
 ۱۹ - گفت: «ای موسی! آن را بیفکن».
 ۲۰ - پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان ازدهائی شد که به هر سو می شتافت.
 ۲۱ - گفت: «آن را بگیر و نترس، ما آن را به صورت اولش باز می گردانیم.
 ۲۲ - و دستت را به گریبان ببرد، تا سفید و بی عیب بیرون آید؛ این نشانه دیگری (از سوی خداوند) است.
 ۲۳ - تا از نشانه های بزرگ خویش به تو نشان دهیم.

تفسیر:

عصای موسی و ید بیضا

بدون شک پیامبران برای اثبات ارتباط خود با خدا، نیاز به معجزه دارند و گر نه هر کس می تواند دعوی پیامبری کند، بنابراین، شناخت پیامبران راستین از دروغین، جز از طریق معجزه میسر نیست.

این معجزه می تواند در محتوای دعوت و کتاب آسمانی پیامبر باشد، و نیز می تواند، امور دیگری از قبیل معجزات حسی و جسمی باشد به علاوه معجزه، در روح خود پیامبر نیز مؤثر است و به او قوت قلب، قدرت ایمان و استقامت می بخشد.

به هر حال، موسی(علیه السلام) پس از دریافت فرمان نبوت، باید سند آن را هم دریافت دارد، لذا در همان شب پر خاطره، موسی(علیه السلام) دو معجزه بزرگ از خدا دریافت داشت.

قرآن این ماجرا را چنین بیان می کند:

خداوند از موسی سؤال کرد: «چه چیز در دست راست تو است ای موسی؟! (وَ مَا تِلْكَ بِیَمِیْنِكَ یَا مُوسَى).

این سؤال ساده که توأم با لطف و محبت است علاوه بر این که موسی را که طبعاً در آن حال غرق طوفان های روحانی شده بود، آرامش بخشید، مقدمه ای بود برای بازگو کردن یک حقیقت بزرگ.

موسی در پاسخ «گفت: این قطعه چوب، عصای من است» (قَالَ هِيَ عَصَايَ).

و از آنجا که مایل بود سخنش را با محبوب خود که برای نخستین بار در را به روی او گشوده است ادامه دهد، و نیز از آنجا که شاید فکر می کرد تنها گفتن این عصای من است کافی نباشد، بلکه، منظور بازگو کردن آثار و فوائد آن است، اضافه کرد: «من بر آن تکیه می کنم» (أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا).

«و برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم» (وَأَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي). (۱)
علاوه بر این، «فوائد و نتایج دیگری نیز در آن دارم» (وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى). (۲)
البته پیدا است، عصا برای صاحبان آن چه فوائدی دارد، گاهی از آن به عنوان یک وسیله دفاعی در مقابل حیوانات موذی و دشمنان استفاده می کنند، گاهی در بیابان به توسط آن سایه بان می سازند، گاه ظرفی به آن بسته و از نهر آب می کشند.

به هر حال، موسی در تعجب عمیقی فرو رفته بود که در این محضر بزرگ این چه سؤالی است، و من چه جوابی دارم می گویم، آن فرمان های قبل چه بود؟ و این استفهام برای چیست؟

ناگهان «به او فرمان داده شد ای موسی! عصایت را بیفکن!» (قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى).

«موسی فوراً و بدون فوت وقت، عصا را افکند، ناگهان مار عظیمی شد و

۱ - «أَهْشُ» از ماده «هش» (به فتح هاء) به معنی زدن بر برگ درختان است.

۲ - «مَآرِب» جمع «مَآرِبَه» به معنی حاجت، نیاز و مقصد است.

شروع به حرکت کرد» (فَالْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى).

«تَسْعَى» از ماده «سعی» به معنی راه رفتن سریع است که به مرحله دویدن نرسد.

در اینجا به موسی «فرمود: آن را بگیر، و نترس، ما آن را به همان صورت نخستین باز می گردانیم!» (قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى). (۱)

در آیه ۳۱ سوره «قصص» می خوانیم: وَلَمَّا مَدَّ يَدَهُ لِصَاحِبِهِ وَاتَّخَفَ الْمَوْسَىٰ مِنْهُ فَإِذَا هُوَ بَصِيرَةٌ لَّهُ يَوْمَ الْفَصْلِ فَطَمَّ عَيْنَيْهِ وَفِي الْوَادِعِ الْكَبِيرِ قَارُونَ فَجَاءَهُ بِكُنُوزِهِ فَأُلْقَاهَا خَلْقًا فَكَانَ مِنْ الْمُتَلَفِينَ (۱). «موسی با مشاهده آن مار عظیم، ترسید و فرار کرد، خداوند بار دیگر فرمود: ای موسی بازگرد و نترس».

گرچه مسأله ترس موسی (علیه السلام) در اینجا برای جمعی از مفسران سؤال انگیز شده است که: این حالت، با شجاعتی که در موسی سراغ داریم و عملاً در طول عمر خود به هنگام مبارزه با فرعونیان به ثبوت رسانید، به علاوه از شرائط کلی انبیاء است، چگونه سازگار است؟ ولی با توجه به یک نکته پاسخ آن روشن می شود؛ و آن این که: طبیعی هر انسانی است - هر قدر هم شجاع و نترس باشد - که اگر ببیند قطعه چوبی ناگهان تبدیل به مار عظیمی شد و سریعاً به حرکت آمد، موقتاً متوحش شود و خود را کنار کشد، مگر آن که در برابر او این صحنه بارها تکرار گردد، این عکس العمل طبیعی هیچ گونه ایرادی بر موسی (علیه السلام) نخواهد بود و با آیه ۳۹ «احزاب» که می گوید: الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ:

«کسانی که ابلاغ رسالت های الهی می کنند و از او می ترسند، و از هیچ کس

۱ - «سیره» آن چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی حالت باطنی است اعم از این که غریزی باشد یا اکتسابی، بعضی نیز آن را در اینجا به معنی هیئت و صورت تفسیر کرده اند.

جز او ترسی ندارند» منافاتی ندارد، این یک وحشت طبیعی زودگذر و موقتی در برابر یک حادثه کاملاً بی سابقه و خارق عادت است.

آنگاه به دومین معجزه مهم موسی اشاره کرده که به او دستور می دهد: «دست خود را در گریبان فرو بر، تا سفید و روشن بیرون آید، بی آن که عیب و نقصی در آن باشد، و این معجزه دیگری برای تو است» (وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى). (۱)

گر چه در تفسیر جمله «وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ...» مفسران عبارات گوناگونی دارند، اما با توجه به آیه ۳۲ سوره «قصص» که می گوید: «اسْأَلْكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» و آیه ۱۲ سوره «نمل» که می گوید: «وَ ادْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» به خوبی استفاده می شود که: موسی مأمور بوده است دست خود را در گریبانش فرو برد و تا زیر بغل یا پهلوی ادامه دهد (چرا که جناح در اصل به معنی بال پرندگان است و در اینجا می تواند کنایه از زیر بغل بوده باشد).

«بَيْضَاءَ» به معنی سفید است، و جمله «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» اشاره به این است که: سفیدی دست تو، بر اثر بیماری پسی و مانند آن نخواهد بود، به دلیل این که درخشندگی خاصی دارد، در یک لحظه ظاهر و در لحظه دیگری از بین می رود.

ولی از بعضی روایات استفاده می شود که: دست موسی در آن حالت، نورانیت فوق العاده ای پیدا کرد، اگر چنین بوده است باید قبول کرد که جمله «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» مفهوم دیگری جز آنچه در بالا گفتیم خواهد داشت، یعنی نورانیتی دارد بدون عیب، نه چشم را آزار می رساند، نه لگه تاریکی در میان آن دیده

۱ - «آيَةٌ» منصوب است از جهت این که اسمی است که حال قرار گرفته، حال برای ضمیری که در «تَخْرُجُ» مستتر است.

می شود و نه غیر آن.

در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان یک نتیجه گیری از آنچه در آیات قبل بیان شد، می فرماید: «ما اینها را در اختیار تو قرار دادیم تا آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم» (لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى).

پیدا است منظور از «آیات کبری» همان دو معجزه مهمی است که در بالا آمد، و این که بعضی از مفسران احتمال داده اند، اشاره به معجزات دیگری است که بعد از آن خداوند در اختیار موسی (علیه السلام) گذاشت بسیار بعید به نظر می رسد.

نکته ها:

۱ - دو معجزه بزرگ

بدون شک آنچه در بالا در زمینه تبدیل عصای موسی (علیه السلام) به مار عظیم که حتی در آیه ۱۰۷ سوره «اعراف» از آن تعبیر به «ثعبان» (اژدها) شده است، و همچنین درخشندگی خاص دست در یک لحظه کوتاه، و سپس بازگشت به حال اول یک امر عادی یا نادر و کمیاب نیست، بلکه هر دو خارق عادت محسوب می شود که بدون اتکاء بر یک نیروی ما فوق بشری، یعنی قدرت خداوند بزرگ، امکان پذیر نیست.

کسانی که به خدا ایمان دارند، علم و قدرت او را بی پایان می دانند هرگز نمی توانند این امور را انکار کنند و یا مانند مادیگراها به خرافه نسبت دهند.

آنچه در معجزه مهم است آن است که: عقلاً محال نباشد و در این مورد این امر کاملاً صادق است؛ چرا که هیچ دلیل عقلی دلالت بر نفی امکان تبدیل عصا به مار عظیم نمی کند.

مگر عصا و مار عظیم هر دو در گذشته های دور از خاک گرفته نشده اند؟ البته شاید میلیون ها یا صدها میلیون سال طول کشید که از خاک، این چنین موجوداتی به وجود آمد (و هیچ در این مسأله تفاوتی نیست که قائل به تکامل انواع باشیم و یا ثبوت انواع؛ چرا که به هر حال، هم چوب درختان از خاک آفریده شده اند و هم حیوانات).

منتها کار اعجاز در این مورد بوده است که آن مراحل را که می بایست در طول سالیان دراز طی شود، در یک لحظه و در مدتی بسیار کوتاه، انجام داده است آیا چنین امری محال به نظر می رسد؟!*

ممکن است شخصی کتاب قطوری را با دست در یک سال بنویسد، اما اگر کسی پیدا شود که با اتکاء به اعجاز آن چنان سریع انجام دهد که در یک ساعت یا کمتر از آن نوشته شود، این محال عقلی نیست، این خارق عادت است (دقت کنید).

به هر حال، قضاوت عجولانه درباره معجزات و آنها را خدای ناکرده به خرافات نسبت دادن، دور از منطق و عقل است، تنها چیزی که گاهی این گونه افکار را به وجود می آورد، این است که: ما به علل و معلول عادی خو گرفته ایم تا آنجا که آنها را به صورت ضرورت تلقی می کنیم، و هر چه خلاف آن باشد را مخالف ضرورت می دانیم، در حالی که شکل این علل و معلول طبیعی و عادی هرگز جنبه ضرورت ندارد و هیچ مانعی ندارد عامل مافوق طبیعت، دگرگونی ها در آنها ایجاد کند. (۱)

۲ - استعدادهای فوق العاده اشیاء

مسلماً آن روز که موسی، آن عصای شبانی را برای خود انتخاب نمود، باور نمی کرد این موجود ساده از عهده چنان کار عظیمی به فرمان خدا برآید، آن چنان که قدرت فراعنه را درهم ریزد، اما خدا به او نشان داد که: از همین وسیله ساده می توان آن چنان نیروی خارق العاده ای به وجود آورد.

این در واقع درسی است به همه انسان ها که در این جهان هیچ چیز را ساده نپندارند، ای بسا موجودات یا افرادی که ما با دیده حقارت به آنها می نگریم قدرت های عظیمی در دل نهفته داشته باشند که ما از آن بی خبریم.

* * *

۳ - «تورات» در این باره چه می گوید؟

در آیات بالا خواندیم، هنگامی که موسی (علیه السلام) دستش را از گریبان بیرون آورد، سفید و روشن بود، بی آن که عیبی داشته باشد، ممکن است این جمله برای نفی تعبیری باشد که در «تورات» تحریف یافته دیده می شود؛ چرا که در این تورات چنین آمده است: «و خداوند باز به او گفت، حال دست خود را به آغوش خود گذار که دست خود را به آغوش خود گذاشت و او را بیرون آورد و اینک دستش مانند برف، مبروص شد» (۱).

کلمه «مبروص» از ماده «برص» به معنی پیسی است که یک نوع بیماری است و مسلماً به کار بردن این تعبیر در این مورد غلط و نابجا است.

* * *

۱ - «تورات»، «سفر خروج»، فصل چهارم، جمله ۶.

- ۲۴ اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ
 ۲۵ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي
 ۲۶ وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي
 ۲۷ وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي
 ۲۸ يَفْقَهُوا قَوْلِي
 ۲۹ وَ اجْعَلْ لِّي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِي
 ۳۰ هَارُونَ أَخِي
 ۳۱ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي
 ۳۲ وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي
 ۳۳ كَيْ تَسْبَحَكَ كَثِيْرًا
 ۳۴ وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا
 ۳۵ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا
 ۳۶ قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ

ترجمه:

- ۲۴ - (اینک) به سوی فرعون برو، که او طغیان کرده است».
 ۲۵ - (موسی) گفت: «پروردگارا! سینه ام را گشاد کن؛
 ۲۶ - و کارم را برایم آسان گردان!
 ۲۷ - و گره از زبانم بگشای؛

- ۲۸ - تا سخنان مرا بفهمند!
- ۲۹ - و وزیری از خاندانم برای من قرار ده،
- ۳۰ - برادرم هارون را!
- ۳۱ - با او پشتم را محکم کن؛
- ۳۲ - و او را در کارم شریک ساز؛
- ۳۳ - تا تو را بسیار تسبیح گوئیم؛
- ۳۴ - و تو را بسیار یاد کنیم؛
- ۳۵ - چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای!
- ۳۶ - فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد.

تفسیر:

خواسته های حساب شده موسی (علیه السلام) تا اینجا موسی (علیه السلام) به مقام نبوت رسیده، و معجزات قابل ملاحظه ای دریافت داشته است، ولی از این به بعد، فرمان رسالت به نام او صادر می شود، رسالتی بسیار عظیم و سنگین، رسالتی که از ابلاغ فرمان الهی به زورمندترین و خطرناک ترین مردم محیط شروع می شود، می فرماید: «به سوی فرعون برو که طغیان کرده است!» (اَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ). آری، برای اصلاح یک محیط فاسد، و ایجاد یک انقلاب همه جانبه، باید از سردمداران فساد و ائمه کفر، شروع کرد، از آنها که در تمام ارکان جامعه نقش دارند، خودشان و یا افکار و اعوان و انصارشان، همه جا حاضرند، آنهایی که تمام سازمان های تبلیغاتی، اقتصادی و سیاسی را در قبضه خود گرفته اند که: اگر آنها اصلاح شوند و یا در صورت عدم اصلاح ریشه کن گردند، می توان به نجات

جامعه امیدوار بود، و گرنه، هر گونه اصلاحی بشود، سطحی، موقتی و گذرا است. جالب این که: دلیل لزوم آغاز کردن از فرعون، در یک جمله کوتاه: إِنَّهُ طَغَى: «او طغیان کرده است» بیان شده که در این کلمه «طغیان» همه چیز جمع است، آری، طغیان و تجاوز از حد و مرز در تمام ابعاد زندگی، و به همین جهت به این گونه افراد «طاغوت» گفته می شود که از همین ماده گرفته شده است.

* * *

موسی (علیه السلام) از چنین مأموریتی خشنود گشت، با آغوش باز از آن استقبال نمود، اما وسائل پیروزی در این مأموریت را از خدا خواست. و از آنجا که نخستین وسیله پیروزی، روح بزرگ، فکر بلند، و عقل توانا و به عبارت دیگر، گشادگی سینه است «عرض کرد پروردگار من! سینه مرا گشاده بدار» (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي).

آری، نخستین سرمایه برای یک رهبر انقلابی، سینه گشاده، حوصله فراوان، استقامت، شهامت و تحمل بار مشکلات است، و به همین دلیل، در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: أَلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ: «وسیله رهبری و ریاست، سینه گشاده است». (۱) - (۲)

* * *

و از آنجا که این راه، مشکلات فراوانی دارد که: جز به لطف خدا گشوده نمی شود، در مرحله دوم از خدا تقاضا کرد: کارها را بر او آسان گرداند و مشکلات را از سر راهش بردارد، عرض کرد: «کار مرا آسان گردان» (وَيَسِّرْ لِي

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، حکمت ۱۷۶.

۲ - درباره شرح صدر و مفهوم آن در جلد پنجم تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۳۶، ذیل آیه ۱۲۵ «انعام» نیز بحث کرده ایم.

أَمْرِي).

پس از آن تقاضای قدرت بیان هر چه بیشتر کرده عرضه داشت: «گره از زبانم بگشا» (وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي).

درست است که داشتن سرمایه شرح صدر، مهمترین سرمایه است ولی کار سازی این سرمایه در صورتی است که قدرت ارائه و اظهار آن، به صورت کامل وجود داشته باشد، به همین دلیل، موسی (علیه السلام) بعد از تقاضای شرح صدر و برطرف شدن موانع، تقاضا کرد خداوند گره از زبانش بردارد.

و مخصوصاً علت آن را چنین بیان کرد: «تا سخنان مرا درک کنند» (يَفْقَهُوا قَوْلِي). این جمله، در حقیقت، آیه قبل را تفسیر می کند، و از آن، روشن می شود که منظور از گشوده شدن گره زبان، این نبوده است که زبان موسی (علیه السلام) به خاطر سوختگی در دوران طفولیت یک نوع گرفتگی داشته (آن گونه که بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند) بلکه، منظور گره های سخن است که مانع درک و فهم شنونده می گردد. یعنی آن چنان فصیح، بلیغ، رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده ای منظور مرا به خوبی درک کند.

شاهد دیگر این تفسیر، آیه ۳۴ سوره «قصص» است: وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا: «برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است».

جالب این که: «أَفْصَحُ» از ماده «فَصِيح» در اصل، به معنی خالص بودن چیزی از زوائد است و سپس به سخنی که رسا، گویا و خالی از حشو و زوائد

باشد، گفته شده است.

به هر حال، یک رهبر و پیشوای موفق و پیروز کسی است که علاوه بر سعه فکر و قدرت روح، دارای بیانی گویا و خالی از هر گونه ابهام و نارسائی باشد.

و از آنجا که رساندن این بار سنگین به مقصد، (بار رسالت پروردگار، رهبری انسان ها و مبارزه با طاغوت ها و جبّاران) نیاز به یار و یاور دارد، و به تنهایی ممکن نیست، چهارمین تقاضای موسی (علیه السلام) از پروردگار این بود: «خداوندا! وزیر و یآوری از خاندانم برای من قرار ده» (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي).

«وزیر» از ماده «وزر» در اصل، به معنی بار سنگین است، و از آنجا که وزیران بسیاری از بارهای سنگین را در کشورداری بر دوش دارند، این نام بر آنها گذارده شده است. و نیز کلمه «وزیر» به معاون و یاور اطلاق می شود.

اما این که: موسی (علیه السلام) تقاضا می کند: این وزیر از خانواده او باشد دلیلش روشن است؛ چرا که هم شناخت بیشتری نسبت به او خواهد داشت، و هم دلسوزی فراوان تر، چه خوب است انسان با کسی بتواند همکاری کند که پیوندهای روحانی و جسمانی، آنان را به هم مربوط ساخته است.

آنگاه مخصوصاً انگشت روی برادر خویش گذاشت و عرضه داشت: «این مسئولیت را به برادرم هارون بده» (هَارُونُ أَخِي).

هارون: طبق نقل بعضی از مفسران، برادر بزرگتر موسی (علیه السلام) بود و سه سال با او فاصله سنی داشت، قامتی بلند و رسا، زبانی گویا و درک عالی داشت و سه

سال قبل از وفات موسی، دنیا را ترک گفت. (۱)

او از پیامبران مرسل بود، چنان که در آیه ۴۵ سوره «مؤمنون» می خوانیم: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ».

و نیز دارای نور و روشنائی باطنی و وسیله تشخیص حق از باطل بود چنان که در آیه ۴۸ سوره «انبیاء» می خوانیم: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً».

بالاخره او پیامبری بود که خداوند از باب رحمتش به موسی (علیه السلام) بخشید «وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا». (۲)

او دوش به دوش برادرش موسی در انجام این رسالت سنگین، تلاش می کرد.

درست است که موسی (علیه السلام) در آن شب تاریک، در آن وادی مقدس، که این تقاضا را از خدا به هنگام دریافت فرمان رسالت می کند، بیش از ده سال از وطن خود دور مانده بود، ولی قاعدتاً ارتباطش به طور کامل از برادرش در این مدت قطع نشده بود، که با این صراحت و روشنی از او سخن می گوید و از درگاه خدا تقاضای شرکت او در این برنامه بزرگ می کند.

سپس موسی هدف خود را از تعیین هارون به وزارت و معاونت چنین بیان می کند: «خداوند! پشتم را با او محکم کن» (اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي).

«أُزْرِي» در اصل، از ماده «أزار» به معنی لباس گرفته شده است، مخصوصاً به لباسی گفته می شود که، بند آن را بر کمر گره می زنند، به همین جهت گاهی این کلمه، به کمر، یا قوت و قدرت نیز اطلاق شده است.

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - مریم، آیه ۵۳.

و برای تکمیل این مقصد، تقاضا می کند «او را در کار من شریک گردان» (وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي). هم شریک در مقام رسالت باشد، و هم در پیاده کردن این برنامه بزرگ شرکت جوید، ولی به هر حال او پیرو موسی (علیه السلام) در تمام برنامه ها بود و موسی امام و پیشوای او.

سرانجام نتیجه خواسته های خود را چنین بیان می کند: «تا تو را بسیار تسبیح گوئیم» (كَيُّ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا).

«و تو را بسیار یاد کنیم» (وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا).

چرا که «تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای» (إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا). تو نیازهای ما را به خوبی می دانی، و به مشکلات این راه از هر کس آگاهتری ما از تو می خواهیم که ما را در اطاعت فرمانت قدرت بخشی، و به انجام وظائف و تعهدها و مسئولیت هایمان موفق و پیروز داری.

از آنجا که موسی (علیه السلام) در این تقاضاهای مخلصانه اش، نظری جز خدمت بیشتر و کامل تر نداشت، خداوند تقاضای او را در همان وقت اجابت فرمود «به او گفت: آنچه را خواسته بودی به تو داده شد، ای موسی!» (قَالَ قَدْ أُوتِيَ سُؤْلُكَ يَا مُوسَى). در واقع در این لحظات حساس و سرنوشت ساز، که موسی (علیه السلام) برای نخستین بار بر بساط میهمانی خداوند بزرگ گام می نهاد، هر چه لازم داشت

یک جا از او درخواست کرد، و او نیز مهمانش را بی نهایت گرمی داشت و همه خواسته های او را در یک جمله کوتاه با ندائی حیات بخش اجابت کرد، بی آن که در آن قید و شرط یا چون و چرائی کند، و با تکرار نام موسی (علیه السلام) که هر گونه ابهامی را از دل می زداید آن را تکمیل فرموده، و چه شوق انگیز و افتخار آفرین است که نام بنده در گفتار مولی تکرار گردد.

* * *

نکته ها:

۱ - شرائط رهبری انقلاب

بدون شک، دگرگونی بنیادی در نظام جوامع بشری و تغییر ارزش های مادی و شرک آلود، به ارزش های معنوی و انسانی، مخصوصاً در آنجا که راه آن از میان قلمرو فراعنه و خودکامگان می گذرد، کار ساده ای نیست، نیاز به آمادگی روحی و جسمی، قدرت تفکر و نیروی بیان، روشنی راه، امدادهای الهی، و داشتن یار و یاور مورد اطمینان و قدرتمند دارد.

اینها همان اموری است که موسی (علیه السلام) در تقاضاهای نخستین خود در همان آغاز رسالت بزرگ، از خدای خود خواست. اینها خود بیانگر آن است که موسی (علیه السلام) حتی قبل از نبوت، روحی بیدار و آماده داشت.

و نیز روشنگر این حقیقت است که: به ابعاد مسئولیتش به خوبی واقف بود، و می دانست در آن شرائط خاص، باید با چه ابزاری به میدان برود، تا توانائی مبارزه با نظام های فرعونی داشته باشد.

و این الگویی است برای همه رهبران الهی در هر عصر و زمان، و برای همه رهروان این راه.

* * *

۲ - مبارزه با طغیانگران

بدون تردید فرعون دارای نقاط انحرافی فراوانی بود، کافر بود، بت پرست بود، ظالم و بیدادگر بود و... ولی قرآن از میان همه این انحرافات مسأله طغیان او را مطرح می کند (إِنَّهُ طَغَى)؛ چرا که روح طغیان و گردن کشی در برابر فرمان حق، عصاره همه این انحرافات و جامع تمام آنها است.

ضمناً روشن می شود که: هدف انبیاء در درجه اول، مبارزه با طاغوت ها و مستکبران است، و این درست بر خلاف تحلیلی است که مارکسیست ها درباره مذهب دارند و آن را در خدمت طغیانگران و استعمار پیشگان می دانند.

ممکن است گفتار آنها درباره مذاهب ساختگی تخیلی، صحیح باشد، ولی تاریخ انبیای راستین، با صراحت تمام، پندارهای واهی آنها را در مورد مذاهب آسمانی صددرصد نفی می کند، مخصوصاً قیام موسی بن عمران (علیه السلام) شاهد گویائی است در این رابطه.

۳ - برای هر کار برنامه و وسیله لازم است

درس دیگری که این فراز از زندگی موسی (علیه السلام) به ما می دهد این است که: حتی پیامبران، با داشتن آن همه معجزات برای پیشرفت کار خود، از وسائل عادی، کمک می گرفتند، از بیان رسا و مؤثر، از نیروی فکری و جسمی معاونان.

بنا نیست ما در زندگی، همیشه در انتظار معجزه ها باشیم، باید برنامه و وسائل کار را آماده کرد و از طرق طبیعی به پیشروی ادامه داد، و آنجا که کارها گره می خورد، باید در انتظار لطف الهی بود!

۴ - تسبیح و ذکر

چنان که در آیات فوق خواندیم، موسی (علیه السلام) هدف نهائی خواسته های خود را این قرار می دهد که: «تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد نمائیم». روشن است «تسبیح» به معنی پیراستن خداوند از تهمت «شرک و نقائص امکانی» می باشد، و نیز روشن است منظور موسی (علیه السلام) آن نبوده که جمله «سبحان الله» را پشت سر هم تکرار کند، بلکه هدف پیاده کردن حقیقت آن در جامعه آلوده آن زمان بوده است، بتها را برچیند، بتخانه ها را ویران کند، مغزها را از افکار شرک آلود بشوید، و نقائص مادی و معنوی را برطرف سازد.

به دنبال آن، ذکر خدا، یاد او، یاد صفات او را در دل ها زنده کند، و صفات الهی را در سطح جامعه پرتوافکن سازد، تکیه بر کلمه «کَثِيراً» نشان می دهد که: می خواهد آن را همگانی و عمومی و از اختصاص به دایره محدودی خارج سازد.

۵ - پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و تکرار خواسته های موسی (علیه السلام)

از روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنت و تشیع وارد شده، استفاده می شود پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز همین مسائل را که موسی (علیه السلام) برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود، تمنا کرد، با این تفاوت که: به جای نام «هارون»، نام «علی» (علیه السلام) را نهاده، چنین عرض کرد: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِمَا سَأَلَکَ اَخِیْ مُوسٰی اَنْ تَشْرَحَ لِیْ صَدْرِیْ ، وَ اَنْ تُیَسِّرَ لِیْ اَمْرِیْ، وَ اَنْ تُحَلِّ غُقْدَةً مِنْ لِسَانِیْ، یَفْقَهُوْا قَوْلِیْ وَ اجْعَلْ لِیْ وَزِیْراً مِنْ اَهْلِیْ، عَلِیّاً اَخِیْ، اَشْدُّدْ بِهِ اَزْرِیْ، وَ اَشْرِکْهُ فِیْ اَمْرِیْ، کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیْراً وَ نَذْکُرْکَ کَثِیْراً، اِنَّکَ کُنْتَ بِنَا بَصِیْراً: «پروردگارا! من از تو همان تقاضا می کنم که برادرم موسی تقاضا کرد، از تو

می خواهیم: سینه ام را گشاده داری، کارها را بر من آسان کنی، گره از زبانم بگشائی، تا سخنانم را درک کنند، برای من وزیری از خاندانم قرار دهی، برادرم علی (علیه السلام) را، خداوندا پشتم را با او محکم کن، و او را در کار من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گوئیم، و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینائی».

این حدیث را «سیوطی» در تفسیر «درّ المثور» و مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و بسیاری دیگر از دانشمندان بزرگ سنی و شیعه با تفاوت هائی نقل کرده اند. (۱)
 مشابه این حدیث، حدیث منزله است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي: «آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود».

این حدیث که در کتب درجه اول اهل تسنن آمده، و به گفته «محدث بحرانی» (طبق نقل تفسیر المیزان) در کتاب «غایه المرام» از یک صد طریق از طرق اهل سنت و هفتاد طریق از طرق شیعه نقل شده است، آن قدر معتبر می باشد که جای هیچ گونه انکار ندارد.
 ما درباره حدیث منزله، در جلد ششم تفسیر «نمونه» ذیل آیه ۱۴۲ «اعراف» (صفحه ۳۴۳) به قدر کافی بحث کرده ایم.

اما آنچه ذکر آن را در اینجا ضروری می دانیم این است که: بعضی از مفسران (مانند آلوسی در روح المعانی) با قبول اصل روایت، در دلالت آن ایراد کرده، گفته است: جمله: وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي: «او را شریک در کار من بنما» چیزی را جز شرکت در امر ارشاد و دعوت مردم به سوی حق، اثبات نمی کند.

۱ - در تفسیر آیه «انما وليکم الله و...» (مائده، آیه ۵۵).

ولی پیدا است مسأله شرکت در ارشاد و به تعبیر دیگر امر به معروف و نهی از منکر، و گسترش دعوت حق، وظیفه فرد فرد مسلمانان است و این چیزی نبوده است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای علی(علیه السلام) بخواهد، این یک توضیح واضح است که هرگز نمی توان دعای پیامبر(صلی الله علیه و آله) را به آن تفسیر کرد.

از سوی دیگر، می دانیم: منظور شرکت در امر نبوت هم نبوده است، بنابراین، نتیجه می گیریم: مقام خاصی بوده غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی ارشاد، آیا این، جز مسأله ولایت خاصه، چیزی خواهد بود؟

آیا این همان خلافت (به مفهوم خاصی که شیعه برای آن قائل است) نیست؟ و جمله «وَزَّيْرًا» نیز آن را تأیید و تقویت نمی کند؟

به تعبیر دیگر، وظائفی وجود دارد که کار همه افراد نیست و آن حفظ آئین پیامبر(صلی الله علیه و آله) از هر گونه تحریف، انحراف، و تفسیر هر گونه ابهامی که در محتوای آئین برای بعضی رخ دهد، و رهبری امت در غیبت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و بعد از او، و کمک بسیار مؤثر در پیشبرد اهداف او.

اینها همان چیزی است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) با گفتن جمله «أَشْرِكُهُ فِي أُمْرِی» از خدا برای علی(علیه السلام) خواست.

و از اینجا روشن می شود، وفات «هارون» قبل از موسی(علیه السلام) مشکلی در این بحث ایجاد نمی کند؛ زیرا خلافت و جانشینی گاهی در زمان غیبت رهبر است آن گونه که هارون در غیبت موسی داشت، و گاهی بعد از وفات او است، آن گونه که علی(علیه السلام) بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه و آله) داشت، هر دو دارای یک قدر مشترک و جامع واحد است هر چند مصداق ها متفاوت بوده است (دقت کنید).

- ۳۷ وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ مَرَّةً أُخْرَى
 ۳۸ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى
 ۳۹ أَنْ أَقْدِرِيهِ فِي التَّائِبِينَ فَاقْذِرِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ
 عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَالْأَقْيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي
 ۴۰ إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ
 كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتُ نَفْسًا فَجَعَلْنَاهُ مِنِ الْعَمِّ وَ فَتَنَّاكَ
 فَتُونَا فَلَبِثْتَ سِتِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى
 ۴۱ وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي

ترجمه:

- ۳۷ - و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختم؛
 ۳۸ - آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم؛
 ۳۹ - که: «او را در صندوقی بیفکن، و آن صندوق را به دریا بینداز، تا دریا آن را به ساحل
 افکند؛ و دشمن من و دشمن او، آن را بر گیرد!» و من محبتی از خودم بر تو افکندم، تا در
 برابر دیدگان (علم) من، ساخته شوی!
 ۴۰ - در آن هنگام که خواهرت راه می رفت و می گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این
 نوزاد را کفالت می کند؟! پس تو را به مادرت بازگردانیم، تا چشمش به تو روشن شود؛ و
 غمگین نگردد. و تو یکی (از فرعونیان) را گشتی؛ اما ما تو را از اندوه نجات دادیم! و بارها تو
 را آزمودیم! پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین» توقف نمودی؛ سپس ای موسی! در زمان
 مقدر (برای فرمان رسالت) به این جا آمدی!
 ۴۱ - و من تو را برای خود پرورش دادم.

تفسیر:

چه خدای مهربانی!

در این آیات، خداوند به یکی دیگر از فصول زندگانی موسی (علیه السلام) اشاره می کند که مربوط به دوران کودکی او و نجات اعجازآمیزش از چنگال خشم فرعونیان است، این فصل گرچه از نظر تسلسل تاریخی قبل از فصل رسالت و نبوت بوده، اما چون به عنوان شاهد برای نعمت های خداوند، نسبت به موسی (علیه السلام) از آغاز عمر، ذکر شده، در درجه دوم اهمیت نسبت به موضوع رسالت می باشد.

نخست، می گوید: «ای موسی! ما بار دیگر نیز بر تو مَنّت گذاردیم، و تو را مشمول نعمت های خویش ساختیم» (وَلَقَدْ مَنَّنَا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى). (۱)

بعد از ذکر این اجمال، به شرح و بسط آن می پردازد، و می گوید: «در آن هنگام که به مادر تو وحی کردیم آنچه باید وحی شود» (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَى).

اشاره به این که: تمام خطوطی که منتهی به نجات موسی (علیه السلام) از چنگال فرعونیان در آن روز می شد، همه را به مادرت تعلیم دادیم،

زیرا به گونه ای که از سایر آیات قرآن، استفاده می شود، فرعون شدیداً بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود، مخصوصاً برای جلوگیری از قدرت و قوت بنی اسرائیل، شورش احتمالی آنها، و یا به گفته جمعی از مورخان و

۱ - همان گونه که قبلاً نیز گفته ایم: کلمه «مَنّت» در اصل از «مَنّ» به معنی وزن مخصوصی است که با آن وزن می کنند، گرفته شده است، به همین جهت، بخشیدن هر نعمت سنگین و گران بهائی را «مَنّت» می گویند، و در آیه فوق، منظور همین معنی است، و این مفهوم، مفهوم زیبا و ارزنده آن است، ولی، اگر کسی کار کوچک خود را با سخن، بزرگ کند و به رخ طرف بکشد، عملی است زشت و مصداق نکوهیده «مَنّت» است.

مفسران برای جلوگیری از به وجود آمدن فرزندی که پیش بینی کرده بودند از بنی اسرائیل برمی خیزد و دستگاه فرعون را درهم می کوبد، دستور داده بود، پسران آنها را به قتل برسانند، و دختران را برای کنیزی و خدمتگزاری زنده نگهدارند.

طبعاً جاسوسان فرعون محله ها و خانه های بنی اسرائیل را سخت زیر نظر داشتند، و تولد فرزندان پسر را به دستگاه او اطلاع می دادند، آنها نیز به سرعت برای نابود کردن آنان اقدام می نمودند.

بعضی از مفسران گفته اند: فرعون از یکسو، می خواست قدرت بنی اسرائیل را در هم بشکند، و از سوی دیگر، مایل نبود نسل آنها به کلی منقرض شود؛ چرا که بردگان و بندگان آماده ای برای او محسوب می شدند، لذا دستور داده بود یک سال نوزادان آنها را زنده بگذارند، و یک سال پسران را از دم تیغ بگذرانند، اتفاقاً موسی (علیه السلام) در همان سال قتل عام فرزندان پسر متولد شد!

به هر حال، مادر احساس می کند: جان نوزادش در خطر است و مخفی نگاه داشتن موقتی او مشکل را حل نخواهد کرد، در این هنگام خدائی که این کودک را برای قیامی بزرگ نامزد کرده است، به قلب این مادر الهام می کند: او را از این بعد به ما بسپار، و ببین چگونه او را حفظ خواهیم کرد؟ و به تو باز خواهیم گرداند؟

به قلب مادر موسی چنین الهام کرد: «او را در صندوقی بیفکن، و آن صندوق را به دریا بینداز!»
(أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ).

«یَم» در اینجا به معنی رود عظیم «نیل» است که بر اثر وسعت و آب فراوان گاهی دریا به آن اطلاق می شود.

تعبیر به: أَفْذِيهِ فِي التَّابُوتِ: «آن را در صندوق بیفکن» شاید اشاره به این باشد که: بدون هیچ ترس و واهمه دل از او بردار، و شجاعانه در صندوقش بگذار و بی اعتنا، به شط نیلش بیفکن، و ترس و وحشتی به خود راه مده.

کلمه «تابوت» به معنی صندوق چوبی و به عکس آنچه بعضی می پندارند، همیشه به معنی صندوقی که مردگان را در آن می نهند نیست، بلکه، مفهوم وسیعی دارد که گاهی به صندوق های دیگر نیز گفته می شود همان گونه که در داستان «طالوت و جالوت» در سوره «بقره» ذیل آیه ۲۴۸ خواندیم. (۱)

سپس اضافه می کند: «دریا مأمور است که آن را به ساحل بیفکند، تا سرانجام دشمن من و دشمن او، وی را برگیرد» (و در دامن خویش پرورش دهد!) (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ).

جالب این که: کلمه «عَدُوٌّ» در اینجا تکرار شده، و این در حقیقت تأکیدی است بر دشمنی فرعون، هم نسبت به خداوند و هم نسبت به موسی و بنی اسرائیل، و اشاره به این که: کسی که تا این حد در دشمنی و عداوت، پافشاری داشت، عاقبت خدمت و پرورش موسی (علیه السلام) را بر عهده گرفت، تا بشر خاکی بداند نه تنها قادر نیست با فرمان خدا به مبارزه برخیزد، بلکه، خدا دشمن او را با دست خودش و در دامانش پرورش خواهد داد.

و هنگامی که او اراده نابودی گردن کشان ستمگر را کند آنها را با دست خودشان نابود می کند، و با آتشی که خودشان برافروخته اند، می سوزاند، چه قدرت عجیبی دارد! و از آنجا که موسی (علیه السلام) باید در این راه پر نشیب و فراز که در پیش دارد در یک سپر حفاظتی قرار گیرد، خداوند پرتوی از محبت خود را بر او می افکند آن

۱ - به جلد دوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۷۳ مراجعه فرمائید.

چنان که هر کس وی را ببیند دل‌باخته او می‌شود، نه تنها به کشتن او راضی نخواهد بود که راضی نمی‌شود موئی از سرش کم شود! آن چنان که قرآن در ادامه این آیات می‌گوید: «و من محبتی از خودم بر تو افکندم» (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي).

چه سپر عجیبی، کاملاً نامرئی است، اما از فولاد و آهن محکم‌تر!

می‌گویند: قابله موسی از فرعونیان بود، و تصمیم داشت گزارش تولد او را به دستگاه جبار فرعون بدهد، اما نخستین بار که چشمش در چشم نوزاد افتاد گوئی برقی از چشم او جستن کرد، اعماق قلب قابله را روشن ساخت، و رشته محبت او را در گردنش افکند، و هر گونه فکر بدی را از مغز او دور ساخت!

در این زمینه در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می‌خوانیم: «هنگامی که موسی(علیه السلام) متولد شد و مادر دید نوزادش پسر است رنگ از صورتش پرید، قابله پرسید: چرا این گونه رنگت زرد شد؟

گفت: از این می‌ترسم که سر پسر را ببرند، ولی قابله گفت: هرگز چنین ترسی به خود راه مده: وَ كَانَ مُوسَى لَا يَرَاهُ أَحَدٌ إِلَّا أَحَبَّهُ! «موسی چنان بود که هر کس او را می‌دید دوستش می‌داشت».(۱)

و همین سپر محبت بود که او را در دربار فرعون نیز کاملاً حفظ کرد.

در پایان این آیه، می‌فرماید: «هدف این بود که در پیشگاه من و در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی» (وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي).

بدون شک ذره‌ای در آسمان و زمین از علم خدا پنهان نیست، و همه در پیشگاه او حاضرند اما این تعبیر در اینجا اشاره به عنایت خاصی است که خدا نسبت به موسی و تربیت او داشت.

گر چه، بعضی از مفسران جمله «وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي» را محدود به مسأله دوران شیرخواری موسی (علیه السلام) و مانند آن دانسته اند ولی پیدا است: این جمله معنی وسیعی دارد، و هر گونه پرورش، تربیت و ساخته شدن موسی (علیه السلام) را برای حمل پرچم رسالت با عنایت خاص پروردگار شامل می شود.

* * *

از قرائن موجود در این آیات، و آیات مشابه آن در قرآن مجید، و آنچه در روایات و تواریخ آمده، به خوبی استفاده می شود: مادر موسی (علیه السلام) سرانجام با وحشت و نگرانی صندوقی را که موسی در آن بود به «نیل» افکند، امواج «نیل» آن را بر دوش خود حمل کرد، و مادر که منظره را می دید در تب و تاب فرو رفت اما خداوند به دل او الهام کرد: اندوه و غمی به خود راه مده، ما سرانجام او را سالم به تو باز می گردانیم.

کاخ فرعون بر گوشه ای از شطّ نیل ساخته شده بود، و احتمالاً شعبه ای از این شطّ عظیم از درون کاخش می گذشت، امواج آب، صندوق نجات موسی را با خود به آن شعبه کشانید، در حالی که فرعون و همسرش در کنار آب، به تماشای امواج مشغول بودند، ناگهان این صندوق مرموز، توجه آنها را به خود جلب کرد، مأمورین را دستور داد، تا صندوق را از آب بگیرند، هنگامی که در صندوق گشوده شد، با کمال تعجب نوزاد زیبایی را در آن دیدند، چیزی که شاید حتی احتمال آن را نمی دادند.

فرعون متوجه شد: این نوزاد باید از بنی اسرائیل، باشد که از ترس مأموران به چنین سرنوشتی گرفتار شده است و دستور کشتن او را صادر کرد، ولی همسرش که «نازا» بود، سخت به کودک دل بست و شعاع مرموزی که از چشم نوزاد جستن نمود در زوایای قلب آن زن نفوذ کرده، او را مجذوب و فریفته خود

ساخت.

دست به دامن فرعون زد، و در حالی که از این کودک به نور چشمان (قره عین) تعبیر می نمود، تقاضا کرد از کشتن او صرف نظر کند، حتی بالاتر از آن درخواست کرد، به عنوان فرزند خویش و مایه امید آینده شان او را در دامن خود پرورش دهند، و بالاخره با اصرار موفق شد، سخن خود را به کرسی بنشاند.

اما از سوی دیگر، کودک گرسنه شده و شیر می خواهد، گریه می کند و اشک می ریزد، گریه و اشکی که قلب همسر فرعون را به لرزه آورده، چاره ای نبود جز این که مأموران هر چه زودتر به جستجوی دایه ای بروند، ولی هر دایه ای آوردند، نوزاد پستان او را نگرفت؛ چرا که خدا مقدر کرده بود تنها به مادرش برگردد، مأمورین باز به جستجو برخاستند و در بدر به دنبال دایه تازه ای می گشتند.

اکنون بقیه داستان را از آیات فوق می خوانیم:

آری، ای موسی! ما مقدر کرده بودیم که در برابر دیدگان (علم) ما پرورش بیابی «در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت» و به دستور مادر، مراقب اوضاع و سرنوشت تو بود (إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ).

او به مأموران فرعون «می گفت: آیا زنی را به شما معرفی بکنم که توانائی سرپرستی این نوزاد را دارد» (فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ).

و شاید اضافه کرد این زن شیر پاکی دارد که من مطمئنم نوزاد آن را پذیرا خواهد شد.

مأمورین، خوشحال شدند و به امید این که شاید گمشده آنها از این طریق پیدا شود، همراه او حرکت کردند، خواهر موسی (علیه السلام) که خود را به صورت فردی ناشناس و بیگانه، نشان می داد، مادر را از جریان امر آگاه کرد، مادر نیز بی آن که

خونسردی خود را از دست دهد، در حالی که طوفانی از عشق و امید تمام قلب او را احاطه کرده بود، به دربار فرعون آمد، کودک را به دامن او انداختند کودک بوی مادر را شنید، بوئی آشنا، ناگهان پستان او را همچون جان شیرین در برگرفت و با عشق و علاقه بسیار، مشغول نوشیدن شیر شد، غریو شادی از حاضران برخاست و آثار خشنودی و شوق در چشمان همسر فرعون نمایان شد.

بعضی می گویند: فرعون از این ماجرا تعجب کرد، گفت: تو کیستی که این نوزاد، شیر تو را پذیرفت، در حالی که دیگران را همه رد کرد؟

مادر گفت: من زنی پاکیزه بوی و پاک شیرم و هیچ کودکی شیر مرا رد نمی کند!

به هر حال، فرعون کودک را به او سپرد، و همسرش تأکید فراوان نسبت به حفظ و حراست او کرد، و دستور داد در فاصله های کوتاه کودک را به نظر او برساند.

اینجا است که قرآن می گوید: «ما تو را به مادرت بازگردانیم تا چشمش به تو روشن شود، و غم و اندوهی به خود راه ندهد» (فَرَجْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ).

و بتواند با آسودگی خاطر و اطمینان از عدم وجود خطری برای او از ناحیه فرعونیان به پرورش فرزند بپردازد.

از جمله فوق چنین می توان استفاده کرد که: فرعون کودک را به مادر سپرد تا او را به خانه خویش بیاورد، ولی، طبیعی است نوزادی که فرزند خوانده فرعون! و مورد علاقه شدید همسر او است، باید در فاصله های کوتاه به نظر آنها برسد.

سال ها گذشت، و موسی (علیه السلام) در میان هاله ای از لطف و محبت خداوند، و

محیطی امن و امان پرورش یافت، کم کم به صورت نوجوانی درآمد.

روزی از راهی عبور می کرد، دو نفر را در برابر خود به جنگ و نزاع مشغول دید: یکی از بنی اسرائیل و دیگری از قبطیان (مصریان و هواخواهان فرعون)، از آنجا که همیشه بنی اسرائیل تحت فشار و آزار قبطیان ستمگر بودند، موسی (علیه السلام) به کمک مظلوم که از بنی اسرائیل بود شتافت، و برای دفاع از او، مشتی محکم بر پیکر مرد قبطی وارد آورد، اما این دفاع از مظلوم، به جای باریکی رسید، و همان یک مشت کار قبطی را ساخت.

موسی (علیه السلام) از این ماجرا ناراحت شد؛ چرا که مأموران فرعون سرانجام متوجه شدند این قتل به دست چه کسی واقع شده، و شدیداً به تعقیب او برخاستند.

اما موسی (علیه السلام) طبق توصیه بعضی از دوستانش، مخفیانه از مصر بیرون آمد و به سوی «مدین» شتافت و در آنجا محیطی امن و امان در کنار «شعیب» پیغمبر (علیه السلام) که شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره «قصص» خواهد آمد پیدا کرد.

اینجا است که قرآن می گوید: «تو کسی را کشتی و در اندوه فرو رفتی، اما ما تو را از آن غم و اندوه رهایی بخشیدیم» (وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ).

و پس از آن «تو را در کوره های حوادث یکی بعد از دیگری آزمودیم» (وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا).

«پس از آن، سالیانی در میان مردم مدین توقف نمودی» (فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ).

و بعد از پیمودن این راه طولانی و آمادگی روحی و جسمی و بیرون آمدن از کوره حوادث، با سرافرازی و پیروزی «سپس در زمانی که برای گرفتن فرمان

رسالت مقدر بود، به اینجا آمدی» (ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ). کلمه «قَدَر» به گفته بسیاری از مفسران، به معنی زمانی است که مقدر شده بود موسی به رسالت برگزیده شود، ولی بعضی دیگر آن را به معنی «مقدار» گرفته اند، همان گونه که در بعضی از آیات قرآن نیز، به همین معنی آمده است. (۱)

طبق این تفسیر، معنی جمله چنین خواهد بود: ای موسی! بعد از این فراز و نشیب ها، امتحانات گوناگون و زندگی ممتد در جوار پیامبر بزرگی همچون «شعیب» پرورش یافتی، سرانجام دارای قدر و مقام و شخصیتی شدی که آماده پذیرش وحی گشتی.

سپس اضافه می کند: «من تو را برای خودم پرورش دادم و ساختم (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي). برای وظیفه سنگین دریافت وحی، برای قبول رسالت، برای هدایت و رهبری بندگانم، تو را پرورش دادم و در کوران های حوادث آزمودم و نیرو و توان بخشیدم و اکنون که این مأموریت بزرگ بر دوش تو گذارده می شود از هر نظر ساخته شده ای!»

«إِصْطِنَاعٌ» از ماده «صنع» به معنی «اصرار و اقدام مؤکد برای اصلاح چیزی است» (آن گونه که راغب در مفردات گفته است) یعنی تو را از هر نظر اصلاح کردم، گوئی برای خودم می خواهم، و این محبت آمیزترین سخنی است که خداوند در حق این پیامبر بزرگ فرموده و به گفته بعضی شبیه سخنی است که حکماء گفته اند: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا تَفَقَّدَهُ كَمَا يَتَفَقَّدُ الصَّادِقُ صَدِيقَهُ:

«خداوند هنگامی که بنده ای را دوست دارد، آن چنان از او تفقد می کند که

دوست مهربان نسبت به دوستش».

نکته:

آیا به غیر پیامبران وحی می شود؟

بی شک وحی در قرآن مجید، معانی گوناگونی دارد:

گاهی به معنی صدای آهسته، یا چیزی را آهسته گفتن آمده، (این معنی اصلی آن در لغت عرب است).

گاهی، به معنی اشاره رمزی به چیزی می باشد مانند: فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا: «زکریا که زبانش در آن ساعت از کار افتاده بود، با اشاره به بنی اسرائیل گفت: خدا را صبح و عصر تسبیح کنید». (۱)

گاه، به معنی الهام غریزی است مانند: وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ: «خداوند به زنبور عسل الهام غریزی کرد». (۲)

گاه به معنی فرمان تکوینی است، فرمانی که با زبان آفرینش داده می شود مانند: يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا: «در قیامت، زمین خبرهای خود را بازگو می کند * چرا که پروردگارت به او وحی کرده است». (۳)

و گاه، به معنی الهام می آید، الهامی که به قلب افراد با ایمان می فرستد، هر چند پیامبر و امام نباشد، مانند: إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ: «ما به مادر تو ای موسی آنچه باید وحی کنیم کردیم». (۴)

اما یکی از مهمترین موارد استعمال آن در قرآن مجید پیام های الهی است که مخصوص پیامبران است، مانند: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ

۱ - مریم، آیه ۱۱.

۲ - نحل، آیه ۶۸.

۳ - زلزله، آیات ۴ و ۵.

۴ - طه، آیه ۳۸.

مِنْ بَعْدِهِ: «ما به تو وحی فرستادیم همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم» (۱).

بنابراین، کلمه وحی، مفهوم وسیع و جامعی دارد که همه این موارد را شامل می شود و به این ترتیب، تعجب نخواهیم کرد اگر در آیات فوق، کلمه وحی در مورد مادر موسی به کار رفته است.

- ۴۲ اذْهَبْ أَنْتَ وَأُخُوكَ بَايَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي
 ۴۳ اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى
 ۴۴ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى
 ۴۵ قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى
 ۴۶ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى
 ۴۷ فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ
 قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى
 ۴۸ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى

ترجمه:

- ۴۲ - (اکنون) تو و برادرت با آیات من به بروید، و در یاد من کوتاهی نکنید!
 ۴۳ - به سوی فرعون بروید؛ که طغیان کرده است!
 ۴۴ - اما به نرمی با او سخن بگوئید؛ شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد!
 ۴۵ - (موسی و هارون) گفتند: «پروردگارا! از این می ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و ما را آزار دهد)؛ یا طغیان کند (و نپذیرد)»!
 ۴۶ - فرمود: «نترسید! من با شما هستم؛ (همه چیز را) می شنوم و می بینم!
 ۴۷ - به سراغ او بروید و بگوئید: «ما فرستادگان پروردگار توئیم! بنی اسرائیل را با ما بفرست؛ و آنان را شکنجه و آزار مکن! ما نشانه روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم! و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند!
 ۴۸ - به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی را) تکذیب کند و سرپیچی نماید»!

تفسیر:

نخستین برخورد با فرعون جبار

اکنون که همه چیز روبراه شده، و تمام وسائل لازم در اختیار موسی قرار گرفته، او و برادرش هارون هر دو با هم را مخاطب ساخته می گوید: «تو و برادرت با آیات من که در اختیارتان گذارده ام بروید» (اَذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي).

آیاتی که هم شامل دو معجزه بزرگ موسی (علیه السلام) می شود، و هم سایر نشانه های پروردگار، تعلیمات و برنامه هائی که خود نیز بیانگر حقانیت دعوت او است، به خصوص این که: این تعلیمات پر مغز به وسیله مردی که ظاهراً قسمت عمده عمرش را به چوپانی پرداخته، اظهار می شود.

و برای تقویت روحیه آنها و تأکید بر تلاش و کوشش هر چه بیشتر، اضافه می کند: «در ذکر و یاد من و اجرای فرمانهایم سستی به خرج ندهید» (وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي). چرا که سستی و ترک قاطعیت، تمام زحمات شما را بر باد خواهد داد، محکم بایستید و از هیچ حادثه ای نهراسید، و در برابر هیچ قدرتی، سست نشوید.

بعد از آن، هدف اصلی این حرکت و نقطه ای را که باید به سوی آن جهت گیری شود، مشخص می سازد، می گوید: «به سوی فرعون بروید، چرا که او طغیان کرده است» (اَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ).

عامل تمام بدبختی های این سرزمین پهناور، او است، و تا او اصلاح نشود، هیچ کاری ساخته نیست؛ چرا که عامل پیشرفت یا عقب افتادگی، خوشبختی، یا بدبختی یک ملت، قبل از هر چیز، رهبران و سردمداران آن ملت است، و لذا باید

هدف گیری شما قبل از همه، به سوی آنها باشد.

درست است که «هارون» در آن موقع در آن بیابان حاضر نبود، و به طوری که مفسران گفته اند: خداوند او را از این ماجرا آگاه ساخت، و او به استقبال برادرش موسی (علیه السلام) برای انجام این مأموریت، به بیرون «مصر» آمد.

ولی به هر حال، هیچ مانعی ندارد که دو نفر مخاطب قرار گیرند و مأموریت برای انجام کاری پیدا کنند، در حالی که تنها یکی حاضر باشد، و در تعبیرات فارسی روزانه نیز از این نمونه بسیار داریم، مثل این که: می گوئیم: «تو و برادرت که فردا از سفر می آید نزد من آئید».

آنگاه طرز برخورد مؤثر با فرعون را در آغازکار، به این شرح، بیان می فرمایید، برای این که بتوانید در او نفوذ کنید و اثر بگذارید «با سخن نرم با او سخن بگوئید، شاید متذکر شود، یا از خدا بترسد» (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى).

فرق میان «يَتَذَكَّرُ» و «يَخْشَى» در اینجا این است که: اگر با سخن نرم و ملایم با او روبرو شوید، و در عین حال مطالب را با صراحت و قاطعیت بیان کنید، یک احتمال این است که او دلایل منطقی شما را از دل بپذیرد و ایمان آورد، احتمال دیگر این که لااقل از ترس مجازات الهی در دنیا یا آخرت و بر باد رفتن قدرتش، سر تسلیم فرود آورد و با شما مخالفت نکند.

البته احتمال سومی نیز وجود دارد و آن این که: نه متذکر شود و نه از خدا بترسد، بلکه راه مخالفت و مبارزه را پیش گیرد که با تعبیر «لَعَلَّ» (شاید) به آن اشاره شده است، و در این صورت نسبت به او اتمام حجت شده است، و در هیچ حال، اجرای این برنامه بی فایده نیست.

بدون شک، خداوند می دانست، سرانجام، کار او به کجا خواهد رسید؟ ولی تعبیرات فوق، درسی است برای موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) و همه رهبران راه الهی. (۱)

اما با این حال، موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) از این معنی نگران بودند که ممکن است این مرد قلدر و زورمند مستکبر که آوازه خشونت و سرسختی او همه جا پیچیده بود، قبل از آن که موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) ابلاغ دعوت کنند، پیش دستی کرده، آنها را از بین ببرد، لذا «عرضه داشتند: پروردگارا! ما از این می ترسیم که او قبل از آن که به سخنان ما گوش فرا دهد، فرمان مجازات صادر کند و پیام تو به گوش او و اطرافیانش نرسد، و یا بعد از شنیدن طغیانگری آغاز نماید» (قَالَ رَبَّنَا إِنَّنا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى).

«يَفْرُطُ» از ماده «فرط» (بر وزن شرط) به معنی پیش افتادن است و به همین جهت به کسی که قبل از همه، وارد آبگاه می شود، «فارط» می گویند.

در سخنان علی (علیه السلام) که در برابر قبرهای مردگان، پشت دروازه «کوفه» فرمود می خوانیم: أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ: «شما پیشگامان این قافله بودید و قبل از ما به دیار آخرت شتافتید». (۲)

به هر حال، موسی (علیه السلام) و برادرش از دو چیز بیم داشتند، نخست آن که: فرعون قبل از آن که سخنانشان را بشنود، شدت عمل به خرج دهد، و یا بعد از شنیدن بلافاصله و بدون مطالعه، دست به چنین اقدامی بزند و در هر دو حال مأموریت آنها به خطر بیفتد و ناتمام بماند.

۱ - درباره معنی «لَعَلَّ» و این که در قرآن به چه معنی آمده، به طور مشروح در جلد چهارم، صفحه ۳۵، ذیل آیه ۸۴ سوره «نساء» بحث کرده ایم.

۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۱۳۰.

اما خداوند به آنها به طور قاطع «فرمود: شما هرگز نترسید، من خود با شما هستم می شنوم و می بینم» (قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى). بنابراین، با وجود خداوند توانائی که همه جا با شما است و به همین دلیل همه چیز، همه سخن ها را می شنود، و همه چیز را می بیند و حامی و پشتیبان شما است، ترس و وحشت معنائی ندارد.

* * *

پس از آن دقیقاً چگونگی پیاده کردن دعوتشان در حضور فرعون را در پنج جمله کوتاه، قاطع و پرمحتوا برای آنها بیان می فرماید، که: یکی، مربوط به اصل مأموریت است و دیگری، بیان محتوای مأموریت و سومی، دلیل و سند و چهارمی، تشویق پذیرندگان و سرانجام، تهدید مخالفان.

نخست می گوید: «شما به سراغ او بروید و به او بگوئید ما فرستادگان پروردگار توئیم» (فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ).

جالب این که: به جای پروردگار ما، می گوید پروردگار تو، تا عواطف فرعون را متوجه این نکته سازند که او پروردگاری دارد و اینها نمایندگان پروردگار اویند، ضمناً به طور کنایه به او فهمانده باشند که ادعای ربوبیت از هیچ کس صحیح نیست و مخصوص خدا است. دیگر این که: «بنی اسرائیل را همراه ما بفرست و آنها را اذیت و آزار مکن» (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ).

درست است که دعوت موسی (علیه السلام) تنها برای نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نبوده، بلکه به گواهی سایر آیات قرآن، به منظور نجات خود فرعون و فرعونیان از چنگال شرک و بت پرستی نیز بوده است، ولی اهمیت این موضوع و ارتباط منطقی آن با موسی (علیه السلام) سبب شده است که او مخصوصاً انگشت روی این

مسأله بگذارد چرا که استثمار و به بردگی کشیدن بنی اسرائیل، با آن همه شکنجه و آزار، مطلبی نبوده است که قابل توجیه باشد.

سپس اشاره به دلیل و مدرک خود کرده، می گوید: به او بگوئید «ما نشانه ای از پروردگارت برای تو آورده ایم» (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ).

ما بیهوده سخن نمی گوئیم و بی دلیل حرفی نمی زنیم، بنابراین، به حکم عقل، لازم است لااقل در سخنان ما بیندیشی و اگر درست بود، بپذیری.

از آن پس به عنوان تشویق مؤمنان اضافه می کنند: «درود بر آنها که از هدایت پیروی می کنند» (وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى).

این جمله، ممکن است به معنی دیگری نیز اشاره باشد، و آن این که: سلامت در این جهان و جهان دیگر از ناراحتی ها، رنج ها و عذاب های دردناک الهی، و مشکلات زندگی فردی و اجتماعی از آن کسانی است که از هدایت الهی پیروی کنند و این در حقیقت، نتیجه نهائی دعوت موسی (علیه السلام) است.

سرانجام، عاقبت شوم سرپیچی از این دعوت را نیز به او بفهمانید و بگوئید: «به ما وحی شده است که عذاب الهی دامان کسانی را که تکذیب آیاتش کرده و از فرمانش سرپیچی نمایند خواهد گرفت»! (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى).

ممکن است توهم شود: ذکر این جمله با گفتار ملایمی که به آن مأمور بودند تناسب ندارد، ولی این اشتباه است، چه مانعی دارد که یک طبیب دلسوز با لحن ملایم به بیمارش بگوید، هر کس از این دارو استفاده کند، نجات می یابد و هر کس نکند مرگ دامانش را خواهد گرفت.

این بیان، نتیجه برخورد مناسب با یک واقعیت است و تهدید خاص و

برخورد خصوصی و شدت عمل در آن وجود ندارد، و به تعبیر دیگر این واقعیتی است که باید بی پرده به فرعون گفته می شد.

نکته ها:

۱ - قدرت نمائی عجیب خدا

در طول تاریخ، بسیار دیده شده و خواننده ایم افرادی قلدر و زورمند به مبارزه در برابر قدرت حق برخاسته اند، ولی در هیچ موردی خداوند لشکریان زمین و آسمان را برای کوبیدن آنها بسیج نکرده، بلکه آن چنان ساده و آسان، آنها را مغلوب ساخته که هیچ کس تصور آن را هم نمی کرد.

مخصوصاً بسیار شده خود آنها را دنبال وسائل مرگشان فرستاده و مأموریت اعدامشان را به خودشان سپرده است.

در همین داستان فرعون، می بینیم دشمن اصلی او یعنی موسی (علیه السلام) را در دامن خود او پرورش می دهد، و در حوزه حفاظت او وارد می سازد!

و جالب تر این که: طبق نقل تواریخ، قابله موسی (علیه السلام) از قبطیان بود.

نجاری که صندوق نجات او را ساخت نیز یک قبطی بود.

گیرندگان صندوق از آب مأموران فرعون بودند.

و گشاینده صندوق، شخص همسر او بود.

به وسیله دستگاه فرعون از مادر موسی (علیه السلام) به عنوان دایه شیر دهنده دعوت شد.

و تعقیب موسی (علیه السلام) بعد از ماجرای قتل مرد قبطی از ناحیه فرعونیان، سبب هجرت او

به «مدین» و گذراندن یک دوره آموزش و تربیت کامل در مکتب «شعیب» پیغمبر گشت.

آری، هنگامی که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد، این چنین می کند تا همه گردنکشان بدانند کوچک تر از آن هستند که در برابر اراده و مشیتش عرض اندام کنند.

۲ - برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان

برای نفوذ در قلوب مردم (هر چند افراد گمراه و بسیار آلوده باشند) نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و توأم با مهر و عواطف انسانی است، و توسل به خشونت، مربوط به مراحل است که برخوردهای دوستانه اثر خود را نگذارد.

هدف آن است که مردم جذب شوند، متذکر شوند، و راه را پیدا کنند یا از عواقب شوم کار بد خود بترسند. (لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى).

هر مکتبی باید جاذبه داشته باشد، و بی دلیل، افراد را از خود دفع نکند. سرگذشت پیامبران و ائمه دین (علیهم السلام) به خوبی نشان می دهد: آنها هرگز از این برنامه در تمام طول عمرشان انحراف پیدا نکردند.

آری، ممکن است، هیچ برنامه محبت آمیزی در دل سیاه بعضی اثر نگذارد، و راه، منحصرأً توسل به خشونت باشد، آن در جای خود صحیح است، اما نه به عنوان یک اصل کلی و برای آغاز کار، برنامه نخستین، محبت است و ملایمت، و این، همان درسی است که آیات فوق به روشنی به ما می گوید.

جالب این که: در بعضی از روایات می خوانیم: حتی موسی (علیه السلام) مأمور بود، فرعون را با بهترین نامش صدا کند، شاید در دل تاریک او اثر بگذارد.

۳ - پاسخ به یک سؤال

ممکن است برای بعضی با مطالعه آیات فوق، این سؤال پیدا شود که: چرا موسی (علیه السلام) با آن وعده های الهی، باز هم دچار نگرانی، تردید و دلهره می شود؟ تا آنجا که خداوند به او صریحاً می گوید: بروید من همه جا با شما هستم، همه سخنان را می شنوم، و همه چیز را می بینم، و هیچ جای نگرانی نیست.

پاسخ این سؤال، از اینجا روشن می شود که: این مأموریت به راستی مأموریت بسیار سنگینی بود، موسی (علیه السلام) که ظاهراً یک چوپان است، می خواهد تنها با برادرش به جنگ مرد قلدر، زورمند و سرکشی برود که بزرگترین قدرت های آن زمان در اختیار او بوده است، و تازه مأموریت دارد، اولین دعوت را از خود فرعون شروع کند، نه این که، نخست به سراغ دیگران برود و لشگر و یار و یاور فراهم آورد، بلکه باید نخستین جرقه را بر قلب فرعون بزند، این به راستی مأموریت بسیار پیچیده و فوق العاده مشکلی بوده است.

به علاوه ما می دانیم: علم و آگاهی مراتبی دارد، بسیار می شود انسان چیزی را یقیناً می داند، اما مایل است به مرحله علم الیقین و اطمینان عینی برسد، همان گونه که ابراهیم (علیه السلام) با ایمان قاطعش نسبت به معاد از خدا تقاضا کرد، صحنه ای از زنده شدن مردگان را در این جهان با چشم خود ببیند تا اطمینان خاطر بیشتری پیدا کند.

- ۴۹ قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى
 ۵۰ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى
 ۵۱ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى
 ۵۲ قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى
 ۵۳ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ
 السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى
 ۵۴ كُلُوا وَارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى
 ۵۵ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى

ترجمه:

- ۴۹ - (فرعون) گفت: «ای موسی؟ پروردگار شما کیست؟»
 ۵۰ - گفت: «پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آنچه لازمه آفرینش او بوده، داده؛ سپس هدایت کرده است.»
 ۵۱ - گفت: «تکلیف نسل های گذشته چه خواهد شد؟»
 ۵۲ - گفت: «آگاهی مربوط به آنها، نزد پروردگارم در کتابی ثبت است؛ پروردگارم هرگز گمراه نمی شود، و فراموش نمی کند.»
 ۵۳ - همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد؛ و راه هایی در آن ایجاد کرد؛ و از آسمان، آبی فرستاد که با آن، انواع گوناگون گیاهان را (از خاک تیره) برآوردیم.
 ۵۴ - هم خودتان بخورید؛ و هم چهارپایان را در آن به چرا برید. مسلماً در اینها

نشانه های روشنی برای خردمندان است.

۵۵ - ما شما را از آن (زمین) آفریدیم؛ و در آن باز می گردانیم؛ و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم!

تفسیر:

پروردگار شما کیست؟!

در اینجا قرآن مجید، همان گونه که شیوه آن است، مطالبی را که به کمک بحث های آینده می توان از این داستان فهمید، حذف کرده، مستقیماً به سراغ گفتگوهای موسی (علیه السلام) و هارون با فرعون می رود.

در واقع مطلب چنین است:

موسی (علیه السلام) بعد از گرفتن فرمان رسالت، و یک دستور العمل کامل، جامع و همه جانبه درباره چگونگی برخورد با فرعون، از آن سرزمین مقدس حرکت می کند، و با برادرش هارون - به گفته مورخان - در نزدیکی مصر همراه می شود، و هر دو به سراغ فرعون می روند، و با مشکلات زیادی می توانند به درون کاخ افسانه ای فرعون که افراد کمی به آن راه داشتند، راه پیدا کنند.

هنگامی که موسی (علیه السلام) در برابر فرعون قرار گرفت، جمله های حساب شده و مؤثری را که خداوند به هنگام فرمان رسالت، به او آموخته بود بازگو می کند:

ما فرستادگان پروردگار توئیم!

بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنها را شکنجه و آزار مکن!

ما دلیل و معجزه روشنی با خود از سوی پروردگارت آورده ایم!

سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند!

این را نیز بدان که به ما وحی شده است: عذاب در انتظار کسانی است که

تکذیب کنند و از فرمان خدا روی بگردانند!

هنگامی که فرعون این سخنان را شنید نخستین عکس العملش این بود گفت: «بگوئید ببینم پروردگار شما کیست ای موسی؟» (قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى).
عجیب این که: فرعون مغرور و از خود راضی حتی حاضر نشد بگوید پروردگار من که شما مدعی هستید، کیست؟ بلکه گفت: پروردگار شما کیست؟

موسی (علیه السلام) بلافاصله معرفی بسیار جامع و در عین حال کوتاهی از پروردگار کرده: «گفت: پروردگار ما همان کس است که به هر موجودی آنچه لازمه آفرینش او بوده است داده، و سپس او را در مراحل هستی رهبری و هدایت فرموده است» (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى).

در این سخن کوتاه، موسی (علیه السلام) اشاره به دو اصل اساسی از آفرینش و هستی می کند که: هر یک، دلیل مستقل و روشنی برای شناسائی پروردگار است: نخست این که: خداوند به هر موجودی آنچه نیاز داشته بخشیده است، این همان مطلبی است که درباره آن می توان کتاب ها نوشت، بلکه کتاب ها نوشته اند.

اگر ما اندکی درباره گیاهان و جاندارانی که در هر منطقه ای زندگی می کنند، اعم از پرندگان، حیوانات دریائی، حشرات و خزندگان دقت کنیم، خواهیم دید: هر کدام هماهنگی کامل با محیط خود دارند و آنچه مورد نیازشان است در اختیارشان می باشد.

ساختمان پرندگان آن چنان است که از نظر شکل و وزن و حواس مختلف، آنها را برای پرواز آماده می کند، و ساختمان جانوران اعماق دریاها نیز همین گونه است.

و مسلماً بحث از آنها در این مختصر نمی گنجد.

اصل دوم: اصل هدایت و رهبری موجودات است که قرآن آن را با کلمه «ثُمَّ» در درجه بعد از تأمین نیازمندی ها قرار داده است.

ممکن است کسی یا چیزی وسائل حیاتی را در اختیار داشته باشد، اما طرز استفاده از آن را نداند، مهم آن است که به طرز کاربرد آنها آشنا باشد، و این همان چیزی است که ما در موجودات مختلف به خوبی می بینیم که: چگونه هر کدام از آنها نیروهایشان را دقیقاً در مسیر ادامه حیاتشان به کار می گیرند.

چگونه لانه می سازند؟ تولید مثل می کنند؟ فرزندان خود را پرورش می دهند؟ و از دسترس دشمنان مخفی می شوند، و یا به مبارزه با دشمن برمی خیزند؟

انسان ها نیز دارای این هدایت تکوینی هستند، ولی، از آنجا که انسان موجودی است دارای عقل و شعور، خداوند هدایت تکوینی اش را با هدایت تشریعی اش به وسیله پیامبران همراه و همگام کرده است که اگر از آن مسیر منحرف نشود، مسلماً به مقصد خواهد رسید.

به تعبیر دیگر، انسان به خاطر داشتن عقل و اختیار، وظائف و مسئولیت ها و به دنبال آن، برنامه های تکاملی دارد که حیوانات ندارند و به همین دلیل علاوه بر هدایت های تکوینی نیاز به هدایت تشریعی نیز دارد.

خلاصه این که: موسی(علیه السلام) می خواهد به فرعون بفهماند: این عالم هستی نه منحصر به تو است و نه منحصر به سرزمین مصر است، نه مخصوص امروز است و نه گذشته، این عالم پهناور گذشته و آینده ای دارد که نه من در آن بوده ام و نه تو و دو مسأله اساسی در این عالم چشمگیر است.

تأمین نیازمندی ها و سپس به کار گرفتن نیروها و امکانات در مسیر پیشرفت

موجودات، اینها به خوبی می تواند تو را به پروردگار ما آشنا سازد، و هر چه بیشتر در این زمینه بیندیشی دلائل بیشتری از عظمت و قدرت او خواهی یافت.

فرعون، با شنیدن این جواب جامع و جالب، سؤال دیگری مطرح کرده «گفت: اگر چنین است، پس تکلیف پیشینیان ما چه خواهد شد؟» (قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى). در این که: منظور فرعون از این جمله چه بوده است؟ مفسران نظرات گوناگونی اظهار داشته اند:

۱ - بعضی گفته اند: چون موسی(علیه السلام) در آخرین جمله خود، مخالفان توحید را مشمول عذاب الهی دانست، فرعون سؤال کرد: پس چرا آن همه اقوام مشرکی که در گذشته بوده اند، به چنان عذابی مبتلا نشده اند؟!

۲ - بعضی گفته اند: چون موسی(علیه السلام)، خداوند عالم را رب و معبود همگان معرفی کرد، فرعون سؤال کرد: پس چرا نیاکان ما و این همه اقوام گذشته، مشرک بودند؟ این نشان می دهد که: شرک و بت پرستی کار نادرستی نیست!

۳ - بعضی دیگر گفته اند: چون مفهوم سخن موسی(علیه السلام) این بود که: سرانجام همه به نتیجه اعمال خود می رسند و آنها که از فرمان الهی سرپیچی کرده اند مجازات خواهند شد، فرعون پرسید: پس تکلیف آنها که فانی شدند و دیگر بازگشتی به این زندگی ندارند، چه خواهد شد؟

و موسی(علیه السلام) در جواب «گفت: تمام مشخصات اقوام گذشته، نزد پروردگار من در کتابی ثبت است، هیچ گاه پروردگار من برای حفظ آنها گمراه نمی شود و

نه فراموش می کند» (قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي). (۱)

بنابراین، حساب و کتاب آنها محفوظ است، و سرانجام به پاداش و کیفر اعمالشان خواهند رسید، نگهدارنده این حساب، خدائی است که نه اشتباه در کار او وجود دارد و نه فراموشی. با توجه به آنچه موسی (علیه السلام) در اصل توحید و معرفی خدا بیان کرد، کاملاً روشن است که نگهداشتن این حساب، برای آن کس که به هر موجودی، دقیقاً نیازمندی هایش را داده و سپس آن را هدایت می کند کار مشکلی نخواهد بود.

در تفاوت مفهوم جمله «لَا يَضِلُّ» با جمله «لَا يَنْسِي» مفسران بیانات گوناگونی دارند، ولی، ظاهر این است که: «لَا يَضِلُّ»، اشاره به نفی هر گونه اشتباه از پروردگار است، و «لَا يَنْسِي» اشاره به نفی نسیان، یعنی نه در آغاز کار در حساب افراد اشتباه می کند، و نه در نگهداری حسابشان گرفتار نسیان می گردد.

و به این ترتیب، موسی (علیه السلام) ضمناً احاطه علمی پروردگار را به همه چیز، خاطر نشان می کند تا فرعون متوجه این واقعیت بشود که: سر سوزنی از اعمال او از دیدگاه علم خدا مکتوم، بی پاداش و کیفر نخواهد بود.

در حقیقت این احاطه علمی خداوند نتیجه سخنی است که موسی (علیه السلام) قبلاً گفت و آن این که: خداوندی که به هر موجودی نیازمندیش را داده و او را هدایت می کند، از حال همه کس و همه چیز آگاه است.

و از آنجا که بخشی از سخن موسی (علیه السلام) پیرامون مسأله توحید و شناسائی خدا بود، قرآن در اینجا فصل دیگری در همین زمینه بیان می دارد: «همان

۱ - در اینجا «کتاب» به صورت نکره ذکر شده، اشاره به عظمت کتابی است که اعمال بندگان در آن ثبت است، همان گونه که در آیه دیگری می خوانیم: لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا: «هیچ عمل کوچک یا بزرگی نیست، مگر این که این کتاب آن را به حساب در آورده است» (کهف، ۴۹).

خداوندی که زمین را برای شما مهد آسایش قرار داد، و راه هائی در آن ایجاد کرد، و از آسمان، آبی فرستاد» (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

«ما به وسیله این آب، انواع گوناگون از گیاهان مختلف را از خاک تیره برآوردیم» (فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى).

در مجموع، این آیه، به چهار بخش از نعمت های بزرگ خدا اشاره شده است:

۱ - زمین که مهد آرامش و آسایش انسان است و به برکت قانون جاذبه و همچنین قشر عظیم هوائی که اطراف آن را گرفته، انسان می تواند به راحتی و امن و امان روی آن زندگی کند.

۲ - راه ها و جاده هائی که خداوند در زمین به وجود آورده است که تمام مناطق آن را به یکدیگر پیوند می دهد، همان گونه که غالباً دیده ایم در میان سلسله جبال سر به آسمان کشیده، غالباً دره ها و راه هائی وجود دارد، که انسان می تواند از آنها عبور کرده، به مقصد خود برسد.

۳ - آبی که مایه حیات است و سرچشمه همه برکات، از آسمان نازل کرده.

۴ - گیاهان و نباتات گوناگون و مختلفی که به وسیله این آب از زمین می روید که قسمتی از آنها مواد غذائی انسان را تشکیل می دهند و بخشی مواد داروئی، قسمتی را انسان برای ساختن لباس مورد استفاده قرار می دهد و قسمت دیگری را برای وسائل زندگی (همچون در و حتی خانه هائی که از چوب ساخته می شود و کشتی ها و بسیاری از وسائل نقلیه دیگر).

بلکه می توان گفت: این چهار نعمت بزرگ، به همان ترتیب که در آیه فوق آمده است اولویت های زندگی انسان را تشکیل می دهد، قبل از همه چیز، محل

سکونت و آرامش لازم است، به دنبال آن راه های ارتباطی، سپس آب، و فرآورده های کشاورزی.

سرانجام اشاره به پنجمین و آخرین نعمت از این سلسله نعمت های الهی کرده می گوید: «از این فرآورده های گیاهی، هم خودتان بخورید و هم چهار پایان خود را در آن به چرا ببرید» (كُلُوا وَارْزَعُوا أَنْعَمَكُمُ).

اشاره به این که: فرآورده های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذایی، لباس، پوشاک و سایر وسائل زندگی شما را تشکیل می دهد نیز، از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می شود.

و در پایان، در حالی که به همه این نعمت ها اشاره کرده، می فرماید: «در این امور، نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل و اندیشه» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى).

قابل توجه این که «نهی» جمع «نهیّه» (بر وزن لقمه) در اصل، از ماده «نهی» (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنی عقل و دانشی است که انسان را از زشتی ها نهی می کند. اشاره به این که: هر گونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات، کافی نیست، بلکه عقل و اندیشه های مسئول می تواند به این واقعیت پی ببرد.

و به تناسب این که: در بیان توحیدی این آیات، از آفرینش زمین و نعمت های آن استفاده شده، «معاد» را نیز با اشاره به همین زمین در آخرین آیه مورد بحث بیان کرده، می فرماید: «از آن شما را آفریدیم و در آن باز می گردانیم، و از آن نیز شما را بار دیگر بیرون می آوریم» (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى).

چه تعبیر گویا و فشرده ای از گذشته، امروز و آینده انسان ها، همه از خاک به وجود آمده ایم، همه به خاک باز می گردیم و همه بار دیگر از خاک برانگیخته می شویم. بازگشت همه ما به خاک و یا مبعوث شدن از خاک، کاملاً روشن است اما این که: چگونه آغاز همه ما از خاک است، دو تفسیر وجود دارد:

نخست این که: همه ما از آدم هستیم و آدم از خاک. و دیگر این که: حتی خود ما نیز از خاک گرفته شده ایم؛ زیرا تمام مواد غذایی که بدن ما و پدران و مادران ما را تشکیل داده از همین خاک گرفته شده است. ضمناً این تعبیر، خطاری است به همه گردنکشان و فرعون صفتان که فراموش نکنند از کجا آمده اند؟ و به کجا خواهند رفت؟ این همه غرور و نخوت، گردنکشی و طغیان، برای موجودی که دیروز خاک بوده و فردا نیز خاک می شود، چرا؟

نکته ها:

۱ - کلمه «مهد» و «مهاده» هر دو به معنی مکانی است که آماده برای نشستن و خوابیدن و استراحت است و در اصل کلمه «مهد» به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند (گاهواره یا مانند آن).

گوئی انسان کودکی است که به گاهواره زمین سپرده شده است، و در این گاهواره، همه وسائل زندگی و تغذیه او فراهم است.

۲ - کلمه «أزواجاً» که از ماده «زوج» گرفته شده است، هم می تواند اشاره به اصناف و انواع گیاهان باشد، و هم اشاره سربسته ای به مسأله زوجیت (نر و ماده بودن) در عالم گیاهان که به خواست خدا ذیل آیات مناسب تر از آن سخن خواهیم گفت.

۳ - در تفسیر «أولی النهی» در حدیثی که در «اصول کافی» از پیامبر (صلی الله علیه وآله)

نقل شده است چنین می خوانیم: إِنَّ خَيْرَكُمْ أُولُو النُّهْيِ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أُولُو النُّهْيِ؟ قَالَ: هُمْ أُولُو الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ وَالْأَخْلَامِ الرَّزِينَةِ وَصِلَّةِ الْأَرْحَامِ وَالْبِرَّةِ بِالْأُمَمَاتِ وَالْأَبَاءِ وَالْمُتَعَاهِدِينَ لِلْفُقَرَاءِ وَالْجِيرَانِ وَالْيَتَامَى وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ وَيُفْشُونَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ وَيُصَلُّونَ وَالنَّاسُ نِيَامٌ غَافِلُونَ.

«بهترین شما اولوا النهی (صاحبان اندیشه های مسئول) است، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرسیدند: اولوا النهی کیانند؟

فرمود: آنها که دارای اخلاق حسنه و عقل های پر وزن هستند، دارای صله رحم، و نیکی به مادران و پدران، رسیدگی کننده به فقیران، همسایگان نیازمند و یتیمان، آنها که گرسنگان را سیر می کنند، صلح در جهان می گسترانند، همانها که نماز می خوانند در حالی که مردم در خوابند و غافل» (۱).

و در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین نقل شده: شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد.

امام فرمود: معنی سجده نخستین، هنگامی که سر به زمین می گذاری آن است که پروردگارا من در آغاز از این خاک بودم، و هنگامی که سر برمی داری مفهومی این است که مرا از این خاک بیرون فرستادی، و مفهوم سجده دوم این است که مرا به این خاک باز می گردانی، و هنگامی که سر از سجده دوم برمی داری، مفهومی این است که تو بار دیگر مرا از خاک، مبعوث خواهی کرد» (۲).

۱ - «اصول کافی»، جلد دوم، باب «المؤمن و علامات و صفاته»، صفحه ۲۴۰، حدیث ۳۲.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۸۵، صفحه ۱۳۲ (چاپ جدید).

- ۵۶ وَ لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبَى
- ۵۷ قَالَ أَ جِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى
- ۵۸ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى
- ۵۹ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَ أَنْ يُخْشَرَ النَّاسُ ضُحًى
- ۶۰ فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى
- ۶۱ قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيَلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى
- ۶۲ فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى
- ۶۳ قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى
- ۶۴ فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ أَتُوا صَفًّا وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى

ترجمه:

- ۵۶ - ما همه آیات خود را به او نشان دادیم؛ اما او تکذیب کرد و سر باز زد!
- ۵۷ - گفت: «ای موسی! آیا آمده ای که با سحر خود، ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟!»
- ۵۸ - قطعاً ما هم سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد! هم اکنون (تاریخش را تعیین کن، و) موعدی میان ما و خودت قرار ده که نه ما و نه تو، از آن تخلف نکنیم؛ آن هم در مکانی که نسبت به همه یکسان باشد!

۵۹ - گفت: «میعاد ما و شما روز عید است؛ به شرط این که همه مردم، هنگامی که روز، بالا می آید، جمع شوند!»

۶۰ - فرعون آن مجلس را ترک گفت؛ و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد؛ و سپس باز آمد.

۶۱ - موسی به آنان گفت: «وای بر شما! دروغ بر خدا نبندید، که شما را با عذاب ناپود می سازد! و هر کس که (بر خدا) دروغ ببندد، نومید (و شکست خورده) می شود!»

۶۲ - آنها در میان خود، در مورد ادامه راهشان به نزاع برخاستند؛ و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند.

۶۳ - گفتند: «این دو (نفر) مسلماً ساحرند! می خواهند با سحرشان شما را از سرزمین تان بیرون کنند و راه و رسم نمونه شما را از بین ببرند!»

۶۴ - اکنون که چنین است، تمام نیرو و نقشه خود را جمع کنید، و در یک صف (به مبارزه) بیایید؛ امروز رستگاری از آن کسی است که برتری خود را اثبات کند!»

تفسیر:

فرعون خود را برای مبارزه نهایی آماده می کند

در این بخش از آیات، مرحله دیگری از درگیری موسی (علیه السلام) و فرعون منعکس شده است، قرآن مجید، این قسمت را با این جمله شروع می کند: «ما همه آیات خود را به فرعون نشان دادیم، اما هیچ یک از آنها در دل تیره او اثر نگذاشت، همه را تکذیب کرد و از پذیرش آنها امتناع ورزید» (وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى).

مسلماً منظور از آیات، در اینجا تمام معجزاتی که در طول عمر موسی (علیه السلام) و زندگیش در مصر به وسیله او ظاهر شد، نیست، بلکه، این مربوط به معجزاتی

است که در آغاز دعوت به فرعون ارائه داد، «معجزه عصا» و «ید بیضا» و «محتوای دعوت جامع آسمانیش» که خود دلیل زنده ای بر حقانیتش بود. و لذا بعد از این ماجرا به مسأله مبارزه ساحران با موسی (علیه السلام) و اعجازهای تازه او برخورد می کنیم.

* * *

اکنون ببینیم فرعون طغیانگر، مستکبر و لجوج در برابر موسی (علیه السلام) و معجزات او چه گفت، و او را چگونه - طبق معمول همه زمامداران زورگو - متهم ساخت؟ «گفت: ای موسی! آیا آمده ای که ما را از سرزمین و وطنمان با سحر، بیرون کنی؟! (قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى).

اشاره به این که: ما می دانیم مسأله نبوت و دعوت به توحید، و ارائه این معجزات، همگی توطئه برای غلبه بر حکومت و بیرون کردن ما و قبطیان از سرزمین آباء و اجدادی مان است، منظور تو، نه دعوت به توحید است و نه نجات بنی اسرائیل، منظور، حکومت است و سیطره بر این سرزمین و بیرون راندن مخالفان!

این تهمت، درست همان حربه ای است که همه زورگویان و استعمارگران در طول تاریخ داشته اند، که هر گاه خود را در خطر می دیدند، برای تحریک مردم به نفع خود، مسأله خطری که مملکت را تهدید می کرد، پیش می کشیدند مملکت یعنی حکومت این زورگویان و موجودیتش یعنی موجودیت آنها!

بعضی از مفسران معتقدند: اصلاً آوردن بنی اسرائیل به مصر و نگهداری آنها در این سرزمین، تنها برای استفاده از نیروی کار آنها در شکل بردگان نبود بلکه، در عین حال می خواستند، آنها که قومی نیرومند بودند، قدرت پیدا نکنند مبادا تبدیل به کانون خطری شوند، دستور کشتن پسران آنها نیز تنها به خاطر ترس از تولد موسی نبود، بلکه برای جلوگیری از قدرت و قوت آنها بود، و این

کاری است که همه قلدران انجام می دهند، بنابراین، بیرون رفتن بنی اسرائیل - طبق خواسته موسی (علیه السلام) - یعنی قدرت یافتن این ملت، و در این صورت تاج و تخت فراعنه به خطر می افتاد.

نکته دیگر این که: در همین عبارت کوتاه، فرعون، موسی (علیه السلام) را متهم به سحر کرد، همان اتهامی که به همه پیامبران در برابر معجزات روشنشان زدند.

همان گونه که در سوره «ذاریات» آیات ۵۲ و ۵۳ می خوانیم: كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ * أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ:

«هیچ پیامبری، قبل از اینها نیامد جز این که: گفتند: ساحر است یا دیوانه؟ آیا این (تهمت و افترا) را به یکدیگر توصیه می کردند (که همگی در آن هم صدا بودند) بلکه آنها قومی طغیانگرند».

این موضوع نیز قابل تذکر است که: دامن زدن به احساسات «میهن دوستی» در این گونه مواقع، کاملاً حساب شده بوده است؛ زیرا غالب مردم، سرزمین و وطنشان را همانند جانشان دوست دارند، لذا در پاره ای از آیات قرآن، این دو در ردیف هم قرار گرفته اند: وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ:

«اگر ما بر آنها فرض کرده بودیم خود را به کشتن دهید و یا از وطن و خانه خود بیرون روید تنها عده کمی از آنها عمل می کردند» (۱).

فرعون سپس اضافه کرد: گمان نکن ما قادر نیستیم همانند این سحرهای تو را بیاوریم، «یقیناً بدان به همین زودی سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد»

(فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ).

و برای این که: قاطعیت بیشتری نشان دهد، گفت: «هم اکنون تاریخش را معین کن، باید میان ما و تو وعده ای باشد که نه ما از آن تخلف کنیم و نه تو از آن، آنهم در مکانی که نسبت به همگان یکسان باشد» (فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا تُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سَوِيًّا).

در تفسیر «مَكَانًا سَوِيًّا» بعضی گفته اند: منظور آن بوده که فاصله آن از ما و تو یکسان باشد. بعضی گفته اند: فاصله اش نسبت به مردم شهر یکسان باشد، یعنی محلی درست در مرکز شهر.

و بعضی گفته اند: منظور یک سرزمین مسطح است که همگان بر آن اشراف داشته، و عالی و دانی در آن یکسان باشد، و می توان همه این معانی را در آن جمع دانست.

توجه به این نکته نیز لازم است که: زمامداران زورگو، برای این که حریف خود را از میدان به در کنند، و به اطرافیان خود که گاهی تحت تأثیر واقع شده اند (و در داستان موسی(علیه السلام) و معجزاتش حتماً تحت تأثیر واقع شده بودند) قدرت و قوت و روحیه بدهند، ظاهراً با این گونه مسائل برخورد قاطع می کنند و سر و صدای زیاد به راه می اندازند!

ولی موسی(علیه السلام) بی آن که خونسردی خود را از دست دهد، و از جنجال فرعون هراسی به دل راه دهد با صراحت و قاطعیت «گفت: من هم آماده ام، هم اکنون روز و ساعت آن را تعیین کنم، میعاد ما و شما روز زینت (روز عید) است، مشروط بر این که: مردم همگی به هنگامی که روز بالا می آید در محل جمع

شوند» (قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخْشَرَ النَّاسُ ضُحًى). (۱)

تعبیر به «يَوْمَ الزَّيْنَةِ» (روز زینت) مسلماً اشاره به یک روز عید بوده که نمی توانیم دقیقاً آن را تعیین کنیم، ولی مهم آن است که مردم در آن روز کسب و کار خود را تعطیل می کردند، و طبعاً آماده شرکت در چنین برنامه ای بودند.

* * *

به هر حال، فرعون بعد از مشاهده معجزات شگفت آور موسی (علیه السلام) و مشاهده تأثیر روانی این معجزات در اطرافیانش، تصمیم گرفت با کمک ساحران به مبارزه با او برخیزد، لذا قرار لازم را که با موسی (علیه السلام) گذارد، «آن مجلس را ترک گفت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد و سپس همه را در روز موعود آورد» (فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى).

در این جمله کوتاه، سرگذشت های مفصلی که در سوره «اعراف» و «شعراء» به طور مبسوط آمده، خلاصه شده است؛ زیرا فرعون پس از ترک آن مجلس، و جدا شدن از موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام)، جلسات مختلفی با مشاوران مخصوص و اطرافیان مستکبرش تشکیل داد، پس از آن از سراسر مصر، ساحران را دعوت به پایتخت نمود و آنها را با وسائل تشویق فراوان به این مبارزه سرنوشت ساز دعوت کرد، و مطالب دیگری که اینجا جای بحث آن نیست، اما قرآن، همه اینها را در این سه جمله جمع کرده است (فرعون، موسی را ترک گفت، تمام مکر خود را جمع کرد، و سپس آمد). (۲)

* * *

۱ - «ضُحًى» در لغت به معنی گسترش آفتاب، یا بالا آمدن خورشید است، «واو» در جمله «وَأَنْ يُخْشَرَ النَّاسُ ضُحًى» دلیل بر معیت می باشد.

۲ - گر چه کلمه «تَوَلَّى» در اینجا به معنی جدا شدن از موسی یا از آن مجلس تفسیر شده است ولی ممکن است با توجه به مفهوم این لغت، حالت اعتراض و ناراحتی فرعون و موضع گیری خصمانه اش را در مقابل موسی (علیه السلام) نیز منعکس کند.

سرانجام روز موعود فرا رسید، موسی (علیه السلام) در برابر انبوه جمعیت قرار گرفت، جمعیتی که گروهی از آن ساحران بودند و تعداد آنها به گفته بعضی از مفسران ۷۲ نفر و به گفته بعضی دیگر به چهارصد نفر هم می رسید و بعضی دیگر نیز اعداد بزرگتری گفته اند. و گروهی از آنها، فرعون و اطرافیان او را تشکیل می دادند و بالاخره گروه سوم که اکثریت از آن تشکیل یافته بود، توده های تماشاچی مردم بودند.

موسی (علیه السلام) در اینجا رو به ساحران و یا فرعونیان و ساحران کرده «به آنان چنین گفت: وای بر شما، دروغ بر خدا نبندید که شما را با مجازات خود، نابود و ریشه کن خواهد ساخت» (قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ).

«و شکست و نومیدی و خسران از آن آنهاست که بر خدا دروغ می بندند و به او نسبت باطل می دهند» (وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى).

واضح است منظور موسی (علیه السلام) از افترای بر خدا، آن است که کسی یا چیزی را شریک او قرار داده، معجزات فرستاده خدا را به سحر نسبت دهند، و فرعون را معبود و اله خود بپندارند.

مسلماً کسی که چنین دروغ هائی را به خدا ببندد و با تمام قوا برای خاموش کردن نور حق بکوشد، خداوند چنین کسانی را بدون مجازات نخواهد گذارد.

این سخن قاطع موسی (علیه السلام) که هیچ شباهتی به سخن ساحران نداشت، بلکه آهنگش آهنگ دعوت همه پیامبران راستین بود، و از دل پاک موسی (علیه السلام) برخاسته بود، بر بعضی از دل ها اثر گذاشت، و در میان جمعیت، اختلاف افتاد. بعضی طرفدار شدت عمل بودند، و بعضی به شک و تردید افتادند و

احتمال می دادند موسی(علیه السلام) پیامبر بزرگ خدا باشد و تهدیدهای او مؤثر گردد، به خصوص که لباس ساده او و برادرش هارون(علیه السلام)، همان لباس ساده چوپانی بود، و چهره مصمم آنها که علی رغم تنها بودن، ضعف و فتوری در آن مشاهده نمی گشت، دلیل دیگری بر اصالت گفتار و برنامه های آنها محسوب می شد.

لذا قرآن می گوید: «آنها در میان خود درباره کارهایشان به نزاع برخاستند، و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند» (فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى). ممکن است این پنهان گوئی و نجوا در برابر موسی(علیه السلام) بوده باشد. این احتمال نیز دارد که در برابر فرعون باشد.

و احتمال دیگر این که: گردانندگان این صحنه در خفای از توده مردم، به چنین نجوا و تنازعی برخاستند.

ولی در نهایت، طرفداران ادامه مبارزه و شدت عمل، پیروز شدند، رشته سخن را بدست گرفتند و از طرق مختلف، به تحریک مبارزه کنندگان با موسی(علیه السلام) پرداختند.

نخست: «گفتند: این دو مسلماً ساحرنند!» (قَالُوا إِنَّ هَٰذَانِ لَسَاحِرَانِ). (۱)
بنابراین، وحشتی از مبارزه با آنها نباید به خود راه داد؛ چرا که شما بزرگان و سردمداران سحر در این کشور پهناورید، و توان و نیروی شما از آنها بیشتر است!
دیگر این که: «آنها می خواهند شما را از سرزمیتان با سحرشان بیرون کنند» سرزمینی که همچون جان شما عزیز است و به آن تعلق دارید، آن هم به شما

۱ - این جمله از نظر اعراب، چنین است که: «إِنَّ» مخفف از «إِنَّ» است و به خاطر همین در مابعد خود عمل نکرده است، به علاوه، رفع اسم «إِنَّ» در لغت عرب، نادر و کمیاب نیست.

تعلق دارد (يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا).

به علاوه اینها، تنها به بیرون کردن شما از وطنتان قانع نیستند، اینها می خواهند مقدسات شما را هم بازیچه قرار دهند «و آئین عالی و مذهب حق شما را از میان ببرند!» (و يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى). (۱)

اکنون که چنین است به هیچ وجه به خود تردید راه ندهید، «و تمام نیرو، نقشه و مهارت و توانتان را جمع کنید و به کار گیرید» (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ).

«سپس همگی متحد در صف واحدی به میدان مبارزه، گام نهید» (ثُمَّ اثْنُوا صَفًّا).

چرا که وحدت و اتحاد رمز پیروزی شما در این مبارزه سرنوشت ساز است.

و بالاخره «فلاح و رستگاری، امروز، از آن کسی است که بتواند برتری خود را بر حریفش اثبات نماید» (وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى).

۱ - «طَرِيقَهُ» به معنی روش و در اینجا منظور، «مذهب» است و «مُثْلَى» از ماده «مثل» در اینجا به معنی عالی و افضل است (أَيِ الْأَشْبَةِ بِالْفَضِيلَةِ).

- ۶۵ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى
 ۶۶ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعَصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى
 ۶۷ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى
 ۶۸ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى
 ۶۹ وَ أَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى

ترجمه:

- ۶۵ - (ساحران) گفتند: «ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می افکنی، یا ما کسانی باشیم که اول بیفکنیم»؟!
 ۶۶ - گفت: «شما اول بیفکنید»! در این هنگام طناب ها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می رسید که حرکت می کنند!
 ۶۷ - موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد (مبادا مردم گمراه شوند)!
 ۶۸ - گفتیم: «نترس! تو مسلماً (پیروز و) برتری!
 ۶۹ - و آنچه را در دست راست داری بیفکن، تمام آنچه را ساخته اند می بلعد! آنچه ساخته اند تنها مکر ساحر است؛ و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد»!

تفسیر:

موسی (علیه السلام) نیز به میدان می آید

ساحران ظاهراً متحد شده، عزم را جزم کردند که با موسی (علیه السلام) به مبارزه برخیزند، هنگامی که گام به میدان نهادند، «گفتند: ای موسی اول تو وسائل سحر را می افکنی یا ما نخستین باشیم؟! (قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى).

بعضی از مفسران گفته اند: این پیشنهاد ساحران دائر به پیشگام شدن موسی (علیه السلام) یا خودشان، یک نوع احترام از جانب آنها نسبت به موسی (علیه السلام) بود، و شاید همین امر بود که زمینه توفیق ایمان آوردن آنها را بعد از این ماجرا فراهم آورد.

ولی این موضوع بسیار بعید به نظر می رسد؛ چرا که آنها با تمام قدرت می کوشیدند: موسی (علیه السلام) و معجزه او را درهم بشکنند، بنابراین، تعبیر فوق شاید برای این بوده که: اعتماد به نفس خود را در برابر توده های مردم اظهار نمایند.

ولی موسی (علیه السلام) بی آن که عجله ای نشان بدهد؛ چرا که به پیروزی نهائی خود کاملاً اطمینان داشت، و حتی قطع نظر از آن در این گونه مبارزه ها، معمولاً برنده کسی است که پیشقدم نمی شود، لذا، به آنها «گفت: شما اول بیفکنید!» (قَالَ بَلْ أَلْقُوا).

بدون شک، این دعوت موسی (علیه السلام) از آنها به مبارزه در واقع مقدمه ای بود برای آشکار شدن حق، و از نظر موسی (علیه السلام) نه تنها امر قبیحی نبود، بلکه مقدمه واجب محسوب می شد.

ساحران، نیز پذیرفتند و آنچه عصا و طناب برای سحر کردن با خود آورده

بودند، یک باره به میان میدان افکندند، و اگر روایتی را که می گوید: آنها هزاران نفر بودند بپذیریم، مفهومش این می شود که: در یک لحظه هزاران عصا و طناب که مواد مخصوصی در درون آنها ذخیره شده بود، به وسط میدان ریخته شد و ترس و هیجانی بر پا نمود.

«ناگهان طناب ها و عصاهایشان به خاطر سحر آنها، چنان به نظر می رسید که دارند حرکت می کنند!» (فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى).

آری، به صورت مارهائی کوچک و بزرگ، رنگارنگ در اشکال مختلف به جنب و جوش درآمدند، آیات دیگر قرآن در این زمینه می گوید «آنها چشم مردم را سحر کردند، آنها را در وحشت فرو بردند و سحر عظیمی به وجود آوردند» (سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ). (۱)

و به تعبیر آیه ۴۴ سوره «شعراء»، «ساحران صدا زدند که به عزت فرعون ما پیروزیم» (قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ).

بسیاری از مفسران، نوشته اند: آنها موادی همچون «جیوه» در درون این طناب ها و عصاها قرار داده بودند که با تابش آفتاب، و گرم شدن این ماده فوق العاده فرار، حرکات مختلف و سریعی به آنها دست داد.

این حرکات مسلماً راه رفتن نبود، ولی با تلقین هائی که ساحران به مردم کرده بودند، و صحنه خاصی که در آنجا به وجود آمده بود، این چنین در چشم مردم مجسم می شد که این موجودات جان گرفته اند و مشغول حرکتند! (تعبیر «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ» یعنی چشم مردم را سحر کردند، نیز اشاره به همین معنی است و همچنین تعبیر «يُخَيَّلُ إِلَيْهِ» یعنی در نظر موسی (علیه السلام) چنین منعکس شد،

نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد).

به هر حال، صحنه بسیار عجیبی بود، ساحران که هم تعدادشان زیاد بود و هم آگاهیشان در این فن، و طرز استفاده از خواص مرموز فیزیکی و شیمیائی اجسام و مانند آن را به خوبی می دانستند، توانستند آن چنان در افکار حاضران نفوذ کنند که این باور برای آنها پیدا شود که این همه موجودات بی جان، جان گرفتند.

غریو شادی از فرعونیان برخاست، گروهی از ترس و وحشت فریاد زده، خود را عقب می کشیدند!

«در این هنگام موسی احساس ترس خفیفی در دل کرد» (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى). «أَوْجَسَ» از ماده «ایجاس» در اصل از «وجس» (بر وزن حبس) به معنی صدای پنهان گرفته شده است، بنابراین «ایجاس» به معنی یک احساس پنهانی و درونی است، و این تعبیر نشان می دهد که ترس درونی موسی (علیه السلام)، سطحی و خفیف بود تازه آن هم به خاطر این نبود که برای صحنه رعب انگیزی که بر اثر سحر ساحران به وجود آمده بود اهمیتی قائل شده باشد.

بلکه از این بیم داشت که نکند مردم تحت تأثیر این صحنه واقع شوند، آن چنان که بازگرداندن آنها آسان نباشد.

و یا پیش از آن که موسی (علیه السلام) مجال نشان دادن معجزه خود را داشته باشد جمعی صحنه را ترک گویند، یا از صحنه بیرونشان کنند و حق آشکار نگردد.

چنان که در خطبه ۴ «نهج البلاغه» می خوانیم: لَمْ يُوجِسْ مُوسَى خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُحَالِ وَ دَوْلِ الضَّلالِ: «موسی (علیه السلام) هرگز به خاطر

خودش در درون دل احساس ترس نکرد، بلکه از آن ترسید که جاهلان غلبه کنند و دولت های ضلال، پیروز شوند» (۱).
با آنچه گفته شد، ضرورتی برای پاسخ های دیگری که در زمینه ترس موسی (علیه السلام) ذکر کرده اند نمی بینیم.

* * *

به هر حال، در این موقع، نصرت و یاری الهی به سراغ موسی (علیه السلام) آمد و فرمان وحی وظیفه او را مشخص کرد، قرآن می گوید: «به او گفتیم: ترس به خود راه مده، تو مسلماً برتری!» (قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى).

این جمله، با قاطعیت تمام، موسی (علیه السلام) را در پیرویش دلگرم می سازد (کلمه «إِنَّ» و تکرار «ضمیر» هر یک تأکید مستقلی است بر این معنی، و همچنین اسمیه بودن این جمله) و به این گونه موسی، قوت قلبش را که لحظات کوتاهی متزلزل شده بود، باز یافت.

* * *

مجدداً به او خطاب شد: «آنچه را در دست راست داری بیفکن تمام آنچه را که آنها ساخته اند می بلعد!» (وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا).

«چرا که کار آنها تنها مکر ساحر است» (إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ).

«و ساحر هر کجا برود، پیروز نخواهد شد» (وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى).

«تَلْقَفْ» از ماده «لقف» (بر وزن وقف) به معنی بلعیدن است ولی «راغب» در «مفردات» می گوید: این کلمه در اصل، به معنی برگرفتن چیزی است با مهارت، خواه به وسیله دهان بوده باشد یا با دست، و بعضی از ارباب لغت آن را

۱ - علی (علیه السلام) این سخن را زمانی می گوید که: از انحراف مردم نگران است و به این حقیقت اشاره می کند که نگرانی من نه به خاطر آن است که در حق تردیدی داشته باشم، من از آن روز که حق را دیدم کمترین تردیدی در آن نکردم، بلکه به خاطر انحراف مردم نگرانم!

به معنی «برگرفتن به سرعت» دانسته اند که در فارسی به جای آن «ربودن» به کار می رود. جالب این که: نمی گوید: «عصایت را بیفکن» بلکه می گوید: «آنچه در دست راست داری بیفکن» این تعبیر، شاید به عنوان بی اعتنائی به عصا باشد و اشاره به این که: عصا وسیله مهمی نیست آنچه مهم است اراده و فرمان خدا است که اگر اراده او باشد، عصا که سهل است کمتر و کوچکتر از آن هم می تواند چنین قدرت نمائی کند!

این نکته نیز قابل ذکر است که: «ساحر» در آیه فوق، بار اول به صورت نکره و بعداً به صورت معرفه و با الف و لام جنس آمده است، این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که: هدف در مرتبه اول آن است که نسبت به کار این ساحران بی اعتنائی شود، و مفهوم جمله این است: کاری که آنها کردند، مکر ساحری بیش نیست، اما در مرتبه دوم این حقیقت را می خواهد تفهیم کند که نه تنها این ساحران هر ساحری در هر زمان و مکانی پیدا شود، پیروز و رستگار نخواهد شد.

نکته ها:

۱ - حقیقت «سحر» چیست؟

گر چه در گذشته مشروحاً در این باره، سخن گفته ایم ولی ذکر چند جمله را اینجا به صورت توضیحی کوتاه مناسب می دانیم:

«سحر» در اصل به معنی هر کار و هر چیزی است که مأخذ آن، مخفی و پنهان باشد، ولی در زبان روزمره، به کارهای خارق العاده ای می گویند که، با استفاده از وسائل مختلف انجام می شود.

گاهی صرفاً جنبه نیرنگ، خدعه، چشم بندی و تردستی دارد. گاهی از عوامل تلقینی در آن استفاده می شود. گاه از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی بعضی از اجسام و مواد. گاه از طریق کمک گرفتن از شیاطین. و همه اینها در آن مفهوم جامع لغوی درج است. در طول تاریخ به داستان های زیادی در زمینه سحر و ساحران برخورد می کنیم، و هم اکنون در عصر ما کسانی که دست به این گونه کارها می زنند، کم نیستند، ولی چون بسیاری از خواص موجوداتی که در گذشته بر توده مردم، مخفی بود در زمان ما آشکار شده است، و حتی کتاب هائی در زمینه آثار اعجاب انگیز موجودات مختلف نوشته اند، قسمت زیادی از سحرهای ساحران از دستشان گرفته شده است. مثلاً در شیمی امروز، اجسام بسیاری را می شناسیم که وزنشان از هوا سبکتر است، و اگر درون جسمی قرار داده شوند، ممکن است آن جسم به حرکت درآید و کسی هم تعجب نمی کند، حتی بسیاری از وسائل بازی کودکان امروز شاید در گذشته یک نوع سحر به نظر می رسید!

امروز در سیرک ها نمایش هائی می دهند که شبیه سحر ساحران گذشته است. با استفاده از چگونگی تابش نور، آینه ها، خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام، صحنه های غریب و عجیبی به وجود می آورند که گاه دهان تماشاچیان از تعجب باز می ماند. البته، اعمال خارق العاده مرتاضان، آن خود داستان دیگری دارد، که بسیار شگفت انگیز است.

در هر حال، سحر چیزی نیست که وجود آن را بتوان انکار کرد، یا به خرافات نسبت داد، چه در گذشته و چه در امروز.

نکته قابل توجه این که: سحر در اسلام، ممنوع، و از گناهان کبیره است؛ چرا که در بسیاری از موارد، باعث گمراه ساختن مردم، تحریف حقایق و متزلزل ساختن پایه عقائد افراد ساده ذهن می شود، البته، این حکم اسلامی مانند بسیاری از احکام دیگر، موارد استثناء نیز دارد، از جمله، فرا گرفتن سحر، برای ابطال ادعای مدعیان دروغین نبوت، و یا برای از بین بردن اثر آن در مورد کسانی که از آن آسیب دیده اند.

در جلد اول ذیل آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره «بقره» نیز مشروحاً در این باره، سخن گفته ایم.

۲- ساحر، هرگز پیروز نمی شود؟

بسیاری می پرسند: اگر ساحران می توانند، اعمال خارق العاده ای شبیه معجزه انجام دهند، چگونه می توان میان کارهای آنها و اعجاز، تفاوت گذاشت؟ و چگونه «سحر با معجزه پهلوی نزند دل خوش دار»!

پاسخ این سؤال، با توجه به یک نکته، روشن می شود و آن این که: کار ساحر متکی به نیروی محدود انسانی است، و معجزه از قدرت بی پایان و لا یزال الهی سرچشمه می گیرد. لذا هر ساحری کارهای محدودی می تواند انجام دهد، و اگر ماورای آن را بخواهند، عاجز می ماند، او تنها کارهائی را می تواند انجام دهد که قبلاً روی آن تمرین داشته و بر آن مسلط است و از پیچ و خم آن آگاه، ولی در غیر آن به کلی عاجز و ناتوان خواهد بود.

در حالی که پیامبران چون از قدرت لا یزال خدا کمک می گرفتند، قادر به انجام هر گونه خارق عادت‌ی بودند، در زمین و آسمان و از هر نوع و هر قبیل. ساحر، هرگز نمی تواند خارق عادت را طبق پیشنهاد مردم انجام دهد، مگر این که: تصادفاً با کار او تطبیق کند (هر چند گاهی دوستان ناشناخته خود را تعلیم می دهند که از وسط جمعیت برخیزند و پیشنهادهایی که قبلاً تعیین شده به صورت ابتدائی مطرح کنند). ولی، پیامبران بارها و بارها معجزات مهمی را که مردم حق طلب، به عنوان سند نبوت می خواستند انجام می دادند، همان گونه که در همین سرگذشت موسی (علیه السلام) نیز مشاهده خواهیم کرد.

از این گذشته، سحر چون یک کار انحرافی است و یک نوع خدعه و نیرنگ، طبعاً روحیاتی هماهنگ آن می خواهد، و ساحران بدون استثناء، افرادی متقلب و خدعه گرند، که از مطالعه و بررسی روحیات و اعمالشان خیلی زود می توان آنها را شناخت، در حالی که اخلاص، پاکی و درستی انبیاء، سندی است که با اعجاز آنها آمیخته و اثر آن را مضاعف می کند (دقت کنید). و شاید روی این جهات است که آیات فوق می گوید: «وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى:» «ساحر هر کجا باشد و در هر شرائط و هر زمان رستگار نمی شود»، و به قول معروف به زودی پته اش روی آب خواهد افتاد؛ چرا که نیرویش محدود است و افکار و صفاتش انحرافی. این موضوع، مخصوص ساحرانی نیست که به مبارزه با انبیاء برخاستند بلکه درباره ساحران به طور کلی صادق است که آنها زود شناخته می شوند و به پیروزی نمی رسند.

- ۷۰ فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّداً قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى
- ۷۱ قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنِ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ
فَلَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَا صُلْبَكُمْ فِي جُذُوعِ
النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَيْنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَ أَبْقَى
- ۷۲ قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا
أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
- ۷۳ إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ
اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى
- ۷۴ إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى
- ۷۵ وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى
- ۷۶ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ
تَزَكَّى

ترجمه:

- ۷۰ - (موسی فرمان خدا را انجام داد.) ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: «ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم!»
- ۷۱ - (فرعون) گفت: «آیا پیش از آن که به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً او بزرگ شماسست که به شما سحر آموخته است! به یقین دست ها و پاهایتان را به طور مخالف قطع می کنم؛ و شما را از تنه های نخل به دار می آویزم؛ و خواهید دانست مجازات

کدام یک از ما دردناک تر و پایدارتر است!»!

۷۲ - گفتند: «سوگند به آن کسی که ما را آفریده، هرگز تو را بر دلائل روشنی که برای ما آمده، مقدم نخواهیم داشت! هر حکمی می خواهی بکن؛ تو تنها در این زندگی دنیا می توانی حکم کنی!

۷۳ - ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهانمان و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی ببخشاید؛ و خدا بهتر و پایدارتر است!»!

۷۴ - هر کس در محضر پروردگارش خطاکار حاضر شود، آتش دوزخ برای اوست؛ در آنجا، نه می میرد و نه زندگی می کند!

۷۵ - و هر کس با ایمان نزد او آید، و اعمال صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند.

۷۶ - باغ های جاویدان بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که همیشه در آن خواهند بود؛ این است پاداش کسی که خود را پاک نماید!

تفسیر:

پیروزی عظیم موسی (علیه السلام)

در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که موسی (علیه السلام) مأمور شد عصای خود را بیفکند تا دستگاه سحر ساحران را نابود سازد.

در آیات مورد بحث، این مسأله تعقیب شده، منتها جمله هائی که روشن بوده است حذف گردیده (موسی عصای خود را افکند، عصا تبدیل به مار عظیمی شد و تمام اسباب و آلات سحر ساحران را بلعید، غوغا و ولوله ای در تمام جمعیت افتاد، فرعون، سخت متوحش شد، و اطرافیانش دهان هاشان از تعجب باز ماند.

ساحران که تا آن زمان با چنین صحنه ای روبرو نشده بودند و به خوبی سحر را از غیر سحر می شناختند، یقین کردند که این امر، چیزی جز معجزه الهی نیست، و این مرد فرستاده خدا است که آنها را دعوت به سوی پروردگارشان می کند، طوفانی در دل آنها به وجود آمد و انقلاب عظیمی در روحشان پدیدار گشت، این جمله ها حذف شده).

اکنون دنباله سخن را از زبان آیات می شنویم:

«ساحران همگی به سجده افتاده گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی (علیه السلام) ایمان آوردیم» (فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى).

تعبیر به «الْقَى» (با استفاده از فعل مجهول) گویا اشاره به این است که آن چنان مجذوب موسی (علیه السلام) و تحت تأثیر معجزه او واقع شدند، که گوئی بی اختیار به سجده افتادند. این نکته نیز قابل توجه است که: به ایمان آوردن تنها قناعت نکردند، بلکه وظیفه خود دیدند: این ایمان را به صورت روشنی و با جمله هائی که هیچ گونه ابهام در آن نباشد، یعنی با تأکید، ایمان خود به پروردگار موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) را اظهار دارند، تا اگر کسانی بر اثر کار آنها گمراه شده اند بازگردند، و از این نظر مسئولیتی بر دوش آنها باقی نماند!

بدیهی است این عمل ساحران، ضربه سنگینی بر پیکر فرعون، حکومت جبار، خودکامه و بیدادگرش وارد ساخت، و تمام ارکان آن را به لرزه درآورد؛ چرا که مدت ها در سرتاسر «مصر» روی این مسأله تبلیغ شده بود، ساحران را از هر گوشه و کنار گردآوری کرده بودند، و هر گونه پاداش و امتیازی برای آنها در صورت پیروزی، قائل شده بود.

اما الآن مشاهده می کند همانها که در صف اول مبارزه بودند یک باره تسلیم دشمن، نه تسلیم، که مدافع سرسخت او شدند، و این مسأله ای بود که هرگز برای فرعون قابل پیش بینی نبود، و بدون شک، گروهی از مردم نیز به پیروی از ساحران به موسی (علیه السلام) و آئینش دل بستند. لذا فرعون، چاره ای جز این ندید که با داد، فریاد و تهدیدهای غلیظ و شدید ته مانده حیثیتی را که نداشت، جمع و جور کند، رو به سوی ساحران کرده «گفت: آیا پیش از آن که به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! (قَالَ أَمُتُّمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أُذِنَ لَكُمْ)».

این جبار مستکبر، نه تنها مدعی بود که بر جسم و جان مردم، حکومت دارد که می خواست بگوید قلب شما هم در اختیار من و متعلق به من است، و باید با اجازه من تصمیم بگیرد، این همان کاری است که همه فرعون ها در هر عصر و زمان، طرفدار آنند.

بعضی مانند فرعون مصر، ناشیانه به هنگام دستپاچگی بر زبان جاری می کنند، و بعضی مرموزانه و با استفاده از وسائل تبلیغاتی و ارتباط جمعی و انواع سانسورها عملاً این حق را برای خود قائلند و معتقدند نباید به مردم اجازه اندیشیدن مستقل داد، بلکه، حتی گاهی به نام آزادی اندیشه، باید این سلب آزادی را بر مردم تحمیل کرد.

به هر حال، فرعون به این قناعت نکرد، فوراً وصله ای به دامان ساحران چسبانیده آنها را متهم کرد، و گفت: «او بزرگ شما است، او کسی است که سحر به شما آموخته»، و تمام اینها توطئه است با نقشه قبلی!! (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السُّحْرَ).

بدون شک فرعون می دانست و یقین داشت این سخن دروغ است، و

اساساً چنین توطئه ای که سرتاسر مصر را فراگیرد، و مأموران مخفی و جاسوسان او از آن بی خبر بمانند، امکان پذیر نیست.

اصولاً، فرعون موسی(علیه السلام) را در آغوش خود پرورش داده بود، و غیبت او از مصر برایش مسلّم بود، اگر او بزرگ ساحران مصر بود همه جا به این عنوان معروف می شد، و چیزی نبود که بتوان آن را مخفی کرد.

ولی می دانیم قلدرها و زورگویان، وقتی موقعیت نامشروع خود را در خطر ببینند از هیچ دروغ و تهمتی باک ندارند.

تازه به این نیز قناعت نکرد، و ساحران را با شدیدترین لحنی، تهدید به مرگ نموده گفت: «سوگند یاد می کنم که دست و پاهای شما را به طور مخالف قطع می کنم، و بر فراز شاخه های بلند نخل به دار می آویزم، تا بدانید مجازات من دردناک تر و پایدارتر است، یا مجازات خدای موسی و هارون؟» (فَلَا قُطْعَنَ أُيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَا صَلْبَنَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَ أَبْقَى). (۱)

در حقیقت جمله «أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً» اشاره به تهدیدی است که موسی(علیه السلام) قبلاً کرده بود و مخصوصاً به ساحران قبل از این ماجرا گوشزد کرد که: اگر شما بر خدا دروغ ببندید، شما را با عذاب و مجازات خود ریشه کن خواهد کرد.

تعبیر به «مِنْ خِلَافٍ» (دست و پای شما را به طور مخالف قطع می کنم) اشاره به آن است که دست راست با پای چپ یا به عکس، و شاید انتخاب این نوع شکنجه برای ساحران به خاطر این بوده است که: با این وضع، انسان دیرتر

۱ - معروف این است: «فِي» در جمله «وَلَا صَلْبَنَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» به معنی «علی» است، یعنی شما را بر درختان نخل به دار می آویزم، ولی «فخر رازی» معتقد است: «فِي» در اینجا معنی خود را می بخشد؛ چرا که «فِي» برای ظرفیت است و ظرفیت هر چیزی متناسب آن است، و می دانیم: چوبه دار همچون ظرف برای کسی است که به دار آویخته می شود (ولی این توجیه، چندان صحیح به نظر نمی رسد).

می میرد یعنی خونریزی کندتر انجام می گیرد و شکنجه بیشتری خواهند دید، به علاوه گویا می خواهد بگوید: هر دو سمت بدن شما را ناقص می کنم.

و اما تهدید به این که شما را بر درختان نخل به دار می آویزم شاید به خاطر این بوده است که: این درختان از بلندترین درختانند و همه کس از دور و نزدیک کسی را که به آن آویخته باشد می بیند.

این نکته نیز قابل ملاحظه است که: در عرف آن زمان، دار زدن آن چنان که در عرف ما معمول است نبوده، طناب دار را به گردن شخصی که می خواستند او را دار بزنند نمی انداختند، بلکه به دست ها یا شانه ها می بستند، تا زجرگش شود.

اما ببینیم عکس العمل ساحران در برابر این تهدیدهای شدید فرعون چه بود؟ آنها نه تنها مرعوب نشدند، جا نخوردند، و از میدان بیرون نرفتند، که حضور خود را در صحنه به طور قاطع تری ثابت کردند و «گفتند: به خدائی که ما را آفریده است ما هرگز تو را بر این دلایل روشنی که به سراغ ما آمده مقدم نخواهیم داشت» (قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا).

«تو هر حکمی می خواهی بکن» (فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ).

اما بدان «تو تنها می توانی در زندگی این دنیا قضاوت کنی» (ولی در آخرت ما پیروزیم و تو گرفتار و مبتلا به شدیدترین کیفرها) (إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا).

و به این ترتیب، آنها سه جمله کوبنده در برابر فرعون بیان کردند:

نخست این که: مطمئن باش ما آن هدایتی را که یافته ایم با هیچ چیز معاوضه نخواهیم کرد.

دیگر این که: از تهدیدهایت ابداً هراسی نداریم.

و سوم این که: قلمرو حکومت و فعالیت تو همین چهار روز دنیا است.

سپس افزودند: «اگر می بینی ما به پروردگاران ایمان آورده ایم برای آن است که گناهان ما را ببخشد» (ما با سحر و ساحری مرتکب گناهان بسیاری شده ایم) (إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا).

و همچنین «ما را در برابر این گناه بزرگ که تو بر ما تحمیل کردی (سحر در برابر پیامبر خدا) مشمول رحمتش گرداند و خدا از همه چیز بهتر و باقی تر است» (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى).

خلاصه این که: هدف ما پاک شدن از گناهان گذشته، از جمله مبارزه با پیامبر راستین خدا است، ما از این طریق می خواهیم، به سعادت جاویدان برسیم، ولی تو ما را تهدید به مرگ این دنیا می کنی، ما این ضرر کم را در مقابل آن خیر عظیم پذیرا هستیم! در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این که: ظاهراً ساحران با میل خودشان به این میدان گام نهادند، هر چند فرعون وعده های فراوانی به آنها داده بود، چگونه در آیه فوق تعبیر به «اکراه» شده است؟

در پاسخ می گوئیم: هیچ دلیلی در دست نیست که ساحران از آغاز مجبور به پذیرش این دعوت نبودند، بلکه ظاهر جمله: يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ غَلِيمٍ: «مأموران باید بروند و هر ساحر آگاهی را بیاورند» (۱) این است که ساحران آگاه، ملزم به پذیرش بودند، و البته در شرائط حکومت استبدادی و خودکامه فرعونی نیز، این معنی کاملاً طبیعی به نظر می رسد که: در مسیر منویات او، افراد را به اجبار حرکت دهند، و اما قرار دادن جایزه و امثال آن، برای تشویق آنها هیچ منافاتی با

این معنی ندارد؛ چرا که بسیار دیده ایم، حکومت های زورگوی ستمگر در کنار توسل به زور، از تشویق های مادی نیز استفاده می کنند.

این احتمال نیز داده شده است که: در اولین برخورد ساحران با موسی (علیه السلام) روی قرائنی بر آنها روشن شد که: موسی (علیه السلام) حق است، یا لااقل در شک و تردید فرو رفتند، و به همین دلیل در میان آنها «بگو مگو» برخاست چنان که در آیه ۶۲ همین سوره خواندیم «فَتَنَّا زُعُورًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ».

فرعون و دستگاهش از این ماجرا آگاه شدند و آنها را به ادامه مبارزه مجبور ساختند.

ساحران، سپس چنین ادامه دادند: اگر ما ایمان آورده ایم دلیلش روشن است «چرا که هر کس بی ایمان و گنهکار در محضر پروردگارش در قیامت بیاید آتش سوزان دوزخ برای او است» (إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ).

و مصیبت بزرگ او در دوزخ این است که: «نه می میرد و نه زنده می شود» (لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى).

بلکه دائماً در میان مرگ و زندگی دست و پا می زند، حیاتی که از مرگ تلخ تر و مشقت بارتر است.

«و هر کس در آن محضر بزرگ، با ایمان و عمل صالح، وارد شود، درجات عالی در انتظار او است» (وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى).

«بهشت های جاویدانی که نهرها از زیر درختانش جاری است، و جاودانه

در آن خواهند ماند» (جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا).
 «و این است پاداش کسی که با ایمان و اطاعت پروردگار، خود را پاک و پاکیزه کند» (وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى).

در این که: سه آیه اخیر، دنباله گفتار ساحران در برابر فرعون است یا جمله های مستقلی است از ناحیه خداوند که در اینجا به عنوان تکمیل سخنان آنها بیان فرموده، در میان مفسران گفتگو است:

گروهی آن را دنباله کلام ساحران می دانند، و شاید شروع با «إِنَّهُ» که در واقع برای بیان علت است، این نظر را تأیید می کند.

اما شرح و بسطی که در این آیات سه گانه پیرامون سرنوشت مؤمنان صالح و کافران مجرم بیان شده، و با جمله: وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى: «این است پاداش کسی که پاکی برگزیند»، پایان می یابد.

و نیز اوصافی که برای بهشت و دوزخ در آن آمده، نظر دوم را تأیید می کند که اینها از کلام خدا است؛ زیرا ساحران باید در این مدت کوتاه، سهم وافر از آگاهی و علوم الهی پیدا کرده باشند که بتوانند این چنین قاطع و آگاهانه درباره بهشت و دوزخ و سرنوشت مؤمنان و مجرمان قضاوت کنند.

مگر این که: بگوئیم خداوند این سخنان پرمحتوا را - به خاطر ایمانشان - بر زبان آنها جاری ساخت، هر چند از نظر تربیت الهی و نتیجه برای ما هیچ تفاوتی نمی کند که: خداوند فرموده باشد، یا مؤمنان تعلیم یافته از ناحیه خدا، به خصوص این که: قرآن همه را با لحن موافق نقل می کند.

نکته ها:

۱ - علم سرچشمه ایمان و انقلاب است

مهمترین مسأله ای که در آیات فوق به چشم می خورد، دگرگونی عمیق و سریع ساحران در برابر موسی است، آنها به هنگامی که در برابر موسی (علیه السلام)، قرار گرفتند، دشمن سرسخت او بودند، اما با مشاهده نخستین معجزه موسی، چنان تکان خوردند، بیدار شدند و تغییر مسیر دادند که همگان در تعجب فرو رفتند.

این تغییر مسیر سریع و فوری از کفر به ایمان، و از انحراف به درستی و استقامت، و از کژی به راستی، و از ظلمت به نور، چنان همه را غافلگیر ساخت که شاید برای فرعون هم، باورکردنی نبود، و لذا کوشید آن را به یک توطئه حساب شده قبلی نسبت دهد، در حالی که خودش هم می دانست این نسبت، دروغ است.

چه عاملی سبب این دگرگونی عمیق و سریع شد؟ چه عاملی نور ایمان را آن چنان نیرومند در قلب آنها تابانید که حتی حاضر شدند تمام وجود و هستی خود را بر سر این کار بگذارند - و طبق نقل تاریخ - گذاردند؛ چرا که فرعون به تهدید خود جامه عمل پوشانید و آنها را به طرز وحشیانه ای شهید کرد.

آیا عاملی جز علم و آگاهی در اینجا سراغ داریم؟ آنها چون به فنون و رموز سحر آشنا بودند، و به روشنی دریافتند که برنامه موسی (علیه السلام)، سحر نیست بلکه معجزه الهی است، این چنین شجاعانه و قاطعانه تغییر مسیر دادند، و از اینجا به خوبی درمی یابیم که برای دگرگون ساختن افراد، یا جامعه های منحرف، و به وجود آوردن یک انقلاب سریع و راستین، باید قبل از هر چیز به آنها آگاهی داد. (۱)

۱ - در این زمینه در جلد ششم، صفحه ۳۰۵، ذیل آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶ سوره «اعراف» بحث کرده ایم.

۲ - ما تو را بر «بیتات» مقدم نمی داریم

جالب این که: آنها منطقی ترین تعبیر را در برابر فرعون بی منطق، انتخاب کردند. نخست گفتند: ما دلائل روشن آشکاری بر حقانیت موسی (علیه السلام) و دعوت الهیش یافته ایم، و ما هیچ چیز را بر این دلائل روشن مقدم نخواهیم شمرد.

و بعد با جمله: «وَالَّذِي فَطَرَنَا: «سوگند به خدائی که ما را آفریده» این مطلب را تأکید کردند که خود این تعبیر، با توجه به کلمه «فَطَرْنَا» گویا اشاره به فطرت توحیدی آنها است، یعنی ما هم از درون جان نور توحید را می نگریم، هم از دلیل عقل، با این دلائل آشکار، چگونه می توانیم این راه راست را رها کرده و به کج راه های تو گام نهیم؟!»

توجه به این نکته نیز لازم است که: جمعی از مفسران جمله «وَالَّذِي فَطَرَنَا» را سوگند نگرفته اند بلکه آن را عطف بر «ما جاءنا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» می دانند، و بنابراین، معنی مجموع جمله چنین می شود: «ما هرگز تو را بر این دلائل روشن و بر خدائی که ما را آفریده است مقدم نخواهیم شمرد».

ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد، چون عطف این دو بر یکدیگر چندان مناسب نیست (دقت کنید).

۳ - «مجرم»، کیست؟

با توجه به آیات فوق که می گوید: «هر کسی، مجرم وارد صحنه محشر شود، برای او آتش دوزخ است» که ظاهر آن جاودانگی عذاب می باشد، این سؤال پیش می آید: مگر هر مجرمی چنین سرنوشتی دارد؟

ولی با توجه به این که: در آیه بعد، که نقطه مقابل آن را بیان می کند کلمه

«مؤمن» آمده است روشن می شود، منظور از «مجرم» در اینجا، کافر است، به علاوه، استعمال این کلمه به معنی کافر، در بسیاری از آیات قرآن نیز دیده می شود.

مثلاً در مورد قوم «لوط» که هرگز به پیامبرشان ایمان نیاوردند می خوانیم: وَ أَطْرُنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ: «ما بارانی از سنگ بر آنها فرستادیم، ببین پایان کار مجرمان به کجا رسید؟» (۱).

و در سوره «فرقان» آیه ۳۱ می خوانیم: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ: «ما برای هر پیامبری دشمنانی از مجرمان (کافران) قرار دادیم».

۴ - جبر محیط افسانه است؟

سرگذشت ساحران در آیات فوق، نشان داد که: مسأله جبر محیط یک دروغ بیش نیست، انسان، فاعل مختار است و صاحب آزادی اراده، هر زمان تصمیم بگیرد می تواند مسیر خود را از باطل به سوی حق تغییر دهد، هر چند تمام مردم محیط او غرق در گناه، و گرفتار انحراف باشند، ساحرانی که سالیان دراز در آن محیط شرک آلود، خود مرتکب شرک آمیزترین اعمال می شدند به هنگامی که تصمیم گرفتند، حق را پذیرا شوند و در راه آن عاشقانه ایستادگی کنند، از هیچ تهدیدی نترسیدند، و به هدف خود نائل شدند، و به گفته مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی»: كَانُوا أَوَّلَ النَّهَارِ كُفَّارًا سَحَرَةً وَ آخِرَ النَّهَارِ شُهَدَاءَ بَرَّةً: «صبحگاهان کافر بودند و ساحر، اما شامگاهان شهیدان نیکوکار راه حق»! (۲)

و نیز از اینجا به خوبی روشن می شود که: افسانه های مادی ها و مخصوصاً

۱ - اعراف، آیه ۸۴.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۴۶۴ (ذیل آیه ۱۲۶ سوره اعراف).

مارکسیست ها در زمینه پیدایش مذهب تا چه اندازه سست و بی پایه است، آنها عامل هر حرکتی را مسائل اقتصادی می دانند، در حالی که در اینجا کاملاً بر عکس بود؛ زیرا ساحران در آغاز، به خاطر فشار دستگاه فرعون از یکسو، و تشویق های اقتصادی او از سوئی دیگر در میدان مبارزه با حق گام نهادند، ولی ایمان به الله همه اینها را از بین برد، هم مال و مقامی را که فرعون به آنها وعده داده بود بر پای ایمان خود ریختند و هم جان عزیز خویش را بر سر این عشق نهادند!

۷۷ وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي
الْبَحْرِ يَبَساً لَا تَخَافُ دَرْكاً وَلَا تَخْشَى
۷۸ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ
۷۹ وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى

ترجمه:

۷۷ - ما به موسی وحی فرستادیم که: «شبانهِ بندگانم را (از مصر) با خود ببر؛ و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا؛ که نه از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید، و نه از غرق شدن در دریا!»
۷۸ - فرعون با لشگریانش آنها را دنبال کردند؛ و دریا آنان را (در میان امواج خروشان خود) به طور کامل پوشانید!
۷۹ - فرعون قوم خود را گمراه ساخت؛ و هرگز هدایت نکرد!

تفسیر:

نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان
بعد از ماجرای مبارزه موسی (علیه السلام) با ساحران و پیروزی قاطع و چشمگیری بر آنها و ایمان آوردن آن جمعیت عظیم، موسی (علیه السلام) و آئین او رسماً وارد افکار مردم مصر شد. هر چند اکثریت «قبطیان» آن را نپذیرفتند، ولی همیشه برای آنها یک مسأله بود، و بنی اسرائیل تحت رهبری موسی (علیه السلام)، به اتفاق اقلیتی از مصریان، به طور

دائم با فرعونیان درگیر بودند.

سال ها بر این منوال گذشت، و حوادث تلخ و شیرینی روی داد، که قرآن بخش هائی از آن را در سوره «اعراف» از آیه ۱۲۷ به بعد آورده است.

آیات مورد بحث، به آخرین فراز از این ماجراها یعنی برنامه خروج بنی اسرائیل از مصر، اشاره کرده، می فرماید: «ما به موسی، وحی فرستادیم که بندگانم را شبانه از مصر بیرون ببر» (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي).

بنی اسرائیل آماده حرکت به سوی سرزمین موعود (فلسطین) شدند، اما هنگامی که به کرانه های «نیل» رسیدند فرعونیان، آگاه گشتند، فرعون با لشگری عظیم آنها را تعقیب کرد، آنها خود را در محاصره دریا و دشمن دیدند، از یک سو رود عظیم «نیل»، از سوی دیگر دشمن نیرومند خونخوار و خشمگین!

اما خدا که می خواست این جمعیت ستم کشیده محروم و با ایمان را از چنگال ظالمان رهائی بخشد، و ستمگران را به دیار فنا بفرستد.

به موسی (علیه السلام) چنین دستور داد: «راهی خشک برای آنها، در دریا بگشا!» (فَاضْرِبْ لَهُم مَّطَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا).

راهی که هر گاه در آن گام بگذاری «نه از تعقیب فرعونیان می ترسی، نه از غرق شدن در دریا» (لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَخْشَى).

جالب این که: نه تنها راه گشوده شد، بلکه این راه، به فرمان خدا، راه خشکی بود، با این که: معمولاً چنین است که اگر آب رودخانه یا دریا، کنار برود باز اعماق آن تا مدت ها غیر قابل عبور است.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «دَرْك» (بر وزن مرگ) به معنی پائین ترین عمق دریا است، و به طنابی که متصل به طناب دیگری می کنند، تا به آب برسد «دَرْك» (بر وزن محک) گفته می شود، و همچنین به خساراتی که دامنگیر انسان

می شود، «درک» می گویند، «درکات نار» در برابر «درجات جنت» به معنی مراحل پائین دوزخ است.

ولی، با توجه به این که (طبق آیه ۶۱ سوره شعراء) بنی اسرائیل به هنگامی که از آمدن لشگر فرعون با خبر شدند، به موسی (علیه السلام) گفتند: إِنَّا لَمُدْرَكُونَ: «ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم».

به نظر می رسد که منظور از «درک» در آیه مورد بحث، آن است که شما چنین گرفتاری پیدا نخواهید کرد، و منظور از «لَا تَخْشَى» آن است که خطری از ناحیه دریا نیز شما را تهدید نمی کند.

و به این ترتیب، موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل وارد جاده هائی شدند که در درون دریا با کنار رفتن آب ها پیدا شدند، در این هنگام، فرعون به همراه لشکریانش به کنار دریا رسید، و با این صحنه غیر منتظره و شگفت انگیز روبرو شد: «فرعون لشکریان خود را به دنبال بنی اسرائیل فرستاد و خود نیز وارد همان جاده ها شد» (فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ). (۱) مسلماً ارتش فرعون در آغاز، اکراه داشت که در این جای خطرناک ناشناخته گام بگذارد، و بنی اسرائیل را تعقیب کند، حداقل، مشاهده چنین معجزه شگرفی کافی بود که آنها را از ادامه این راه باز دارد.

ولی فرعون که باد غرور و نخوت، مغزش را پر کرده بود، و در لجاجت و خیره سری غوطه‌پور بود، بی اعتنا از کنار چنین معجزه بزرگی گذشت، و لشکر خود را تشویق به ورود در این جاده های ناشناخته دریائی کرد!

۱ - در تفسیر جمله بالا احتمال دیگری نیز داده شده که: «باء» در «بِجُنُودِهِ» به معنی «مَعَ» بوده باشد، و مجموع جمله چنین معنی می دهد: «فرعون همراه لشکرش بنی اسرائیل را تعقیب کردند»، هر چند میان این دو تفسیر تفاوت چندانی نیست.

از این سو آخرین نفر لشکر فرعون وارد دریا شد، و از آن سو آخرین نفر از بنی اسرائیل خارج گردید.

در این هنگام، به امواج آب فرمان داده شد، به جای نخستین بازگردند. امواج همانند ساختمان فرسوده ای که پایه آن را بکشند یک باره فرو ریختند «و دریا آنها را در میان امواج خروشان خود، پوشاند، پوشاندنی کامل» (فَغَشَّيْهُمْ مِنْ أَلِيمٍ مَا غَشَّيْهُمْ). (۱) و به این ترتیب، یک قدرت جبار ستمگر با لشکر نیرومند و قهارش در میان امواج آب غوطه‌ور شدند، و طعمه آماده ای برای ماهیان دریا!

آری، «فرعون، قوم خود را گمراه ساخت و هرگز هدایتشان نکرد» (وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى).

درست است که جمله «أَضَلَّ» و جمله «مَا هَدَى» تقریباً یک مفهوم را می‌رساند، و شاید به همین جهت، بعضی از مفسرین آن را تأکید دانسته‌اند، ولی، ظاهر این است که: این دو، با هم تفاوتی دارد و آن این که «أَضَلَّ» اشاره به گمراه ساختن است، و «مَا هَدَى» اشاره به عدم هدایت بعد از روشن شدن گمراهی است.

توضیح این که: یک رهبر، گاهی اشتباه می‌کند، و پیروانش را به جاده انحرافی می‌کشاند، اما به هنگامی که متوجه شد، فوراً آنها را به مسیر صحیح باز می‌گرداند، اما فرعون آن چنان لجاجتی داشت که پس از مشاهده گمراهی، باز حقیقت را برای قومش بیان نکرد، و همچنان آنها را در بی‌راهه‌ها کشاند تا

۱ - «یَم» به معنی دریا و همچنین رودخانه عظیم است، بعضی از محققان معتقدند: این یک لغت قدیم مصری است نه عربی، (برای توضیح بیشتر به جلد ششم، پاورقی صفحه ۳۲۷ مراجعه فرمائید).

خودش و آنها نابود شدند.

و به هر حال، این جمله در واقع سخن فرعون را که در سوره «غافر» آیه ۲۹ آمده، نفی می کند: «وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ: «من شما را جز به راه راست هدایت نمی کنم» حوادث نشان داد که: این جمله دروغ بزرگی بوده همانند دروغ های دیگرش.

- ۸۰ یا بَنی إِسْرَئِیلَ قَدْ اَنْجَيْنَاکُمْ مِنْ عَدُوِّکُمْ وَ وَاَعْدَانَاکُمْ جَانِبَ الطُّورِ
الْاَیْمَنِ وَ نَزَّلْنَا عَلَیْکُمْ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى
۸۱ کُلُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِیْهِ فِیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِیْ وَ
مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِیْ فَقَدْ هَوَى
۸۲ وَ اِنِّیْ لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدٰی

ترجمه:

- ۸۰ - ای بنی اسرائیل! ما شما را از (چنگال) دشمنان نجات دادیم؛ و در طرف راست کوه
طور، با شما وعده گذاردیم؛ و «من» و «سلوی» بر شما نازل کردیم!
۸۱ - بخورید از روزی های پاکیزه ای که به شما داده ایم، و در آن طغیان نکنید، که غضب من
بر شما وارد شود و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می کند!
۸۲ - و من هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می
آمرزم!

تفسیر:

تنها راه نجات

به دنبال بحث گذشته که: نجات بنی اسرائیل را به صورت یک اعجاز بزرگ از چنگال
فرعونیان بیان می کرد، در سه آیه فوق، روی سخن به بنی اسرائیل به طور کلی و در هر عصر
و زمان کرده، و نعمت های بزرگی را که خداوند به آنان بخشیده است یادآور می شود، و راه
نجات را به آنان نشان می دهد.

نخست می گوید: «ای بنی اسرائیل ما شما را از چنگال دشمنانتان رهایی بخشیدیم» (یا بَنی إِسْرَائِیلَ قَدْ أَتَجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ).

بدیهی است، پایه هر فعالیت مثبتی، نجات و رهایی از چنگال عوامل سلطه جو و کسب استقلال و آزادی است، و به همین دلیل، قبل از هر چیز به آن اشاره شده است.

آنگاه به یکی از نعمت های مهم معنوی اشاره کرده، می گوید: «ما شما را به میعادگاه مقدسی دعوت کردیم، در طرف راست طور، آن مرکز وحی الهی» (وَاعِدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ). این اشاره به جریان رفتن موسی (علیه السلام) به اتفاق جمعی از بنی اسرائیل به میعادگاه «طور» است، در همین میعادگاه بود که، خداوند الواح تورات را بر موسی نازل کرد، با او سخن گفت و جلوه خاص پروردگار را همگان مشاهده کردند. (۱)

و سرانجام، به یک نعمت مهم مادی که از الطاف خاص خداوند نسبت به بنی اسرائیل سرچشمه می گرفت، اشاره کرده می فرماید: «ما مِنّْ و سلوی بر شما نازل کردیم» (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمْ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى).

در آن بیابانی که سرگردان بودید، و غذای مناسبی نداشتید، لطف خدا به یاریتان شتافت، و از غذای لذیذ و خوشمزه ای به مقداری که به آن احتیاج داشتید در اختیارتان قرار داد، و از آن استفاده می کردید.

در این که منظور از «مَنّْ» و «سلوی» چیست؟ مفسران بحث های فراوانی دارند که در جلد اول همین تفسیر (ذیل آیه ۵۷ سوره بقره) بیان کردیم، و پس از ذکر سخنان مفسران دیگر گفتیم: بعید نیست:

۱ - شرح مبسوط این ماجرا را در جلد ششم، سوره «اعراف»، ذیل آیات ۱۵۵ و ۱۵۶، (صفحه ۳۸۸) مطالعه فرمائید.

«من» یک نوع عسل طبیعی بوده که در کوه های مجاور آن بیابان وجود داشته، و یا شیرهای نیروبخش مخصوص نباتی بوده که در درختانی که در گوشه و کنار آن بیابان می روئیده آشکار می گردید.

و «سلوی» نوعی پرندۀ حلال گوشت شبیه به کبوتر بوده است.
برای توضیح بیشتر به جلد اول ذیل آیه فوق مراجعه فرمائید.

در آیه بعد، به دنبال ذکر این نعمت های سه گانه پر ارزش، آنها را چنین مخاطب می سازد: «از روزی های پاکیزه ای که به شما دادیم بخورید، ولی در آن طغیان نکنید» (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِيْهِ).

طغیان در نعمت ها آن است که انسان به جای این که: از آنها در راه اطاعت خدا و طریق سعادت خویش استفاده کند، آنها را وسیله ای برای گناه، ناسپاسی، کفران و گردنکشی و اسرافکاری قرار دهد، همان گونه که بنی اسرائیل چنین کردند، این همه نعمت های الهی را دریافت داشتند و سپس راه کفر و طغیان و گناه را پیمودند.

و به دنبال آن، به آنها هشدار می دهد: «اگر طغیان کنید، غضب من دامن شما را خواهد گرفت» (فَيَجْلِلُ عَلَيْكُمْ غَضَبِي).

«و هر کس غضب من بر او وارد شود، سقوط می کند» (وَمَنْ يَجْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى).
«هوی» در اصل، به معنی سقوط کردن از بلندی است، که معمولاً نتیجه آن، نابودی است، به علاوه، در اینجا اشاره به سقوط مقامی و دوری از قرب پروردگار و رانده شدن از درگاهش نیز می باشد.

و از آنجا که همیشه باید هشدار و تهدید با تشویق و بشارت، همراه باشد تا نیروی خوف و رجا را که عامل اصلی تکامل است یکسان برانگیزد، و درهای بازگشت به روی توبه کاران را بگشاید، آیه بعد، چنین می گوید: «مَنْ كَسَانِي رَا كَه تَوْبَه كَنَنْد، اِيْمَان اَوْرَنْد و عَمَل صَالِح اَنْجَام دَهَنْد و سِپَس هِدَايَت يَابَنْد مِي اَمْرَزَم» (وَ اِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَ اَمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى). با توجه به این که: «عَفَّار» صیغه مبالغه است نشان می دهد: خداوند چنین افراد را نه تنها یک بار که بارها مضمول آمرزش خود قرار می دهد.

قابل توجه این که: نخستین شرط توبه، بازگشت از گناه است، و بعد از آن که صفحه روح انسان از این آلودگی شستشو شد، شرط دوم آن است که نور ایمان به خدا و توحید بر آن بنشیند.

و در مرحله سوم، باید شکوفه های ایمان و توحید که اعمال صالح و کارهای شایسته است بر شاخسار وجود انسان ظاهر گردد.

ولی در اینجا بر خلاف سایر آیات قرآن که فقط از توبه و ایمان و عمل صالح سخن می گوید، شرط چهارمی تحت عنوان «ثُمَّ اهْتَدَى» اضافه شده است.

در معنی این جمله، مفسران بحث های فراوانی دارند که از میان همه آنها دو تفسیر، جالب تر به نظر می رسد:

نخست این که: اشاره به ادامه دادن راه ایمان، تقوا و عمل صالح است، یعنی توبه، گذشته را می شوید و باعث نجات می شود، مشروط بر این که: بار دیگر شخص توبه کار، در همان دره شرک و گناه، سقوط نکند و دائماً مراقب باشد که وسوسه های شیطان و نفس او را به خط سابق باز نگرداند.

دیگر این که: این جمله، اشاره به لزوم قبول ولایت و پذیرش رهبری

رهبران الهی است، یعنی توبه، ایمان و عمل صالح آنگاه باعث نجات است که در زیر چتر هدایت رهبران الهی قرار گیرد، در یک زمان موسی(علیه السلام)، و در زمان دیگر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، در یک روز امیر مؤمنان علی(علیه السلام) و امروز حضرت مهدی(علیه السلام) می باشد.

چرا که یکی از ارکان دین، پذیرش دعوت پیامبر و رهبری او و سپس پذیرش رهبری جانشینان او می باشد.

مرحوم «طبرسی» ذیل این آیه، از امام باقر(علیه السلام) چنین نقل می کند: «منظور از جمله «ثُمَّ اهْتَدَى» هدایت به ولایت ما اهل بیت است».

سپس اضافه کرد: «فَوَلَّيْنَا لَؤْلُؤَ أَنْ رَجُلًا عَبْدَ اللَّهِ عُمَرُ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ثُمَّ مَاتَ وَلَمْ يَجِءْ بِوَلَايَتِنَا لَا كَبَّهَ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ»

«به خدا سوگند اگر کسی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام (نزدیک خانه کعبه) عبادت کند، و سپس از دنیا برود در حالی که ولایت ما را نپذیرفته باشد، خداوند او را به صورت در آتش جهنم خواهد افکند».

این روایت را محدث معروف اهل تسنن، «حاکم ابوالقاسم حسکانی» نیز نقل کرده است.(۱)
روایات متعدد دیگری نیز در همین زمینه از امام زین العابدین(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) و از شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده است.

برای این که: بدانیم ترک این اصل، تا چه حدّ مرگبار است، کافی است آیات بعد را بررسی کنیم، که: چگونه بنی اسرائیل به خاطر ترک ولایت و بیرون رفتن از خط پیروی موسی(علیه السلام) و جانشینش هارون(علیه السلام) گرفتار گوساله پرستی، شرک و کفر شدند.

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

و از اینجا روشن می شود این که «آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» بعد از ذکر پاره ای از این روایات، گفته است:

وجوب محبت اهل بیت نزد ما جای تردید نیست ولی این ارتباطی به بنی اسرائیل و عصر موسی ندارد، سخن بی اساسی است.

چرا که اولاً بحث از محبت نیست، بلکه سخن از قبول رهبری است.

و ثانیاً منظور انحصار رهبری به ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیست، بلکه در عصر موسی، او و برادرش هارون، رهبر بودند و قبول ولایتشان لازم بود و در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ولایت او و در عصر ائمه اهل بیت (علیهم السلام) ولایت آنها.

این نیز روشن است که: مخاطب این آیه، گر چه بنی اسرائیل هستند، ولی انحصار به آنها ندارد، هر فرد یا گروهی که این مراحل چهارگانه را طی کنند مشمول غفران و عفو خدا خواهند شد.

- ۸۳ وَ مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى
- ۸۴ قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى
- ۸۵ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ
- ۸۶ فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي
- ۸۷ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ
- ۸۸ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَداً لَهُ خَوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ
- ۸۹ أَمْ فَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا
- ۹۰ وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي
- ۹۱ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى

ترجمه:

۸۳ - ای موسی! چه چیز سبب شد که از قومت پیشی گیری، و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی؟!

۸۴ - عرض کرد: «پروردگارا! آنان در پی منند؛ و من به سوی تو شتاب کردم، تا از من خشنود شوی!»

۸۵ - فرمود: «ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت!»

۸۶ - موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکوئی به شما نداد؟! آیا مدت جدائی من از شما به طول انجامید، یا می خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟!»

۸۷ - گفتند: «ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم؛ بلکه مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکندیم!» و سامری این چنین القاء کرد.

۸۸ - و برای آنان مجسمه گوساله ای که صدائی همچون صدای گوساله (واقعی) داشت پدید آورد؛ و گفتند: «این خدای شما، و خدای موسی است!» و او فراموش کرد.

۸۹ - آیا نمی بینند که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی دهد، و مالک هیچ گونه سود و زیانی برای آنها نیست؟!

۹۰ - و پیش از آن، هارون به آنها گفته بود: «ای قوم من! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته اید! پروردگار شما خداوند رحمان است! پس، از من پیروی کنید، و فرمانم را اطاعت نمائید!»

۹۱ - ولی آنها گفتند: «ما همچنان گرد آن می گردیم (و به پرستش گوساله ادامه می دهیم) تا موسی به سوی ما بازگردد!»

تفسیر:

غوغای «سامری»!

در این آیات، فراز مهم دیگری از زندگی موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل مطرح شده، و آن مربوط به رفتن موسی (علیه السلام) به اتفاق نمایندگان بنی اسرائیل به میعادگاه

طور و سپس گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیاب آنها است. برنامه این بود که: موسی (علیه السلام) برای گرفتن احکام «تورات»، به کوه «طور» برود، و گروهی از بنی اسرائیل نیز او را در این مسیر، همراهی کنند، تا حقایق تازه ای درباره خداشناسی و وحی در این سفر، برای آنها آشکار گردد. ولی از آنجا که شوق مناجات با پروردگار و شنیدن آهنگ وحی در دل موسی (علیه السلام) شعله‌ور بود، آن چنان که سر را از پا نمی شناخت، و همه چیز حتی خوردن، آشامیدن و استراحت را - طبق روایات - در این راه فراموش کرده بود، با سرعت این راه را پیمود، و قبل از دیگران، تنها به میعادگاه پروردگار رسید. در اینجا وحی بر او نازل شد: «ای موسی! چه چیز سبب شد که پیش از قومت به اینجا بیائی و در این راه عجله کنی؟! (وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى).

* * *

و موسی (علیه السلام) بلافاصله عرض کرد: پروردگارا! آنها به دنبال منند، و من برای رسیدن به میعادگاه و محضر وحی تو، شتاب کردم تا از من خشنود شوی» (قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَيَّ أَثَرِي وَ عَاجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى). نه تنها عشق مناجات تو و شنیدن سخنت مرا بی قرار ساخته بود، که مشتاق بودم هر چه زودتر قوانین و احکام تو را بگیرم و به بندگان برسانم و از این راه، رضایت تو را بهتر جلب کنم، آری من عاشق رضای توام و مشتاق شنیدن فرمانت.

* * *

ولی بالاخره، در این دیدار، جلوه های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب تمدید شد، و زمینه های مختلفی که از قبل در میان بنی اسرائیل برای

انحراف وجود داشت، کار خود را کرد، «سامری» آن مرد هوشیار منحرف، میان دار شد، و با استفاده کردن از وسائلی که بعداً اشاره خواهیم کرد، گوساله ای ساخت و جمعیت را به پرستش آن فرا خواند.

بدون شک، زمینه هائی مانند: مشاهده گوساله پرستی مصریان، و یا دیدن صحنه بت پرستی (گاوپرستی) پس از عبور از رود نیل، و تقاضای ساختن بتی همانند آنها، و همچنین تمدید میعاد موسی (علیه السلام) و بروز شایعه مرگ او از ناحیه منافقان، و بالاخره، جهل و نادانی این جمعیت، در بروز این حادثه و انحراف بزرگ از توحید به کفر اثر داشت؛ چرا که حوادث اجتماعی معمولاً بدون مقدمه، رخ نمی دهد متنها گاهی این مقدمات آشکار است و گاهی مرموز و پنهان.

به هر حال، شرک در بدترین صورتش دامان بنی اسرائیل را گرفت به خصوص که بزرگان قوم هم در خدمت موسی (علیه السلام) در میعادگاه بودند و تنها رهبر جمعیت هارون (علیه السلام) بود، بی آن که دستیاران مؤثری داشته باشد.

در آنجا بود که: خداوند به موسی (علیه السلام) در همان میعادگاه، «فرمود: ما قوم تو را بعد از تو آزمایش کردیم، ولی از عهده امتحان خوب بیرون نیامدند و سامری آنها را گمراه کرد» (قالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ).

موسی (علیه السلام) با شنیدن این سخن، آن چنان برآشفته که، تمام وجودش گوئی شعله‌ور گشت، شاید به خود می گفت:

سالیان دراز خون جگر خوردم، زحمت کشیدم، و با هر گونه خطر روبرو شدم، تا این جمعیت را با توحید آشنا ساختم، اما افسوس! و صد افسوس! با چند روز غیبت من، زحمتام بر باد رفت!

لذا بلا فاصله «موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت»

(فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا).

هنگامی که چشمش به آن صحنه بسیار زننده گوساله پرستی افتاد، «فریاد برآورد ای قوم من! مگر پروردگار شما وعده نیکوئی به شما نداد» (قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا).

این وعده نیکو، یا وعده ای بوده که در زمینه نزول «تورات» و بیان احکام آسمانی در آن، به بنی اسرائیل داده شده بود.

یا وعده نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت زمین شدن. و یا وعده مغفرت و آمرزش برای کسانی که توبه کنند، ایمان و عمل صالح داشته باشند و یا همه این امور.

سپس افزود: «آیا مدت جدائی من از شما به طول انجامیده؟! (أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ). اشاره به این که: بر فرض که مدت وعده بازگشت من از سی روز، به چهل روز تمدید شد، این، زمانی طولانی نیست، آیا شما نباید در این مدت کوتاه، خودتان را حفظ کنید؟ حتی اگر سال ها من از شما دور بمانم آئین خدا را که به شما تعلیم داده ام، و معجزاتی را که با چشم خود مشاهده کرده اید، باید بر شما حاکم باشد.

«یا با این عمل زشت خود می خواستید، غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید» (أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي). (۱)
من با شما عهد کرده بودم که: بر خط توحید و راه اطاعت خالصانه پروردگار

۱ - بدیهی است هیچ کس تصمیم نمی گیرد، غضب پروردگار را برای خود بخرد، منظور از این عبارت این است: عمل شما آن چنان است که گویا چنین تصمیمی را درباره خود گرفتید.

بایستید و کمترین انحرافی از آن پیدا نکنید، اما شما گویا همه سخنان مرا در غیاب من فراموش کردید، و از اطاعت فرمان برادرم هارون (علیه السلام) نیز سرپیچی کردید.

بنی اسرائیل، که خود را در برابر اعتراض شدید موسی (علیه السلام) دیدند و متوجه شدند به راستی کار بسیار بدی انجام داده اند، در مقام عذرتراشی برآمده «گفتند: ما وعده تو را به میل و اراده خود تخلف نکردیم» (قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا). (۱)

در واقع این ما نبودیم که به اراده خود گرایش به گوساله پرستی پیدا کردیم «لکن مبالغی از زینت آلات فرعونیان به همراه ما بود که ما آنها را از خود دور ساختیم، و سامری نیز آن را افکند» (وَلَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ).

در این که: بنی اسرائیل چه کردند؟ و سامری چه کرد؟ و جمله های آیات فوق دقیقاً چه معنی دارد؟ مفسران بحث هائی دارند که در مجموع فرق زیادی از نظر نتیجه ندارد.

بعضی گفته اند: «قَذَفْنَاهَا» یعنی ما زینت آلاتی را که قبل از حرکت از مصر از فرعونیان گرفته بودیم، در آتش افکندیم، سامری هم آنچه داشت نیز در آتش افکند تا ذوب شد و از آن گوساله ساخت.

۱ - «مَلِك» (بر وزن درک) و «مَلِك» (بر وزن پلک) هر دو به معنی مالک بودن چیزی است و منظور بنی اسرائیل این بوده که ما صاحب اختیار و مالک این کار نبودیم بلکه آن چنان تحت تأثیر واقع شدیم که دل و دین از کف ما ربوده شد.

بعضی از مفسران این جمله را مربوط به اقلیتی از بنی اسرائیل دانسته اند که عبادت گوساله نکردند (می گویند: ششصد هزار نفر از آنها گوساله پرست شدند، فقط دوازده هزار نفر بر توحید باقی ماندند) ولی تفسیری که در بالا گفتیم صحیح تر به نظر می رسد.

بعضی گفته اند: معنی جمله این است: ما زینت آلات را از خود دور ساختیم و سامری آن را برداشت و در آتش افکند، تا از آن گوساله بسازد.

این احتمال نیز وجود دارد که: جمله «فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ» اشاره به مجموع برنامه و طرحی است که سامری اجرا کرد.

به هر حال، معمول است که وقتی بزرگی زیردستان خود را درباره گناهی که مرتکب شده اند، ملامت می کند، آنها سعی دارند، گناه را از خود رد کنند و به گردن دیگری بیفکنند، گوساله پرستان بنی اسرائیل، که با میل و اراده خود از توحید به شرک گرائیده بودند، خواستند: تمام گناه را بر گردن سامری بیفکنند.

در هر صورت «سامری» از زینت آلات فرعونیان که از طریق ظلم و گناه در دست فرعونیان قرار گرفته بود، و ارزشی جز این نداشت که خرج چنین کار حرامی بشود، آری، از مجموع این زینت آلات «مجسمه گوساله ای را برای آنها تهیه کرد، جسد بی جانی که صدائی همچون گوساله داشت» (فَأُخْرِجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ). (۱)

بنی اسرائیل که این صحنه را دیدند، ناگهان همه تعلیمات توحیدی موسی (علیه السلام) را به دست فراموشی سپردند و به یکدیگر «گفتند: این است خدای شما و خدای موسی» (فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى).

این احتمال نیز وجود دارد که: گوینده این سخن، «سامری» و دستیاران و مؤمنان نخستین او بوده اند.

«و به این ترتیب، سامری عهد و پیمانش را با موسی، بلکه با خدای موسی فراموش کرد» و مردم را به گمراهی کشاند (فَنَسِيَ).

۱ - «خُوار» به معنی صدای گاو، و گوساله است و گاهی به صدای شتر نیز گفته می شود.

این که: بعضی از مفسران، نسیان را در اینجا به معنی گمراهی و رفتن از بیراهه، تفسیر کرده اند، یا فاعل نسیان را موسی (علیه السلام) دانسته گفته اند: این جمله سخن «سامری» است، و می خواهد بگوید: موسی (علیه السلام) فراموش کرده است که این گوساله خدای شما است، همه اینها مخالف ظاهر آیه است، ظاهر همان است که در بالا گفتیم که: منظور این است: سامری عهد و پیمانش را با موسی (علیه السلام) و خدای موسی به دست فراموشی سپرد و راه بت پرستی پیش گرفت.

در اینجا خداوند به عنوان توبیخ و سرزنش این بت پرستان، می گوید: «آیا آنها نمی بینند این گوساله پاسخ آنها را نمی دهد و هیچگونه ضرری از آنها دفع نمی کند و منفعتی برای آنها فراهم نمی سازد» (أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا). یک معبود واقعی حداقل باید بتواند سؤالات بندگان را پاسخ گوید، آیا تنها شنیده شدن صدای گوساله، از این مجسمه طلائی، صدائی که هیچ اراده و اختیاری در آن احساس نمی شد، می تواند دلیل پرستش باشد.

و به فرض، که پاسخ سخنان آنها را هم بدهد، تازه موجودی می شود، همچون یک انسان ناتوان که مالک سود و زیان دیگری و حتی خودش نیست آیا با این حال می تواند معبود باشد؟!

کدام عقل اجازه می دهد که: انسان یک مجسمه بی جان را که گاه گاه صدائی نامفهوم از آن برمی خیزد، پرستش کند؟ و در برابرش سر تعظیم فرود آورد؟

بدون شک، در این قال و غوغا، هارون جانشین موسی (علیه السلام) و پیامبر بزرگ خدا دست از رسالت خویش برنداشت، و وظیفه مبارزه با انحراف و فساد را تا

آنجا که در توان داشت انجام داد، چنان که قرآن می گوید:

«هارون قبل از آمدن موسی از میعادگاه، به بنی اسرائیل این سخن را گفته بود که: شما مورد آزمایش سختی قرار گرفته اید» فریب نخورید و از راه توحید منحرف نشوید (وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ).

سپس اضافه کرد: «پروردگار شما مسلماً همان خداوند بخشنده ای است که این همه نعمت به شما مرحمت کرده» (وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ).

برده بودید، شما را آزاد ساخت.

اسیر بودید رهائی بخشید.

گمراه بودید هدایت کرد.

پراکنده بودید در سایه رهبری یک مرد آسمانی، شما را جمع و متحد نمود.

جاهل و گمراه بودید، نور علم بر شما افکند، و به صراط مستقیم توحید هدایتتان نمود.

«اکنون که چنین است، شما از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمائید» (فَاتَّبِعُونِي وَاطِيعُوا أَمْرِي).

مگر فراموش کرده اید برادرم موسی، مرا جانشین خود ساخته و اطاعت را بر شما فرض کرده است، چرا پیمان شکنی می کنید؟ چرا خود را به درّه نیستی سقوط می دهید؟

ولی بنی اسرائیل چنان لجوجانه به این گوساله چسبیده بودند که منطق نیرومند و دلایل روشن این مرد خدا، و رهبر دلسوز در آنها مؤثر نیفتاد، با صراحت اعلام مخالفت با هارون(علیه السلام) کرده «گفتند: ما همچنان به پرستش این گوساله ادامه می دهیم، تا موسی به سوی ما بازگردد» (قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ

حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى). (۱)

خلاصه، دو پا را در یک کفش کردند، و گفتند: مطلب همین است و غیر این نیست، باید برنامه گوساله پرستی، همچنان ادامه یابد تا موسی برگردد، و از او داوری بطلبیم: ای بسا خود او هم همراه ما در برابر گوساله سجده کند!! بنابراین خودت را زیاد خسته مکن، و دست از سر ما بردار!

و به این ترتیب، هم فرمان مسلم عقل را زیر پا گذاشتند، و هم فرمان جانشین رهبرشان را. ولی به طوری که مفسران نوشته اند - و قاعده نیز چنین اقتضا می کند - هنگامی که هارون (علیه السلام) رسالت خود را در این مبارزه انجام داد، و اکثریت پذیرا نشدند، به اتفاق اقلیتی که تابع او بودند، از آنها جدا شد، و دوری گزید، مبادا! اختلاط آنها با یکدیگر دلیلی بر امضای برنامه های انحرافیشان گردد.

عجیب این که: بعضی از مفسران، نقل کرده اند: این دگرگونی های انحرافی در بنی اسرائیل، تنها در چند روز کوتاه واقع شد، هنگامی که ۳۵ روز از رفتن موسی (علیه السلام) به میعادگاه گذشت، سامری، دست به کار شد، و از بنی اسرائیل خواست تا تمام زیورآلاتی را که از فرعونیان به عاریت گرفته بودند، و بعد از داستان غرق آنها، با خود داشتند، جمع کنند، در روز سی و ششم، سی و هفتم و سی و هشتم همه آنها را در بوتۀ ریخت، آب کرد و مجسمه گوساله را ساخت، و در روز سی و نهم آنها را به پرستش آن دعوت کرد، و گروه عظیمی (طبق پاره ای

۱ - «لَنْ نَّبْرَحَ» از ماده «برح» به معنی زائل شدن است و این که می بینیم جمله «برح الخفاء» به معنی آشکار شدن است، به خاطر این است که: «زائل شدن خفاء» چیزی جز ظهور نیست، و از آنجا که کلمه «لَنْ» به معنی نفی است جمله «لَنْ نَّبْرَحَ» مفهومی این است، پیوسته به این کار ادامه می دهیم.

از روایات ششصد هزار نفر! (۱) آن را پذیرا گشتند، و یک روز بعد، یعنی با پایان گرفتن چهل روز موسی (علیه السلام) بازگشت. (۲)

ولی به هر حال، هارون با اقلیتی در حدود دوازده هزار نفر از مؤمنان ثابت قدم، از جمعیت جدا شدند در حالی که اکثریت جاهل و لجوج نزدیک بود او را به قتل برسانند.

نکته ها:

۱ - شوق دیدار!

برای آنها که از مسأله جاذبه عشق خدا بی خبرند گفتار موسی (علیه السلام) در پاسخ سؤال پروردگار، پیرامون عجله او در شتافتن به میعادگاه پروردگار، ممکن است عجیب آید آنجا که می گوید: وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى: «پروردگارا! من به سوی تو عجله کردم تا رضایت را جلب کنم».

ولی آنها با تمام وجود این حقیقت را درک کرده اند که:

وعده وصل چون شود نزدیک *** آتش عشق تیزتر گردد

به خوبی می دانند چه نیروی مرموزی موسی (علیه السلام) را به سوی میعادگاه «الله» می کشید و آن چنان با سرعت می رفت که حتی قومی را که با او بودند، پشت سر گذاشت.

موسی (علیه السلام) پیش از آن، حلاوت وصال دوست و مناجات با پروردگار را بارها چشیده بود، او می دانست تمام جهان برابر یک لحظه از این مناجات نیست.

آری، چنین است راه و رسم آنان که از عشق مجازی گذشته اند و به مرحله عشق حقیقی، عشق معبود جاودانی گام نهاده اند، عشق خداوندی که هرگز فنا در

۱ -

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

ذات پاکش راه ندارد و کمال مطلق است و خوبی بی حد و انتها، و آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد. بلکه، خوبی همه خوبان پرتو کوچکی از خوبی جاودان او است.

بزرگ، پروردگار! ذره ای از این عشق مقدس بما بچشان!

امام صادق (علیه السلام) - طبق روایتی - می فرماید: الْمُشْتَقُّ لَا يَشْتَهِي طَعَاماً، وَلَا يَلْتَذُّ شَرَاباً، وَلَا يَسْتَطِيبُ رُقَاداً، وَلَا يَأْنَسُ حَمِيماً وَلَا يَأْوِي داراً... وَ يَعْْبُدُ اللَّهَ كَيْلاً وَ نَهَاراً، رَاجِئاً بَأَنْ يَصِلَ إِلَى مَا يَشْتَقُّ إِلَيْهِ... كَمَا أَخْبَرَ اللَّهَ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي مِيعَادِ رَبِّهِ بِقَوْلِهِ وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لَتَرْضَى:

«مشتاق بی قرار نه میل به غذا می کند، نه از نوشیدنی گوارا لذت می برد، نه خواب آسوده دارد، نه با دوستی انس می گیرد و نه در خانه ای آرام خواهد داشت... بلکه خدا را شب و روز بندگی می کند، به این امید که به محبوبش (الله) برسد... آن چنان که خداوند از موسی بن عمران درباره میعادگاه پروردگارش نقل می کند «وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لَتَرْضَى» (۱)

۲ - حرکت های ضد انقلابی در برابر انقلاب انبیاء

معمولاً در برابر هر انقلابی، یک جنبش ضد انقلابی که سعی می کند دستاوردهای انقلاب را در هم پیچیده و جامعه را به دوران قبل از انقلاب برگرداند وجود دارد، دلیل آن هم چندان پیچیده نیست؛ زیرا با تحقق یک انقلاب، تمام عناصر فاسد گذشته یک مرتبه نابود نمی شوند، معمولاً تفاله هائی از آن باقی می مانند که برای حفظ موجودیت خویش به تلاش برمی خیزند، و با تفاوت شرائط، کمیت و کیفیت آنها، دست به اعمال ضد انقلابی آشکار یا پنهان

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۸۸.

می زنند.

در جنبش انقلابی «موسی بن عمران» به سوی توحید، استقلال و آزادی بنی اسرائیل، سامری سردمدار این جنبش ارتجاعی بود.

او که - مانند همه رهبران جنبش های ارتجاعی - به نقاط ضعف قوم خود به خوبی آشنا بود، و می دانست با استفاده از این ضعف ها می تواند غائله ای به راه اندازد، سعی کرد از زیورآلات و طلاهایی که معبود دنیاپرستان و جالب توجه توده عوام است، گوساله ای بسازد و آن را به طرز مخصوصی در مسیر حرکت باد قرار دهد (یا با استفاده از هر وسیله ای دیگر) تا صدائی از آن برخیزد، سپس با استفاده از یک فرصت مناسب (غیبت چند روزه موسی علیه السلام)).

و با توجه به این که بنی اسرائیل پس از نجات از دریا و عبور از کنار یک قوم بت پرست، تقاضای بتی از موسی (علیه السلام) کردند.

خلاصه، با استفاده از تمام ضعف های روانی و فرصت های مناسب زمانی و مکانی، برنامه ضد توحیدی خود را آغاز کرد، و آن چنان ماهرانه مواد آن را تنظیم نمود که در مدت کوتاهی، اکثریت قاطع جاهلان بنی اسرائیل را از راه و رسم توحید منحرف ساخت و به شرک کشاند.

این توطئه، هر چند به مجرد بازگشت موسی (علیه السلام) و قدرت ایمان و منطق او در پرتو نور وحی خنثی شد، ولی فکر کنیم اگر موسی (علیه السلام) بازنگشته بود چه می شد؟ به یقین برادرش هارون (علیه السلام) را یا می کشتند و یا آن چنان منزوی می کردند که صدای او به گوش هیچ کس نرسد!

آری، هر انقلابی در آغاز این چنین شکننده است و باید کاملاً به هوش بود، کمترین حرکت های شرک آلود ارتجاعی را زیر نظر داشت، و توطئه های دشمن را در نطفه خفه کرد.

ضمناً، باید به این واقعیت توجه داشت که: بسیاری از انقلاب‌های راستین به دلایل مختلفی در آغاز، متکی به فرد یا افراد مخصوصی است که اگر پای آنها از میان برود، خطر بازگشت، انقلاب را تهدید می‌کند، و به همین دلیل، باید کوشش کرد: هر چه زودتر معیارهای انقلابی در عمق جامعه پیاده شود، و مردم آن چنان ساخته شوند که به هیچ وجه طوفان‌های ضد انقلاب آنها را تکان ندهد، و همچون کوه در مقابل هر حرکت ارتجاعی بایستند.

یا به تعبیر دیگر، این یکی از وظائف رهبران راستین است که معیارها را از خویش به جامعه منتقل کنند، و بدون شک، این امر مهم، نیاز به گذشت زمان نیز دارد، ولی باید کوشید این زمان هر چه ممکن است کوتاه تر شود.

درباره این که سامری که بود؟ و سرنوشتش به کجا انجامید؟ در آیات بعد به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

* * *

۳- مراحل رهبری

بدون شک، هارون در غیاب موسی (علیه السلام) در انجام رسالت خویش، کمترین سستی به خرج نداد، ولی، جهالت مردم از یکسو، و رسوبات دوران رقت و بردگی و بت پرستی در مصر از سوی دیگر، کوشش‌های او را خنثی کرد.

او طبق آیات فوق، وظیفه خود را در چهار مرحله پیاده نمود:

نخست، به آنها اعلام کرد: این جریان یک خط انحرافی و یک میدان آزمایش خطرناک برای همه شماست، تا مغزهای خفته بیدار شود، و مردم به اندیشه بنشینند و مهم همین بود (یا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ).

مرحله دوم، این بود که: نعمت‌های گوناگون خداوند را، که از بدو قیام موسی (علیه السلام) تا زمان نجات از چنگال فرعونیان، شامل حال بنی اسرائیل شده بود،

به یاد آنها آورد، و مخصوصاً خدا را با صفت رحمت عامه اش توصیف کرد، تا اثر عمیق تری بگذارد و هم آنها را به آمرزش این خطای بزرگ امیدوار سازد (وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ). مرحله سوم، این بود که: آنها را متوجه مقام نبوت خویش و جانشینی از برادرش موسی (علیه السلام) کرد (فَاتَّبِعُونِي). و بالاخره مرحله چهارم این بود که آنها را به وظائف الهیشان آشنا ساخت (وَاطِيعُوا أَمْرِي).

* * *

۴ - پاسخ به یک اشکال

مفسر معروف «فخر رازی» در اینجا ایرادی مطرح کرده و در پاسخ آن مانده است، و آن این که می گوید:

شیعه به گفته معروف پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام): أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى: «تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی» (۱) برای ولایت علی (علیه السلام) استدلال کرده اند، در حالی که هارون (علیه السلام) در برابر انبوه عظیم بت پرستان، هرگز به خود اجازه تقیه نداد و با صراحت مردم را به پیروی خود و ترک متابعت دیگران دعوت نمود.

اگر به راستی امت محمد (صلی الله علیه وآله) بعد از رحلت او راه خطا پیمودند، بر علی (علیه السلام) واجب بود که همان برنامه هارون را عملی کند، بر فراز منبر برود و بدون هیچ گونه ترس و تقیه: «فَاتَّبِعُونِي وَاطِيعُوا أَمْرِي» بگوید، چون چنین کاری را نکرد، ما می فهمیم راه و رسم امت در آن زمان حق و صواب بوده است.

ولی گویا «فخر رازی» از دو نکته اساسی در این زمینه غفلت کرده است:

۱ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۱۰۶.

۱ - این که: می گوید: علی (علیه السلام) چیزی در زمینه خلافت بلافصلی خود اظهار نداشت اشتباه است؛ زیرا ما مدارک فراوانی در دست داریم که امام (علیه السلام) در موارد مختلف این موضوع را بیان فرمود، گاهی صریح و عریان و گاه در پرده، در کتاب «نهج البلاغه» فرازهای مختلفی به چشم می خورد مانند خطبه «ششقیه» (خطبه سوم و خطبه ۸۷ و خطبه ۹۷ و خطبه ۹۴ و خطبه ۱۵۴ و خطبه ۱۴۷ که همگی در این زمینه سخن می گوید.

در جلد پنجم تفسیر «نمونه» ذیل آیه ۶۷ سوره «مائده»، پس از بیان داستان غدیر، روایات متعددی نقل کرده ایم که: خود علی (علیه السلام) کراراً به حدیث غدیر برای اثبات موقعیت و خلافت بلافصل خویش، استناد کرده است. (۱)

۲ - بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) شرائط خاصی بود، منافقانی که در انتظار وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) روزشماری می کردند خود را برای ضربه نهائی بر اسلام نوپا آماده ساخته بودند، و لذا، می بینیم اصحاب الرده (گروه ضد انقلاب اسلامی) بلافاصله در زمان خلافت «ابوبکر» قیام کردند و اگر وحدت و انسجام و هوشیاری مسلمانان نبود، ممکن بود ضربات غیر قابل جبرانی بر اسلام وارد کنند علی (علیه السلام) به خاطر همین امر نیز، کوتاه آمد تا دشمن سوء استفاده نکند.

اتفاقاً هارون (علیه السلام) - با این که موسی (علیه السلام) در حیات بود - در برابر سرزنش برادر که: چرا کوتاهی کردی، صریحاً عرض کرد: إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ: «من از این ترسیدم که به من بگوئی در میان بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی» (۲) و این نشان می دهد که: او هم به خاطر ترس از اختلاف، تا حدی کوتاه آمد.

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد پنجم، صفحه ۱۹ به بعد مراجعه فرمائید.

۲ - طه، آیه ۹۴.

- ۹۲ قالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا
 ۹۳ أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي
 ۹۴ قَالَ يَا بَنِيَّ أُمِّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ
 بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي
 ۹۵ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ
 ۹۶ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ
 فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي
 ۹۷ قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ
 تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ
 لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا
 ۹۸ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا

ترجمه:

- ۹۲ - (موسی) گفت: «ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند.
 ۹۳ - از من پیروی نکردی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟!
 ۹۴ - (هارون) گفت: «ای فرزند مادرم! (ای برادر!) ریش و سر مرا مگیر! من ترسیدم بگوئی تو
 میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سفارش مرا به کار نبستی!»
 ۹۵ - (موسی رو به سامری کرد و) گفت: «ای سامری، تو چرا این کار را کردی؟!
 ۹۶ - گفت: «من چیزی دیدم که آنها ندیدند؛ من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده

خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم، و این چنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!»!

۹۷ - (موسی) گفت: «برو! که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس به تو نزدیک شود) بگوئی: «با من تماس نگیر!» و تو میعادى (از عذاب خدا) داری، که هرگز تخلف نخواهد شد! (اکنون) بنگر به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی؛ و بین ما آن را نخست می سوزانیم؛ سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم!

۹۸ - معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نیست؛ و علم او همه چیز را فرا گرفته است!»!

تفسیر:

سرنوشت دردناک سامری!

به دنبال بحثی که موسی (علیه السلام) با بنی اسرائیل در نکوهش شدید از گوساله پرستی داشت و در آیات قبل خواندیم، آیات مورد بحث در آغاز، گفتگوی موسی (علیه السلام) را با برادرش هارون (علیه السلام) و سپس با سامری منعکس می کند.

نخست، رو به برادرش هارون کرده «گفت: ای هارون! چرا هنگامی که مشاهده کردی این قوم گمراه شدند» (قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا).

«چرا از من تبعیت نمودی» (أَلَا تَتَّبِعَنِ).

مگر هنگامی که می خواستم به میعادگاه بروم، نگفتم: جانشین من باش و در میان این جمعیت به اصلاح پرداز، و راه مفسدان را در پیش مگیر! (۱)

تو چرا با این بت پرستان به مبارزه برنخاستی؟

۱ - سوره «اعراف»، آیه ۱۴۲: (اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ).

بنابراین، منظور از جمله «أَلَا تَتَّبِعُنِ» این است که: چرا از روش و سنت من در شدت عمل نسبت به بت پرستی، پیروی نکردی.

اما این که، بعضی گفته اند: منظور از این جمله این است که: چرا به همراه اقلیتی که بر توحید ثابت قدم مانده بودند به دنبال من به کوه طور نیامدی، بسیار بعید به نظر می رسد، و با پاسخی که هارون در آیات بعد می گوید، چندان تناسب ندارد.

آنگاه اضافه کرد: «آیا فرمان مرا عصیان کردی؟! (أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي).

موسی(علیه السلام) با شدت و عصبانیت هر چه تمام تر این سخنان را با برادرش می گفت و بر او فریاد می زد، در حالی که ریش و سر او را گرفته بود و می کشید.

هارون(علیه السلام) که ناراحتی شدید برادر را دید، برای این که: او را بر سر لطف آورد، از التهاب او بکاهد و ضمناً عذر موجه خویش را در این ماجرا بیان کند گفت:

«فرزند مادرم! ریش و سر مرا مگیر، من فکر کردم که اگر به مبارزه برخیزم و درگیری پیدا کنم، تفرقه شدیدی در میان بنی اسرائیل می افتد، و از این ترسیدم که به هنگام بازگشت بگوئی: چرا در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و سفارش مرا در غیاب من به کار نبستی؟! (قَالَ يَا بَنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي).

در حقیقت نظر هارون(علیه السلام) به همان سخنی است که موسی(علیه السلام) به هنگام حرکت به سوی میعادگاه به او گفته بود که محتوای آن، دعوت به اصلاح بود (سوره اعراف آیه ۱۴۲).

او می خواهد بگوید: من اگر اقدام به درگیری می کردم، بر خلاف دستور تو بود، و حق داشتی مرا مؤاخذه کنی!

و به این ترتیب، هارون(علیه السلام) بی گناهی خود را اثبات کرد، مخصوصاً با توجه به جمله دیگری که در سوره «اعراف» آیه ۱۵۰ آمده: **إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُوْنِي:** «این جمعیت نادان، مرا در ضعف و اقلیت قرار دادند و نزدیک بود مرا بکشند» من بی گناهم، بی گناه!

در اینجا این سؤال پیش می آید: بدون شک، موسی(علیه السلام) و هارون(علیه السلام) هر دو پیامبر بودند و معصوم، این جر و بحث، عتاب و خطاب شدید، از ناحیه موسی و دفاعی که هارون از خودش می کند، چگونه قابل توجیه است؟ در پاسخ می توان گفت: موسی(علیه السلام) یقین داشت برادرش بی گناه است، اما با این عمل، دو مطلب را می خواست اثبات کند:

نخست، به بنی اسرائیل بفهماند گناه بسیار عظیمی مرتکب شده اند، گناهی که حتی پای برادر موسی(علیه السلام) که خود پیامبری عالی قدر بود را به محکمه و دادگاه کشانده است، آن هم با آن شدت عمل، یعنی مسأله به این سادگی نیست که بعضی از بنی اسرائیل پنداشته اند، انحراف از توحید و بازگشت به شرک آن هم بعد از آن همه تعلیمات و دیدن آن همه معجزات و آثار عظمت حق، این کار باورکردنی نیست و باید با قاطعیت هر چه بیشتر در برابر آن ایستاد.

گاه می شود هنگامی که حادثه عظیمی رخ می دهد، انسان دست می برد و یقه خود را چاک و بر سر می زند، چه رسد به این که: برادرش را مورد عتاب و خطاب قرار دهد، و بدون تردید برای حفظ هدف و گذاردن اثر روانی در افراد منحرف، و نشان دادن عظمت گناه به آنها، این برنامه ها، مؤثر است و قطعاً هارون(علیه السلام) نیز در این ماجرا کمال رضایت را داشته است.

دیگر این که: بی گناهی هارون با توضیحاتی که می دهد بر همگان ثابت شود

و بعداً او را متهم به مسامحه در اداء رسالتش نکنند.

بعد از پایان گفتگو با برادرش هارون (علیه السلام) و تبرئه او، به محاکمه «سامری» پرداخته گفت: این چه کاری بود که تو انجام دادی و چه چیز انگیزه تو بود ای سامری؟! (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ).

او در پاسخ گفت: من از مطالبی آگاه شدم که آنها ندیدند و آگاه نشدند» (قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ).

«من چیزی از آثار رسول و فرستاده خدا بر گرفتم، و سپس آن را به دور افکندم، و این چنین نفس من مطلب را در نظرم زینت داد!» (فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي).

در این که: منظور «سامری» از این سخن چه بوده؟ دو تفسیر در میان مفسران معروف است: نخست: مقصودش آن است: به هنگام آمدن لشکر فرعون به کنار دریای نیل، من، جبرئیل را بر مرکبی دیدم که برای تشویق به ورود در جاده های خشک شده دریا، در پیشاپیش آنها حرکت می کرد، قسمتی از خاک زیر پای او یا مرکبش را بر گرفتم، و برای امروز ذخیره کردم، و آن را در درون گوساله طلائی افکندم و این سر و صدا از برکت آن است!

تفسیر دیگر این که: من در آغاز به قسمتی از آثار این رسول پروردگار (موسی) مؤمن شدم، سپس در آن تردید کردم و آن را به دور افکندم، و به سوی آئین بت پرستی گرایش نمودم، و این در نظر من جالب تر و زیباتر بود!

طبق تفسیر اول، «رسول» به معنی «جبرئیل» است، در حالی که در تفسیر دوم «رسول» به معنی «موسی» (علیه السلام) است.

«أُتِر» در تفسیر اول، به معنی «خاک زیر پا» است، و در تفسیر دوم به معنی «بخشی از تعلیمات» است.

«نَبَذَتْهَا» در تفسیر اول، به معنی افکندن خاک در درون گوساله است، و در تفسیر دوم، به معنی رها کردن تعلیمات موسی (علیه السلام) است.

و بالاخره «بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ» در تفسیر اول اشاره به جبرئیل است که به صورت اسب سواری آشکار شده بود (شاید بعضی دیگر هم او را دیدند، ولی نشناختند) ولی در تفسیر دوم اشاره به اطلاعات خاصی درباره آئین موسی (علیه السلام) است.

به هر حال، هر یک از این دو تفسیر، طرفدارانی دارد و دارای نقاط روشن و یا مبهم است، ولی روی هم رفته تفسیر دوم از جهاتی بهتر به نظر می رسد، به خصوص این که: در حدیثی در کتاب «احتجاج طبرسی» می خوانیم: هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) «بصره» را فتح کرد، مردم اطراف او را گرفتند، در میان آنها «حسن بصری» بود، و الواحی با خود آورده بود که هر سخنی را امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرمود: فوراً یادداشت می کرد، امام (علیه السلام) با صدای بلند او را در میان جمعیت مخاطب قرار داد و فرمود: چه می کنی؟! عرض کرد: آثار و سخنان شما را می نویسم تا برای آیندگان بازگو کنم، امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: أَمَا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيًّا وَ هَذَا سَامِرِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ! إِلَّا إِنَّهُ لَا يَقُولُ لَامِسَاسَ وَ لَكِنَّهُ يَقُولُ لَا قِتَالَ:

«بدانید هر قوم و جمعیتی سامری دارد، و این مرد (حسن بصری) سامری این امت است! تنها تفاوتش با سامری زمان موسی (علیه السلام) این است که هر کس به سامری نزدیک می شد می گفت: لَامِسَاسَ (هیچ کس با من تماس نگیرد) ولی این، به مردم می گوید: لَا قِتَالَ (یعنی نباید جنگ کرد، حتی با منحرفان، اشاره به

تبلیغاتی است که حسن بصری بر ضد جنگ جمل داشت). (۱)
از این حدیث، چنین استفاده می شود سامری نیز مرد منافقی بوده است که با استفاده از پاره ای مطالب حق به جانب، کوشش برای منحرف ساختن مردم داشته است و این معنی با تفسیر دوم مناسب تر می باشد.

روشن است پاسخ و عذر سامری در برابر سؤال موسی (علیه السلام) به هیچ وجه قابل قبول نبود، لذا موسی فرمان محکومیت او را در این دادگاه صادر کرد و سه دستور درباره او و گوساله اش داد:

نخست به او گفت: «باید از میان مردم دور شوی با کسی تماس نگیری، و بهره تو در باقی مانده عمرت این است که: هر کس به تو نزدیک می شود خواهی گفت: با من تماس بگیر!»
(قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ).

و به این ترتیب، با یک فرمان قاطع، «سامری» را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشانید.

بعضی از مفسران گفته اند: جمله «لا مِسَاسَ» اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی (علیه السلام) است درباره بعضی از افراد که گناه سنگینی داشتند، چنین فردی به منزله موجودی که از هر نظر پلید و نجس و ناپاک بود، درمی آمد، احدی با او تماس نمی گرفت و او هم حق نداشت با کسی تماس بگیرد. (۲)

سامری بعد از این ماجرا ناچار شد از میان بنی اسرائیل، شهر و دیار بیرون رود، و در بیابان ها متواری گردد، و این است جزای انسان جاه طلبی که با بدعت های خود می خواست، گروه های عظیمی را منحرف ساخته و دور خود جمع کند، او باید ناکام شود و حتی یک نفر با او تماس نگیرد، و برای این گونه

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۹۲.

۲ - تفسیر «فی ظلال»، جلد ۵، صفحه ۴۹۴.

اشخاص این طرد مطلق و انزوای کامل، از مرگ و اعدام سخت تر است؛ چرا که او را به صورت یک موجود پلید و آلوده از همه جا می رانند.

بعضی از مفسران نیز گفته اند: بعد از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری، موسی(علیه السلام) درباره او نفرین کرد، خداوند او را به بیماری مرموزی مبتلا ساخت که تا زنده بود کسی نمی توانست با او تماس بگیرد و اگر کسی تماس می گرفت، گرفتار بیماری می شد. یا این که: سامری گرفتار یک نوع بیماری روانی به صورت وسواس شدید و وحشت از هر انسانی شد، به طوری که هر کس نزدیک او می شد فریاد می زد: لا مِساسَ: «با من تماس نگیرید»! (۱)

دستور و مجازات دوم سامری این بود که: موسی(علیه السلام) کیفر او را در قیامت به او گوشزد کرده گفت: «تو وعده گاهی در پیش داری - وعده عذاب دردناک الهی - که هرگز از آن تخلف نخواهد شد» (وَإِنْ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ). (۲)

سومین دستور این بود که: موسی(علیه السلام) به سامری گفت: «به این معبودت که پیوسته او را عبادت می کردی، نگاه کن و بین ما آن را می سوزانیم و سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم» (تا برای همیشه محو و نابود گردد) (وَ أَنْظِرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْ تُخْرَقَنَّهُ ثُمَّ لَنْ نَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا).

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

نخست این که: جمله: لَنْ تُخْرَقَنَّهُ: «ما آن را قطعاً می سوزانیم» دلیل بر آن است که گوساله، جسم قابل سوختن بوده و این، عقیده کسانی را تأیید می کند که می گویند: گوساله طلائی نبود، بلکه به خاطر خاک پای جبرئیل تبدیل به موجود

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۴۲۸۱.

۲ - «لَنْ تُخْلَفَهُ» فعل مجهولی است که نائب فاعل آن در اینجا سامری، و ضمیر آن، مفعول دوم می باشد و فاعل آن در اصل خدا است و معنی جمله روی هم رفته چنین است: برای تو موعدی است که خداوند درباره تو از آن تخلف نخواهد کرد.

زنده ای شده بود. در پاسخ می گوئیم: ظاهر جمله «جَسَدًا لَهُ خُورًا» آن است که: گوساله مجسمه بی جانی بوده که صدائی شبیه صدای گوساله (به طریقی که قبلاً گفتیم) از آن برمی خاست، و اما مسأله سوزاندن ممکن است به یکی از دو علت باشد: یا این که: این مجسمه تنها از طلا نبوده بلکه احتمالاً چوب هم در آن به کار رفته و طلا پوششی برای آن بوده است.

دیگر این که: به فرض که تمام آن هم از طلا بوده، سوزاندن آن برای تحقیر، توهین و از میان بردن شکل و ظاهر آن بوده، همان گونه که این عمل در مورد مجسمه های فلزی پادشاهان جبار عصر ما، تکرار شد!

بنابراین، بعد از سوزاندن، آن را با وسائلی خرد کرده، سپس ذراتش را به دریا ریختند. سؤال دیگر این که: آیا ریختن این همه طلا به دریا مجاز بوده؟ و اسراف محسوب نمی شده؟ پاسخ این که: گاهی برای یک هدف عالی و مهم تر، مانند کوبیدن فکر بت پرستی، لازم می شود با بتی این چنین معامله شود، مبادا ماده فساد در میان مردم بماند، و باز هم برای بعضی وسوسه انگیز باشد.

به عبارت روشن تر: اگر موسی (علیه السلام) طلاهایی که در ساختن گوساله به کار رفته بود، باقی می گذارد، و یا فی المثل در میان مردم تقسیم می کرد، باز ممکن بود روزی افراد جاهل و نادان به نظر قداست به آن نگاه کنند و خاطره گوساله پرستی از نو در آنها زنده شود. لذا می بایست این ماده گران قیمت را فدای حفظ اعتقاد مردم نمود، و راهی جز این نبود، و به این ترتیب، موسی (علیه السلام) با روش فوق العاده قاطعی که هم نسبت به سامری و هم نسبت به گوساله اش در پیش گرفت، توانست غائله

گوساله پرستی را برچیند و آثار روانی آن را از مغزها جاروب کند. بعداً نیز خواهیم دید با برخورد قاطعی که با گوساله پرستان داشت، چنان در مغزهای بنی اسرائیل نفوذ کرد، که هرگز در آینده به دنبال چنین خطوط انحرافی نروند. (۱)

و در آخرین جمله، موسی (علیه السلام) با تأکید فراوان روی مسأله توحید، حاکمیت خط الله را مشخص کرد و چنین گفت: «معبود شما تنها الله است، همان خدائی که معبودی جز او نیست، همان خدائی که علمش همه چیز را فرا گرفته» (إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا).

نه همچون بت های ساختگی که نه سخنی می شنوند، نه پاسخی می گویند، نه مشکلی می گشایند، و نه زبانی را دفع می کنند. در واقع جمله «وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» در مقابل توصیفی است که در چند آیه قبل درباره گوساله و نادانی و ناتوانی آن بیان شده بود.

نکته ها:

۱ - در برابر حوادث سخت، باید سخت ایستاد
روش موسی (علیه السلام) در برابر انحراف گوساله پرستی بنی اسرائیل، روشی است قابل اقتباس برای هر زمان و هر مکان در زمینه مبارزه با انحرافات سخت و پیچیده.

۱ - نظیر این برخورد قاطع برای ریشه کن کردن افکار انحرافی را در مورد مسجد «ضرار» در قرآن به طور اشاره، و در طول تاریخ و حدیث به طور مشروح، می خوانیم: که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور داد مسجد «ضرار» را نخست بسوزانند و باقی مانده آن را ویران کنند و جایگاه آن را محل زباله مردم مدینه سازند (برای توضیح بیشتر به جلد ۸ تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۴۳، ذیل آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰ سوره «توبه» مراجعه فرمائید).

اگر موسی (علیه السلام) می خواست تنها با اندرز، موعظه و مقداری استدلال، جلو صدها هزار گوساله پرست بایستد، مسلماً کاری از پیش نمی برد، او می بایست در اینجا در برابر سه جریان، قاطعانه بایستد:

در مقابل برادرش.

در مقابل سامری.

و در مقابل گوساله پرستان.

اول از «برادرش» شروع کرد، محاسن او را گرفته کشید و بر سر او فریاد زد و در حقیقت محکمه ای برای او تشکیل داد (هر چند سرانجام بی گناهی او بر مردم ثابت شد) تا دیگران حساب خود را برسند.

آنگاه به سراغ عامل اصلی توطئه یعنی «سامری» رفت، او را به چنان مجازاتی محکوم نمود که از کشتن بدتر بود، طرد از جامعه، منزوی ساختن او و تبدیل او به یک وجود نجس و آلوده که همگان باید از او فاصله بگیرند و تهدید او به مجازات دردناک پروردگار.

سپس به سراغ گوساله پرستان بنی اسرائیل آمد، و به آنها حالی کرد که: این گناه شما به قدری بزرگ است که برای توبه کردن از آن راهی جز این نیست که شمشیر در میان خود بگذارید و گروهی با دست یکدیگر کشته شوند، و این خون های کثیف از کالبد این جامعه بیرون ریزد. و جمعی از گنهکاران به دست خودشان اعدام شوند، تا برای همیشه این فکر انحرافی خطرناک از مغز آنها بیرون رود که، شرح این ماجرا را در جلد اول، ذیل آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره «بقره» تحت عنوان «یک توبه بی سابقه» بیان کرده ایم.

به این ترتیب، نخست به سراغ رهبر جمعیت رفت تا ببیند او قصوری در کار خود کرده یا نه، بعد از ثبوت براءت او، به سراغ عامل فساد، و سپس به سراغ

طرفداران و هواخواهان فساد رفت.

۲ - «سامری» کیست؟

اصل لفظ «سامری» در زبان عبری، «شمری» است، و معمول است هنگامی که الفاظ عبری به لباس عربی در می آیند، حرف «شین» به حرف «سین» تبدیل می گردد، چنان که «موشی» به «موسی» و «یشوع» به «یسوع» تبدیل می گردد. سامری منسوب به «شمرون» بوده، و «شمرون» فرزند «یشاکر» چهارمین نسل «یعقوب» (علیه السلام) است.

و از اینجا روشن می شود، خرده گیری بعضی از مسیحیان به قرآن مجید که: «قرآن سردمدار گوساله پرستی زمان موسی (علیه السلام) را سامری، منسوب به شهر «سامره» معرفی کرده، در صورتی که «سامره» در آن زمان اصلاً وجود نداشته» بی اساس است؛ زیرا چنان که گفتیم: سامری منسوب به «شمرون» است نه «سامره» (۱).

به هر حال، سامری مرد خودخواه، منحرف، و باهوشی بود که با جرأت و مهارت مخصوصی با استفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل، توانست چنان فتنه عظیمی که سبب گرایش اکثریت قاطع به بت پرستی بود، ایجاد کند و چنان که دیدیم کیفر این خودخواهی و فتنه انگیزی خود را نیز در همین دنیا دید.

- ۹۹ کَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا
 ۱۰۰ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا
 ۱۰۱ خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا
 ۱۰۲ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا
 ۱۰۳ يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا
 ۱۰۴ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا

ترجمه:

- ۹۹ - این گونه بخشی اخبار پیشین را برای تو بازگو می کنیم؛ و ما از نزد خود، ذکر (و قرآنی) به تو دادیم!
- ۱۰۰ - هر کس از آن روی گردان شود، روز قیامت بار سنگینی (از گناه) بر دوش خواهد داشت!
- ۱۰۱ - در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند؛ و بد باری است برای آنها در روز قیامت!
- ۱۰۲ - همان روزی که در «صور» دمیده می شود؛ و مجرمان را با بدن های کبود، در آن روز جمع می کنیم!
- ۱۰۳ - آنها آهسته با هم گفتگو می کنند؛ (بعضی می گویند:) شما فقط ده شبانه روز (در عالم برزخ) توقف کردید!
- ۱۰۴ - ما به آنچه آنها می گویند آگاهتریم، هنگامی که نیکوروش ترین آنها می گوید: «شما تنها یک روز درنگ کردید»!

تفسیر:

بدترین باری که بر دوش می کشند!

با این که در آیات گذشته - که پیرامون تاریخ پر ماجرای موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل و فرعونیان و سامری سخن می گفت - بحث های گوناگونی به تناسب، در لابلای آیات بیان شد، در عین حال، پس از پایان گرفتن این بحث ها یک نتیجه گیری کلی نیز قرآن روی آن می نماید و می گوید: «این چنین اخبار گذشته را برای تو (یکی بعد از دیگری) بازگو می کنیم» (كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ).

آنگاه اضافه می کند: «ما از ناحیه خود قرآنی به تو دادیم» (وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا). قرآنی که مملو است از درس های عبرت، دلائل عقلی، اخبار آموزنده گذشتگان و مسائل بیدارکننده آیندگان.

اصولاً قسمت مهمی از قرآن مجید، بیان سرگذشت پیشینیان است ذکر این همه تاریخ گذشتگان در قرآن که یک کتاب انسان ساز است بی دلیل نیست، دلیلش بهره گیری از جنبه های مختلف تاریخ آنها، عوامل پیروزی و شکست، اسباب سعادت و بدبختی و استفاده از تجربیات فراوانی است که در لابلای صفحات تاریخ آنها نهفته شده است.

به طور کلی، از مطمئن ترین علوم، علوم تجربی است که در آزمایشگاه به تجربه گذارده می شود، و نتایج عینی آن مشهود می گردد.

تاریخ، آزمایشگاه بزرگ زندگی انسان ها است و در این آزمایشگاه سربلندی و شکست اقوام، کامیابی و ناکامی ها، خوشبختی ها و بدبختی ها همه، و همه به آزمایش گذارده شده است و نتایج عینی آن در برابر چشم ما قرار دارد.

و ما می توانیم بخشی از مطمئن ترین دانش های خود را در زمینه مسائل زندگی از آن بیاموزیم.

به تعبیر دیگر، حاصل زندگی انسان - از یک نظر - چیزی جز تجربه نیست و تاریخ در صورتی که خالی از هر گونه تحریف باشد، محصول زندگی هزاران سال عمر بشر است که یک جا در دسترس مطالعه کنندگان قرار داده می شود.

به همین دلیل، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در اندرزهای حکیمانه اش به امام مجتبی (علیه السلام) مخصوصاً روی این نکته تکیه کرده می فرماید:

أَيُّ بُنَىٰ إِيَّيَّ وَ إِنِّ لَمْ أَكُنْ عُمَرُتُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سِرَّتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّىٰ عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَىٰ إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلَاهِهِمْ إِلَىٰ آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ وَ نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ فَاسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَةً:

«پسرم! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیسته اند عمر نکرده ام، اما در کردار آنها نظر افکندم، و در اخبارشان تفکر نمودم، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، تا بدانجا که همانند یکی از آنها شدم، بلکه گوئی به خاطر آنچه از تاریخشان به من رسیده، با همه آنها از اول جهان تا امروز بوده ام، من قسمت زلال و مصفای زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک باز شناختم، سود و زیانش را دانستم، و از میان تمام آنها قسمت های مهم و برگزیده را برای خلاصه نمودم» (۱).

بنابراین: تاریخ آئینه ای است که گذشته را نشان می دهد، و حلقه ای است که امروز را با دیروز متصل می کند، و عمر انسان را به اندازه خود بزرگ می نماید! تاریخ معلمی است که رمز عزت و سقوط امت ها را بازگو می کند، به

۱ - «نهج البلاغه»، نامه ۳۱ (از بخش نامه ها).

ستمگران اخطار می دهد، سرنوشت شوم ظالمان پیشین که از آنها نیرومندتر بودند مجسم می سازد، به مردان حق بشارت می دهد، به استقامت دعوت می کند، و آنها را در مسیرشان دلگرم می سازد.

تاریخ چراغی است که مسیر زندگی انسان ها را روشن می سازد، و جاده ها را برای حرکت مردم امروز باز و هموار می کند.

تاریخ تربیت کننده انسان های امروز، و انسان های امروز، سازنده تاریخ فردایند.

خلاصه تاریخ یکی از اسباب هدایت الهی است.

ولی اشتباه نشود به همان اندازه که بیان یک تاریخ راستین، سازنده و تربیت کننده است، تاریخ های ساختگی و تحریف یافته، فوق العاده مایه گمراهی است و به همین دلیل، آنها که دل های بیماری دارند، همیشه سعی کرده اند با تحریف تاریخ، انسان ها را فریب دهند و از راه خدا بازدارند و نباید فراموش کنیم که تحریف در تاریخ فراوان است. (۱)

ذکر این نکته نیز لازم است که «ذکر» در اینجا و در بسیاری دیگر از آیات قرآن، اشاره به خود قرآن است؛ چرا که آیاتش موجب تذکر و یادآوری و بیداری و هشاری است.

و به همین جهت آیه بعد، از کسانی سخن می گوید که، حقایق قرآن و درس های عبرت تاریخ را فراموش می کنند، می گوید: «کسی که از قرآن روی بگرداند، در قیامت بار سنگینی از گناه و مسئولیت بر دوش خواهد کشید» (مَنْ)

۱ - در زمینه تاریخ و اهمیت آن در آغاز سوره «یوسف»، و پایان آن (جلد ۹، صفحه ۲۹۲ و جلد دهم، صفحه ۱۰۰)، و همچنین ذیل آیه ۱۲۰ سوره «هود» (جلد ۹، صفحه ۲۸۳) بحث کرده ایم.

أُغْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا).

آری اعراض از پروردگار، انسان را به بیراهه هائی می کشاند که بارهای سنگینی از انواع گناهان، و انحرافات فکری و عقیدتی را بر دوش او می نهد (اصولاً کلمه وزر، خود به معنی بار سنگین است و ذکر آن به صورت نکره تأکید بیشتری در این زمینه می کند).

پس از آن اضافه می کند: «آنها در میان این اعمالشان جاودانه خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهِ). «و این بار سنگین گناه، بد باری است برای آنها در روز قیامت» (وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا). جالب توجه این که: ضمیر «فیه» در این آیه به «وزر» باز می گردد یعنی آنها در همان وزر و مسئولیت و بار سنگینشان، همیشه خواهند ماند، (دلیلی نداریم که در اینجا چیزی را در تقدیر بگیریم و بگوئیم آنها در مجازات یا در دوزخ جاودانه می مانند) و این خود اشاره ای است به مسأله تجسم اعمال و این که انسان به وسیله همان اعمال و کارهائی که در این جهان انجام داده در قیامت پاداش نیک یا مجازات می بیند.

سپس به توصیف روز قیامت و آغاز آن پرداخته چنین می گوید: «همان روزی که در صور دمیده می شود، و گنهکاران را با بدن های کبود و تیره در آن روز جمع می کنیم» (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي السُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا).

همان گونه که قبلاً هم اشاره کرده ایم، از آیات قرآن استفاده می شود: پایان این جهان و آغاز جهان دیگر با دو جنبش انقلابی و ناگهانی صورت خواهد

گرفت که از هر کدام از آنها به نفخه صور (دمیدن در شیپور!) تعبیر شده که به خواست خدا شرح آن را در سوره «زمر» ذیل آیه ۶۸ بیان خواهیم کرد.

واژه «زُرْق» جمع «ازرق» معمولاً به معنی کبود چشم می آید، ولی گاه به کسی که اندامش بر اثر شدت درد و رنج، تیره و کبود شده، نیز اطلاق می گردد چه این که بدن به هنگام تحمل درد و رنج، نحیف و ضعیف شده، طراوت و رطوبت خود را از دست می دهد و کبود به نظر می رسد.

بعضی نیز این کلمه را به معنی «نابینا» تفسیر کرده اند؛ زیرا گاه می شود افراد کبود چشم، ضعف بینائی فوق العاده ای دارند که معمولاً توأم با بور بودن تمام موهای بدن آنها است، اما آنچه در تفسیر بالا ذکر کردیم، شاید از همه بهتر باشد.

در این حال، مجرمان در میان خود، درباره مقدار توقفشان در عالم برزخ آهسته به گفتگو می پردازند، بعضی می گویند: «شما تنها ده شب (یا ده شبانه روز) در عالم برزخ بودید» (يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا) (۱).

بدون شک، مدت توقف آنها در عالم برزخ طولانی بوده است، ولی در برابر عمر قیامت مدتی بسیار کوتاه به نظر می رسد.

این آهسته گفتن آنها یا به خاطر رعب و وحشت شدیدی است که از مشاهده صحنه قیامت به آنها دست می دهد، و یا بر اثر شدت ضعف و ناتوانی است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند این جمله اشاره به توقف آنها در دنیا

۱ - از نظر ادبیات عرب چون «عشر» در اینجا به صورت مذکر آمده است، حتماً مضاف الیه (تمیز) آن «لیال» که مؤنث است باید باشد، اگر مضاف الیه آن «ایام» بود می بایست گفته شود «عشرة».

ولی از بعضی از ادباء عرب چنین نقل شده: هنگامی که عدد (عشر) تنها ذکر شود و تمیز آن حذف گردد، قاعده سابق اجرا نمی شود، بنابراین «عشر» در اینجا اشاره به ده روز است.

بوده باشد که در مقایسه با آخرت و حوادث وحشتناکش به منزله چند روز کوتاه به حساب می آید.

سپس اضافه می کند: «ما به آنچه می گویند کاملاً آگاهیم» (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ). خواه، آهسته بگویند یا بلند.

«و در این هنگام کسی که از همه آنها راه و روشی بهتر و عقل و درایتی بیشتر دارد، می گوید تنها شما یک روز درنگ کردید!» (إِذْ يَقُولُ مُثَلُّهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا). مسلماً نه ده روز مدتی است طولانی و نه یک روز، ولی این تفاوت را با هم دارند که یک روز اشاره به کمترین اعداد آحاد است، و ده روز به کمترین اعداد عشرات، لذا اولی به مدت کمتری اشاره می کند، به همین دلیل قرآن در مورد گوینده این سخن تعبیر به «أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً» کرده است (کسی که روش و فکر او بهتر است) زیرا کوتاهی عمر دنیا یا برزخ، در برابر عمر آخرت و همچنین ناچیز بودن کیفیت اینها در برابر کیفیت آن، با کمترین عدد سازگارتر می باشد (دقت کنید).

- ۱۰۵ وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا
 ۱۰۶ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا
 ۱۰۷ لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا
 ۱۰۸ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ
 فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا
 ۱۰۹ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا
 ۱۱۰ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا
 ۱۱۱ وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا
 ۱۱۲ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنْ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا

ترجمه:

۱۰۵ - و از تو درباره کوه ها سؤال می کنند؛ بگو: «پروردگارم آنها را (متلاشی کرده) بر باد می دهد!

۱۰۶ - سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه رها می سازد.

۱۰۷ - به گونه ای که در آن، هیچ پستی و بلندی نمی بینی!»!

۱۰۸ - در آن روز، همه از دعوت کننده الهی پیروی نموده، و قدرت بر مخالفت او نخواهند داشت؛ و همه صداها در برابر (عظمت) خداوند رحمان، خاضع می شود؛ و جز صدای آهسته چیزی نمی شنوی.

۱۰۹ - در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان

به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است.

۱۱۰ - آنچه را پیش رو دارند، و آنچه را (در دنیا) پشت سر گذاشته اند می داند؛ ولی آنها به (علم) او احاطه ندارند!

۱۱۱ - و (در آن روز) همه چهره ها در برابر خداوند حیّ قیوم، خاضع می شود؛ و مایوس است آن که بار ستمی بر دوش دارد!

۱۱۲ - (اما) آن کس که کارهای شایسته انجام دهد، در حالی که مؤمن باشد، نه از ظلمی می ترسد، و نه از نقصان حقش.

تفسیر:

صحنه هول انگیز قیامت

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از حوادث مربوط به پایان دنیا و آغاز قیامت بود، آیات مورد بحث، نیز همین مسأله را پیگیری می کند.

از نخستین آیه چنین برمی آید که: مردم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره سرنوشت کوه ها به هنگام پایان گرفتن دنیا سؤال کرده بودند، شاید از این جهت که باور نمی کردند، موجودات با عظمتی که ریشه های آنها در اعماق زمین فرو رفته و سر به آسمان کشیده، قابل تزلزل بوده باشد، و اگر بخواهد از جا کنده شود کدام باد و طوفان چنین قدرتی را دارد؟

لذا می گوید: «از تو درباره کوه ها سؤال می کنند» (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ).

در پاسخ: «بگو پروردگار من آنها را از هم متلاشی و تبدیل به سنگریزه کرده، سپس بر باد می دهد!» (فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا) (۱).

۱ - ماده «نَسَفَ» در لغت از ریشه در آوردن و به معنی ریختن دانه های غذایی در غربال و تکان دادن و باد دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود و در اینجا اشاره به متلاشی شدن و خرد شدن کوه ها و سپس بر باد رفتن آنها است.

از مجموع آیات قرآن در مورد سرنوشت کوه ها چنین استفاده می شود: آنها در آستانه رستاخیز مراحل مختلفی را طی می کنند:

نخست به لرزه در می آیند (يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ). (۱)

در مرحله دیگر به حرکت درمی آیند (وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا). (۲)

در سومین مرحله از هم متلاشی می شوند و به صورت انبوهی از شن درمی آیند (وَكَاَنَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيلًا). (۳)

و در آخرین مرحله آن چنان طوفان و باد آنها را از جا حرکت می دهد و در فضا می پاشد که همچون پشم های زده شده به نظر می رسد (وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ). (۴)

آیه بعد می گوید: با متلاشی شدن کوه ها و پراکنده شدن ذرات آن، «خداوند صفحه زمین را به صورت زمینی صاف، مستوی و بی آب و گیاه درمی آورد» (فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا). (۵)

آن چنان که در آن هیچ گونه اعوجاج، پستی و بلندی مشاهده نخواهی کرد» (لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا). (۶)

۱ - مزمل، آیه ۱۴.

۲ - طور، آیه ۱۰.

۳ - مزمل، آیه ۱۴.

۴ - قارعه، آیه ۵.

۵ - «قاع» زمین صاف و مستوی (بدون کوه و جنگل) است و بعضی آن را به محلی که آب در آن جمع می شود، تفسیر کرده اند.

و اما «صَفْصَف» به معنی زمین صاف است، و از این دو وصف استفاده می شود: در آن روز، کوه ها و گیاهان، همگی از صفحه زمین محو می شوند و زمینی صاف و ساده باقی می ماند.

۶ - «عِوَج» به معنی کجی و گودی است، و «أَمْت» به معنی زمین مرتفع و تپه است، بنابراین آیه، مجموعاً چنین معنی می دهد: در آن روز هیچ گونه پستی و بلندی در زمین دیده نمی شود.

«در این هنگام دعوت کننده الهی، مردم را به حیات و جمع در محشر و حساب دعوت می کند، و همگی بی کم و کاست، دعوت او را لبیک می گویند و از او پیروی می نمایند» (يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ).

آیا این دعوت کننده «اسرافیل» است یا فرشته دیگری از فرشتگان بزرگ خدا؟ در قرآن دقیقاً مشخص نشده است، ولی هر کس که باشد آن چنان فرمانش نافذ است که هیچ کس قدرت تخلف از آن را ندارد.

جمله: لَا عِوَجَ لَهُ: «هیچ انحراف و کجی ندارد» ممکن است توصیف برای دعوت این دعوت کننده بوده باشد و یا توصیفی برای پیروی کردن دعوت شدگان و یا هر دو.

جالب توجه این که همان گونه که سطح زمین آن چنان صاف و مستوی می شود که کمترین اعوجاجی در آن نیست، فرمان الهی و دعوت کننده او نیز آن چنان صاف و مستقیم، و پیروی از او آن چنان مشخص است که هیچ انحراف و کجی در آن نیز راه ندارد.

«در این موقع اصوات در برابر عظمت پروردگار رحمان خاضع می گردد و جز صدای آهسته، چیزی نمی شنوی» (وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا). (۱)

این خاموشی صداها یا به خاطر سیطره عظمت الهی بر عرصه محشر است که همگان در برابرش خضوع می کنند، و یا از ترس حساب و کتاب و نتیجه

۱ - «هَمْس» (بر وزن لمس) آن چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی صدای آهسته و پنهان است.

و بعضی آن را به صدای آهسته پا (پاهای برهنه) تفسیر کرده اند.

و بعضی به حرکت لب ها، بی آن که صدائی از آن شنیده شود که تفاوت زیادی با هم ندارند.

اعمال و یا هر دو.

از آنجا که ممکن است بعضی گرفتار این اشتباه شوند که: ممکن است غرق گناه باشند و به وسیله شفیعی شفاعت شوند، بلافاصله اضافه می کند: در آن روز شفاعت هیچ کس سودی نمی دهد مگر کسانی که خداوند رحمان به آنها اجازه شفاعت داده، و از گفتار آنها در این زمینه راضی است» (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا).

اشاره به این که: شفاعت در آنجا بی حساب نیست، بلکه برنامه دقیقی دارد هم در مورد شفاعت کننده، و هم در مورد شفاعت شونده، و تا استحقاق و شایستگی در افراد برای شفاعت شدن وجود نداشته باشد، شفاعت معنی ندارد.

حقیقت این است که: گروهی پندارهای غلطی از شفاعت دارند و آن را بی شباهت به پارتی بازی های دنیا نمی دانند، در حالی که شفاعت از نظر منطق اسلام یک کلاس عالی تربیت است، درسی است برای آنها که راه حق را با پای تلاش و کوشش می پیمایند، و احیاناً گرفتار کمبودها و لغزش ها می شوند، این لغزش ها ممکن است گرد و غبار یأس و نومیدی بر دل هاشان بپاشد.

در اینجا است که شفاعت به عنوان یک نیروی محرک، به سراغ آنها می آید و می گوید: مایوس نشوید، راه حق را همچنان ادامه دهید و دست از تلاش و کوشش در این راه برندارید، و اگر لغزشی از شما سر زده است شفیعی هستند که به اجازه خداوند رحمان که رحمت عامش همگان را فرا گرفته، از شما شفاعت می کنند.

شفاعت، دعوت به تنبلی، یا فرار از زیر بار مسئولیت، و یا چراغ سبز در برابر ارتکاب گناه نیست، شفاعت دعوت به استقامت در راه حق و تقلیل گناه

در سر حلاّ امکان است.

گر چه بحث شفاعت را به طور مشروح در جلد اول، ذیل آیات ۴۷ و ۴۸ سوره «بقره» و جلد دوم، ذیل آیه ۲۵۵ سوره «بقره» آورده ایم با این حال بد نیست در اینجا داستان جالبی را بر آن بیفزائیم.

عالم ربانی مرحوم «یاسری» از علمای محترم تهران چنین نقل می کرد، شاعری به نام «حاجب» که در مسأله شفاعت گرفتار اشتباهات عوام شده بود شعری به این مضمون می سراید:

حاجب اگر معامله حشر با علی است *** من ضامنم که هر چه بخواهی گناه کن!!

شب هنگام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را در خواب می بیند در حالی که عصبانی و خشمگین بوده، می فرماید: شعر خوبی نگفتی!

عرض می کند: چه بگویم؟

می فرماید: شعرت را این چنین اصلاح کن:

حاجب اگر معامله حشر با علی است *** شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن!

و از این لحاظ که حضور مردم در صحنه قیامت برای حساب و جزاء، نیاز به آگاهی خداوند از اعمال و رفتار آنها دارد، در آیه بعد، چنین اضافه می کند: «خداوند آنچه را که آنها در پیش دارند و آنچه را در دنیا پشت سر گذاشته اند، همه را می داند، و از تمام افعال، سخنان و نیات آنها در گذشته و پاداش و کیفری را که در آینده در پیش دارند، از همه با خبر است، ولی آنها احاطه علمی به

پروردگار ندارند» (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا). (۱)
و به این ترتیب، احاطه علمی خداوند، هم نسبت به اعمال آنها است و هم نسبت به جزای آنها، و این دو در حقیقت دو رکن قضاوت کامل و عادلانه است، که قاضی هم از حوادثی که رخ داده کاملاً آگاه باشد و هم از حکم و جزای آن.

«در آن روز همه مردم در برابر خداوند حیّ قیوم، کاملاً خاضع می شوند» (وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ).

«عَنَت» از ماده «عَنَو» به معنی خضوع و ذلت آمده، لذا به اسیر، «عانی» گفته می شود، چرا که در دست اسیرکننده، خاضع و ذلیل است.

و اگر می بینیم در اینجا خضوع به «وجوه» (صورت ها) نسبت داده شده، به خاطر آن است که همه پدیده های روانی از جمله خضوع، نخستین بار، آثارش در چهره انسان ظاهر می شود. این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که «وجوه» در اینجا به معنی «رؤساء»، سردمداران و زمامداران است که در آن روز همگی در پیشگاه خدا ذلیل و خاضع می شوند (ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد).

انتخاب صفت «حیّ و قیوم» از میان صفات خدا به خاطر تناسبی است که این دو صفت با رستاخیز، که روز حیات و قیام همگان است دارد.

و در پایان آیه، اضافه می کند: «مأیوس و نومید از ثواب الهی کسانی هستند که بار ظلم و ستم بر دوش کشیدند» (وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا).

گوئی ظلم و ستم همچون بار عظیمی است که بر دوش انسان سنگینی

۱ - بعضی از مفسران احتمال داده اند: ضمیرهای جمع در جمله نخست به شفاعت کنندگان باز می گردد، و بعضی نیز احتمال داده اند: ضمیر در «به» به اعمال مجرمان و نتیجه های آن برمی گردد، ولی آنچه در بالا گفتیم صحیح تر به نظر می رسد (دقت کنید).

می کند و از پیشرفت او به سوی نعمت های جاویدان الهی بازمی دارد، ظالمان و ستمگران چه آنها که بر خویش ستم کردند، یا بر دیگران، از این که در آن روز، با چشم خود می بینند، سبکباران به سوی بهشت می روند، اما آنها زیر بار سنگین ظلم در کنار جهنم زانو زده اند، نومیدانه به آنها نگاه می کنند و حسرت می برند!

و از این نگاه که روش قرآن غالباً بیان تطبیقی مسائل است بعد از ذکر سرنوشت ظالمان و مجرمان در آن روز، به بیان حال مؤمنان پرداخته، می گوید: «اما کسانی که اعمال صالحی انجام دهند، در حالی که ایمان دارند، آنها نه از ظلم و ستمی می ترسند و نه از نقصان حقشان» (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا) (۱).

تعبیر به «مِنَ الصَّالِحَاتِ» اشاره به این است که: اگر نتوانند همه اعمال صالح را انجام دهند، لااقل بخشی از آن را به جا می آورند؛ چرا که ایمان بدون عمل صالح، درختی است بی میوه همان گونه که عمل صالح بدون ایمان، درختی است بی ریشه که ممکن است چند روزی سر پا بماند اما سرانجام می خشکد، به همین دلیل، بعد از ذکر عمل صالح، قید «وَهُوَ مُؤْمِنٌ»، آمده است.

اصولاً «عمل صالح» نمی تواند بدون ایمان، وجود پیدا کند، و اگر هم گاهی افراد بی ایمان، اعمال نیکی انجام دهند بدون شک، محدود و ضعیف و استثنائی خواهد بود، و به تعبیر دیگر برای این که عمل صالح به طور مستمر، ریشه دار و عمیق انجام گیرد، باید از عقیده پاک و اعتقاد صحیحی سیراب گردد.

۱ - «هَضْمٌ» در لغت به معنی «نقص» است، و اگر جذب شدن غذا را به بدن هضم می گویند، به خاطر آن است که غذا ظاهراً کم می شود و تفاله های آن باقی می ماند.

نکته ها:

۱ - فرق «ظلم» و «هضم»

در آخرین جمله آیات مورد بحث، خواندیم مؤمنان صالح، در آن روز نه از ظلم می ترسند، و نه از هضم.

بعضی از مفسران گفته اند: ظلم اشاره به این است که آنها در آن دادگاه عدل هرگز از این بیم ندارند که ستمی بر آنها بشود و به خاطر گناهی که انجام نداده اند مؤاخذه گردند، و هضم اشاره به آن است که از نقصان ثوابشان نیز وحشتی ندارند؛ چرا که می دانند پاداش آنها بی کم و کاست داده می شود.

بعضی دیگر احتمال داده اند: اولی اشاره به آن است از نابود شدن کل حسناتشان بیم ندارند، و دومی اشاره به آن است که حتی از نقصان مقدار کمی از آن نیز وحشتی به خود راه نمی دهند؛ چرا که حساب الهی دقیق است.

این احتمال نیز وجود دارد که: این مؤمنان صالح احتمالاً لغزش هائی نیز داشته اند، یقین دارند این لغزش ها را بیش از آنچه هست درباره آنها نمی نویسند و از ثواب اعمال صالحشان نیز چیزی نمی کاهند.

تفسیرهای فوق در عین حال با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمله بالا اشاره به همه این معانی باشد.

۲ - مراحل رستاخیز

در آیات فوق، به یک سلسله از حوادث که در آستانه رستاخیز و بعد از آن تحقق می یابد اشاره شده است:

۱ - مردگان به حیات بازمی گردند (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ).

۲ - گنهکاران جمع و محشور می شوند (وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ).

- ۳ - کوه های زمین متلاشی و سپس همه جا پراکنده می شوند و صفحه زمین صاف و کاملاً مستوی می گردد (يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا).
- ۴ - همگان به فرمان دعوت کننده الهی گوش فرا می دهند و همه صداها خاموش و آهسته می گردد (يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ...).
- ۵ - در آن روز شفاعت بی اذن خدا مؤثر نیست (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ...).
- ۶ - خداوند با علم بی پایش همه را برای حساب آماده می کند (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ...).
- ۷ - همگی در برابر حکم او سر تسلیم فرود می آورند (وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ).
- ۸ - ظالمان مأیوس می گردند (وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا).
- ۹ - و مؤمنان به لطف پروردگار امیدوار (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ...).

* * *

۱۱۳ وَ كَذٰلِكَ اَنْزَلْنَاهُ قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيْهِ مِنْ الْوَعِيْدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ
 اَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا
 ۱۱۴ فَتَعَالٰى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْاٰنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يُقْضٰى اِلَيْكَ
 وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِيْ عِلْمًا

ترجمه:

۱۱۳ - و این گونه آن را قرآنی عربی (فصیح) نازل کردیم، و انواع وعیدها (و اندازها) را در آن بازگو نمودیم، شاید تقوا پیشه کنند؛ یا برای آنان تذکری پدید آورد!
 ۱۱۴ - پس بلند مرتبه است خداوندی که سلطان حق است! پس نسبت به (تلاوت) قرآن عجله مکن، پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود؛ و بگو: «پروردگارا! علم مرا افزون کن»!

تفسیر:

بگو: خداوندا علم مرا افزون کن
 آیات فوق، در واقع اشاره ای است به مجموع آنچه در آیات قبل پیرامون مسائل تربیتی مربوط به قیامت و وعد و وعید، آمده است.
 می فرماید: «این گونه ما آن را به صورت قرآنی عربی (فصیح و گویا) نازل کردیم و انواع تهدیدها را به عبارات و بیانات مختلف بیان نمودیم، شاید آنها تقوی پیشه کنند یا لااقل تذکری برای آنها گردد» (وَ كَذٰلِكَ اَنْزَلْنَاهُ قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيْهِ مِنْ الْوَعِيْدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ اَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا).

تعبیر به «كَذَلِكَ» در واقع، اشاره به مطالبی است که قبل از این آیه، بیان شده است، و درست به این می ماند که: انسان مطالب بیدارکننده و عبرت انگیزی برای دیگری بگوید، و بعد اضافه کند: این چنین باید پند داد، (بنابراین نیاز به تفسیرهای دیگری که بعضی از مفسران در اینجا گفته اند و از معنی آیه دور است نداریم).

کلمه «عَرَبِيٌّ» گر چه به معنی زبان عربی است، ولی در اینجا از دو نظر به فصاحت و بلاغت و رسا بودن مفاهیم قرآن اشاره دارد:

نخست این که: اصولاً زبان عربی - به تصدیق زبان شناسان جهان - یکی از رساترین لغات، و ادبیات آن از قوی ترین ادبیات است.

دیگر این که: جمله «صَرَّفْنَا» اشاره به بیانات مختلفی است که قرآن از یک واقعیت دارد، مثلاً مسأله وعید و مجازات مجرمان را، گاهی در لباس بیان سرگذشت امت های پیشین، گاهی به صورت خطاب به حاضران، گاهی در شکل ترسیم حال آنها در صحنه قیامت و گاه به لباس های دیگر بیان می کند.

تفاوت جمله «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» با جمله «يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا» ممکن است از این نظر باشد که: در جمله نخست می گوید: هدف، پیدایش تقوا به صورت کامل است، و در جمله دوم هدف آن است که اگر تقوای کامل حاصل نشود، لااقل بیداری و آگاهی حاصل گردد که تا حدودی او را محدود کند و در آینده سرچشمه حرکت و جنبش شود.

این احتمال، نیز وجود دارد که: جمله اول، اشاره به تحقق تقوا برای ناپرهیزگاران و دوم اشاره به تذکر و یادآوری برای پرهیزگاران است، چنان که در آیه ۲ سوره «انفال» می خوانیم:

إِذَا تُلِيتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا: «وقتی که آیات قرآن بر مؤمنان خوانده

می شود بر ایمانشان افزوده می گردد».

در حقیقت، در آیه فوق اشاره به دو اصل از اصول مؤثر تعلیم و تربیت شده است: نخست، مسأله صراحت در بیان، رسا بودن عبارات و روشن و دلنشین بودن آنها. و دیگر بیان مطالب در لباس های گوناگون که موجب تکرار و ملالت نشود، و سبب نفوذ در دل ها گردد.

آیه بعد، اضافه می کند: «بلند مرتبه است خداوندی که سلطان بر حق است» (فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ).

ممکن است ذکر کلمه «حَق» بعد از کلمه «مَلِك» به خاطر این باشد که مردم معمولاً از کلمه «مَلِك» (سلطان) خاطره بدی دارند، ظلم و ستم و خودکامگی از آن در ذهنشان تداعی می شود، لذا بلافاصله می فرماید: «خداوند ملک بر حق است».

و از آنجا که گاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خاطر عشق به فراگیری قرآن و حفظ آن برای مردم به هنگام دریافت وحی عجله می کرد، و مهلت نمی داد «جبرئیل» سخن خود را کامل کند، در دنباله این آیه چنین به او تذکر داده می شود: «نسبت به قرآن پیش از آن که وحی آن تمام شود، عجله مکن» (وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ). «و بگو پروردگارا! علم مرا افزون کن» (وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا).

از بعضی دیگر از آیات قرآن نیز استفاده می شود که: پیامبر به هنگام نزول وحی شور مخصوصی داشت که سبب می شد برای دریافت وحی عجله کند

مانند: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ: «زبان را به خاطر عجله به هنگام دریافت وحی حرکت مده * بر ما است که آن را در سینه تو جمع کنیم تا بتوانی آن را تلاوت نمائی * سپس هنگامی که ما آن را بر تو خواندیم از تلاوت آن پیروی کن».(۱)

* * *

نکته ها:

۱ - حتی در گرفتن وحی عجله مکن

جمله های اخیر درس های آموزنده ای در برداشت، از جمله، نهی از عجله به هنگام دریافت وحی.

بسیار دیده شده افرادی به هنگام شنیدن سخن یک گوینده، هنوز مطلب تمام نشده، به تکرار یا تکمیل آن می پردازند، این امر، گاهی ریشه کم صبری دارد، گاهی غرور و اظهار وجود، و گاهی نیز عشق و علاقه زیاد به دریافت مطلب و یا انجام مأموریتی انسان را بر این کار وادار می کند که در این صورت انگیزه مقدسی دارد.

ولی، نفس عمل، یعنی «عجله کردن» غالباً ایجاد مشکلات می کند، به همین دلیل در آیات فوق از این کار نهی شده، هر چند به منظور صحیحی باشد، اصولاً کارهایی که شتابزده انجام می گیرد، خالی از عیب و نقص نخواهد بود، قطعاً کار پیامبر(صلی الله علیه و آله) به خاطر داشتن مقام عصمت از خطا و اشتباه مصون بود، اما او باید در همه چیز، سرمشق و الگوی مردم باشد تا مردم حساب کنند، جایی که برای دریافت وحی نباید شتابزدگی به خرج داد، تکلیف بقیه کارها روشن است.

البته «عجله» را با «سرعت» نباید اشتباه کرد: سرعت، آن است که برنامه،

کاملاً تنظیم شده باشد و تمام مسائل محاسبه گردد، سپس بدون فوت وقت پیاده شود ولی عجله، آن است که هنوز برنامه کاملاً بررسی نشده، و نیاز به تکمیل و دقت دارد. به همین دلیل، سرعت، مطلوب است و عجله و شتاب، نامطلوب. البته در تفسیر این جمله، احتمالات دیگری نیز گفته اند، از جمله این که: گاهی به هنگام دیر شدن وحی، پیامبر(صلی الله علیه وآله) بی تابی می کرد، آیه به او تعلیم می دهد بی تابی مکن، ما به موقع خود آنچه لازم باشد بر تو وحی می کنیم. بعضی گفته اند: چون آیات قرآن مجید یک بار به صورت جمعی در شب قدر بر قلب پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شد، و یک بار هم به طور تدریجی در مدت ۲۳ سال، لذا پیامبر(صلی الله علیه وآله) به هنگام نزول تدریجی آیات، گاه بر جبرئیل پیش قدم می شد، قرآن دستور می دهد: در این کار عجله مکن، بگذار نزول تدریجی هر کدام به موقع خود، انجام گیرد. ولی تفسیر نخست نزدیک تر به نظر می رسد.

* * *

۲ - در علم افزون طلب باش

از آنجا که نهی از عجله به هنگام دریافت وحی، ممکن است این توهم را ایجاد کند که از کسب علم بیشتر، نهی شده، بلافاصله با جمله: قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا: «بگو پروردگارا علم مرا زیاد کن» جلو این پندار گرفته شده است، یعنی شتابزدگی درست نیست، ولی تلاش برای افزایش علم لازم است.

بعضی از مفسران نیز گفته اند: در جمله اول به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور داده شده: در فهم همه جانبه آیات پیش از تبیین آن در آیات دیگر عجله نکند. و در جمله دوم دستور داده شده: از خدا، آگاهی بیشتر نسبت به ابعاد مختلف آیات قرآن

بخواهد.

به هر حال، جائی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) با آن علم سرشار و روح مملو از آگاهی، مأمور باشد که تا پایان عمر، از خدا افزایش علم بطلبد، وظیفه دیگران کاملاً روشن است، در حقیقت از نظر اسلام، علم، هیچ حدّ و مرزی را نمی شناسد، افزون طلبی در بسیاری از امور مذموم است، ولی در علم ممدوح است، افراط بد است، ولی افراط در علم معنی ندارد.

علم مرز مکانی ندارد، تا چین و ثریا نیز باید در طلبش دوید.

مرز زمانی ندارد از گاهواره تا گور ادامه دارد.

از نظر معلم مرز نمی شناسد؛ چرا که حکمت گمشده مؤمن است نزد هر کس بیابد آن را می گیرد، و اگر گوهری از دهان ناپاکی بیفتد آن را برمی دارد.

مرز از نظر میزان تلاش و کوشش نیز ندارد، به اعماق دریاها فرو می رود و کسب دانش می کند و حتی در راه کسب آن جان عزیزش را می دهد.

به این ترتیب در منطق اسلام کلمه «فارغ التحصیل» یک کلمه بی معنی است، یک مسلمان راستین، هرگز تحصیل علمش پایان نمی پذیرد، همواره دانشجو است و طالب علم، حتی اگر برترین استاد شود.

جالب این که: در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: به یکی از یارانش فرمود: ما در هر شب جمعه، سرور و شادی خاصی داریم.

او عرض کرد: خداوند این شادی را افزون کند، این چه شادی است؟

فرمود: إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَافَى رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) الْعَرْشَ وَوَافَى

الْأَيُّمَةَ (عليهم السلام) وَوَافَيْنَا مَعَهُمْ فَلَا تَرَدُّ أَرْوَاحُنَا بِأُيُدِنَا إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَا نَفَدْنَا!:

«هنگامی که شب جمعه می شود روح پاک پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ارواح ائمه(علیهم

السلام) و ما با

آنها به عرش خدا می روند و ارواح ما به بدنها باز نمی گردد، مگر با علم و دانش تازه ای و اگر چنین نبود، علوم ما پایان می گرفت» (۱)

این مضمون، در روایات متعددی با عبارات گوناگون بیان شده، و نشان می دهد: پیامبر و امامان تا پایان جهان بر علم و دانششان افزوده می شود.

در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: إِذَا أَتَى عَلَى يَوْمٍ لَا أَزْدَادُ فِيهِ عِلْمًا يُقَرَّبُنِي إِلَى اللَّهِ فَلَا بَارَكَ اللَّهُ لِي فِي طُلُوعِ شَمْسِهِ:

«هر گاه روزی فرا رسد و علم و دانشی که مرا به خدا نزدیک کند، بر علم من افزوده نشود طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد» (۲)

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ، وَ أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا:

«داناترین مردم کسی است که دانش مردم را بر دانش خود بیفزاید، گرانبهاترین مردم کسی است که از همه داناتر باشد و کم بهاترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد» (۳) و این است ارزش علم از دیدگاه تعلیمات اسلام.

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۹۷.

۲ - تفسیر «مجمع البیان» و «نور الثقلین» و «صافی»، ذیل آیات مورد بحث.

۳ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۲۱۹ (ماده علم).

- ۱۱۵ وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً
 ۱۱۶ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى
 ۱۱۷ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ
 فَتَشْقَى
 ۱۱۸ إِنَّ لَكَ أَلَا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرِى
 ۱۱۹ وَ أَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى
 ۱۲۰ فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ
 مُلْكٍ لَآبِئْتَلَى
 ۱۲۱ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ
 الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى
 ۱۲۲ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى

ترجمه:

- ۱۱۵ - پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ اما او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم!
- ۱۱۶ - و (به یاد آور) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید». همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد (و سجده نکرد)!
- ۱۱۷ - پس گفتیم: «ای آدم! این (ابلیس) دشمن تو و همسر توست! مبادا شما را از بهشت بیرون کند؛ که به زحمت و رنج خواهی افتاد!

۱۱۸ - (اما تو در بهشت راحت هستی! و مزیتش) برای تو این است که در آن گرسنه و برهنه نخواهی شد؛

۱۱۹ - و در آن تشنه نمی شوی؛ و حرارت آفتاب آزارت نمی دهد!

۱۲۰ - ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت زندگی جاوید، و ملکی بی زوال راهنمایی کنم»؟!

۱۲۱ - سرانجام هر دو از آن خوردند، (و لباس بهشتیشان فرو ریخت)، و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود از برگ های (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و (از پاداش او) محروم شد!

۱۲۲ - سپس پروردگارش او را برگزید، و توبه اش را پذیرفت، و هدایتش نمود.

تفسیر:

آدم و فریبکاری شیطان

قسمت عمده این سوره، بیان سرگذشت موسی (علیه السلام)، و بنی اسرائیل و مبارزه آنها با فرعون و فرعونیان بود ولی آیات مورد بحث و آیات بعد، سخن از داستان آدم و حوا و مبارزه و دشمنی ابلیس با آنان می گوید.

شاید اشاره به این نکته باشد که مبارزه حق و باطل، منحصر به امروز و دیروز و موسی (علیه السلام) و فرعون نیست، از آغاز آفرینش آدم بوده و همچنان ادامه دارد.

گر چه سرگذشت آدم و ابلیس بارها در قرآن آمده است، ولی در هر مورد آمیخته با نکته های تازه ای است، در اینجا نخست از پیمان آدم با خدا سخن می گوید، می فرماید: «ما از آدم قبلاً، عهد و پیمان گرفته بودیم ولی او فراموش کرد و بر سر پیمانش محکم نایستاد!» (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ

لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً).

در این که: منظور از این «عهد»، کدام عهد است؟ بعضی گفته اند: فرمان خدا دائر به نزدیک نشدن به درخت ممنوع است، روایات متعددی نیز این تفسیر را تأیید می کند. در حالی که بعضی از مفسران احتمالات دیگری داده اند که آنها را نیز می توان از شاخ و برگ این معنی شمرد، مانند اخطار خداوند به آدم که شیطان دشمن سرسخت او است و از او نباید پیروی کند.

و اما «نسیان»، در اینجا مسلماً به معنی فراموشی مطلق نیست؛ زیرا در فراموشی مطلق، عتاب و ملامتی وجود ندارد، بلکه یا به معنی ترک کردن است همان گونه که در تعبیرات روزمره به کسی که به عهد خودش وفا نکرده می گوئیم: گویا عهد خود را فراموش کردی، یعنی ترک کردن تو همانند یک فرد فراموش کار است.

و یا به معنی فراموشکاری هائی است که به خاطر کم توجهی و به اصطلاح «ترک تحفظ» پیدا می شود.

و منظور از «عزم» در اینجا تصمیم و اراده محکمی است که انسان را در برابر وسوسه های نیرومند شیطان حفظ کند.

بدون شک آدم، مرتکب گناهی نشد، بلکه تنها ترک اولائی از او سر زد، یا به تعبیر دیگر، دوران سکونت آدم در بهشت دوران تکلیف نبود، بلکه یک دوران آزمایشی برای آماده شدن جهت زندگی در دنیا و پذیرش مسئولیت تکالیف بود.

به خصوص این که: نهی خداوند در اینجا جنبه ارشادی داشته؛ زیرا به او فرموده بود: اگر از درخت ممنوع بخوری، حتماً گرفتار زحمت فراوان خواهی

شد. (۱)

آنگاه به بخش دیگر این داستان، اشاره کرده، می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، آنها نیز همگی سجده کردند، جز ابلیس که امتناع ورزید» (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى).

و از اینجا به خوبی مقام با عظمت آدم (علیه السلام) روشن می شود، آدمی که مسجود فرشتگان بود، و مورد احترام این مخلوقات بزرگ پروردگار، ضمناً عداوت ابلیس با او از نخستین گام آشکار می گردد، که او هرگز سر تعظیم در برابر عظمت آدم فرود نیاورد.

شک نیست، سجده به معنی پرستش، مخصوص خدا است، و غیر از خدا هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند معبود باشد، بنابراین سجده فرشتگان در برابر خدا بود، منتهی به خاطر آفرینش این موجود با عظمت که:

شایسته ستایش آن آفریدگاری است *** کارد چنین دل آویز نقشی ز ماء و طینی!

و یا سجده در اینجا به معنی خضوع و تواضع است.

و در آیه بعد می فرماید: ما در این موقع به آدم اخطار کردیم «و گفتیم: ای آدم! با این برنامه، مسجل شد که ابلیس دشمن تو و همسر تو است، مواظب باشید، مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به درد و رنج خواهی افتاد» (فَقُلْنَا يَا

۱ - شرح همه اینها و همچنین منظور از «شجره ممنوعه» و مانند آن را در جلد ششم، صفحه

۱۱۵ به بعد ذیل آیات ۱۹ تا ۲۲ سوره «اعراف» آورده ایم.

آدمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى).

روشن است که «جَنَّت» در اینجا به معنی بهشت جاویدان سرای دیگر نیست که آن یک نقطه تکاملی است و بیرون آمدن و بازگشت به عقب در آن امکان ندارد. این جنت باغی بوده است دارای همه چیز از باغ های این جهان که به لطف پروردگار ناراحتی در آن وجود نداشته، و لذا خداوند به آدم اخطار می کند: اگر از این نقطه امن و امان بیرون بروی به دردسر خواهی افتاد.

«تَشْقَى» از ماده «شقاوت» و یکی از معانی شقاوت درد و رنج است.

در اینجا سؤالی پیش می آید که: چرا خداوند نخست روی سخن را به هر دو یعنی آدم و حوا کرده و فرمود: فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ: «شیطان شما دو نفر را از بهشت بیرون نکند» ولی نتیجه بیرون آمدن را به صورت مفرد در مورد آدم گفته، می گوید: فَتَشْقَى: «تو ای آدم به درد و رنج خواهی افتاد».

این اختلاف تعبیر، ممکن است اشاره به این نکته باشد که درد و رنج ها در درجه اول متوجه آدم(علیه السلام) بود و حتی او وظیفه داشت مشکلات همسرش حوا را نیز به دوش کشد، و چنین بوده مسئولیت مردان از همان آغاز کار! یا این که: چون عهد و پیمان از آغاز متوجه آدم(علیه السلام) بوده، نقطه پایان نیز متوجه او شده است.

پس از آن خداوند آسایش بهشت، درد و رنج محیط بیرون آن را برای آدم چنین شرح می دهد: «تو در اینجا گرسنه نخواهی شد و برهنه نمی شوی» (إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى).

«و تو در آن تشنه نخواهی شد و آفتاب سوزان آزارت نمی دهد» (وَ اَنْكَ لَا تَطْمَؤُا فِيهَا وَ لَا تَضْحٰی).

در اینجا سئوالی برای مفسران مطرح شده و آن این که: چرا در این آیات تشنگی با تابش آفتاب، و گرسنگی با برهنگی ذکر شده، در حالی که معمولاً تشنگی را با گرسنگی همراه می آورند؟

در پاسخ این سؤال چنین گفته اند: میان «تشنگی» و «تابش آفتاب» پیوند انکارناپذیری است. (۱)

و اما جمع میان «گرسنگی» و «برهنگی» ممکن است به خاطر این باشد که گرسنگی نیز نوعی از برهنگی درون از غذا است! (بهتر این است که گفته شود برهنگی و گرسنگی دو نشانه مشخص فقر است که معمولاً با هم آورده می شوند).

به هر حال، در این دو آیه به چهار نیاز اصلی و ابتدائی انسان، یعنی نیاز به غذا، آب، لباس و مسکن (پوشش در مقابل آفتاب) اشاره شده است، تأمین این نیازمندی ها در بهشت به خاطر وفور نعمت بوده است، و در واقع ذکر این امور، توضیحی است برای آنچه در جمله «فَتَشْقٰی» (به زحمت خواهی افتاد) آمده است.

اما با این همه، شیطان کمر عداوت و دشمنی را با آدم بسته بود، به همین دلیل آرام ننشست «و شروع به وسوسه آدم کرده گفت: ای آدم! آیا درخت عمر جاویدان را به تو نشان بدهم؟ که هر کس از میوه آن بخورد، همیشه زنده خواهد بود، آیا راه رسیدن به حکومت و سلطنت همیشگی را می خواهی بدانی؟!»

۱ - «تَضْحٰی» از ماده «ضحی» به معنی تابش آفتاب بدون حجاب ابر و مانند آن است.

(فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّائِيلَى).

«وسوسه» در اصل، به معنی صدای بسیار آهسته است، سپس به خطور مطالب بد و افکار بی اساس به ذهن، گفته شده، اعم از این که از درون خود انسان بجوشد و یا کسی از بیرون، عامل آن شود.

در واقع شیطان حساب کرد، تمایل آدم (علیه السلام) به چپست و به اینجا رسید که: او تمایل به زندگی جاویدان و رسیدن به قدرت بی زوال دارد، لذا برای کشاندن او به مخالفت فرمان پروردگار، از این دو عامل استفاده کرد.

به تعبیر دیگر همان گونه که خداوند به آدم وعده داد اگر شیطان را از خود دور سازی، همیشه در بهشت مشمول نعمت های پروردگارت خواهی بود، شیطان نیز در وسوسه هایش انگشت روی همین نقطه گذارد، آری، همیشه شیطان ها در آغاز، برنامه های خود را از همان راه هائی شروع می کنند که رهبران راه حق، شروع کرده اند، ولی چیزی نمی گذرد که آن را به انحراف می کشانند، و جاذبه راه حق را وسیله برای رسیدن به بیراهه ها قرار می دهند.

سرانجام آنچه نمی بایست بشود، شد، و «آدم و حوا هر دو از درخت ممنوع خوردند، و به دنبال آن لباس های بهشتی از اندامشان فرو ریخت، و اعضایشان آشکار گشت!» (فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا). (۱)

هنگامی که آدم (علیه السلام) و حوا چنین دیدند، بلافاصله «برگ های درختان بهشتی را - برای پوشاندن اندام خود - به هم دوختند» (وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْنِيهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ). (۲)

۱ - «سَوَاتُ» جمع «سوئه» (بروزن عورة) در اصل، به معنی هر چیزی است که ناخوشایند است، و لذا گاه به «جسد مرده» و گاه به «عورت» گفته می شود، و در اینجا منظور همان معنی اخیر است.

۲ - «يَخْصِفَانِ» از ماده «خصف» در اینجا به معنی دوختن لباس است.

آری، عاقبت «آدم پروردگارش را عصیان کرد و از پاداش او محروم ماند» (وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى).

«غَوَى» از ماده «غی» به معنی کاری جاهلانه که از اعتقاد نادرستی سرچشمه می گیرد گرفته شده، و چون در اینجا آدم به خاطر گمانی که از گفته شیطان برای او پیدا شده بود، ناآگاهانه از شجره ممنوع خورد، از آن تعبیر به «غوی» شده است.

بعضی از مفسران، «غوی» را به معنی جهل و نادانی ناشی از غفلت، بعضی به معنی محرومیت، و بعضی به معنی فساد در زندگی گرفته اند.

به هر حال، «غی» نقطه مقابل «رشد» است، «رشد» آن است که: انسان از طریقی برود و به مقصد برسد اما «غی» آن است که از رسیدن به مقصود باز ماند.

و از آنجا که آدم (علیه السلام) ذاتاً پاک و مؤمن بود، و در طریق رضای خدا گام برمی داشت، و این خطا که بر اثر وسوسه شیطان دامن او را گرفت، جنبه استثنائی داشت، خداوند او را از رحمت خود برای همیشه دور نساخت، بلکه «بعد از این ماجرا پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرا شد و هدایتش کرد» (ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى).

نکته:

آیا آدم (علیه السلام) مرتکب معصیتی شد؟

گرچه عصیان در عرف امروز، معمولاً به معنی گناه می آید ولی در لغت به معنی خارج شدن از اطاعت و فرمان است (اعم از این که این فرمان، یک فرمان وجوبی باشد یا مستحب).

بنابراین به کار رفتن کلمه عصیان، لزوماً به معنی ترک واجب یا ارتکاب حرام نیست، بلکه می تواند ترک یک امر مستحب، یا ارتکاب مکروه باشد.

از این گذشته گاهی «امر و نهی» جنبه ارشادی دارد، همانند امر و نهی طبیب که به بیمار دستور می دهد، فلان دوا را بخور و از فلان غذای نامناسب پرهیز کن، شک نیست که اگر بیمار مخالفت دستور طبیب کند تنها به خود ضرر می زند چرا که ارشاد و راهنمایی طبیب را نادیده گرفته است.

خداوند نیز به آدم (علیه السلام) فرموده بود: از میوه درخت ممنوع مخور که اگر بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت و در زمین گرفتار درد و رنج فراوان خواهی شد، او مخالفت این فرمان ارشادی کرد، و نتیجه اش را نیز دید.

این سخن، مخصوصاً با توجه به این که: دوران توقف آدم (علیه السلام) در بهشت دوران آزمایش بود، نه دوران تکلیف، مفهوم روشن تری به خود می گیرد.

به علاوه عصیان و گناه، گاه جنبه مطلق دارد یعنی برای همه بدون استثناء گناه است، مانند دروغ گفتن، ظلم کردن و اموال حرام خوردن، و گاه جنبه نسبی دارد یعنی کاری است، که اگر از یک نفر سر بزند نه تنها گناه نیست بلکه گاه نسبت به او یک عمل مطلوب و شایسته است، اما اگر از دیگری سر بزند با مقایسه به مقام او کار نامناسبی است.

فی المثل برای ساختن یک بیمارستان از مردم تقاضای کمک می شود، شخص کارگری مزد یک روزش را که گاه، چند تومان بیشتر نیست می دهد، این عمل نسبت به او ایثار و حسنه است و کاملاً مطلوب، اما اگر یک ثروتمند این مقدار کمک کند، نه تنها این عمل نسبت به او پسندیده نیست، که گاه در خور ملامت، مذمت و نکوهش نیز هست، با این که از نظر اصولی نه تنها کار حرامی نکرده بلکه ظاهراً مختصر کمکی نیز به کار خیر نموده است.

این همان است که می گوئیم: حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ: «حسنات نیکان گناهان مقربان است».

و نیز این، همان چیزی است که به عنوان ترک اولی معروف شده است و ما از آن به عنوان «گناه نسبی» یاد می کنیم، که نه گناه است و نه مخالف مقام عصمت.

در احادیث اسلامی نیز، احیاناً اطلاق معصیت بر مخالفت مستحبات شده است: در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که درباره نمازهای نافله روزانه فرمود: اینها همه مستحب است و واجب نیست... و هر کس آن را ترک کند معصیت کرده؛ زیرا مستحب است انسان هنگامی که کار خیری را انجام می دهد کارش تداوم داشته باشد. (۱) - (۲)

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۴۰۴

۲ - در زمینه این موضوع و سایر مسائل مربوط به آدم (علیه السلام) و خروج او از بهشت، در جلد ششم، سوره «اعراف»، ذیل آیه ۱۹ به بعد، و در جلد اول، ذیل آیات ۳۰ تا ۳۸ بحث کرده ایم.

- ۱۲۳ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى
- ۱۲۴ وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى
- ۱۲۵ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا
- ۱۲۶ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى
- ۱۲۷ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى

ترجمه:

- ۱۲۳ - (خداوند) فرمود: «هر دو از آن (بهشت) فرود آئید، در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود؛ ولی هر گاه هدایت من به سراغ شما آید، هر کس از هدایت من پیروی کند، نه گمراه می شود، و نه در رنج خواهد بود!
- ۱۲۴ - و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محسور می کنیم!»
- ۱۲۵ - می گوید: «پروردگارا! چرا نابینا محسورم کردی؟ من که بینا بودم!»
- ۱۲۶ - می فرماید: «آن گونه که آیات ما برای تو آمد، و تو آنها را فراموش کردی؛ امروز نیز تو فراموش خواهی شد!»
- ۱۲۷ - و این گونه جزا می دهیم کسی را که اسراف کند، و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد! و عذاب آخرت، شدیدتر و پایدارتر است!

تفسیر:

معیشت ضنک!

با این که توبه آدم (علیه السلام) پذیرفته شد، اما کاری کرده بود که بازگشت به حال نخستین، امکان پذیر نبود، لذا خداوند «به او و حوا دستور داد هر دو - و همچنین شیطان همراه شما - از بهشت به زمین هبوط کنید» (قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا).

«در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود» (بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ).

اما به شما اخطار می کنم: راه سعادت و نجات به رویتان گشوده است «هر گاه هدایت من به سراغ شما بیاید هر کدام از شما که از این هدایت پیروی کند نه گمراه می شود و نه شقاوتمند» (فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى).

و برای این که تکلیف آنها که فرمان حق را فراموش می کنند، نیز روشن گردد اضافه می کند: «و کسی که از یاد من روی گردان شود، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت» (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا).

«و در قیامت او را نابینا محسور می کنیم» (وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمًى).

در آنجا «عرض می کند: پروردگارا! چرا مرا نابینا محسور کردی در حالی که قبلاً بینا بودم؟!» (قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمًى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا).

و بلافاصله پاسخ می شنود: «این به خاطر آن است که آیات ما به سراغ تو آمد، همه را به دست فراموشی سپردی، از مشاهده آن چشم پوشیدی و تو امروز به دست فراموشی سپرده خواهی شد» (قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ

كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْصَى).

و چشمت از دیدن نعمت های پروردگار و مقام قرب او نابینا می گردد.

سرانجام، به صورت یک جمع بندی و نتیجه گیری در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: «این گونه کسانی که راه اسراف را پیش گرفتند و ایمان به آیات پروردگارشان نیاوردند، جزا می دهیم» (وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ).

«و عذاب آخرت از این هم شدیدتر و پایدارتر است» (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى).

نکته ها:

۱ - غفلت از یاد حق و پی آمدهای آن

گاه، می شود درهای زندگی به روی انسان به کلی بسته می شود، دست به هر کاری می زند با درهای بسته روبه رو می گردد، و گاهی به عکس، به هر جا روی می آورد خود را در برابر درهای گشوده می بیند، مقدمات هرکار، فراهم است و بن بست و گرهی در برابر او نیست، از این حال، به وسعت زندگی و از اولی به ضیق یا تنگی معیشت تعبیر می شود، منظور از «معیشت ضنک» که در آیات بالا آمد نیز همین است. (۱)

گاهی تنگی معیشت به خاطر این نیست که درآمد کمی دارد، ای بسا پول و درآمدش هنگفت است، ولی بخل، حرص و آز، زندگی را بر او تنگ می کند نه

۱ - «ضَنك» به معنی سختی و تنگی است، این کلمه همیشه به صورت مفرد به کار می رود و تثنیه و جمع و مؤنث ندارد.

تنها میل ندارد در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند، که گوئی نمی خواهد آن را به روی خویش بگشاید، به فرموده علی (علیه السلام) «همچون فقیران زندگی می کند و همانند اغنیاء و ثروتمندان حساب پس می دهد».

راستی؛ چرا انسان گرفتار این تنگناها می شود؟ قرآن می گوید: عامل اصلیش اعراض از یاد حق است.

یاد خدا مایه آرامش جان، تقوا و شهامت است و فراموش کردن او مایه اضطراب، ترس و نگرانی است.

هنگامی که انسان مسئولیت هایش را به دنبال فراموش کردن یاد خدا به فراموشی بسپارد، غرق در شهوات، حرص و طمع می گردد، پیدا است، نصیب او معیشت ضنک خواهد بود، نه قناعتی که جان او را پر کند، نه توجه به معنویت که به او غنای روحی دهد، و نه اخلاقی که او را در برابر طغیان شهوات باز دارد.

اصولاً تنگی زندگی، بیشتر به خاطر کمبودهای معنوی و نبودن غنای روحی است، به خاطر، عدم اطمینان به آینده، ترس از نابود شدن امکانات موجود، و وابستگی بیش از حد به جهان ماده است، و آن کس که ایمان به خدا دارد و دل به ذات پاک او بسته، از همه این نگرانی ها در امان است.

البته تا اینجا سخن از فرد بود، هنگامی که به جامعه هائی که از یاد خدا روی گردانده اند وارد شویم، مسأله از این وحشتناک تر خواهد بود، جوامعی که علی رغم پیشرفت شگفت انگیز صنعت، و علی رغم فراهم بودن همه وسائل زندگی در اضطراب و نگرانی شدید بسر می برند، در تنگنای عجیبی گرفتارند و خود را محبوس و زندانی می بینند.

همه از هم می ترسند، هیچ کس به دیگری اعتماد نمی کند، رابطه ها و پیوندها همه بر محور منافع شخصی است، بار تسلیحات سنگین به خاطر ترس

از جنگ، بیشترین امکانات اقتصادی آنها را در کام خود فرو برده، و پشت هایشان زیر این بار سنگین خم شده است.

زندان ها مملو از جنایتکاران است، در هر ساعت و دقیقه طبق آمارهای رسمیشان، قتل ها و جنایت های هولناکی رخ می دهد، آلودگی به مواد مخدر و فحشاء آنها را برده و اسیر ساخته است، در محیط خانواده هاشان، نه نور محبتی است، و نه پیوند عاطفی نشاط بخشی، آری، این است زندگی سخت و معیشت ضنک آنها!

رئیس جمهور اسبق «آمریکا» (کشور شیطان بزرگ) «نیکسون» در نخستین نطق ریاست جمهوری به این واقعیت اعتراف کرده گفت: «ما گرداگرد خویش زندگانی های تو خالی می بینیم، در آرزوی ارضاء شدن هستیم، ولی هرگز ارضاء نمی شویم!»

یکی دیگر از مردان معروف آنها که نقش او در جامعه به اصطلاح شادی آفریدن برای همه بود، می گوید: «من می بینم انسانیت در کوچه تاریکی می دود که در انتهای آن جز نگرانی مطلق نیست»! (۱)

جالب این که: در روایات اسلامی می خوانیم: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند منظور از آیه «مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» چیست؟ فرمود: اعراض از ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام) است. (۲)

آری، آن کس که الگوی خود را از زندگی علی (علیه السلام) بگیرد همان ابرمردی که تمام دنیا در نظرش از یک برگ درخت کم ارزش تر بود، آن چنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک گردد، او هر کس باشد، زندگی گشاده و وسیعی خواهد داشت، اما آنها که این الگوها را فراموش کنند، در هر شرائط گرفتار

۱ - «معمای هستی»، صفحات ۵۰ و ۵۱.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۴۰۵.

معیشت ضنک هستند.

در روایات متعددی اعراض از یاد حق در آیه فوق، به «ترک حج» برای کسانی که قادرند تفسیر شده، و این به خاطر آن است که مراسم تکان دهنده حج ارتباط و پیوند مجددی برای انسان با خدا می آفریند، و همین ارتباط و پیوند راه گشای زندگی او است، در حالی که عکس آن سبب دل‌بستگی هر چه بیشتر به مادیات است که سرچشمه معیشت ضنک می باشد.

۲ - نابینائی درون و برون

برای کسانی که از یاد خدا روی می گردانند دو مجازات در آیات فوق تعیین شده: یکی معیشت ضنک در این جهان است که در نکته قبل به آن اشاره شد و دیگری نابینائی در جهان دیگر.

بارها گفته ایم: عالم آخرت تجسم وسیع و گسترده ای از عالم دنیا است، و همه حقایق این جهان در آنجا به صورت متناسبی مجسم می گردد، آنها که چشم جانشان در این عالم از دیدن حقایق نابیناست، در آنجا چشم جسمشان نیز نابینا خواهد بود، لذا هنگامی که می گویند: ما قبلاً بینا بودیم؛ چرا نابینا محسوس شدیم؟ به آنها گفته می شود: این به خاطر آن است که آیات الهی را به دست فراموشی سپردید (و این حالت انعکاس آن حالت است).

در اینجا این سؤال پیش می آید: ظاهر بعضی از آیات قرآن آن است که همه مردم در قیامت «بینا» هستند و به آنها گفته می شود: نامه اعمالتان را بخوانید (اَقْرَأْ كِتَابَكَ). (۱) یا این که گنهکاران آتش جهنم را با چشم خود می بینند (وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ

۱ - اسراء، آیه ۱۴.

النَّارِ(۱) این تعبیرات با «نابینا» بودن گروهی چگونه سازگار است؟ بعضی از مفسران بزرگ، گفته اند وضع آن جهان با این جهان متفاوت است چه بسا افرادی نسبت به مشاهده بعضی از امور بینا هستند و از مشاهده بعضی دیگر نابینا! و به نقل مرحوم «طبرسی» از بعضی از مفسران: أَعْمَى عَنْ جِهَاتِ الْخَيْرِ لَا يَهْتَدِي لِشَيْءٍ مِنْهَا: «در برابر آنچه خیر و سعادت و نعمت است نابینا هست و آنچه عذاب و شرّ و مایه حسرت و بدبختی است بینا می باشد» چرا که نظام آن جهان با نظام این جهان متفاوت است. این احتمال، نیز وجود دارد که آنها در پاره ای از منازل و مواقف نابینا هستند و در پاره ای بینا می شوند.

ضمناً منظور از فراموش شدن مجرمان در جهان دیگر این نیست که خداوند آنها را فراموش می کند، بلکه روشن است منظور معامله فراموشی با آنها است، همان گونه که در تعبیرات روزمره خود داریم اگر کسی به دیگری بی اعتنائی کرد، می گوید: چرا ما را فراموش کردی؟! *

۳- اسراف در گناه

جالب این که: در آیات فوق، این مجازات های دردناک برای افرادی ذکر شده که اسراف می کنند و به آیات خدا ایمان نمی آورند.

تعبیر به «اسراف» در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که: آنها نعمت های خداداد، مانند چشم، گوش و عقل را در مسیرهای غلط به کار انداختند و اسراف چیزی جز این نیست که انسان نعمت را بیهوده بر باد دهد.

و یا اشاره به این است که: گنهکاران دو دسته اند: گروهی گناهان محدودی

دارند و ترسی از خدا در دل، یعنی رابطه خود را به کلی با پروردگار نبریده اند اگر فرضاً ظلم و ستمی می کند بر یتیم و بینوا روا نمی دارد، و در عین حال خود را مقصر می شمرد و در پیشگاه خدا روسیاه می داند بدون شک چنین فردی گنهکار است و مستحق مجازات، اما با کسی که بی حساب گناه می کند و هیچ قید و شرطی برای گناه قائل نیست و گاهی به انجام گناه افتخار می کند و یا گناه را کوچک می شمرد، فرق بسیار دارد؛ چرا که دسته اول ممکن است سرانجام در مقام توبه و جبران برآیند، اما آنها که در گناه اسراف می کنند، توبه آنها بسیار بعید است.

۴ - «هبوط» چیست؟

«هبوط» در لغت به معنی پائین آمدن اجباری است، مانند سقوط سنگ از بلندی، و هنگامی که در مورد انسان به کار رود به معنی پائین رانده شدن به عنوان مجازات است. با توجه به این که آدم (علیه السلام) برای زندگی در روی زمین آفریده شده بود و بهشت نیز منطقه سرسبز و پر نعمتی از همین جهان بود، هبوط و نزول آدم در اینجا به معنی نزول مقامی است، نه مکانی، یعنی خداوند مقام او را به خاطر ترک اولی، تنزل داد و از آن همه نعمت های بهشتی محروم ساخت و گرفتار رنج های این جهان کرد. قابل توجه این که: مخاطب در اینجا به صورت تنه ذکر شده (اهبطوا) یعنی شما هر دو هبوط کنید، ممکن است منظور آدم (علیه السلام) و حوا بوده باشد. و اگر در بعضی دیگر از آیات قرآن «اهبطوا» به صورت جمع ذکر شده به خاطر آن است که شیطان هم در این خطاب شرکت داشته چون او هم از بهشت

بیرون رانده شد.

این احتمال نیز وجود دارد که: مخاطب، آدم و شیطان باشد؛ زیرا در جمله بعد از آن می گوید: **بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ**: «بعضی از شما دشمن بعضی دیگر خواهید بود». بعضی از مفسران نیز گفته اند: منظور از جمله **«بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»** که خطاب به صورت جمع است، این است که میان آدم و حوا از یکسو، و شیطان از سوی دیگر عداوت برقرار شد، یا میان آدم و فرزندان او از یکسو و شیطان و ذریه اش از سوی دیگر دشمنی برقرار گردید. ولی مخاطب در جمله: **إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى**: «هر گاه هدایت من به سراغ شما بیاید» حتماً فرزندان آدم و حوا هستند؛ زیرا هدایت الهی مخصوص آنها است، اما شیطان و ذریه اش که حساب خود را از برنامه هدایت الهی جدا کرده بودند، در این خطاب مطرح نیستند.

۱۲۸ أَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى
۱۲۹ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى
۱۳۰ فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ
قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطَّرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ
تَرْضَى

ترجمه:

۱۲۸ - آیا برای هدایت آنان کافی نیست که بسیاری از نسل های پیشین را هلاک نمودیم، و اینها در مسکن های (ویران شده) آنان راه می روند؟! مسلماً در این امر، نشانه های روشنی برای خردمندان است.

۱۲۹ - و اگر سنت و تقدیر پروردگارت و ملاحظه زمان مقرر نبود، عذاب الهی به زودی دامان آنان را می گرفت!

۱۳۰ - پس در برابر آنچه می گویند، صبر کن! و پیش از طلوع آفتاب، و قبل از غروب آن، تسبیح و حمد پروردگارت را به جا آور؛ و همچنین (برخی) از ساعات شب و اطراف روز (او را) تسبیح گوی؛ باشد که (از الطاف الهی) خشنود شوی!

تفسیر:

از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید

از آنجا که در آیات گذشته بحث های فراوانی از مجرمان به میان آمد، در

نخستین آیات مورد بحث، به یکی از بهترین و مؤثرترین طرق بیداری که مطالعه تاریخ پیشینیان است اشاره کرده چنین می گوید: «آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که بسیاری از اقوام گذشته را که در قرون پیشین زندگی می کردند هلاک کردیم» (أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ). (۱)

همان کسانی که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند و «اینها در مساکن ویران شده آنان رفت و آمد دارند» (يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ).

اینها در مسیر رفت و آمد خود، به خانه های قوم عاد (در سفرهای یمن) و مساکن ویران شده قوم ثمود (در سفر شام) و منازل زیر و رو گشته قوم لوط (در سفر فلسطین) می گذرند، آثار آنها را می بینند، ولی درس عبرت نمی گیرند، ویرانی هائی که با زبان بی زبانی، ماجراهای دردناک پیشین را بازگو می کند و به مردم امروز و آینده هشدار می دهد، فریاد می کشد و سرانجام ظلم و کفر و فساد را بیان می دارد.

آری «در اینها دلائل روشن و آیات فراوانی است برای صاحبان عقل و اندیشه بیدار» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى). (۲)

موضوع عبرت گرفتن از تاریخ پیشینیان از مسائلی است که قرآن و احادیث اسلامی زیاد روی آن تکیه کرده است و حقاً معلم بیدارکننده ای است، چه بسیارند افرادی که از هیچ موعظه ای پند نمی گیرند، اما دیدن صحنه هائی از آثار عبرت انگیز گذشتگان، آنها را تکان می دهد و بسیار می شود که مسیر زندگی آنها را دگرگون می سازد.

۱ - همان گونه که سابقاً نیز گفته ایم «قرون» جمع «قرن» به معنی مردمی است که در یک عصر زندگی می کنند و گاهی به خود آن زمان نیز قرن گفته می شود.

۲ - «نهی» از ماده «نهی» در اینجا به معنی «عقل» است چرا که عقل، انسان را از زشتی ها و بدی ها نهی می کند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: أَغْفَلُ النَّاسُ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ: «غافل ترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا اندرز نگیرد» (۱) و از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه نکند.

آیه بعد، در حقیقت پاسخ به سؤالی است که در اینجا مطرح می شود و آن این که: چرا خداوند همان برنامه ای را که برای مجرمان پیشین ترتیب داد، برای این گروه ترتیب نمی دهد، قرآن می گوید: «اگر سنت و تقدیر پروردگارت و زمان مقرر نبود، به زودی عذاب الهی دامان آنها را می گرفت» (وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَأَجَلٌ مُسَمًّى).

این سنت الهی که در قرآن، در موارد متعدد به عنوان «کلمه» از آن یاد شده، اشاره ای به فرمان آفرینش دایره بر آزادی انسان ها است؛ زیرا اگر هر مجرمی بلافاصله و بدون هیچ گونه مهلت مجازات شود، ایمان و عمل صالح، تقریباً جنبه اضطراری و اجباری پیدا می کند، و بیشتر به خاطر ترس و وحشت از مجازات فوری خواهد بود، نه وسیله تکامل که هدف اصلی است.

به علاوه اگر حکم شود که، همه مجرمان فوراً مجازات شوند، کسی در روی زمین زنده نخواهد ماند (وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ). (۲)

بنابراین، باید مهلتی باشد تا گنهکاران به خود آیند و راه اصلاح در پیش گیرند، و هم فرصتی برای خودسازی، به همه پویندگان راه حق داده شود.

تعبیر به «أَجَلٌ مُسَمًّى» به طوری که از مجموعه آیات قرآن استفاده می شود

۱ - «سفینه البحار» (ماده عبر)، جلد ۲، صفحه ۱۴۶.

۲ - نحل، آیه ۶۱.

اشاره به زمان حتمی پایان زندگی انسان است. (۱)

به هر حال، ستمکاران بی ایمان و مجرمان جسور، نباید از تأخیر عذاب الهی مغرور شوند، و این واقعیت را نادیده بگیرند که این لطف خدا، این سنت الهی، این قانون تکامل است که میدان را برای آنها گشوده.

سپس روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده، می گوید: «اکنون که بنا نیست این بدکاران فوراً مجازات شوند، تو در برابر آنچه آنها می گویند صابر و شکیبا باش» (فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ).

و برای تقویت روحیه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تسلی خاطر او دستور راز و نیاز با خدا و نماز و تسبیح را داده می گوید: «قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، همچنین، در اثناء شب و اطراف روز، تسبیح و حمد پروردگارت را به جا آور تا راضی و خشنود شوی» و قلب تو در برابر سخنان دردآور آنها ناراحت نشود (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى).

بدون شک، این حمد و تسبیح مبارزه ای است با شرک و بت پرستی در عین صبر و شکیبائی در برابر بدگوئی ها و سخنان ناهنجار مشرکان.

ولی در این که منظور، حمد و تسبیح مطلق است و یا اشاره به خصوص نمازهای پنجگانه روزانه، در میان مفسران گفتگو است:

جمعی معتقدند: باید ظاهر عبارت را به همان معنی وسیعش رها کرد و از آن تسبیح و حمد مطلق استفاده نمود.

۱ - برای توضیح بیشتر به بحث مشروحی که در جلد پنجم، ذیل آیات ۱ و ۲ سوره «انعام»، (صفحه ۱۴۸) آورده ایم مراجعه فرمائید، ضمناً از نظر ترکیب نحوی، «أَجَلٌ مُّسَمًّى» عطف بر «کلمه» می باشد.

در حالی که گروهی دیگر آن را اشاره به نمازهای پنجگانه می دانند، به این ترتیب که: «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» اشاره به نماز صبح. و «قَبْلَ غُرُوبِهَا» اشاره به نماز عصر (یا اشاره به نماز ظهر و عصر است که وقت آنها تا غروب ادامه دارد).

«مِنْ أَنْاءِ اللَّيْلِ» اشاره به نماز مغرب و عشاء و همچنین نماز شب است. اما تعبیر، به «أَطْرَافَ النَّهَارِ» یا اشاره به نماز ظهر است؛ زیرا «اطراف» جمع «طرف» به معنی جانب است و اگر روز را دو نیم کنیم نماز ظهر در یک طرف نیمه دوم قرار گرفته است. از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که «أَطْرَافَ النَّهَارِ» اشاره به نمازهای مستحبی است که انسان در اوقات مختلف روز می تواند انجام دهد؛ زیرا «أَطْرَافَ النَّهَارِ» در اینجا در مقابل «أَنْاءِ اللَّيْلِ» قرار گرفته و تمام ساعات روز را در بر می گیرد. (مخصوصاً با توجه به این که «اطراف» به صورت جمع آمده در حالی که روز، دو طرف بیشتر ندارد، روشن می شود اطراف معنی وسیعی دارد که ساعات مختلف روز را شامل می شود).

احتمال دیگری نیز در تفسیر آیه وجود دارد که اشاره به اذکار خاصی باشد که در روایات اسلامی در این ساعات مخصوص، وارد شده است، مثلاً در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق می خوانیم: امام (علیه السلام) فرمود:

«بر هر مسلمانی لازم است قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن ده بار این ذکر را بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ» (۱).

ولی این تفسیرها با هم منافاتی ندارد، و ممکن است آیه، هم اشاره به تسبیحات، و هم اشاره به نمازهای واجب و مستحب در روز و شب باشد، و به این ترتیب، تضادی در میان روایاتی که در این زمینه رسیده نخواهد بود؛ زیرا در بعضی از روایات به اذکار مخصوص، و در بعضی به نماز تفسیر شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «لَعَلَّكَ تَرْضَى» در واقع نتیجه حمد و تسبیح پروردگار، و شکیبائی در مقابل گفته آنها است؛ چرا که این حمد و تسبیح و نمازهای شب و روز، پیوند انسان را با خدا آن چنان محکم می کند که به هیچ چیز جز، او نمی اندیشد، از حوادث سخت نمی هراسد، با داشتن چنین تکیه گاه محکمی از دشمنان واهمه نمی کند، و به این ترتیب آرامش و اطمینان، روح و جان او را پر می کند.

تعبیر به: «لَعَلَّ»: «شاید» ممکن است اشاره به همان مطلبی باشد که در گذشته نیز در تفسیر این کلمه گفته ایم، و آن این که «لَعَلَّ» معمولاً اشاره به شرائطی است که برای گرفتن نتیجه، لازم می باشد، فی المثل نماز و ذکر خدا به شرطی مایه چنین آرامشی است که با حضور قلب و آداب کامل انجام گیرد.

توجه داشته باشید: گر چه مخاطب در این آیه، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است ولی قرائن نشان می دهد: این حکم جنبه عمومی دارد.

- ۱۳۱ وَ لَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى
- ۱۳۲ وَ أُمِرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى
- ۱۳۳ وَ قَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى
- ۱۳۴ وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتُنَبِّحَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَى
- ۱۳۵ قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى

ترجمه:

- ۱۳۱ - و هرگز چشمان خود را به نعمت های مادی، که به گروه هائی از آنان داده ایم، میفکن! اینها شکوفه های زندگی دنیاست؛ تا آنان را در آن بیازمائیم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!
- ۱۳۲ - خانواده خود را به نماز فرمان ده؛ و بر انجام آن شکیبا باش! از تو روزی نمی خواهیم؛ (بلکه) ما به تو روزی می دهیم؛ و عاقبت نیک برای تقواست!
- ۱۳۳ - گفتند: «چرا (پیامبر) معجزه و نشانه ای از سوی پروردگارش برای ما نمی آورد؟» (بگو): آیا خبرهای روشنی که در کتاب های (آسمانی) نخستین بوده، برای

آنها نیامد؟!!

۱۳۴ - اگر ما آنان را پیش از آن (که قرآن نازل شود) با عذابی هلاک می کردیم، (در قیامت) می گفتند: «پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن که ذلیل و رسوا شویم»؟!!

۱۳۵ - بگو: «همه (ما و شما) در انتظاریم؛ (ما در انتظار وعده پیروزی، و شما در انتظار شکست ما!) پس انتظار بکشید! اما به زودی می دانید چه کسی از اصحاب راه مستقیم، و چه کسی هدایت یافته است!

تفسیر:

در این آیات دستوراتی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) داده شده اما منظور از آن عموم مسلمانان، و تکمیلی است برای بحثی که در زمینه «شکیبائی» در آیات گذشته خواندیم. نخست می گوید: «هرگز چشم خود را به نعمت های مادی که به گروه هائی از آنها (کفار و مخالفان) داده ایم میفکن» (وَلَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ). آری «این نعمت های ناپایدار شکوفه های زندگی دنیا است» (زَهْرَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا). شکوفه هائی که زود می شکفد، پژمرده می شود، پرپر می گردد و بر روی زمین می ریزد، و چند صباحی بیشتر پایدار نمی ماند.

در عین حال «اینها همه، برای آن است که ما آنان را با آن بیازمائیم» (لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ). اما «آنچه پروردگارت به تو روزی داده بهتر و پایدارتر است» (وَرِزْقُ رَبِّكَ

خَيْرٌ وَ أَتَقِي).

خداوند انواع مواهب و نعمت ها را به تو بخشیده است: ایمان و اسلام، قرآن، آیات الهی، روزی های حلال و پاکیزه و سرانجام نعمت های جاودان آخرت این روزی ها پایدارند و جاودانی.

در آیه بعد، برای تلطیف روح پیامبر(صلی الله علیه وآله) و تقویت قلب او می فرماید: «خانواده خود را به نماز دستور ده، و خود نیز بر انجام آن شکیبا و پر استقامت باش» (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا).

چرا که این نماز برای تو و خاندانت، مایه پاکی، صفای قلب و تقویت روح و دوام یاد خدا است.

بدون شک ظاهر «اهل» در اینجا خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) به طور کلی است، ولی از آنجا که این سوره در «مکه» نازل شده، در آن زمان مصداق اهل، «حدیجه و علی»(علیهما السلام) بوده اند، و ممکن است بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را نیز شامل شود، اما با گذشت زمان، دامنه خاندان پیامبر گسترده شد.

آنگاه اضافه می کند، اگر دستور نماز به تو و خاندانت داده شده است منافع و برکاتش تنها متوجه خود شما است «ما از تو روزی نمی خواهیم بلکه به تو روزی می دهیم» (لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ).

این نماز، چیزی بر عظمت پروردگار نمی افزاید، بلکه سرمایه بزرگی برای تکامل شما انسان ها و کلاس عالی تربیت است.

یا به تعبیر دیگر، خداوند همچون پادشاهان و امیران نیست که از ملت خود باج می گرفتند و زندگی خود و اطرافیان را اداره می کردند، خداوند از همگان بی نیاز است و همگان به او نیازمند.

این تعبیر، شبیه همان چیزی است که در سوره ذاریات» آیات ۵۶ - ۵۸ وارد شده است: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ: «من جن و انس را نیافریدم مگر به خاطر این که عبادتم کنند * من از آنها روزی نمی طلبم، و نمی خواهم طعامم دهند * خداوند روزی دهنده همگان است و صاحب قدرت مستحکم».

و به این ترتیب، نتیجه عبادات مستقیماً به خود عبادت کنندگان باز می گردد. و در پایان آیه، اضافه می کند: «عاقبت و سرانجام نیک از آن تقوا است» (وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى). آنچه باقی می ماند، و سرانجامش مفید، سازنده و حیات بخش است همان تقوا و پرهیزکاری است، پرهیزکاران سرانجام پیروزند و بی تقوایان محکوم به شکست. این احتمال، در تفسیر جمله اخیر نیز وجود دارد که: هدف آن تأکید در زمینه روح تقوا و اخلاص در عبادات است؛ چرا که اساس عبادت همین است، در آیه ۳۷ سوره «حج»، می خوانیم: لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ: «گوشت های حیوانات قربانی و خون های آنها به خدا نمی رسد، ولی تقوای شما به او می رسد». آنچه به مقام قرب او از اعمال شما واصل می گردد پوسته و ظاهر آن نیست، بلکه مغز، باطن و اخلاصی که در آن است به مقام قربش راه می یابد.

سومین آیه، به یکی از بهانه جوئی های کفار اشاره کرده می گوید: «آنها گفتند:

چرا پیامبر معجزه ای از سوی پروردگارش - آن چنان که ما می خواهیم - نمی آورد» (وَقَالُوا لَوْ لَا يَأْتِيَنَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ).

بلافاصله به آنها پاسخ می گوید: «آیا خبرهای روشن اقوام پیشین که در کتب آسمانی گذشته بوده است برای آنها نیامده؟» (که پی درپی برای آوردن معجزات بهانه جوئی می کردند و پس از مشاهده معجزات به کفر و انکار ادامه می دادند و عذاب شدید الهی دامنهشان را می گرفت، آیا نمی دانند اگر اینها نیز همین راه را بپیمایند، همان سرنوشت در انتظارشان است) (أَوْ لَمْ يَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: منظور از «بَيِّنَةٌ» خود قرآن است که بیانگر حقایق کتب آسمانی گذشته در سطحی عالی تر است، آیه فوق می گوید: اینها چرا معجزه می طلبند و بهانه جوئی می کنند، مگر همین قرآن با این امتیازات بزرگ که حاوی حقایق کتب آسمانی پیشین است برای آنها کافی نیست.

تفسیر دیگری نیز برای این آیه گفته شده و آن این که: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با این که درس نخوانده آن چنان کتاب روشن و آشکاری آورده که با آنچه در متون کتب آسمانی بوده هماهنگ است، و این خود نشانه بر اعجاز آن می باشد.

به علاوه صفات پیامبر و کتابش با نشانه هائی که در کتب آسمانی پیشین آمده است، کاملاً تطبیق می کند، و این دلیل حقانیت او است. (۱)

به هر حال، این بهانه جویان مردمی حق طلب نیستند بلکه دائماً در فکر بهانه گیری تازه ای می باشند حتی «اگر ما آنها را قبل از نزول این قرآن، و آمدن

۱ - تفسیر اول در «مجمع البیان»، و تفسیر دوم در «فی ظلال» و تفسیر سوم را «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» خود آورده است، این تفسیرها هر چند متفاوت است، اما تضادی با هم ندارد، مخصوصاً تفسیر دوم و سوم.

پیامبر اسلام مجازات و هلاک می کردیم، در قیامت می گفتند: پروردگارا چرا پیامبری برای ما نفرستادی، تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن که ذلیل و رسوا شویم؟! (وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى). ولی اکنون که این پیامبر بزرگ، با این کتاب با عظمت، به سراغ آنها آمده، هر روز سخنی می گویند و برای فرار از حق، بهانه ای می تراشند.

* * *

به آنها اخطار کن «و بگو همه ما و شما در انتظاریم» (قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ). ما انتظار وعده های الهی را در مورد شما داریم، شما هم در انتظار این هستید که مشکلات و مصائب دامان ما را بگیرد.

«اکنون که چنین است در انتظار باشید» (فَتَرَبَّصُوا).

«اما به زودی خواهید دانست چه کسانی اهل راه مستقیم و آئین حقند و چه کسانی به منزلگاه حق، و نعمت جاودان الهی هدایت یافتند» (فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى).

و با این جمله قاطع و پرمعنی، گفتگوی خود را با این منکران لجوج و بهانه جو در اینجا پایان می دهد.

خلاصه از آنجا که این سوره، در «مکه» نازل شده، و در آن زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان تحت فشار شدیدی از ناحیه دشمنان قرار داشتند، خداوند در پایان این سوره، به آنها دلداری می دهد:

گاه می گوید: اموال و ثروت های آنها که سرمایه زودگذر این دنیا و برای آزمایش و امتحان است، چشم شما را به خود متوجه نکند.

گاه، دستور به نماز و استقامت می دهد تا نیروی معنوی آنان را در برابر انبوه

دشمنان تقویت کنند.

و سرانجام به مسلمانان بشارت می دهد که: این گروه اگر ایمان نیاورند سرنوشت شوم و تاریکی دارند که باید در انتظار آن باشند.

پروردگارا! ما را از هدایت یافتگان و اصحاب صراط مستقیم قرار ده!
خداوند! به ما آن قدرت و شهادت عطا فرما که نه از انبوه دشمنان بترسیم، و نه از حوادث سخت و مشکلات در هراس بیفتیم!
روح لجاجت و بهانه جوئی را از ما بگیر و توفیق پذیرش حق را به ما مرحمت کن!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره طه

۲۰ / جمادی الثانی / ۱۴۰۲

(روز میلاد مسعود بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام)) (۱)

آغاز جزء هفدهم

سوره انبیاء

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۱۱۲ آیه است

تاریخ شروع

۲۱ / جمادی الثانی / ۱۴۰۲

محتوای سوره انبیاء

۱ - این سوره، چنان که از نامش پیدا است، «سوره پیامبران» است؛ چرا که نام شانزده پیامبر، بعضی، با ذکر فرازهایی از حالاتشان و بعضی تنها به صورت اشاره در آن آمده است (موسی - هارون - ابراهیم - لوط - اسحاق - یعقوب - نوح - داود - سلیمان - ایوب - اسماعیل - ادریس - ذا الکفل - ذا النون (یونس) - زکریا و یحیی (علیهم السلام)).

بنابراین تکیه بحث های مهم این سوره، بر روی برنامه های انبیاء است.

علاوه بر اینها پیامبران دیگری هستند که نامشان صریحاً در این سوره برده نشده ولی پیرامون آنها سخنی آمده است (مانند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و حضرت مسیح (علیه السلام)).

۲ - از این گذشته، ویژگی سوره های «مکی» که از عقائد دینی، مخصوصاً از مبدأ و معاد سخن می گوید، کاملاً در این سوره منعکس است.

۳ - در این سوره از: وحدت خالق و این که جز او معبود و آفریدگاری نیست، و نیز از آفرینش جهان بر اساس هدف و برنامه، و وحدت قوانین حاکم بر این عالم، و همچنین وحدت سرچشمه حیات و هستی، و نیز وحدت موجودات در برنامه فنا و مرگ، بحث به میان آمده است.

۴ - بخش دیگری از این سوره، از پیروزی حق بر باطل، توحید بر شرک و لشکریان عدل و داد بر جنود ابلیس، سخن گفته شده است.

۵ - جالب این که: این سوره با هشدارهای شدید نسبت به مردم غافل و بی خبر از حساب و کتاب آغاز شده، و پایان آن نیز با هشدارهای دیگری در این

زمینه تکمیل می گردد.

پیامبرانی که نامشان در این سوره آمده بیان زندگی و مشروح برنامه های بعضی از آنها در سوره های دیگر نیز ذکر شده است ولی در این سوره، بیشتر روی این بخش از حالات انبیاء تکیه شده: آنها هنگامی که در تنگناهای سخت گرفتار می شدند، چگونه دست توسل به دامن لطف حق می زدند؟ و چگونه خداوند این بن بست ها را بر آنها می گشود و از طوفان و گرداب نجاتشان می بخشید؟!

«ابراهیم» به هنگامی که در آتش نمرود گرفتار شد.

«یونس» هنگامی که در شکم ماهی فرو رفت.

«زکریا» هنگامی که آفتاب عمر خود را نزدیک به غروب دید ولی جانشینی نداشت که برنامه هایش را تکمیل کند.

و همچنین سایر پیامبران به هنگام گرفتاری در طوفان های سخت.

فضیلت تلاوت این سوره

از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در فضیلت تلاوت این سوره چنین نقل شده: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْأَنْبِيَاءِ حَسَبَهُ اللَّهُ حِسَاباً يَسِيراً وَصَافَحَهُ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ كُلُّ نَبِيٍّ ذُكِرَ اسْمُهُ فِي الْقُرْآنِ: «هر کس سوره انبیاء را بخواند خداوند خداوند حساب او را آسان می کند (و در محاسبه اعمالش روز قیامت سخت گیری نخواهد کرد) و هر پیامبری که نام او در قرآن ذکر شده با او مصافحه کرده و بر او درود می فرستد». (۱)

و از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْأَنْبِيَاءِ حُبّاً لَهَا كَانَ مِمَّنْ

رَافِقَ النَّبِيِّنَ أَجْمَعِينَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ، وَكَانَ مَهِيئاً فِي أُعْيُنِ النَّاسِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: «هر کس سوره انبیاء را از روی عشق و علاقه بخواند، با همه پیامبران در باغ های پر نعمت بهشت، رفیق و همنشین می گردد، و در زندگی دنیا نیز در چشم مردم پر ابهت خواهد بود».(۱)

جمله: حُبّاً لَهَا: «از روی عشق و علاقه به این سوره» در واقع کلیدی است برای فهم معنی روایاتی که در زمینه فضیلت سوره های قرآن به ما رسیده، یعنی هدف تنها تلاوت و خواندن الفاظ نیست، بلکه عشق به محتوا است و مسلماً عشق به محتوا بدون عمل معنی ندارد و اگر کسی چنین ادعائی کند که من عاشق فلان سوره ام، اما عملش بر ضد مفاهیم آن باشد دروغ می گوید.

بارها گفته ایم: قرآن کتاب عقیده و عمل است و خواندن، مقدمه ای است برای اندیشیدن، و اندیشیدن، مقدمه ای است برای ایمان و عمل!.

- ۱ أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ
- ۲ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ
- ۳ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَانْتُمْ تُبْصِرُونَ
- ۴ قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
- ۵ بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا
أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلت اند و روی گردانند!
- ۲ - هیچ یادآوری تازه ای از طرف پروردگارشان برای آنها نمی آید، مگر آن که با بازی به آن گوش می دهند!
- ۳ - این در حالی است که دل هایشان در بی خبری فرو رفته است! و ستمگران پنهانی نجوا کردند (و گفتند): «آیا جز این است که او بشری همانند شماست؟! آیا به سراغ سحر می روید، با این که می بینید»؟!!

۴ - (پیامبر) گفت: «پروردگارم همه سخنان را، چه در آسمان باشد و چه در زمین، می داند؛ و او شنوا و داناست!»!

۵ - آنها گفتند: «آنچه محمد(صلی الله علیه وآله) آورده وحی نیست؛ بلکه خواب هائی آشفته است! اصلاً آن را به دروغ به خدا بسته؛ نه، بلکه او یک شاعر است! باید معجزه ای برای ما بیاورد؛ همان گونه که پیامبران پیشین (با معجزات) فرستاده شدند!»!

تفسیر:

بهبانه های رنگارنگ

این سوره - همان گونه که اشاره کردیم - با یک هشدار نیرومند به عموم مردم آغاز می شود، هشدارى تكان دهنده و بيداركننده، مى گوید: «حساب مردم به آنها نزدیک شده، در حالى كه در غفلت اند و روى گردانند» (اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ). عمل آنها نشان مى دهد كه: اين غفلت و بى خبرى سراسر وجودشان را گرفته است، و گر نه چگونه ممكن است انسان ايمان به نزديكى حساب، آن هم از حساب گرى فوق العاده دقيق، داشته باشد، و اين چنين همه مسائل را سرسرى بگيرد و آلوده هر گونه گناه باشد؟. كلمه «اَقْتَرَبَ» تأكيد بيشترى از «قرب» دارد، و اشاره به اين است كه اين حساب بسيار نزديك شده.

تعبير به «ناس» گر چه ظاهراً عموم مردم را شامل مى شود و دليل بر آن است كه همگى در غفلت اند ولى بدون شك، هر گاه كه سخن از توده مردم گفته مى شود، استثنائى وجود دارد، و در اينجا گروه بيدار دلى را كه هميشه در فكر حسابند و براى آن آماده مى شوند، بايد از اين حكم مستثنى دانست.

جالب این که می گوید: حساب به مردم نزدیک شده، نه مردم به حساب، گوئی حساب با سرعت به استقبال مردم می دود!

ضمناً، فرق میان «غفلت» و «اعراض» ممکن است از این نظر باشد که: آنها از نزدیکی حساب غافلند، و این غفلت، سبب می شود: از آیات حق اعراض کنند، در حقیقت «غفلت از حساب» علت است، و «اعراض از آیات حق» معلول آن.

و یا منظور، اعراض از خود حساب و آمادگی برای پاسخگوئی در آن دادگاه بزرگ است، یعنی چون غافلند خود را آماده نمی کنند و روی گردان می شوند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که: نزدیک شدن حساب و قیامت به چه معنی است؟

بعضی گفته اند: منظور آن است که: باقی مانده دنیا در برابر آنچه گذشته کم است، و به همین دلیل نزدیک بودن رستاخیز (نزدیک نسبی است) به خصوص این که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده: بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ! «بعثت من و روز قیامت مانند این دو است!» (اشاره به انگشت «سبابه» و «وسطی» که در کنار هم قرار دارند، فرمود). (۱)

بعضی دیگر گفته اند: این تعبیر به خاطر قطعی بودن رستاخیز است، همان گونه که در ضرب المثل معروف عرب می خوانیم: كُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ. «هر چه قطعاً می آید نزدیک است». (۲) در عین حال، این دو تفسیر منافاتی با هم ندارند و ممکن است آیه، اشاره به هر دو نکته باشد. بعضی از مفسران مانند «قرطبی» این احتمال را نیز داده که: «حساب» در

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۸۱.

اینجا اشاره به «قیامت صغری» یعنی مرگ است؛ زیرا به هنگام مرگ نیز قسمتی از محاسبه و جزای اعمال به انسان می رسد. (۱)
ولی ظاهراً آیه فوق ناظر به قیامت کبری است.

آیه بعد، یکی از نشانه های اعراض و روی گردانی آنها را به این صورت بیان می کند: «هر ذکر و یادآوری تازه پروردگار که به سراغ آنها بیاید، با شوخی، بازی و لعب به آن گوش فرا می دهند!» (ما یأتیهم مِنْ ذِکْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٌ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ یَلْعَبُونَ).
هرگز نشده است: در برابر سوره یا آیه، و خلاصه سخن بیدارکننده ای از ناحیه پروردگار، به طور جدی با آن برخورد کنند، ساعتی در آن بیندیشند، و حداقل احتمال بدهند: این سخن در حیات و سرنوشت آنها اثر دارد آنها نه به حساب الهی فکر می کنند، و نه به هشدارهای پروردگار.

اصولاً یکی از بدبختی های افراد جاهل، متکبر و خودخواه این است که همیشه نصائح و اندرزهای خیراندیشان را به شوخی و بازی می گیرند، و همین سبب می شود که هرگز از خواب غفلت بیدار نشوند، در حالی که اگر حتی یک بار به صورت جدی با آن برخورد کنند، چه بسا مسیر زندگانی آنها در همان لحظه، تغییر پیدا می کند.

کلمه «ذِکْر» در آیه فوق، اشاره به هر سخن بیدارکننده است، و تعبیر به «مُحْدَث» (تازه و جدید) اشاره به این است که کتب آسمانی، یکی پس از دیگری نازل می گردد، و سوره های قرآن و آیات آن هر کدام محتوای تازه و نوی دارد، که از طرق مختلف برای نفوذ در دل های غافلان وارد می شود، اما چه سود

برای کسانی که همه اینها را به شوخی می گیرند. اصولاً، گویا آنها از تازه ها وحشت دارند، با همان خرافات قدیمی که از نیاکان خود به ارث برده اند، دل خوش کرده اند، گوئی پیمان جاودانه بسته اند که با هر حقیقت تازه ای مخالفت کنند، در حالی که اساس قانون تکامل، بر این است که هر روز انسان را با مسائل تازه و نوینی مواجه می سازد.

* * *

باز، برای تأکید بیشتر می گوید: «آنها در حالی هستند که دل هایشان در لُهو و بی خبری فرو رفته است» (لَا هِيَّةَ قُلُوبُهُمْ).

زیرا آنها از نظر ظاهر همه مسائل جدی را لعب و بازی و شوخی می پندارند (چنان که جمله يَلْعَبُونَ به صورت فعل مضارع و مطلق به آن اشاره می کند) و از نظر باطن گرفتار لُهو و اشتغال فکر به مسائل بی ارزش و غافل کننده هستند.

و طبیعی است چنین کسانی، هرگز راه سعادت را نخواهند یافت.

بعد به گوشه ای از نقشه های شیطانی آنها اشاره کرده، می فرماید: «این ظالمان گفتگوهای درگوشی خود را که برای توطئه انجام می دهند، پنهان می دارند، می گویند: جز این است که او یک بشر عادی همچون شما است» (وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ). (۱)

حال که او یک بشر عادی بیش نیست، لابد این کارهای خارق العاده او و نفوذ سخنش چیزی جز سحر نمی تواند باشد «آیا شما به سراغ سحر می روید با

۱ - در ادبیات عرب معمول است اگر فاعل، اسم ظاهر باشد، فعل، مفرد آورده می شود، ولی این یک قاعده کلی و همیشگی نیست، گاه به علل خاصی فعل را به صورت جمع و فاعل را اسم ظاهر می آورند، جمله «وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» نیز همین گونه است. بعضی نیز «الَّذِينَ ظَلَمُوا» را بدل از «وَأَسْرُوا» دانسته اند. اقوال متعدد دیگری در این مورد گفته شده، به جلد ۶ «اعراب القرآن و بیانه»، صفحه ۲۸۲، نوشته «محیی الدین الدرویش» مراجعه فرمائید.

این که می بینید؟! (أَفَتَأْتُونَ السَّخَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ).

گفتیم: این سوره در «مکه» نازل شده، و در آن ایام، دشمنان اسلام کاملاً نیرومند بودند، پس چه لزومی داشت که سخنان خود را مخفی کنند، حتی نجوهایشان را، (توجه داشته باشید قرآن می گوید: سخنان درگوشی را پنهان می کردند).

این ممکن است به خاطر آن باشد که آنها در مسائلی که جنبه توطئه و نقشه داشت به مشورت می پرداختند تا در برابر توده مردم با طرح واحدی در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بایستند. به علاوه آنها از نظر قدرت و زور، مسلماً جلو بودند ولی از نظر منطق و قدرت نفوذ کلام، برتری با پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان بود، و همین برتری سبب می شد که آنها برای انتخاب برجسب ها و پاسخ های ساختگی در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به مشورت های نهانی بنشینند.

به هر حال، آنها در این گفتارشان روی دو چیز تکیه داشتند: یکی بشر بودن پیامبر (صلی الله علیه وآله) و دیگری برجسب سحر، و در آیات بعد برجسب های دیگری نیز مطرح خواهد شد که قرآن به پاسخ آنها می پردازد.

ولی قرآن نخست به صورت کلی به آنها از زبان پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین پاسخ می گوید: «پروردگار من هر سخنی چه در آسمان باشد، و چه در زمین می داند» (قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

چنین تصور نکنید که سخنان مخفیانه و توطئه های پنهانی شما بر او مخفی باشد، «چرا که او هم شنوا است و هم دانا» (وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

او همه چیز را می داند و از همه کار با خبر است، نه تنها سخنان را می شنود،

که از اندیشه هائی که از مغزها می گذرد، و تصمیم هائی که در سینه ها پنهان است نیز آگاه است.

بعد از ذکر دو قسمت از بهانه جوئی های مخالفان، به چهار قسمت دیگر از آن پرداخته چنین می گوید: «آنها گفتند: آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان وحی آورده خواب های آشفته و پراکنده ای بیش نیست» که او آنها را حقیقت و واقعیت می پندارد! (بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ). (۱)

گاه این سخن خود را عوض می کنند و می گویند: «او مرد دروغگوئی است که این سخنان را به خدا افترا بسته!» (بَلْ افْتَرَاهُ).

و گاه می گویند: «نه، او یک شاعر است» و این آیات مجموعه ای از تخیلات شاعرانه او است (بَلْ هُوَ شَاعِرٌ).

و در آخرین مرحله می گویند: از همه اینها که بگذریم «اگر او راست می گوید که فرستاده خدا است باید معجزه ای برای ما بیاورد همان گونه که پیامبران پیشین با معجزات فرستاده شدند» (فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ).

بررسی های این نسبت های ضد و نقیض به پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خود بهترین دلیل بر آن است که آنها حق طلب نبودند، بلکه هدفشان بهانه جوئی و به اصطلاح بیرون کردن حریف از میدان به هر قیمت و به هر صورت، بوده است.

گاه ساحرش می خواندند، زمانی شاعر، گاه مفتری، و گاه (العیاذ باللّٰه) یک آدم خیالاتی که خواب های پریشان را وحی به حساب آورده!

۱ - «أَضْغَاثُ» جمع «ضَغْث» (بر وزن حرص) به معنی بسته هیزم یا گیاه خشکیده و مانند آن است.

و «أَحْلَامُ» جمع «حُلْم» (بر وزن ظلم) به معنی خواب و رؤیا است، و از آنجا که برای جمع آوری یک بسته هیزم و مانند آن یک مشت اشیاء پراکنده را روی هم می گذارند، این تعبیر به خواب های آشفته و پراکنده اطلاق شده است.

گاه می گویند: چرا تو انسانی؟! و گاه با دیدن آن همه معجزات باز بهانه معجزه دیگر می گیرند.

اگر ما دلیلی بر بطلان سخنانشان جز این پراکنده گوئی نداشتیم، به تنهائی کافی بود، ولی در آیات بعد خواهیم دید که قرآن از طرق دیگر نیز به آنها پاسخ قاطع می گوید.

* * *

نکته:

آیا قرآن، حادث است؟

جمعی از مفسران در ذیل این آیات، به تناسب کلمه «مُحَدَّث» که در دومین آیه مورد بحث آمده، گفتگوی فراوانی پیرامون حادث یا قدیم بودن «کلام الله» مطرح کرده اند، همان مسأله ای که در زمان خلفای بنی عباس سالیان دراز مورد جرّ و بحث بود، و مدتی طولانی افکار گروهی از دانشمندان را به خود جلب کرده بود.

اما امروز به خوبی می دانیم: این بحث بیشتر جنبه سرگرمی سیاسی داشته، تا علمای اسلام را به خود مشغول دارند و از مسائل اصولی و اساسی که تماس با وضع حکومت، طرز زندگی مردم و حقایق اصلی اسلام داشته منحرف سازند.

امروز برای ما کاملاً روشن است اگر منظور از کلام الله، محتوا و مضمون آن است، به طور قطع «قدیم» است یعنی همیشه در علم خدا بوده و علم واسع پروردگار همیشه به آن احاطه داشته است.

و اگر منظور، این الفاظ و این کلمات و این وحی است که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده، آن هم بدون شک «حادث» است.

کدام عاقل می گوید: الفاظ و کلمات، ازلی است؟ یا نزول وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله)

از آغاز فرمان رسالت نبوده؟ بنابراین ملاحظه می کنید هر طرف بحث را بگیریم مسأله آفتابی و روشن است.

به تعبیر دیگر، قرآن الفاظی دارد و معانی، الفاظش قطعاً حادث است و معانیش قطعاً قدیم، بنابراین جائی برای جرّ و بحث نیست.

وانگهی این بحث، کدام مشکل علمی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی از جامعه اسلامی را حلّ می کند؟ و چرا بعضی از دانشمندان پیشین، فریب شگردهای حاکمان مکار توطئه گر را خورده اند؟!

لذا می بینیم بعضی از امامان اهل بیت (علیهم السلام) ضمن بیان روشن این مسأله، عملاً به آنها هشدار دادند که از این گونه بحث ها پرهیزید. (۱)

- ۶ ما آمَنَّا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ
 ۷ وَ ما أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالاً نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
 ۸ وَ ما جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ ما كَانُوا خَالِدِينَ
 ۹ ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَ مَنْ نَشَاءُ وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ
 ۱۰ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

ترجمه:

- ۶ - تمام آبادی هائی که پیش از اینها هلاک کردیم (به معجزات گوناگون ما) هرگز ایمان نیاوردند؛ آیا اینها ایمان می آورند؟
 ۷ - ما پیش از تو، جز مردانی که به آنان وحی می کردیم، نفرستادیم! (همه انسان بودند!) اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید.
 ۸ - آنان را پیکرهائی که غذا نخورند قرار ندادیم! عمر جاویدان هم نداشتند!
 ۹ - سپس وعده ای را که به آنان داده بودیم، وفا کردیم! آنها و هر کس را که می خواستیم (از چنگ دشمنانشان) نجات دادیم؛ و مسرفان را هلاک نمودیم!
 ۱۰ - ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آن است! آیا نمی فهمید؟

تفسیر:

پیامبران همه از نوع بشر بودند

گفتیم در آیات گذشته، شش نمونه از ایرادهای ضد و نقیض دشمنان اسلام به پیامبر(صلی الله علیه وآله) بازگو شده است، آیات مورد بحث، نیز به پاسخ آنها پرداخته، گاهی به صورت کلی و جمعی و بعضی را بالخصوص پاسخ می گوید.

نخستین آیه مورد بحث، اشاره به «معجزات اقتراحی» آنان کرده (منظور از معجزات اقتراحی، پیشنهاد معجزات دلبخواه به عنوان بهانه گیری است) می گوید: «تمام شهرها و آبادی هائی که پیش از اینها هلاکشان کردیم تقاضای این گونه معجزات را کردند، ولی هنگامی که پیشنهادشان عملی شد هرگز ایمان نیاوردند، آیا اینها ایمان می آورند؟! (ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَ فَهُمْ يُؤْمِنُونَ).

به آنها اخطار می کند: اگر به تقاضای شما در زمینه معجزات اقتراحی پاسخ گفته شود و ایمان نیاورید، نابودی شما حتمی است!

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که قرآن در این آیه، به تمام ایرادهای ضد و نقیض آنها اشاره کرده می گوید: این طرز برخورد با دعوت پیامبران راستین، تازگی ندارد، همیشه افراد لجوج، متوسل به این گونه بهانه ها می شدند، و سرانجام کارشان نیز چیزی جز کفر و سپس هلاکت و مجازات دردناک الهی نبود.

آیه بعد، به پاسخ نخستین ایراد آنها در زمینه بشر بودن پیامبر(صلی الله علیه وآله) بالخصوص پرداخته می گوید: از میان افراد شایسته، تنها تو نیستی که به عنوان پیامبر برای هدایت مردم فرستاده شده ای، بلکه «تمام پیامبرانی که پیش از تو

آمدند، مردانی بودند که وحی به آنها می فرستادیم» (وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ). این، یک واقعیت تاریخی است که همگان از آن آگاهند «و اگر شما نمی دانید از آگاهان بپرسید» (فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

اهل ذکر کیانند؟

بدون شک «اهل ذکر» از نظر مفهوم لغوی، تمام آگاهان و مطلعان را در بر می گیرد و آیه فوق بیانگر یک قانون کلی عقلانی در مورد «رجوع جاهل به عالم» است، هر چند مورد و مصداق آیه، دانشمندان اهل کتاب بودند، ولی این مانع کلیت قانون نیست. به همین دلیل، دانشمندان و فقهای اسلام به این آیه برای مسأله «جواز تقلید از مجتهدان اسلامی» استدلال کرده اند.

و اگر می بینیم در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، اهل ذکر به علی (علیه السلام) یا سایر امامان اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر شده، به معنی انحصار نیست، بلکه بیان واضح ترین مصداق های این قانون کلی است. (۱)

آیه بعد، توضیح بیشتری در مورد بشر بودن پیامبران داده می گوید: «ما پیامبران را پیکرهائی که غذا نخورند قرار ندادیم و آنها هرگز عمر جاویدان نداشتند» (وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ).

جمله «لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» اشاره به بهانه ای است که در جای دیگر از قرآن در ارتباط با همین ایراد آمده است: وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي

۱ - توضیح بیشتر را در این باره، در تفسیر آیه ۴۳ سوره «نحل»، جلد ۱۱، صفحات ۲۴۰ تا ۲۴۶ مطالعه فرمائید.

فِي الْأَسْوَاقِ:

«چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟!» (۱)

جمله «ما کَانُوا خَالِدِينَ» نیز تکمیلی بر همین معنی است؛ چرا که مشرکان می گفتند: خوب بود به جای بشر، فرشته ای فرستاده می شد، فرشته ای که عمر جاودان داشته باشد، و دست مرگ به دامان او دراز نشود!

قرآن در پاسخ آنها می گوید: هیچ یک از پیامبران پیشین عمر جاویدان نداشتند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) داشته باشد.

بدون شک - همان گونه که بارها گفته ایم - رهبر انسان ها باید از جنس خودشان باشد، با همان غرائز، عواطف، احساس ها، نیازها، و علاقه ها، تا دردهای آنها را لمس کند، و بهترین طریق درمان را با الهام گرفتن از تعلیماتش انتخاب نماید، تا الگو و اسوه ای برای همه انسان ها باشد و حجت را بر همه تمام کند.

پس از آن به عنوان تهدید و هشدار به منکران سرسخت و لجوج، چنین می گوید: ما به پیامبرانمان وعده داده بودیم آنها را از چنگال دشمنان رهایی بخشیم و نقشه های آنها را نقش بر آب کنیم، آری «ما سرانجام به این وعده خود وفا کردیم و صدق آن را آشکار ساختیم، آنها و تمام کسانی را که می خواستیم نجات دادیم و مسرفان را هلاک نمودیم!» (ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ).

آری، همان گونه که سنت ما انتخاب کردن رهبران بشر، از میان افراد بشر بود، این هم سنت ما بود که در برابر توطئه های مخالفان از آنها حمایت کنیم و

اگر اندرزهای پی در پی در آنها مؤثر نیفتاد، صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک سازیم. پیدا است منظور از: «وَمَنْ نَّشَأْ» «هر که را بخواهیم» خواستنی است که بر معیار ایمان و عمل صالح دور می زند، و نیز روشن است، منظور از «مصرفان» در اینجا کسانی هستند که در مورد خویشتن و جامعه ای که در آن زندگی داشتند، از طریق انکار آیات الهی و تکذیب پیامبران اسراف کردند.

لذا در جای دیگر قرآن می خوانیم: كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ: «این گونه بر ما حق و لازم بود که مؤمنان را نجات دهیم». (۱)

در آخرین آیه مورد بحث، در یک جمله کوتاه و پرمعنی، به اکثر ایرادهای مشرکان مجدداً پاسخ داده می گوید: «ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله بیداری شما در آن است آیا تعقل نمی کنید؟» (لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

هر کس آیات این کتاب را که مایه تذکر، بیداری دل و حرکت اندیشه و پاکی جامعه ها است، بررسی کند به خوبی می داند یک معجزه روشن و جاویدان است، با وجود این معجزه آشکار، که از جهات مختلف آثار اعجاز در آن نمایان است (از جهت جاذبه فوق العاده، محتوا، احکام و قوانین، عقائد و معارف و...) آیا باز در انتظار ظهور معجزه دیگری هستید؟ کدام معجزه، بهتر از این می تواند حقانیت دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را ثابت کند؟!

از این گذشته، آیات این کتاب فریاد می زند، سحر نیست، واقعیت است با

تعلیمات پرمحتوا و جذاب، آیا باز هم می گوئید سحر است؟!
 آیا می توان نسبت «اضغاث احلام» به این آیات داد؟ خواب های پریشان و بی معنی کجا؟ و
 این سخنان موزون و منسجم کجا؟

آیا می توان آن را دروغ و افترا شمرد؟ با این که آثار صدق، از همه جای آن نمایان است؟
 و آیا آورنده آن «شاعر» بوده، در حالی که شعر بر محور تخیل دور می زند و آیات این کتاب،
 همه بر اساس واقعیت ها است؟!

کوتاه سخن این که: دقت و بررسی در این کتاب، ثابت می کند این نسبت های ضد و نقیض،
 وصله هائی است ناهم رنگ و سخنانی است مغرضانه و نابخردانه.

در این که کلمه «ذِکْرُکُمْ» در آیه فوق به چه معنی است، مفسران بیانات گوناگونی دارند:
 بعضی گفته اند: منظور این است که: آیات قرآن، مایه تذکر و بیداری اندیشه های شما است ،
 چنان که در جای دیگر می گوید: فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَيْدٍ: «به وسیله این قرآن کسانی را
 که از مجازات الهی می ترسند تذکر ده». (۱)

گروهی گفته اند: منظور این است که: این قرآن، نام و آوازه شما را در دنیا بلند می کند، یعنی
 مایه عزت و شرف شما است، شما مؤمنان و مسلمانان، و یا شما قوم عرب، که قرآن به زبان
 شما نازل شده، و اگر از شما گرفته شود، نام و نشانی در جهان نخواهید داشت.
 بعضی دیگر گفته اند: منظور این است در این قرآن آنچه مورد نیاز شما در

امر دین و دنیا است و یا در زمینه مکارم اخلاق است، یادآوری شده. گر چه این تفاسیر، منافاتی با یکدیگر ندارد و ممکن است همه در تعبیر «ذِکْرُکُمْ» جمع باشند، اما تفسیر نخست روشن تر به نظر می رسد. و اگر گفته شود: چگونه این قرآن مایه بیداری است در حالی که بسیاری از مشرکان شنیدند و بیدار نشدند؟

در پاسخ می گوئیم: بیدارکننده بودن قرآن جنبه اجباری و الزامی ندارد، بلکه مشروط است به این که انسان خودش بخواهد و دریچه های قلبش را به روی آن بگشاید!

- ۱۱ وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ اَنْشَاْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ
 ۱۲ فَلَمَّا اُحْسِنُوْا بَاْسَنَا اِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ
 ۱۳ لَا تَرْكُضُوا وَ اَرْجِعُوا اِلَى مَا اُتْرِفْتُمْ فِيْهِ وَ مَسَاكِيْنَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ
 ۱۴ قَالُوا يَا وَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِيْنَ
 ۱۵ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيْدًا خَامِدِيْنَ

ترجمه:

- ۱۱ - چه بسیار آبادی های ستمگری را که درهم شکستیم؛ و بعد از آنها، قوم دیگری روی کار آوردیم!
 ۱۲ - هنگامی که عذاب ما را احساس کردند، ناگهان پا به فرار گذاشتند!
 ۱۳ - (گفتیم:) فرار نکنید؛ و به زندگی پرنواز و نعمت، و به مسکن های پر زرق و برقتان بازگردید! شاید (سائلان بیایند و) از شما تقاضا کنند!
 ۱۴ - گفتند: «ای وای بر ما! به یقین ما ستمگر بودیم»!
 ۱۵ - و همچنان این سخن را تکرار می کردند، تا آنها را درو کرده و خاموش ساختیم!

تفسیر:

چگونه ستمگران در چنگال عذاب گرفتار شدند؟
 در آیات مورد بحث، به دنبال گفتگوهای که درباره مشرکان و کافران لجوج گذشت سرنوشت آنها را با مقایسه با سرنوشت اقوام پیشین، مشخص می کند.
 نخست می گوید: «چه بسیار شهرها و آبادی های ظالم و ستمگری را که

درهم شکستیم» (وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً).

«و بعد از آنها قوم و جمعیت دیگری را به روی کار و به میدان آزمایش آوردیم» (وَ أَتَّشْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ).

با توجه به این که «قَصَمَ» به معنی شکستن توأم با شدت است و حتی گاهی به معنی خرد کردن آمده، و با توجه به این که: تکیه روی ظلم و ستمگری این اقوام شده، نشان می دهد: خداوند شدیدترین انتقام و مجازات را در مورد اقوام ظالم و ستمگر قائل است. ضمناً به این معنی اشاره می کند که: اگر تاریخ گذشتگان را مورد بررسی قرار دهید، خواهید دانست، تهدیدهای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) شوخی و بی حساب نیست، واقعیت تلخی است که باید دقیقاً به آن بیندیشید.

آنگاه، شرح حال آنها را به هنگامی که دامنه عذاب در آبادی آنها گسترده می شد، و وضع بیچارگی آنان را در مقابل مجازات الهی مشخص می کند، می گوید: «آنها هنگامی که احساس کردند عذاب الهی می خواهد دامنشان را بگیرد، پا به فرار گذاردند» (فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ). (۱)

درست همانند یک لشکر شکست خورده که شمشیرهای برهنه دشمن را پشت سر خود می بیند، به هر سو پراکنده می شوند.

اما به عنوان توییح و سرزنش به آنها گفته می شود: «فرار نکنید و بازگردید به سوی زندگانی پرناز و نعمتتان! و به سوی کاخ ها و قصرها و مسکن های پرزر و

۱ - «رکض» هم به معنی دویدن با سرعت، و هم به معنی دواندن مرکب می آید، گاهی نیز به معنی کوبیدن پا بر زمین آمده است، مانند: ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ. «ای ایوب! پای خود را بر زمین بکوب، چشمه ای می جوشد که هم برای شستشو و هم برای نوشیدن آماده است» (ص، ۴۲).

زیورتان، شاید سائلان بیایند و از شما تقاضا کنند» (لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ).

این عبارت، ممکن است اشاره به آن باشد که همواره در این زندگی پرنواز و نعمتی که داشتند سائلان و تقاضاکنندگان بر در خانه هایشان رفت و آمد داشتند، با امید می آمدند و محروم بازمی گشتند، به آنها می گوید: بازگردید و همان صحنه های نفرت انگیز را تکرار کنید، و این در حقیقت یک نوع استهزاء و سرزنش است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند جمله «لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ» اشاره ای به دستگاه پر زرق و برق و کبریائی آنها است که خود شخصاً در گوشه ای می نشستند، مرتباً فرمان می دادند، و خدمتگزاران، پی در پی نزد آنها می آمدند و سؤال از امر و فرمانشان می کردند. اما این که گوینده این سخن کیست؟ در آیه صریحاً نیامده.

ممکن است ندائی به وسیله فرشتگان خدا، یا پیامبران و رسولان نشان باشد یا از درون ضمیر مخفی و وجدانشان.

در حقیقت این ندای الهی بوده است که: به آنها گفته می شد: «فرار نکنید و بازگردید» که از یکی از این سه طریق به آنها می رسیده است.

جالب این که: در اینجا از میان تمام نعمت های مادی بالخصوص روی «مسکن» انگشت گذارده شده، شاید به خاطر این که: نخستین وسیله آرامش انسان، وجود یک مسکن مناسب است.

و یا این که انسان غالباً بیشترین درآمد زندگی خود را صرف مسکنش می کند، و نیز بیشترین علاقه او به آن است.

به هر حال، آنها در این هنگام بیدار می شوند، آنچه را قبلاً شوخی می پنداشتند به جدی ترین صورت در برابر خویش می بینند و فریادشان بلند می شود، «می گویند: ای وای بر ما که ظالم و ستمگر بودیم!» (قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ).

* * *

اما این بیداری اضطراری که در برابر صحنه های جدی عذاب برای هر کس پیدا می شود، بی ارزش است، و اثری در تغییر سرنوشت ندارد، لذا قرآن در آخرین آیه مورد بحث اضافه می کند: «و همچنان این سخن را (وای بر ما ظالم و ستمگر بودیم) تکرار می کردند تا آنها را از ریشه، قطع کردیم و آنها را خاموش ساختیم» (فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ).

همچون زراعتی درو شده (حَصِيد) بر زمین می ریزند، و شهر پر جوش و خروش و آبادشان به قبرستان ویران و خاموشی مبدل می گردد (خَامِدِينَ). (۱)

* * *

۱ - «خامد» در اصل از ماده «خمود» (بر وزن جنود) به معنی خاموش شدن آتش است، سپس به هر چیزی که از جوش و خروش و سر و صدا بیفتد اطلاق شده است.

۱۶ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ
 ۱۷ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوَ لَا تَتَّخِذُنَا مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ
 ۱۸ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ
 مِمَّا تَصِفُونَ

ترجمه:

۱۶ - ما آسمان و زمین، و آنچه را در میان آنهاست از روی بازی نیافریدیم!
 ۱۷ - اگر می خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم، چیزی متناسب خود انتخاب می کردیم؛ اگر این کار را انجام می دادیم.
 ۱۸ - بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه، باطل محو و نابود می شود. اما وای بر شما از توصیفی که می کنید!

تفسیر:

آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست
 از آنجا که در آیات گذشته این حقیقت منعکس بود: ظالمان بی ایمان برای آفرینش خود هدفی جز عیش و نوش قائل نبودند، و در واقع عالم را بی هدف می پنداشتند، قرآن مجید در آیات مورد بحث، برای ابطال این طرز فکر و اثبات وجود هدف با ارزشی برای آفرینش کل جهان، مخصوصاً انسان چنین می گوید: «ما آسمان و زمین و آنچه میان آن دو است بیهوده نیافریدیم»
 (وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ).

این زمین گسترده، این آسمان پهناور، و این همه موجودات متنوع و بدیعی که در صحنه آنها است نشان می دهد، غرض مهمی در کار بوده است، آری هدف این بوده که از یکسو، بیانگر آن آفریننده بزرگ باشند و نشانه ای از عظمتش، و از سوی دیگر دلیلی بر «معاد» و گونه این همه غوغا برای این چند روز معنی نداشت.

آیا ممکن است انسانی در وسط بیابانی، کاخ مجهزی با تمام وسائل فراهم کند، تنها برای این که در تمام عمر یک ساعت از آنجا بگذرد و در آن استراحت کند؟ کوتاه سخن این که: اگر این جهان با عظمت را از دریچه چشم مردم بی ایمان بنگریم پوچ و بی هدف است، تنها ایمان به «مبدأ» و «معاد» است که آن را هدف دار می کند.

آیه بعد می گوید: اکنون که مسلم شد عالم بی هدف نیست، این هم مسلم است که هدف این آفرینش، سرگرمی خدا به امر خلقت نبوده است که این سرگرمی نامعقولی است: «به فرض محال که ما می خواستیم وسیله ای برای سرگرمی خود انتخاب کنیم چیزی انتخاب می کردیم که متناسب ما باشد» (لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَا تَخْذُنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ).

«لعب» به معنی کار بی هدف است و «لهو» اشاره به هدف های نامعقول یا سرگرمی هاست. آیه مورد بحث، بازگوی دو حقیقت است: نخست، با توجه به کلمه «لَوْ» که در لغت عرب برای امتناع است، اشاره به این می کند که محال است هدف پروردگار، سرگرمی خویشتن باشد.

سپس می گوید: به فرض که هدف سرگرمی بود، باید سرگرمی مناسب ذات

او باشد، از عالم مجردات و مانند آن، نه عالم محدود ماده. (۱)

آنگاه با لحن قاطعی برای ابطال اوهام بی خردانی که دنیا را بی هدف یا تنها مایه سرگرمی می پندارند، چنین می گوید: این جهان، مجموعه ای است از حق و واقعیت، چنین نیست که اساس آن بر باطل بوده باشد «بلکه ما حق را بر سر باطل می کویم تا آن را نابود و هلاک سازد و باطل محو و نابود می شود» (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ). و در پایان آیه، می گوید: «اما وای بر شما از این توصیفی که از بی هدفی عالم می کنید» (وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ).

یعنی ما همواره دلائل عقلی، استدلالات روشن و معجزات آشکار خود را در برابر پندارها و اوهام بیهوده گرایان قرار می دهیم، تا در نظر اندیشمندان و صاحبان عقل، این پندارها درهم کوبیده و نابود شود.

دلائل شناسائی خدا روشن است، دلائل وجود معاد آشکار، براهین حقانیت انبیاء، واضح، و در حقیقت برای آنها که لجوج و بهانه گیر نیستند، حق از باطل کاملاً قابل شناسائی است. قابل توجه این که: جمله «نَقْذِفُ» از ماده «قذف» به معنی پرتاب کردن است، مخصوصاً پرتاب کردن از راه دور، و از آنجا که پرتاب از راه دور، شتاب،

۱ - گروهی از مفسران آیات فوق را اشاره به نفی عقاید مسیحیان دانسته اند یعنی «لهو» را به معنی زن و همسر و فرزند گرفته و گفته اند: آیه در پاسخ آنها می گوید: اگر ما می خواستیم: فرزند و همسری انتخاب کنیم از جنس انسان ها انتخاب نمی کردیم. ولی این تفسیر، از جهاتی مناسب به نظر نمی رسد، از جمله این که: پیوند آیات فوق با آیات گذشته قطع خواهد شد.

و دیگر این که کلمه «لهو» مخصوصاً هنگامی که بعد از کلمه «لعب» قرار گیرد به معنی سرگرمی است نه به معنی زن و فرزند.

سرعت و قوت بیشتری دارد، این تعبیر، بیانگر قدرت پیروزی حق بر باطل است، کلمه «علی» نیز مؤید این معنی است؛ زیرا این کلمه معمولاً در موارد «علو» به کار می رود.

جمله «يَدْمُغُهُ» که به گفته «راغب» به معنی شکستن جمجمه و مغز سر است که حساسترین نقطه بدن انسان محسوب می شود، تعبیر رسائی است برای غالب بودن لشکر حق، غلبه ای چشمگیر و قاطع.

تعبیر به «إذا» نشان می دهد: حتی در آنجائی که انتظار نمی رود حق پیروز شود، ما این برنامه را انجام می دهیم.

تعبیر به «زاهِق» که به معنی چیزی است که به کلی مضمحل شده نیز تأکید دیگری است بر این منظور.

و این که جمله «نَقْذِفُ» و «يَدْمُغُ» به صورت فعل مضارع آمده، دلیل بر استمرار این برنامه است.

نکته:

هدف آفرینش

در حالی که مادی ها هدفی برای آفرینش قائل نیستند؛ چرا که مبدأ آفرینش را طبیعت فاقد عقل و شعور و بی هدف می دانند، و به همین دلیل طرفدار پوچی در مجموعه هستی می باشند.

فلاسفه الهی و پیروان ادیان همگی معتقد به وجود یک هدف عالی برای آفرینشند؛ زیرا مبدأ قادر و حکیم عالم، محال است کاری بی هدف انجام دهد.

اکنون این سؤال پیش می آید: این هدف چیست؟

گاهی به خاطر مقایسه کردن خداوند با خود گرفتار این توهم می شویم که:

آیا خدا کمبودی داشته که می خواسته با آفرینش هستی، و از جمله انسان، آن کمبود را جبران کند؟!

آیا او نیازی به عبادت و نیایش های ما دارد؟ آیا او می خواسته است شناخته شود، و خلق را آفریده است تا شناخته گردد؟!

ولی همان گونه که گفتیم، این یک اشتباه بزرگ است که از مقایسه «خدا» و «خلق» ناشی می گردد، در حالی که در بحث شناخت صفات خدا، بزرگترین سدّ و مانع همین مقایسه نادرست است، (لذا اصل اولی در این بحث آن است که ما بدانیم او در هیچ چیز به ما شباهت ندارد). ما موجودی هستیم از هر نظر محدود، و به همین دلیل تمام تلاش هایمان برای رفع کمبودهایمان است، درس می خوانیم، تا با سواد شویم و کمبود علممان از بین برود، به دنبال کسب و کار می رویم تا با فقر و ناداری مبارزه کنیم، لشکر و عسکر و نیرو تهیه می کنیم، تا کمبود قدرتمان را در برابر حریف جبران کنیم حتی در مسائل معنوی و تهذیب نفس و سیر و مقامات روحانی، باز تلاش ها در جهت رفع کمبودها است.

ولی آیا آن وجودی که از هر نظر بی نهایت است، علم و قدرت و نیروهایش بی انتها، و از هیچ نظر کمبودی ندارد، معقول است کاری برای رفع کمبودش انجام دهد؟ از این تحلیل روشن، به اینجا می رسیم از یکسو آفرینش بی هدف نیست و از سوی دیگر، این هدف به آفریدگار باز نمی گردد.

در اینجا به آسانی می توان نتیجه گرفت که: هدف حتماً و بدون شک چیزی مربوط به خود ماست.

با توجه به این مقدمه، می توان دریافت هدف آفرینش چیزی جز تکامل و تعالی ما نیست.

به تعبیر دیگر، عالم هستی، دانشگاهی است برای تکامل ما در زمینه علم.

پرورشگاهی است از نظر تربیتی برای تهذیب نفوس ما.

تجارتخانه ای است برای کسب درآمدهای معنوی.

سرزمین زراعت پرباری است برای پرورش انواع محصولات انسان.

آری «الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ...» (۱).

«الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارُ غِنًى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ انْعَظَ بِهَا» (۲).

این قافله از عالم عدم به حرکت درآمده، و به سوی بی نهایت دائماً در حال پیشروی است.

قرآن مجید با اشارات کوتاه و بسیار پر معنی در آیات مختلف از یکسو به اصل وجود هدف

در آفرینش اشاره می کند، و از سوی دیگر این هدف را مشخص می سازد.

در قسمت اول، می گوید: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى: «آیا انسان گمان می کند، مهمل

آفریده شده و بیهوده رها می شود» (۳).

أَفَحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ: «آیا چنین پنداشتید که ما بیهوده شما را

آفریدیم و به سوی ما بازگشت نمی کنید» (۴).

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا: «ما آسمان و زمین و آنچه

میان آنها است بیهوده نیافریدیم، این گمان و پندار کافران است» (۵).

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۶۷، صفحه ۲۲۵.

۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۱۳۱.

۳ - قیامت، آیه ۳۶.

۴ - مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۵ - ص، آیه ۲۷.

و در قسمت دوم، گاه، در آیات قرآن، هدف آفرینش، عبودیت و بندگی خدا قرار داده شده: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: «من انسان ها و جن را نیافریدم مگر برای این که عبادتم کنند».(۱)

بدیهی است عبادت مکتبی است برای پرورش انسان در ابعاد مختلف، عبادت به معنی وسیع کلمه که تسلیم فرمان خدا بودن است روح و جان انسان را در زمینه های گوناگون تکامل می بخشد، که شرح آن را در ذیل آیات مربوط به عبادات مختلف بیان کرده ایم.

و گاه می گوید: هدف آفرینش آگاهی، بیداری، تقویت ایمان و اعتقاد شما است: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: «خدا همان کسی است که آسمان های هفتگانه و زمین هائی همانند آن را آفرید، فرمان او در میان آنها جاری است، همه اینها به خاطر آن بوده تا شما بدانید خدا بر هر چیزی قادر است».(۲)

و گاه می گوید: هدف آفرینش آزمایش حسن عمل شما است: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: «او خدائی است که مرگ و زندگی را آفرید، تا شما را در میدان حسن عمل بیازماید و پرورش دهد».(۳)

آیات سه گانه فوق، که هر کدام به یکی از ابعاد سه گانه وجود انسان (بعد آگاهی و ایمان، بعد اخلاق و بعد عمل) اشاره می کند، بیانگر هدف تکاملی آفرینش است که به خود انسان ها باز می گردد.(۴)

ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی چنین تصور می کنند چون کلمه «تکامل» در آیات قرآن، در این مباحث مطرح نشده است نکند این یک فکر

۱ - ذاریات، آیه ۵۶.

۲ - طلاق، آیه ۱۲.

۳ - ملک، آیه ۲.

۴ - در آیه «ذاریات» اشاره به جنبه های عملی و در آیه «طلاق» اشاره به جنبه ایمان و اعتقاد و در آیه «ملک» مسأله اخلاق مطرح است.

وارداتی باشد؟

ولی پاسخ این ایراد روشن است؛ زیرا ما در بند الفاظ خاص نیستیم مفهوم و مصداق های تکامل در آیات فوق، به خوبی روشن است، آیا علم و آگاهی مصداق واضح آن نیست و همچنین پیشرفت در عبودیت و حسن عمل؟!

در آیه ۱۷ سوره «محمد» می خوانیم: **وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى**. «آنها که در مسیر هدایت وارد شدند، خداوند بر هدایتشان می افزاید» آیا تعبیر به «افزایش»، چیزی جز تکامل است؟! در اینجا سؤالی پیش می آید که: اگر هدف تکامل بوده، چرا خداوند از آغاز، انسان را در همه ابعاد، کامل نیافرید تا نیازی به پیمودن مراحل تکامل نبوده باشد؟

سرچشمه این ایراد، غفلت از این نکته است که شاخه اصلی تکامل، «تکامل اختیاری» است، و به تعبیر دیگر، تکامل آن است که انسان راه را با پای خود و اراده و تصمیم خویش بپیماید. اگر دست او را بگیرند و به زور ببرند، نه افتخار است و نه تکامل، فی المثل اگر انسان، یک ریال از مال خود را با تصمیم و اراده خویش انفاق کند، به همان نسبت راه کمال اخلاقی پیموده، در حالی که اگر میلیون ها از ثروت او را به اجبار بردارند و انفاق کنند، حتی یک گام هم در این راه پیش نرفته است، و لذا در آیات مختلف قرآن مجید، به این واقعیت تصریح شده که اگر خدا می خواست، همه مردم به اجبار ایمان می آوردند ولی این ایمان برای آنها سودی نداشت **(وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ الْمَنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا)**. (۱)

۱۹ وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ

عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ

۲۰ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ

۲۱ أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ

۲۲ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا

يَصِفُونَ

۲۳ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ

۲۴ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ

مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ

۲۵ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

فَاعْبُدُونِ

ترجمه:

۱۹ - و از آن اوست آنان که در آسمان ها و زمینها و آنها که نزد اویند (فرشتگان) هیچ گاه از

عبادتش استکبار نمی‌ورزند، و هرگز خسته نمی‌شوند.

۲۰ - (تمام) شب و روز را تسبیح می‌گویند؛ و سست نمی‌گردند.

۲۱ - آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند که (خلق می‌کنند و) منتشر می‌سازند؟!

۲۲ - اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می‌شد (و به هم می‌خورد).

منزه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند!

۲۳ - هیچ کس نمی تواند بر کار او خرده بگیرد؛ ولی در کارهای آنها، جای سؤال و ایراد است!

۲۴ - آیا آنها معبودانی جز خدا برگزیدند؟! بگو: «دلالتان را بیاورید! این سخن کسانی است که با من هستند و سخن کسانی (پیامبرانی) است که پیش از من بودند!» اما بیشتر آنها حق را نمی دانند؛ و به همین دلیل (از آن) روی گردانند.

۲۵ - ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: «معبودی جز من نیست؛ پس تنها مرا پرستش کنید».

تفسیر:

شرک از پندار سرچشمه می گیرد

در آیات گذشته، سخن از این واقعیت در میان بود که عالم هستی، بی هدف نیست، نه شوخی و بازیچه است و نه لهُو و سرگرمی، بلکه دارای هدف تکاملی حساب شده ای است برای انسان ها.

و از آنجا که ممکن است این توهّم به وجود آید که خدا چه نیازی به ایمان و عبادت ما دارد؟ آیات مورد بحث، نخست به پاسخ این سخن می پردازد و می گوید: «تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن اویند» (وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«و فرشتگانی که در محضر قرب پروردگار هستند هیچ گاه از پرستش او تکبر ندارند و هرگز خسته نمی شوند» (وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ

لَا يَسْتَحْسِرُونَ). (۱)

دائماً «شب و روز تسبیح می گویند و کمترین ضعف و سستی به خود راه نمی دهند» (يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ).

با این حال، او چه نیازی به طاعت و عبادت شما دارد، این همه فرشتگان بزرگ، شب و روز مشغول تسبیحند، او حتی نیاز به عبادت آنها هم ندارد، پس اگر دستور ایمان، عمل صالح، بندگی و عبودیت به شما داده، سود و فایده اش متوجه خود شما است.

این نکته نیز جالب توجه است که: در نظام بندگان و موالی ظاهری، هر قدر بنده ای به مولا نزدیک تر باشد، خضوعش در برابر او کمتر است؛ چرا که خصوصیت بیشتری دارد و مولا نسبت به او نیاز فزون تر!

اما در نظام عبودیت «خلق» و «خالق» قضیه بر عکس است، هر قدر فرشتگان و اولیای خدا به او نزدیک تر می شوند، مقام عبودیتشان بیشتر می گردد. (۲)

پس از نفی بیهودگی و بی هدفی عالم هستی در آیات گذشته، و قبول این که این عالم دارای هدف مقدسی است، آیات بعد به مسأله وحدت معبود و مدیر و مدبر این جهان پرداخته، چنین می گوید: «آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند، خدایانی که می توانند موجودات زنده را بیافرینند و در جهان پخش کنند؟! (أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ).

۱ - «يَسْتَحْسِرُونَ» از ماده «حسر» در اصل به معنی بازگشودن چیز پوشیده و کنار زدن پرده است، سپس به معنی خستگی و ضعف به کار رفته، گوئی نیروهای انسان در چنین حالتی همگی آشکار و مصرف می گردد و چیزی از آنها در بدن او مکتوم نمی ماند.

۲ - «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث.

این جمله در حقیقت، اشاره به این است که معبود باید خالق باشد، مخصوصاً خالق حیات و زندگی که روشن ترین چهره های خلقت است، شبیه همان که در آیه ۷۳ سوره «حج» می خوانیم:

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ: «تمام معبودهائی را که جز خدا می خوانید حتی قدرت ندارند مگسی بیافرینند هر چند دست به دست هم دهند و متحد شوند» با این حال آنها چگونه شایسته پرستش هستند. (۱)

تعبیر به: «إِلَهَةٌ مِنَ الْأَرْضِ»: «خدایانی از زمین» اشاره به بت ها و معبودهائی است که از سنگ و چوب و مانند آن می ساختند، و حاکم بر آسمانها می پنداشتند.

آیه بعد، یکی از دلایل روشن نفی «آلهه» و خدایان مشرکان را به این صورت بیان می کند «اگر در آسمان و زمین، معبودها و خدایانی جز الله بود هر دو فاسد می شدند و نظام جهان بر هم می خورد» (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا).

«منزه و پاک است خداوند، پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند» (فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ).

این نسبت های ناروا، و این خدایان ساختگی و آلهه پنداری، اوهامی بیش نیستند و دامان کبریائی ذات پاک او با این نسبت های ناروا آلوده نمی گردد.

۱ - «يُنشِرُونَ» از ماده «نشر» به معین گستردن چیز پیچیده است و کنایه از آفرینش و انتشار مخلوقات در پهنه زمین و آسمان نیز آمده است، و جمعی از مفسران اصرار دارند که این جمله را اشاره به معاد و بازگشت مردگان به زندگی جدید بدانند، در حالی که با توجه به آیات بعد، روشن می شود: سخن از توحید ذات پاک خدا و معبود حقیقی است، نه معاد و زندگی بعد از مرگ.

برهان تمناع

دلیلی که برای توحید و نفی آلهه در آیه فوق، آمده است، در عین سادگی و روشنی، یکی از براهین دقیق فلسفی در این زمینه است که دانشمندان از آن، به عنوان «برهان تمناع» یاد می کنند، خلاصه این برهان را چنین می توان بیان کرد:

بدون شک، نظام واحدی را در این جهان حکم فرما می بینیم، نظامی که در همه جهات هماهنگ است، قوانینش ثابت و در آسمان و زمین جاری است، برنامه هایش با هم منطبق، و اجزایش متناسب است.

این هماهنگی قوانین و نظامات آفرینش حکایت از این می کند که از مبدأ واحدی سرچشمه گرفته است؛ چرا که اگر مبدأها متعدد بود و اراده ها مختلف، این هماهنگی هرگز وجود نداشت و همان چیزی که قرآن از آن تعبیر به «فساد» می کند در عالم به وضوح دیده می شد. ما اگر کمی اهل تحقیق و مطالعه باشیم، از بررسی یک کتاب به خوبی می توانیم بفهمیم آن را یک نفر نوشته یا چند نفر؟ کتابی که تألیف یک نفر است، از هماهنگی و انسجام مخصوص در میان عبارات، جمله بندی ها، تعبیرات مختلف، کنایات و اشارات، عناوین و تیتراها، طرز ورود و خروج در بحث ها برخوردار است، همه قسمت هایش یک پارچه و همصداست؛ چرا که زائیده یک فکر و تراوش یک قلم است.

اما اگر دو یا چند نفر - هر چند همه، دانشمند، صمیمی و دارای روح همکاری نزدیک - هر کدام تألیف بخشی از آن را بر عهده گیرد، باز در اعماق عبارات، الفاظ و طرز بحث ها، آثار این دوگانگی و چندگانگی نمایان است.

دلیل آن هم روشن است؛ زیرا دو نفر هر قدر هم فکر و هم سلیقه باشند بالاخره دو نفرند، اگر همه چیز آنها یکی بود، یک نفر می شدند، بنابراین به طور

قطع باید تفاوت هائی داشته باشند تا بتوانند دو نفر باشند و این تفاوت سرانجام کار خود را خواهد کرد، و اثرش را در نوشته های آنها خواهد گذاشت.

حال هر قدر این کتاب، بزرگتر و مفصل تر باشد و در موضوعات متنوع تری بحث کند، زودتر این ناهماهنگی احساس می شود.

کتاب بزرگ عالم آفرینش، که عظمتش به قدری است که ما با تمام وجودمان در لابلای عباراتش گم می شویم، نیز مشمول همین قانون است.

درست است که ما حتی در تمام عمر، نمی توانیم تمام این کتاب را مطالعه کنیم، اما با همین اندازه مطالعه که توفیق آن نصیب ما و کل دانشمندان جهان شده است، در می یابیم آن چنان هماهنگی دارد که از وحدت مؤلف به خوبی حکایت می کند.

هر چه این کتاب عجیب را ورق می زنیم در همه جا آثار یک نظم عالی، انسجام و هماهنگی غیر قابل توصیف، در میان کلمات و سطور و صفحاتش مشاهده می کنیم.

اگر در اداره این جهان و نظامات آن، اراده ها و مبداهای متعددی دخالت داشت این هماهنگی امکان پذیر نبود.

راستی چرا دانشمندان فضائی می توانند سفینه های فضاپیما را با دقت کامل به فضا بفرستند؟ و قایق ماه نشین آن را دقیقاً در همان محلی که از نظر علمی پیش بینی کرده اند فرود آورند؟ سپس آن را از آنجا حرکت داده در محل پیش بینی شده در زمین پائین بیاورند؟

آیا این دقت محاسبات به خاطر این نیست که نظام حاکم بر کل هستی - که پایه محاسبات این دانشمندان است - دقیق، منسجم و هماهنگ است که اگر یک ذره ناهماهنگی (از نظر زمان یک صدم ثانیه) کم و زیادی در آن بود تمام

محاسباتشان به هم می خورد.

کوتاه سخن این که: اگر دو یا چند اراده در عالم حاکم بود، هر یک اقتضائی داشت و هر کدام اثر دیگری را خشی می کرد، و سرانجام جهان به فساد می گرائید.

سؤال:

در اینجا سؤالی مطرح است که پاسخ آن را از توضیحات گذشته می توان دریافت، سؤال این است:

تعدد خدایان در صورتی منشأ فساد در جهان می شود که آنها به مبارزه با یکدیگر برخیزند، اما اگر قبول کنیم آنها افرادی حکیم و آگاهند، حتماً با کمک هم جهان را اداره می کنند. پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، حکیم بودن آنها، تعدد آنها را از بین نمی برد، هنگامی که بگوئیم: آنها متعددند، مفهومی این است که از هر نظر یکی نیستند؛ چرا که اگر از تمام جهات یکی بودند، یک خدا می شدند.

بنابراین هر جا تعدد است حتماً تفاوت ها و اختلافاتی وجود دارد، که خواه ناخواه در اراده و عمل اثر می گذارد و جهان هستی را به هرج و مرج و فساد می کشاند (دقت کنید). برهان تمناع را به صورت های دیگری نیز بیان کرده اند که از حوصله بحث ما بیرون است و آنچه در بالا گفتیم بهترین طرز بیان آن است.

در بعضی از این استدلال ها، روی این نکته تکیه شده است که: اگر دو اراده در آفرینش حکم فرما بود، اصلاً جهانی موجود نمی شد، در حالی که آیه فوق، سخن از فساد جهان و اختلال نظم می گوید، نه از موجود نشدن جهان (دقت

کنید).

جالب این که: «هشام بن حکم» از امام صادق (علیه السلام) حدیثی بدین گونه نقل کرده است: امام (علیه السلام) در پاسخ مرد بی ایمانی که سخن از تعدد خدایان می گفت: فرمود: «این دو خدائی که تو می گوئی یا هر دو قدیم، ازلی و نیرومندند و یا هر دو ضعیف و ناتوان، یا یکی قوی و دیگری ضعیف؟»

اگر هر دو قوی باشند، چرا هر کدام دیگری را کنار نمی زند و تدبیر جهان را به تنهایی بر عهده نمی گیرد؟

و اگر چنین گمان کنی یکی قوی و دیگری ضعیف است، توحید خدا را پذیرفته ای؛ زیرا دومی ضعیف است و ناتوان، بنابراین خدا نیست.

(به علاوه) اگر آنها دو نفرند، از دو حال خارج نیست، یا از تمام جهات متفقند یا مختلف، اما هنگامی که ما آفرینش را منظم می بینیم و کواکب آسمان هر کدام در مسیر ویژه خود سیر می کنند و شب و روز با نظم خاصی جانشین یکدیگر می شوند و خورشید و ماه هر یک، برنامه ویژه خود را دارند، این هماهنگی تدبیر جهان و انسجام امور آن دلیل آن است که مدبر یکی است.

از این گذشته، اگر ادعا کنی دو خداوند وجود دارد، لابد باید فاصله ای (امتیازی) میان آنها باشد تا دوگانگی درست شود، که آن فاصله (امتیاز) خود موجود سومی و ازلی خواهد بود، و به این ترتیب سه خدا وجود خواهد داشت، و اگر بگوئی سه هستند، باید میان آنها دو فاصله (امتیاز) باشند، در این صورت باید به پنج وجود قدیم ازلی قائل شوی، و به همین ترتیب، عدد، بالا می رود و سر از بی نهایت در می آورد». (۱)

آغاز این حدیث، اشاره به برهان تمنع است، و ذیل آن اشاره به برهان

۱ - «توحید صدوق»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحات ۴۱۷ و ۴۱۸.

دیگری است، که آن را «برهان فرجه» یا «تفاوت ما به الاشتراک، و ما به الامتیاز» می گویند. در حدیث دیگری می خوانیم «هشام بن حکم» از امام صادق (علیه السلام) پرسید: مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ؟ قَالَ: إِتِّصَالُ التَّدْبِيرِ وَ تَمَامُ الصَّنْعِ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا:

«چه دلیلی بر یگانگی خدا وجود دارد؟»

فرمود: پیوستگی و انسجام تدبیر جهان، و کامل بودن آفرینش، آن گونه که خداوند متعال فرموده: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا: «اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز او بودند جهان به فساد کشانده می شد». (۱)

پس از استدلال در آیه پیش بر توحید مدبر و اداره کننده این جهان، در آیه بعد، می گوید: «او آن چنان حکیمانه جهان را نظم بخشیده که جای هیچ ایراد و گفتگو در آن نیست آری هیچ کس بر کار او نمی تواند خرده بگیرد، و از آن سؤال کند، در حالی که دیگران چنین نیستند و در افعالشان جای ایراد و سؤال بسیار است» (لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ).

گر چه در تفسیر این آیه، مفسران سخن بسیار گفته اند، ولی آنچه در بالا گفته شد از همه نزدیکتر به نظر می رسد.

توضیح این که: ما دو گونه سؤال داریم، یک نوع سؤال، سؤال توضیحی است که انسان از مسائلی بی خبر است و مایل است حقیقت آن را درک کند، حتی با علم و ایمان به این که کار انجام شده، کار صحیحی بوده، باز می خواهد نکته اصلی و هدف واقعی آن را بداند.

این گونه سؤال ها در افعال خدا نیز جائز است، بلکه این همان سؤالی است که سرچشمه کاوشگری، پژوهش در جهان خلقت و مسائل علمی محسوب می شود، و از این گونه سؤالات، چه در رابطه با عالم تکوین، و چه تشریع یاران پیامبر و امامان بسیار داشتند. نوع دیگر، سؤال اعتراضی است، که مفهومی این است: عمل انجام شده نادرست و غلط بوده، مثل این که به کسی که عهد خود را بی دلیل شکسته می گوئیم: تو چرا عهدشکنی می کنی؟ هدف این نیست که توضیح بخواهیم بلکه هدف آن است که ایراد کنیم.

مسلماً این نوع سؤال، در افعال خداوند حکیم معنی ندارد، و اگر گاهی از کسی سر بزند، حتماً به خاطر ناآگاهی است، ولی جای این گونه سؤال در افعال دیگران بسیار است.

امام باقر(علیه السلام) در جواب سؤال «جابر جعفی» از این آیه، چنین فرمود: لِأَنَّهُ لَا يَفْعَلُ إِلَّا مَا كَانَ حِكْمُهُ وَ صَوَاباً: «برای این که او کاری را جز از روی حکمت و صواب انجام نمی دهد». (۱)

ضمناً از این سخن به خوبی می توان نتیجه گرفت که اگر کسی سؤالی از نوع دوم داشته باشد، دلیل بر آن است که هنوز خدا را به خوبی نشناخته و از حکیم بودن او آگاه نیست.

آیه بعد، مشتمل بر دو دلیل دیگر در زمینه نفی شرک است، که با دلیل گذشته مجموعاً سه دلیل می شود.

نخست می گوید: «آیا آنها جز خدا معبودانی برای خود انتخاب کرده اند؟!»

۱ - «توحید صدوق» طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۴۱۹.

بگو دلیل خود را بیاورید» (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ).

اشاره به این که اگر از دلیل گذشته دائر به این که نظام عالم هستی دلیل بر توحید است صرف نظر کنید، لااقل هیچ گونه دلیلی بر اثبات شرک و الوهیت این خدایان وجود ندارد، انسان عاقل، چگونه مطلبی را بی دلیل می پذیرد؟

پس از آن به آخرین دلیل اشاره کرده می گوید: «این تنها من و همراهانم نیستند که سخن از توحید می گویند، بلکه تمام پیامبران و مؤمنان پیشین نیز، همه موحد بودند» (هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي).

این همان دلیلی است که دانشمندان عقائد، تحت عنوان اجماع و اتفاق پیامبران، بر مسأله یگانگی خدا ذکر کرده اند.

و از آنجا که ممکن است گاهی کثرت بت پرستان (مخصوصاً در شرائط زندگی مسلمانان در «مکه» که سوره «انبیاء» ناظر به آن است) برای بعضی مانع از پذیرش توحید گردد، چنین اضافه می کند: «اما اکثر آنها حق را نمی دانند لذا از آن روی گردانند» (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ).

همیشه مخالفت اکثریت نادان در بسیاری از جامعه ها دلیلی بوده است، برای اعراض ناآگاهان، و قرآن در بسیاری از آیات، چه آیاتی که در سوره های «مکی» نازل شده، یا سوره های «مدنی» تکیه بر این اکثریت را شدیداً محکوم کرده است، و برای آن هیچ گونه ارزشی قائل نیست، بلکه معیار را دلیل و منطق می شمرد.

و از آنجا که ممکن است بعضی بی خبران بگویند: ما پیامبرانی مانند عیسی (علیه السلام) داریم که دعوت به خدایان متعدد کرده است، قرآن در آخرین آیه مورد بحث با صراحت تمام می گوید: «ما قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این

که به او وحی نمودیم که معبودی جز من نیست، و تنها مرا پرستش کنید» (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ).
و به این ترتیب، ثابت می شود نه عیسی (علیه السلام) و نه غیر او هرگز دعوت به شرک نکرده اند، و این گونه نسبت ها تهمت است.

* * *

۲۶ وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ
 ۲۷ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ
 ۲۸ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ
 مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ
 ۲۹ وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي
 الظَّالِمِينَ

ترجمه:

۲۶ - آنها گفتند: «خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده است!» او منزّه است (از این عیب و نقص)؛ آنها (فرشتگان) بندگان شایسته اویند.
 ۲۷ - هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند.
 ۲۸ - او اعمال امروز و آینده و اعمال گذشته آنها را می داند؛ و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی کنند؛ و از ترس او بیمناکند.
 ۲۹ - و هر کس از آنها بگوید: «من جز خدا، معبودی دیگرم»، کیفر او را جهنم می دهیم! و ستمگران را این گونه کیفر خواهیم داد.

تفسیر:

فرشتگان بندگان شایسته و فرمانبردار
 از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته، سخن از پیامبران الهی و نفی هر گونه شرک (و ضمناً نفی فرزند بودن حضرت مسیح(علیه السلام)) در میان بود، آیات مورد

بحث، همه در مورد نفی فرزند بودن فرشتگان است.

توضیح این که:

بسیاری از مشرکان عرب، عقیده داشتند که فرشتگان، فرزندان خدا هستند، و به همین دلیل، گاه آنها را پرستش می کردند، قرآن صریحاً در آیات فوق، این عقیده خرافی و بی اساس را محکوم کرده و بطلان آن را با دلائل مختلف بیان می کند.

نخست، می گوید: «آنها گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده است» (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا).

اگر منظورشان فرزند حقیقی باشد که لازمه آن جسم بودن است، و اگر «تبنی» (فرزندخواندگی) که در میان عرب معمول بوده است، باشد، آن نیز دلیل بر ضعف و احتیاج است، و از همه اینها گذشته، اصولاً کسی نیاز به فرزند دارد که فانی می شود، برای بقاء نسل، کیان و آثار او باید فرزندش حیات او را در درازمدت ادامه دهد، یا برای عدم احساس تنهایی و انس گرفتن یا کسب قدرت است، اما یک وجود ازلی و ابدی و غیر جسمانی و از هر نظر بی نیاز خداست، فرزند برای او معنی ندارد.

لذا بلافاصله می فرماید: «منزه و پاک است او از این عیب و نقص» (سُبْحَانَهُ).

سپس اوصاف فرشتگان را در شش قسمت بیان می کند که مجموعاً دلیل روشنی است بر نفی فرزند بودن آنها:

۱ - «آنها بندگان خدا هستند» (بَلْ عِبَادٌ).

۲ - «بندگان شایسته و گرامی داشته» (مُكْرَمُونَ).

آنها همچون بندگان گریزپا نیستند که تحت فشار مولی، تن به خدمت می دهند، بلکه بندگان هستند، از هر نظر شایسته، که راه و رسم عبودیت را

خوب می دانند، و به آن افتخار می کنند، خدا نیز آنها را به خاطر اخلاصشان در عبودیت گرامی داشته و مواهب خویش را به آنها افزایش داده است.

۳ - آنها آن قدر مؤدب، تسلیم و سر بر فرمان خدا هستند که «هرگز در سخن گفتن بر او پیشی نمی گیرند» (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ).

۴ - و از نظر عمل نیز «آنها تنها فرمان او را اجرا می کنند» (وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ).
آیا این صفات، صفات فرزندان است یا صفات بندگان؟!

سپس، به احاطه علمی پروردگار نسبت به آنها اشاره کرده می فرماید: «خداوند هم اعمال امروز و آینده آنها را می داند، و هم اعمال گذشته را، هم از دنیای آنها آگاه است و هم از آخرتشان، هم قبل از وجودشان و هم بعد از وجودشان» (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ). (۱)
مسلماً، فرشتگان از این موضوع آگاهند که خدا به آنها احاطه علمی دارد، و همین عرفان، سبب می شود که آنها نه سخنی قبل از او بگویند و نه از فرمانش سرپیچی کنند، و به این ترتیب این جمله می تواند در حکم تعلیل برای آیه سابق بوده باشد.

۵ - بدون شک آنها که بندگان گرامی و شایسته خدا هستند برای نیازمندان شفاعت می کنند، ولی باید توجه داشت «هرگز برای کسی شفاعت نمی کنند مگر این که بدانند خدا از او خشنود است و اجازه شفاعت او را داده است» (وَ)

۱ - مفسران بزرگ در تفسیر این جمله، سه بیان دارند که ما در عبارت بالا هر سه را با هم ذکر کردیم، چون منافاتی با هم ندارند.

لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى).

مسلماناً خشنودی خداوند و اجازه شفاعت دادن او، بی دلیل نمی تواند باشد حتماً به خاطر ایمان راستین و یا اعمالی است که پیوند انسان را با خدا محفوظ می دارد. به تعبیر دیگر، انسان ممکن است آلوده گناه شود ولی اگر رابطه خویش را با پروردگار و اولیای الهی به کلی قطع نکند، امید شفاعت درباره او هست. اما اگر پیوندش را از نظر خط فکری و عقیدتی به کلی برید، و یا از نظر عملی آن قدر آلوده بود که لیاقت شفاعت را از دست داد، در این موقع، هیچ پیامبر مرسل یا فرشته مقرب شفاعت او نخواهد کرد.

این همان مطلبی است که در بحث فلسفه شفاعت، ضمن بحث های گذشته آورده ایم که شفاعت یک مکتب انسان ساز است، وسیله ای است، برای بازگرداندن آلودگان از نیمه راه، و جلوگیری از یأس و نومیدی که خود عاملی است برای غرق شدن در انحراف و گناه. ایمان به این گونه شفاعت، سبب می شود: افراد گنهکار رابطه خویش را با خدا، پیامبران و امامان قطع نکنند، همه پل ها را پشت سر خود ویران نمایند، و خط بازگشت را حفظ کنند. (۱)

ضمناً این جمله پاسخی است به آنها که می گفتند: ما فرشتگان را عبادت می کنیم، تا در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند، قرآن می گوید: آنها از پیش خود هیچ کاری نمی توانند بکنند، و هر چه می خواهید باید مستقیماً از خدا بخواهید حتی اجازه شفاعت شفیعان را.

۱ - در زمینه «شفاعت» به طور مشروح در ذیل آیات ۴۸ و ۲۵۴ سوره «بقره» بحث کرده ایم، به آنجا مراجعه فرمائید.

۶ - به خاطر همین معرفت و آگاهی است که «آنها تنها از او می ترسند» و تنها خشیت او را به دل راه می دهند (وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ). آنها از این نمی ترسند که گناهی انجام داده باشند، بلکه از کوتاهی در عبادت یا ترک اولی بیمناکند.

جالب این که: «خشیت» از نظر ریشه لغت، به معنی هر گونه ترس نیست، بلکه ترسی است توأم با تعظیم و احترام.

«مُشْفِق» از ماده «اشفاق» به معنی توجهی است که آمیخته با ترس باشد (چون در اصل از ماده «شفق» گرفته شده که روشنی آمیخته با تاریکی است).

بنابراین، ترس آنها از خداوند، همچون ترس انسان از یک حادثه وحشتناک نیست، و همچنین «اشفاق» آنها همچون بیم انسان از یک موجود خطرناک نمی باشد، بلکه ترس و اشفاقشان آمیزه ای است از احترام، عنایت و توجه، معرفت و احساس مسئولیت. (۱)

روشن است فرشتگان با این صفات برجسته، ممتاز و مقام عبودیت خالص، هرگز دعوی خدائی نمی کنند، اما اگر فرضاً «کسی از آنها بگوید من معبودی غیر از خدا هستم کیفر او را جهنم می دهیم، آری این چنین ظالمان را کیفر خواهیم داد» (وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَلَيْكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ).

در حقیقت دعوی الوهیت، یک مصداق روشن ظلم بر خویشتن و بر جامعه است و در قانون کلی «كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» درج است.

۱ - «مفردات راغب»، ماده «خشیت» و «شفق»، و تفسیر «صافی»، ذیل آیات مورد بحث.

- ۳۰ أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا
وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ
- ۳۱ وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا
لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ
- ۳۲ وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ
- ۳۳ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ
يَسْبَحُونَ

ترجمه:

- ۳۰ - آیا کافران ندیدند که آسمان ها و زمین به هم پیوسته بودند، و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؛ و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم؟! آیا ایمان نمی آورند؟!
- ۳۱ - و در زمین، کوه های ثابت و پابرجائی قرار دادیم، مبادا آنها را بلرزاند! و در آن، دره ها و راه هائی قرار دادیم تا هدایت شوند!
- ۳۲ - و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم؛ ولی آنها از آیات آن روی گردانند.
- ۳۳ - او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید؛ هر یک در مداری در حرکتند!

تفسیر:

باز هم نشانه های خدا در جهان هستی
در تعقیب بحث های گذشته پیرامون عقائد خرافی مشرکان، و دلائلی که بر

توحید ذکر شد، آیات مورد بحث، یک سلسله از نشانه های خداوند در نظام عالم هستی و تدبیر منظم آن بیان گردیده، و تأکیدی است بر آن بحث ها.

نخست می گوید: «آیا کافران ندیدند آسمان ها و زمین پیوسته بودند و ما آنها را باز کردیم؟! (أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا).

«و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم؟ (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا).

«آیا با مشاهده این آیات و نشانه ها، باز هم ایمان نمی آورند» (أَفَلَا يُؤْمِنُونَ).

در این که منظور از «رتق» و «فتق» (پیوستگی، و جدائی) که در اینجا در مورد آسمان ها و زمین گفته شده است، چیست؟

مفسران سخنان بسیار گفته اند که از میان آنها سه تفسیر، نزدیک تر به نظر می رسد و چنان که خواهیم گفت هر سه تفسیر ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد. (۱)

۱ - به هم پیوستگی آسمان و زمین، اشاره به آغاز خلقت است که طبق نظرات دانشمندان، مجموعه این جهان به صورت توده واحد عظیمی از بخار سوزان بود که بر اثر انفجارات درونی و حرکت، تدریجاً تجزیه شد و کواکب و ستاره ها از جمله، منظومه شمسی و کره زمین به وجود آمد و باز هم جهان در حال گسترش است.

۲ - منظور از پیوستگی، یکنواخت بودن مواد جهان است، به طوری که همه در هم فرو رفته بود، و به صورت ماده واحدی خودنمایی می کرد، اما با گذشت زمان، مواد، از هم جدا شدند، و ترکیبات جدیدی پیدا کردند، و انواع مختلف

۱ - «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» و بعضی از مفسران دیگر.

گیاهان، حیوانات و موجودات دیگر، در آسمان و زمین ظاهر شدند، موجوداتی که هر یک نظام مخصوص و آثار و خواص ویژه ای دارد، و هر کدام نشانه ای است از عظمت پروردگار و علم و قدرت بی پایانش. (۱)

۳ - منظور از به هم پیوستگی آسمان، این است که: در آغاز بارانی نمی بارید، و به هم پیوستگی زمین، این است که: در آن زمان گیاهی نمی روئید، اما خدا این هر دو را گشود، از آسمان باران نازل کرد و از زمین انواع گیاهان را رویانید.

روایات متعددی از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به معنی اخیر، اشاره می کند، و بعضی از آنها اشاره ای به تفسیر اول دارد. (۲)

بدون شک، تفسیر اخیر، چیزی است که با چشم، قابل رؤیت است که چگونه از آسمان باران نازل می شود، زمین ها شکافته می شوند و گیاهان می رویند، و با جمله: *أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا: «آیا کسانی که کافر شدند ندیدند...»* کاملاً سازگار است، و با جمله *«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ»* نیز هماهنگی کامل دارد.

ولی تفسیر اول و دوم نیز، با معنی وسیع این جمله ها، مخالف نیست؛ چرا که رؤیت، گاهی به معنی «علم» می آید.

درست است که این علم و آگاهی، برای همه نیست، تنها دانشمندانند که می توانند درباره گذشته زمین و آسمان و به هم پیوستگی آنها و سپس جدایشان آگاهی هائی پیدا کنند، ولی می دانیم قرآن کتاب یک قرن و یک عصر نیست، راهنما و راهگشای انسان ها در تمامی قرون و اعصار است.

به همین دلیل، آن چنان محتوای عمیقی دارد که برای هر گروه و هر عصر،

۱ - «المیزان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - به تفسیر «صافی» و «نور الثقلین»، ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

قابل استفاده است، روی این حساب، ما معتقدیم: هیچ مانعی ندارد که آیه فوق دارای هر سه تفسیر باشد که هر کدام در جای خود، صحیح و کامل است، و بارها گفته ایم، استعمال لفظ در بیش از یک معنی، نه تنها ایراد ندارد که گاهی دلیل کمال فصاحت است، و این که در روایات می خوانیم: «قرآن دارای بطون مختلفی است» نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد. و اما در مورد پیدایش همه موجودات زنده از آب، که در ذیل آیه فوق به آن اشاره شده، دو تفسیر مشهور است:

۱ - این که «ماء» در اینجا اشاره به آب نطفه است که موجودات زنده معمولاً از آن به وجود می آیند.

۲ - دیگر این که حیات همه موجودات زنده - اعم از گیاهان و حیوانات - به آب بستگی دارد، همین آبی که بالاخره مبدأ آن بارانی است که از آسمان نازل شده.

جالب این که: دانشمندان امروز معتقدند: نخستین جوانه حیات در اعماق دریاها پیدا شده است، به همین دلیل، آغاز حیات و زندگی را از آب می دانند، و اگر قرآن آفرینش انسان را از خاک می شمرد، نباید فراموش کنیم منظور از خاک همان طین (گل) است که ترکیبی است از آب و خاک.

این موضوع نیز قابل توجه است که: طبق تحقیقات دانشمندان، قسمت عمده بدن انسان و بسیاری از حیوانات را آب تشکیل می دهد (در حدود هفتاد درصد!).

و این که بعضی ایراد کرده اند آفرینش فرشتگان و جن با این که: موجودات زنده ای هستند، مسلماً از آب نیست، پاسخش روشن است؛ زیرا هدف، موجودات زنده ای است که برای ما محسوس است.

در حدیثی می خوانیم: شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: آب چه طعمی دارد؟ امام نخست فرمود: سَلْ تَفْقَهُا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَأْ: «به منظور یاد گرفتن سؤال کن نه به منظور بهانه جوئی!»!

سپس اضافه فرمود: طَعْمُ الْمَاءِ طَعْمُ الْحَيَاةِ! قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ: «طعم آب، طعم حیات و زندگی است! خداوند می گوید: ما هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم». (۱)

مخصوصاً هنگامی که انسان در تابستان پس از یک تشنگی طولانی و ممتد در هوای سوزان به آب گوارائی می رسد، نخستین جرعه های آب را که فرو می برد، احساس می کند روح و جان به کالبدش دمیده می شود، در واقع امام (علیه السلام) می خواهد ارتباط و پیوستگی زندگی و آب را با این تعبیر زیبا مشخص کند.

آیه بعد، اشاره به قسمت دیگری از نشانه های توحید و نعمت های بزرگش کرده می گوید: «ما در زمین کوه های ثابت و مستقری ایجاد کردیم تا انسان ها را نلرزاند» (وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ). (۲)

در گذشته نیز گفته ایم: کوه ها همچون زرهی کره زمین را در بر گرفته اند و این سبب می شود از لرزش های شدید زمین که بر اثر فشار گازهای درونی است

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۵۴، صفحه ۱۵.

۲ - «رَوَاسِي» جمع «راسیه» به معنی کوه های سخت و پا بر جاست، و از آنجا که این گونه کوه ها از ریشه با هم پیوند دارند، ممکن است اشاره به این پیوستگی باشد. و از نظر علمی ثابت شده که این به هم پیوستگی ریشه ای کوه ها، اثر عمیقی در جلوگیری از لرزش های زمین دارد.

«تَمِيد» از ماده «مید» به معنی لرزش و حرکت ناموزون اشیاء بزرگ است.

تا حدّ زیادی جلوگیری کند.

به علاوه همین وضع کوه ها، حرکات پوسته زمین را در مقابل جزر و مدّ ناشی از ماه به حداقل می رساند.

از سوی دیگر اگر کوه ها نبودند، سطح زمین همواره در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی در آن دیده نمی شد، همان گونه که در کویرها و بیابان های خشک و سوزان چنین است. آنگاه به نعمت دیگری که آن هم از نشانه های عظمت او است، اشاره کرده می گوید: «ما در لابلاي این کوه های عظیم، دره ها و راه هایی قرار دادیم، تا آنها هدایت شوند و به مقصد برسند» (وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجاً سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ).

به راستی اگر این دره ها و شکاف ها نبودند، سلسله های جبال عظیم موجود در زمین، مناطق مختلف را آن چنان از هم جدا می کردند که پیوندشان از همدیگر به کلی گسسته می شد، و این نشان می دهد: همه این پدیده ها طبق برنامه و حسابی است.

و از آنجا که آرامش زمین به تنهایی برای آرامش زندگی انسان کافی نیست بلکه باید از طرف بالا نیز ایمنی داشته باشد، در آیه بعد اضافه می کند: «ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم ولی آنها از آیات و نشانه های توحید که در این آسمان پهناور است روی گردانند» (وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ). (۱)

منظور از آسمان در اینجا - همان گونه که سابقاً هم گفته ایم - جوی است که

۱ - منظور از محفوظ بودن آسمان این است که سنگ های سرگردان و اشعه مرگبار در آن نفوذ نمی کند، بنابراین هم خودش محفوظ است و هم کره زمین را حفظ می کند.

گرداگرد زمین را گرفته، و ضخامت آن صدها کیلومتر طبق تحقیقات دانشمندان می باشد، این قشر ظاهراً لطیف، که از هوا و گازها تشکیل شده به قدری محکم و پرمقاومت است که هر موجود مزاحمی از بیرون به سوی زمین بیاید نابود می شود، و کره زمین را در برابر بمباران شبانه روزی سنگ های «شهاب» که از هر گلوله ای خطرناک ترند حفظ می کند. به علاوه اشعه آفتاب که دارای قسمت های مرگباری است به وسیله آن تصفیه می شود، و از نفوذ اشعه کشنده کیهانی که از بیرون جو، به سوی زمین سرازیر است، جلوگیری می کند. آری، این آسمان سقف بسیار محکم و پایداری است که خدا آن را از انهدام حفظ کرده است. (۱)

* * *

و در آخرین آیه مورد بحث، به آفرینش شب و روز و خورشید و ماه پرداخته می گوید: «او است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید» (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).

«و هر کدام از اینها در مداری در حرکتند» (كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ - تفسیر «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»

مفسران در تفسیر این جمله، بیانات گوناگون دارند، اما آنچه با تحقیقات

۱ - بعضی از مفسران آیه فوق را هماهنگ با آیاتی که در مورد حفظ آسمان از صعود شیاطین به وسیله «شهب» در قرآن مجید وارد شده می داند (وَحِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ) (صافات، آیه ۷).

ولی روشن است این تفسیر با کلمه «سقف» سازگار نیست؛ زیرا سقف پوششی است برای کسانی که در زیر آن قرار دارند، نه کسانی که فوق آن هستند (دقت کنید).

مسلم دانشمندان فلکی سازگار است، این است که: منظور از حرکت خورشید در آیه فوق، یا حرکت دورانی به دور خویش است، و یا حرکتی است که همراه منظومه شمسی دارد. ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه «کُلَّ» ممکن است اشاره به ماه و خورشید و همچنین ستارگان باشد که از کلمه لیل (شب) استفاده می شود.

بعضی از مفسران بزرگ نیز احتمال داده اند اشاره به «شب» و «روز» و «ماه» و «خورشید» (هر چهار) باشد؛ زیرا شب که همان سایه مخروطی زمین است نیز برای خود مداری دارد، اگر کسی در بیرون کره زمین از دور به آن نگاه کند، این سایه تاریک مخروطی را در گرد زمین دائماً در حرکت می بیند و همچنین نور آفتاب که به زمین می تابد و روز را تشکیل می دهد، همانند استوانه ای است که در گرد این کره دائماً نقل مکان می کند، بنابراین شب و روز نیز هر کدام برای خود مسیر و مکانی دارند.^(۱)

این احتمال را نیز داده اند که: منظور از حرکت خورشید، حرکت آن در احساس ما باشد؛ زیرا به نظر بینندگان زمینی خورشید و ماه هر دو در گردشند.

۲ - آسمان سقف محکمی است

قبلاً هم گفته ایم «سَمَاء» (آسمان) در قرآن به معانی مختلفی آمده است، گاهی به معنی جو زمین یعنی قشر ضخیمی از هوا که دورادور کره خاک را فرا گرفته است، همانند آیه فوق، در اینجا بد نیست توضیح بیشتری درباره استحکام این سقف عظیم از زبان دانشمندان علوم طبیعی بشنویم:

«فرانک آلن» استاد فیزیک زیستی، چنین می نویسد: «جوی که از گازهای

۱ - اقتباس از «المیزان»، ذیل آیه مورد بحث.

نگهبان زندگی بر سطح زمین تشکیل شده، آن اندازه ضخامت (و غلظت) دارد که بتواند همچون زرهی زمین را از شرّ مجموعه مرگبار بیست میلیون سنگ های آسمانی در روز، که با سرعت در حدود ۵۰ کیلومتر در ثانیه به آن برخورد می کنند در امان نگهدارد. جوّ زمین علاوه بر کارهای دیگری که دارد، درجه حرارت را بر سطح زمین در حدود شایسته برای زندگی نگاه می دارد، و نیز ذخیره بسیار لازم «آب و بخار آب» را از اقیانوس ها به خشکی ها انتقال می دهد که اگر چنین نبود، همه قاره ها به صورت کویرهای خشک غیر قابل زیست درمی آمد، به این ترتیب، باید گفت: اقیانوس ها و جوّ زمین عنوان چرخ لنگری برای زمین دارند».

«وزن بعضی از این شهاب ها که به سوی زمین سرازیر می شود به اندازه یک هزارم یک گرم است ولی نیروی آن بر اثر آن سرعت فوق العاده، معادل نیروی ذرات اتمی است که بمب مخرب را تشکیل می دهد! و حجم آن شهاب ها احياناً بیشتر از حجم یک دانه شن نیست! در هر روز میلیون ها از این شهاب ها پیش از رسیدن به سطح زمین، می سوزند و یا به بخار تبدیل می شوند، ولی احياناً حجم و سنگینی بعضی شهاب ها به قدری زیاد است که از قشر گازی، گذشته و به سطح زمین اصابت می کند.

از جمله شهاب هائی که از چنگال غلاف گازی نامبرده عبور کرده و به زمین رسید شهاب عظیم و معروف «سیبری» است که در سال ۱۹۰۸ میلادی به زمین اصابت کرد، و قطر آن طوری بود که حدود ۴۰ کیلومتر زمین را اشغال کرد و باعث تلفات زیادی شد! و دیگر، شهابی است که در «آریزونا» آمریکا فرود آمد که به قطر یک

کیلومتر و عمق ۲۰۰ متر بود و در هنگام سقوط آن شکاف عمیقی در زمین ایجاد شد، و بر اثر انفجار آن، شهاب های کوچک بسیاری که مساحت نسبتاً زیادی از زمین را اشغال می کرد تولید گردید».

«کرسی مورین» می نویسد: اگر هوای محیط زمین اندکی از آنچه هست رقیق تر می بود، اجرام سماوی، و شهاب های ثاقب که هر روز به مقدار چند میلیون عدد به آن اصابت می کنند، و در همان فضای خارج منفجر و نابود می شوند، دائماً به سطح زمین می رسیدند و هر گوشه آن را مورد اصابت قرار می دادند.

این اجرام فلکی به سرعتی در ثانیه از ۶ تا چهل میل حرکت می کنند! و به هر چیز برخورد کنند، ایجاد انفجار و حریق می نمایند اگر سرعت و حرکت این اجرام، کمتر از آنچه هست می بود، مثلاً به اندازه سرعت یک گلوله بود همه آنها به سطح زمین می ریختند و نتیجه خراب کاری آنها معلوم بود، از جمله اگر خود انسان در مسیر کوچک ترین قطعه این اجرام سماوی واقع می شد شدت حرارت آنها که به سرعت نود برابر سرعت گلوله حرکت می کنند او را قطعه قطعه و متلاشی می ساخت!

غلظت هوایی محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کیهانی را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می دهد، کلیه جرثومه های مضر را در همان فضا معدوم می سازد، و ویتامین های مفید را ایجاد می نماید. (۱)

۳۴ وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ
 ۳۵ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ

ترجمه:

۳۴ - پیش از تو (نیز) برای هیچ انسانی جاودانگی قرار ندادیم؛ (وانگهی آنها که انتظار مرگ تو را می کشند)، آیا اگر تو بمیری، آنان جاوید خواهند بود؟!
 ۳۵ - هر انسانی طعم مرگ را می چشد. و شما را با بدی ها و خوبی ها آزمایش می کنیم؛ و سرانجام به سوی ما بازگردانده می شوید!

تفسیر:

همه می میرند!

در قسمتی از آیات گذشته، خواندیم مشرکان برای تردید در نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مسأله انسان بودن او متوسل می شدند، و معتقد بودند: پیامبر حتماً باید فرشته و خالی از هر گونه عوارض بشری باشد.

آیات مورد بحث، اشاره ای به بعضی دیگر از ایرادات آنها است: گاه آنها می گفتند: سر و صدائی که پیامبر - و به گفته آنها این شاعر - به راه انداخته دوامی ندارد و با مرگش، همه چیز پایان می یابد چنان که در آیه ۳۰ سوره «طور» می خوانیم: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ».

و گاه چنین می پنداشتند چون این مرد معتقد است خاتم پیامبران است باید هرگز نمیرد، تا حافظ آئین خویش باشد، بنابراین مرگ او در آینده دلیلی خواهد

بود بر بطلان ادعای او!

قرآن در نخستین آیات فوق، در جمله کوتاهی به آنها پاسخ می دهد می گوید: «ما برای هیچ بشری قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم» (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ).

این قانون تغییرناپذیر آفرینش است که هیچ کس زندگی جاویدان ندارد.

وانگهی، اینها از مرگ تو هم اکنون شادی می کنند، «اگر تو بمیری آیا خودشان زندگی جاویدان خواهند داشت؟! (أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ).

شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که بقای شریعت، دین و آئین نیاز به بقای آورنده آن ندارد، آئین ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) هر چند جاویدان نبودند ولی قرن ها بعد از وفات این پیامبران بزرگ (و در مورد حضرت مسیح (علیه السلام) بعد از صعود او به آسمان) باقی ماندند.

بنابراین جاودانگی مذهب، نیاز به پاسداری دائمی پیامبر ندارد، ممکن است جانشینان او خط او را ادامه دهند.

و اما این که: آنها خیال می کنند با درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه چیز پایان می یابد در حقیقت کور خوانده اند؛ زیرا این سخن در مورد مسائلی صحیح است که قائم به شخص باشد، اسلام نه قائم به شخص پیامبر بود، و نه اصحاب و یارانش، آئینی بود زنده و پویا که بر اساس حرکت درونیش پیش می رود، و مرزهای زمان و مکان را می شکافد و به سیر خود ادامه می دهد.

سپس قانون کلی مرگ را درباره همه نفوس، بدون استثناء چنین بازگو می کند: «هر انسانی طعم مرگ را می چشد» (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ).

لازم به یادآوری است که واژه «نفس» در قرآن مجید، در معانی مختلفی به کار رفته، نخستین معنی نفس «ذات» یا خویشتن خویش است، این معنی

وسیعی است که حتی بر ذات پاک خداوند اطلاق می شود، چنان که می خوانیم: کَتَبَ عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ: «خداوند رحمت را بر خویش لازم کرده است». (۱)

آنگاه این کلمه در انسان یعنی مجموعه جسم و روح او به کار رفته است مانند: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا: «کسی که انسانی را بدون این که قتلی انجام دهد یا فساد در زمین کرده باشد بکشد گوئی همه انسان ها را کشته است». (۲)

و گاهی در خصوص روح انسان استعمال شده مانند: أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ: «فرشتگان قبض ارواح می گویند: روح خود را خارج کنید». (۳)

پیدا است منظور از «نفس» در آیات مورد بحث همان معنی دوم است بنابراین منظور بیان قانون کلی مرگ درباره انسان ها است، و به این ترتیب جای ایرادی در آیه باقی نمی ماند که تعبیر به نفس، شامل خداوند یا فرشتگان هم می شود چگونه باید آیه را تخصیص زد و اینها را خارج کرد. (۴)

بعد از ذکر قانون عمومی مرگ این سؤال مطرح می شود: هدف از این حیات ناپایدار چیست؟ و چه فایده ای دارد؟

قرآن در دنباله همین سخن می گوید: «ما شما را با بدی ها و نیکی ها امتحان می کنیم، و سرانجام به سوی ما باز می گردید» (وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ). جایگاه اصلی شما این جهان نیست، بلکه جای دیگر است شما تنها برای دادن امتحانی در اینجا می آئید و پس از پایان امتحان و کسب تکامل لازم، به جایگاه اصلی خود که سرای آخرت است خواهید رفت.

قابل توجه این که: در میان مواد امتحانی «شر» مقدم بر «خیر» ذکر شده و

۱ - انعام، آیه ۱۲.

۲ - مائده، آیه ۳۲.

۳ - انعام، آیه ۹۳.

۴ - «المیزان»، جلد ۱۴، صفحه ۳۱۲.

باید هم چنین باشد؛ زیرا آزمایش الهی هر چند، گاهی با نعمت است و گاهی با بلا، ولی مسلماً آزمایش به وسیله بلاها سخت تر و مشکل تر است.

ذکر این نکته نیز لازم است که «شرّ» در اینجا به معنی شرّ مطلق نیست؛ زیرا فرض این است: شرّی که وسیله آزمایش و تکامل می باشد، بنابراین منظور، شرّ نسبی است، و اصولاً در مجموع عالم هستی با بینش صحیح توحیدی، شرّ مطلق وجود ندارد! (دقت کنید).

لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین می خوانیم: امام بیمار شده بود، جمعی از برادران (و یاران) به عیادتش آمده عرض کردند: کَیْفَ نَجِدُکَ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ؟ قَالَ بِالشَّرِّ: «حالتان چطور است ای امیر مؤمنان؟ فرمود: شرّ است!!»

قَالُوا مَا هَذَا کَلَامٌ مِثْلَکَ: «گفتند: این سخن شایسته مثل شما نیست». فرمود: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى یَقُولُ وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَةً فَالْخَیْرُ الصَّحَّةُ وَ الْغِنَا وَ الشَّرُّ الْمَرَضُ وَ الْفَقْرُ:

«خداوند متعال می گوید: ما شما را با «شرّ» و «خیر» آزمایش می کنیم، خیر، تندرستی است و بی نیازی و شرّ بیماری و فقر است» (و این تعبیری است که من از قرآن مجید انتخاب کرده ام). (۱)

در اینجا سؤال مهمی باقی می ماند که: خداوند چرا بندگان را آزمایش می کند؟ و اصولاً آزمایش در مورد خداوند چه مفهومی دارد؟!

پاسخ این سؤال را در جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۵۵ سوره «بقره» آورده ایم که آزمایش در مورد خداوند به معنی «پرورش دادن» است (شرح کامل این موضوع را در آنجا مطالعه فرمائید).

- ۳۶ وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أ هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ
وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ
- ۳۷ خَلِقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ
وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
- ۳۸ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ
ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
- ۴۰ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ

ترجمه:

- ۳۶ - هنگامی که کافران تو را می بینند، کاری جز استهزا کردن تو ندارند؛ (و می گویند:) آیا این همان کسی است که سخن از خدایان شما می گوید؟! در حالی که خودشان ذکر خداوند رحمان را انکار می کنند.
- ۳۷ - (آری)، انسان از عجله آفریده شده؛ ولی عجله نکنید؛ به زودی آیاتم را به شما نشان خواهم داد!
- ۳۸ - آنها می گویند: «اگر راست می گوئید، این وعده (قیامت) کی فرا می رسد»؟!
- ۳۹ - ولی اگر کافران می دانستند زمانی (فرا می رسد) که نمی توانند شعله های آتش را از صورت و از پشت های خود دور کنند، و هیچ کس آنان را یاری نمی کند (این قدر درباره قیامت شتاب نمی کردند)!
- ۴۰ - (آری، این مجازات الهی) به طور ناگهانی به سراغشان می آید و مبهوتشان می کند؛ آن چنان که توانائی دفع آن را ندارند، و به آنها مهلت داده نمی شود!

تفسیر:

انسان از عجله آفریده شده!

باز در این آیات به بحث های دیگری در ارتباط با موضع گیری مشرکان در برابر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) برخورد می کنیم، که بیانگر طرز تفکر انحرافی آنها در مسائل اصولی است، نخست می گوید: «هنگامی که کافران تو را می بینند کاری جز مسخره کردن تو ندارند» (وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا يَتَخَذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا).

آنها با بی اعتنائی، به تو اشاره کرده می گویند: «آیا این همان کسی است که خدایان و بت های شما را به بدی یاد می کند؟» (أ هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ). (۱)

«در حالی که خود ذکر خداوند رحمان را انکار می کنند» (وَهُمْ يَذْكُرُ الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ). تعجب در این است که: اگر کسی از این بتهای سنگی و چوبی بدگوئی کند - نه بدگوئی - که حقیقت را بیان نماید و بگوید: اینها موجودات بی روح و فاقد شعور و بی ارزشی هستند، تعجب می کنند، اما اگر کسی منکر خداوند بخشنده و مهربانی شود که آثار رحمتش پهنه جهان را گرفته و در هر چیز دلیلی بر عظمت و رحمت او است، برای آنها جای تعجب نیست. آری، هنگامی که انسان به امری عادت کرد، خو گرفت و تعصب ورزید، در نظرش جلوه خواهد داشت هر چند بدترین امور باشد، و هر گاه نسبت به چیزی عداوت ورزید کم کم در نظرش بد می شود، هر چند زیباترین و محبوب ترین امور باشد.

۱ - جالب این که: آنها در عبارت خود می گفتند: این همان کسی است که از خدایان شما سخن می گوید، حتی راضی نبودند کلمه «بدی» را در عبارت خود بیاورند، و بگویند: از خدایان شما بدگوئی می کند!

پس از آن به یکی دیگر از کارهای زشت و بی رویه این انسان های بی بندوبار اشاره کرده، می فرماید: «انسان از عجله آفریده شده» (خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ).

گرچه مفسران در تفسیر کلمه «انسان» و «عَجَل» در اینجا بیانات گوناگونی دارند ولی پیدا است منظور از انسان در اینجا نوع انسان است (البته انسان های تربیت نیافته و خارج از قلمرو رهبری رهبران الهی).

و منظور از «عَجَل» شتاب و شتابزدگی است، همان گونه که آیات بعد نیز شاهد گویای این مطلب است، و در جای دیگر قرآن می خوانیم: وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا: «انسان، عجلو است» (۱).

در حقیقت تعبیر «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» یک نوع تأکید است، یعنی آن چنان انسان عجلو است که گوئی از «عجله» آفریده شده، و تار و پود وجودش از آن تشکیل یافته! و به راستی بسیاری از مردم عادی چنین اند هم در خیر عجلوند و هم در شرّ، حتی وقتی به آنها گفته می شود: اگر آلوده کفر و گناه شوید، عذاب الهی دامتتان را می گیرد، می گویند: پس چرا این عذاب زودتر نمی آید؟!

و در پایان آیه اضافه می کند: «عجله نکنید من آیات خود را به زودی به شما نشان می دهم» (سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ).

تعبیر «آیاتی» در اینجا ممکن است اشاره به آیات و نشانه های عذاب، بلاها و مجازات هائی باشد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) مخالفان را با آن تهدید می کرد و این سبک مغزان کراراً می گفتند: پس چه شد این بلاهائی که ما را با آن می ترسانی.

قرآن می گوید: عجله نکنید، چیزی نمی گذرد که دامتتان را خواهد گرفت.

و نیز ممکن است اشاره به معجزاتی که دلیل بر صدق پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است

بوده باشد، یعنی اگر کمی صبر کنید: معجزات کافی به شما ارائه داده خواهد شد. این دو تفسیر، منافاتی با هم ندارند؛ زیرا مشرکان در هر دو قسمت عجله داشتند و خداوند هم هر دو را به آنها ارائه داد، هر چند تفسیر اول نزدیک تر به نظر می رسد و با آیات بعد متناسب تر است.

باز انگشت روی یکی از تقاضاهای عجولانه آنها گذاشته می گوید: «آنها می گویند: این وعده قیامت اگر راست می گوئید کی فرا می رسد؟! (و يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ). آنها با بی صبری تمام، در انتظار قیام قیامت بودند، غافل از این که فرا رسیدن قیامت، همان، و بیچارگی و بدبختی تمام عیار آنها، همان، اما چه می توان کرد؟ انسان عجول حتی در راه بدبختی و نابودی خود نیز عجله می کند.

تعبیر به «إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ» به صورت جمع (اگر راست می گوئید) با این که مخاطب پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بود، به خاطر آن است که پیروان راستین او را نیز در این خطاب شرکت داده شده اند، و ضمناً می خواستند بگویند: فرا نرسیدن قیامت دلیل بر این است که همه شما دروغگو هستید!

آیه بعد، به آنها پاسخ می دهد، و می گوید: «اگر کافران می دانستند زمانی را که نمی توانند شعله های آتش را از صورت و پشت خود دور سازند، و هیچ کس به یاری آنها نخواهد شتافت، متوجه می شدند که آنچه به آنها وعده داده شده درست است و هرگز تعجیل در عذاب نمی کردند، و نمی گفتند: قیامت کی فرا می رسد» (لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

تعبیر به «صورت‌ها» و «پشت‌ها» در آیه فوق، اشاره به این است که آتش دوزخ چنان نیست که از یکسو آنها را احاطه کند، هم قسمت پیش روی آنها در آتش است و هم پشت‌ها، گوئی در وسط آتش غرق و دفن می‌شوند!

و جمله «وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ» اشاره به این است: این بت‌هائی را که گمان می‌برند شفیعان و یاوران آنها خواهند بود هیچ کاری از آنها ساخته نیست.

و جالب این که: «این مجازات الهی و آتش سوزان به صورت ناگهانی به سراغ آنها می‌آید آن چنان که مبهوتشان می‌کند!» (بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ).
«و آن چنان غافلگیر و مقهورشان می‌سازد که قدرت بر دفع آن را ندارند» (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا).

حتی اگر تقاضای مهلت کنند و بر خلاف آنچه تا آن وقت عجله می‌کردند درخواست تأخیر نمایند «به آنها مهلت داده نمی‌شود» (وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ).

نکته‌ها:

۱ - با توجه به آیات فوق این سؤال پیش می‌آید: اگر انسان طبیعتاً عجل‌طلب است، پس چرا به دنبال آن نهی از عجله می‌کند، و می‌گوید: «فَلَا تَسْتَعْجِلْ» آیا این دو با هم متضاد نیست؟
در پاسخ می‌گوئیم: با توجه به اصل اختیار و آزادی اراده انسان، و قابل تغییر بودن صفات، روحيات و ویژگی‌های اخلاقی، هیچ گونه تضادی در کار نیست؛ چرا که با تربیت و تزکیه نفس، می‌توان این حالت را دگرگون ساخت.

۲ - جمله: بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ: «عذاب الهی به طور ناگهانی به سراغ آنها می‌آید آن چنان که مبهوتشان می‌کند» ممکن است اشاره به این باشد که

عذاب های قیامت همه چیزش با عذاب دنیا متفاوت است مثلاً درباره آتش جهنم می خوانیم:
 نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ: «آتش برافروخته الهی * که بر قلب آدمی می
 زند». (۱)

یا این که: در مورد آتشگیره جهنم می خوانیم: وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ: «آتشگیره دوزخ مردم
 و سنگ ها هستند». (۲)

این گونه تعبیرات نشان می دهد که آتش دوزخ غافلگیرانه و ناگهانی و مبهوت کننده است. (۳)
 * * *

۱ - همزه، آیات ۶ و ۷.

۲ - بقره، آیه ۲۴.

۳ - «المیزان»، جلد ۱۴، صفحه ۴۱۷.

- ۴۱ وَ لَقَدْ اسْتَهْزَیْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا
بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ
- ۴۲ قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ
مُعْرِضُونَ
- ۴۳ اَمْ لَهُمْ اِلٰهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُوْنَ نَصْرَ اَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ
مِنَّا يُصْحَبُونَ
- ۴۴ بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَاَبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ اَفَلَا يَرَوْنَ اَنَّا
نَاْتِیْیُ الْاَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا اَفَهُمُ الْغَالِبُونَ
- ۴۵ قُلْ اِنَّمَا اَنْذَرْتُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ اِذَا مَا يُنْذَرُونَ

ترجمه:

- ۴۱ - (اگر تو را استهزاء کنند نگران نباش)، پیامبران پیش از تو را (نیز) استهزاء کردند؛ اما سرانجام، آنچه را استهزاء می کردند دامن مسخره کنندگان را گرفت (و مجازات الهی آنها را در هم کوبید)!
- ۴۲ - بگو: «چه کسی شما را در شب و روز از (مجازات) خداوند بخشنده نگاه می دارد؟! ولی آنان از یاد پروردگارشان روی گردانند.
- ۴۳ - آیا آنها خدایانی دارند که می توانند در برابر ما از آنان دفاع کنند؟! (این خدایان ساختگی، حتی) نمی توانند خودشان را یاری دهند (تا چه رسد به دیگران)؛ و نه از ناحیه ما با نیروئی یاری می شوند!

۴۴ - ما آنها و پدرانشان را (از نعمت ها) بهره مند ساختیم، تا آنجا که عمر طولانی پیدا کردند (و مایه غرور و طغیانشان شد)؛ آیا نمی بیند که ما پیوسته به سراغ زمین آمده، و از آن (و اهلش) می کاهیم؟! آیا آنها غالب اند (یا ما)؟!
 ۴۵ - بگو: «من تنها به وسیله وحی شما را انداز می کنم!» ولی آنها که گوش هایشان کر است، هنگامی که انداز می شوند، سخنان را نمی شنوند!

تفسیر:

گوش اگر گوش تو...

در آیات گذشته، دیدیم مشرکان و کفار، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را به باد استهزاء می گرفتند، همان کاری که عادت دیرینه همه جاهلان مغرور است که واقعیت های مهم و جدی را به شوخی و مسخره می گیرند.

در نخستین آیه مورد بحث، به عنوان دلداری پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تسلی خاطر او می گوید: این تنها تو نیستی که مورد استهزاء واقع شده ای «پیامبران قبل از تو را نیز استهزاء کردند» (وَلَقَدْ اسْتَهْزَیْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ).

«ولی سرانجام آنچه را از عذاب های الهی به باد مسخره گرفته بودند، دامن استهزاء کنندگان را گرفت» (فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ).
 بنابراین، غم و اندوهی به خود راه مده، و این گونه اعمال جاهلان نباید در روح بزرگ تو کمترین اثر بگذارد و یا در اراده آهنینت خللی وارد کند.

در آیه بعد می گوید: نه تنها در برابر عذاب خدا در قیامت، کسی از شما کفار دفاع نمی کند، در این دنیا نیز همین است: «بگو چه کسی شما را در شب و روز در برابر مجازات خداوند رحمان حفظ و نگهداری می کند؟» (قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ)

بِالْأَيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ).

در واقع اگر خداوند آسمان (جو زمین) را سقف محفوظی قرار نداده بود (آن گونه که در آیات قبل گذشت) همین به تنهایی کافی بود که شما را شب و روز در معرض بمباران سنگ های آسمانی قرار دهد.

خداوند رحمان آن قدر به شما محبت دارد که مأموران مختلفی را برای حفظ و نگاهبانیان قرار داده، که اگر یک لحظه از شما جدا شوند سیل بلاها به سویتان سرازیر می شود. قابل توجه این که: در این آیه به جای «الله»، «رحمان» به کار رفته، یعنی ببینید شما چقدر گناه کرده اید که حتی خداوند کانون رحمت عامه را به خشم آورده اید.

آنگاه اضافه می کند: اما آنها از یاد پروردگارشان روی گردانند، نه به مواعظ و اندرزهای پیامبران او گوش فرا می دهند، و نه یاد خدا و نعمت هایش دل آنها را تکان می دهد، و نه لحظه ای اندیشه خود را در این راه به کار می اندازند «بلکه از یاد پروردگارشان روی گردانند» (بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ).

باز به عنوان سؤال، می پرسد: این کافران ظالم و گنهکار در برابر کیفرهای الهی به چه چیز دل بسته اند؟ «آیا آنها خدایانی دارند که می تواند از آنان در برابر ما دفاع کند؟! (أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا).

«این خدایان ساختگی آنها حتی نمی توانند خودشان را یاری دهند و از خویشتن دفاع کنند» (لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ).

«و نه از ناحیه ما به وسیله رحمت و نیروی معنوی یاری و همراهی

می شوند» (وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ). (۱)

آیه بعد، اشاره به یکی از علل مهم سرکشی و طغیان افراد بی ایمان کرده می گوید: «ما به این گروه و پدرانشان انواع نعمت ها بخشیدیم تا آنجا که عمرهای طولانی پیدا کردند» (بَلْ مُتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ).

اما به جای این که این عمر طولانی و نعمت فراوان، حس شکرگزاری را در آنها تحریک کرده، و سر بر آستان عبودیت حق بگذارند مایه غرور و طغیانشان شد.

ولی آیا آنها نمی بینند که این جهان و نعمت هایش پایدار نیست؟ «آیا نمی بینند که ما مرتباً از زمین و مردم زمین می کاهیم»؟! (أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا).

اقوام و قبائل یکی بعد از دیگری می آیند و می روند، افراد کوچک و بزرگ هیچ یک عمر جاویدان ندارند، و همه، سر به نقاب فنا فرو می برند، اقوامی که از آنها قوی تر، نیرومندتر و سرکش تر بودند همگی سر به تیره خاک کشیدند و حتی دانشمندان، بزرگان و علما که قوام زمین به آنها بود، چشم از جهان فرو بستند!

«آیا با این حال آنها غالب اند یا ما غالبیم»؟! (أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ).

در این که منظور از جمله: أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا: «ما به سراغ زمین می آئیم و مرتباً از اطراف آن می کاهیم» چیست؟ مفسران بحث های گوناگونی دارند:

۱ - بعضی گفته اند: منظور این است که خدا تدریجاً از اراضی و

۱ - «يُصْحَبُونَ» از باب «افعال» در اصل، به این معنی است که چیزی را به عنوان یاری و حمایت در اختیار شخصی قرار دهند، و در اینجا اشاره به این است که: این بت ها نه ذاتاً قدرت دفاع دارند، نه از ناحیه پروردگار چنین نیروئی در اختیارشان گذاشته شده است و می دانیم هر نیروی دفاعی در عالم هستی یا باید از درون ذات چیزی بجوشد و یا از ناحیه خدا داده شود.

سرزمین های مشرکان می کاهد و بر بلاد مسلمین می افزاید.

اما با توجه به این که: این سوره در «مکه» نازل شده و در آن روز مسلمانان چنین فتوحاتی نداشتند، این تفسیر، مناسب به نظر نمی رسد.

۲ - بعضی دیگر گفته اند: منظور خراب شدن و ویرانی زمین ها به طور تدریجی است.

۳ - بعضی آن را اشاره به ساکنان زمین می دانند.

۴ - و بعضی خصوص دانشمندان و علماء را در اینجا ذکر کرده اند.

اما مناسب تر از همه این است که: منظور از زمین مردم سرزمین های مختلف جهان است، اقوام و افراد گوناگونی که تدریجاً و دائماً به سوی دیار عدم می شتابند و با زندگی دنیا وداع می گویند، و به این ترتیب دائماً از اطراف زمین کاسته می شود.

در بعضی از روایات که از امامان اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده، این آیه به مرگ علما و دانشمندان تفسیر گردیده است، امام صادق (علیه السلام) می فرماید: نُقْصَانُهَا ذَهَابُ عَالَمِهَا: «نقصان زمین به معنی فقدان دانشمندان است» (۱).

البته می دانیم این روایات معمولاً برای بیان مصداق های روشن است، نه این که مفهوم آیه را منحصر در افراد خاصی کند.

و به این ترتیب، آیه می خواهد مرگ و میر تدریجی بزرگان و اقوام پر جمعیت و حتی دانشمندان را به عنوان یک درس عبرت، برای کافران مغرور و بی خبر بیان کند و به آنها نشان دهد: در مبارزه با خدا پیروزی برای آنها وجود ندارد.

* * *

سپس این حقیقت را بازگو می کند که وظیفه پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن است که مردم را از طریق وحی آسمانی انذار کند، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده می گوید: «به آنها بگو من از پیش خود چیزی نمی گویم تنها به وسیله وحی شما را انذار می کنم» (قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ).

و اگر در دل سخت شما اثر نمی گذارد، جای تعجب نیست، و نه دلیلی بر نقصان وحی آسمانی، بلکه به خاطر آن است که «افراد کر، هنگامی که انذار می شوند سخنان را نمی شنوند!» (وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذَرُونَ).

گوش شنوا لازم است تا سخن خدا را بشنود، نه گوش هائی که آن چنان پرده های گناه، غفلت و غرور بر آنها افتاده که شنوائی حق را به کلی از دست داده است.

۴۶ وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

۴۷ وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ

كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِبَنِي حَاسِبِينَ

ترجمه:

۴۶ - و اگر کمترین عذاب پروردگارت به آنان برسد، فریادشان بلند می شود که: «ای وای بر ما! ما همگی ستمگر بودیم!»

۴۷ - ما ترازوهای عدل را در روز قیامت بر پا می کنیم؛ پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود! و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بدی) باشد، ما آن را حاضر می کنیم؛ و کافی است که ما حساب کننده باشیم.

تفسیر:

ترازوهای عدل در قیامت

به دنبال آیات گذشته که حالت غرور و بیخبری افراد بی ایمان را منعکس می کرد، در نخستین آیه مورد بحث، می گوید: «این بی خبران مغرور که در حالت نعمت و آرامش هرگز خدا را بنده نیستند اگر گوشه کوچک و ناچیزی از عذاب پروردگارت دامنشان را بگیرد، چنان متوحش می شوند که فریاد می زنند: ای وای بر ما! ما همگی ظالم و ستمگر بودیم!» (وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ).

به گفته مفسران و ارباب لغت، واژه «نَفْحَةٌ» به معنی چیز کم، یا نسیم ملایم می باشد، گر چه این کلمه، غالباً در نسیم های رحمت و نعمت به کار می رود، ولی

در مورد عذاب نیز استعمال می شود. (۱)

به گفته تفسیر «کشاف» جمله «لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ...» سه تعبیر در بردارد که همه اشاره به ناچیزی و کمی است، تعبیر به «مَسَّ» و تعبیر به «نَفْحَةٌ» (از نظر ماده لغت) و نیز از نظر وزن و صیغه. (۲)

خلاصه این که: قرآن می خواهد بگوید: این کوردلان، سالیان دراز است، سخنان پیامبر و منطق وحی را می شنوند و در آنها کمترین اثری نمی گذارد مگر آن زمان که تازیانه عذاب - هر چند خفیف و مختصر - بر پشت آنها نواخته شود که دست پاچه می شوند و فریاد «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» را سر می دهند، آیا باید تنها زیر تازیانه های عذاب، بیدار شوند؟ اما چه سود که این بیداری اضطراری هم به حال آنها سودی ندارد، و اگر طوفان عذاب فرو بنشیند و آرامش بیابند، باز هم همان راه و همان برنامه است.

آیه بعد، اشاره به حساب و جزای دقیق و عادلانه قیامت می کند تا افراد بی ایمان و ستمگر بدانند به فرض که عذاب این دنیا دامنشان را نگیرد مجازات آخرت، حتمی است، و دقیقاً تمام اعمالشان مورد محاسبه قرار می گیرد.

می فرماید: «ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم» (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ).

«قِسْطٌ»، گاه به معنی عدم تبعیض، و گاه به معنی عدالت به طور مطلق می آید، و مناسب اینجا معنی دوم است.

جالب این که: «قِسْطٌ» در اینجا به عنوان «صفت» برای «موازين» ذکر شده

۱ و ۲ - تفسیر «فخر رازی»، تفسیر «فی ظلال» و «مفردات راغب»، ذیل آیه مورد بحث، و ماده نفح - نفحه به معنی مره و وحده است.

این ترازوهای سنجش آن چنان دقیق و منظم اند که گوئی عین عدالت می باشند. (۱)
به همین دلیل، بلافاصله اضافه می کند: «به هیچ کس در آنجا کمترین ظلم و ستمی نمی شود»
(فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا).

نه از پاداش نیکوکاران چیزی کاسته می شود، و نه به مجازات بدکاران افزوده می گردد.
اما این نفی ظلم و ستم، مفهومی این نیست که در حساب دقت نمی شود، بلکه «اگر به مقدار
سنگینی یک دانه خردل کار نیک و بدی باشد ما آن را حاضر می سازیم» و مورد سنجش قرار
می دهیم (وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا).

«و همین قدر کافی است که ما حسابگر اعمال بندگان باشیم» (وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ).
«خردل» گیاهی است که دانه های سیاه بسیار کوچکی دارد، و ضرب المثل در کوچکی و
حقارت می باشد.

نظیر این تعبیر، در جای دیگر قرآن به عنوان: مِثْقَالَ ذَرَّةٍ: «سنگینی یک ذره» (یک مورچه بسیار
کوچک یا یک جزء کوچک از خاک و غبار) آمده است. (۲)
قابل توجه این که: در قرآن مجید در شش مورد، تعبیر به «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» و در دو مورد تعبیر به
«مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ» شده است.

آیه فوق، با شش تعبیر مختلف، بر مسأله حساب و کتاب دقیق روز قیامت تأکید شده است.
کلمه «مَوَازِينَ» آن هم به صورت جمع، پس از آن ذکر وصف «قِسْطٌ» و به

۱ - گر چه «مَوَازِينَ» جمع، و «قِسْطٌ» مفرد است، ولی در تقدیر «ذَوَاتِ الْقِسْطِ» می باشد
(مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث).

۲ - زلزله، آیه ۷.

دنبال آن، تأکیدی بر نفی ظلم «فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ» و از آن پس ذکر کلمه «شَيْئًا» (هیچ چیز) و بعد مثال زدن به «دانه خردل» و سرانجام جمله «وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (کافی است که ما حسابگر باشیم).

همه اینها دلیل بر آن است که حساب روز قیامت، فوق العاده دقیق و خالی از هر گونه ظلم و ستم می باشد.

در این که منظور از ترازوی سنجش چیست؟ بعضی چنین پنداشته اند: در آنجا ترازوهائی همچون ترازوهای این دنیا نصب می شود، و به دنبال آن چنین فرض کرده اند: اعمال انسان در آنجا دارای سنگینی و وزن است، تا قابل توزین با آن ترازوها باشد.

ولی حق این است که «میزان» در اینجا به معنی «وسیله سنجش» است و می دانیم هر چیزی وسیله سنجشی متناسب خود دارد، مثلاً «میزان الحرارة» (گرما سنج) «میزان الهوا» (هواسنج) و میزان های دیگر، هر یک هماهنگ با موضوعی است که می خواهند آن را به وسیله آن بسنجند.

در احادیث اسلامی می خوانیم: میزان های سنجش در قیامت، پیامبران، امامان، پاکان و نیکانی هستند که در پرونده اعمالشان نقطه تاریکی وجود ندارد. (۱)

در زیارت نامه امام امیر مؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: السَّلَامُ عَلَىٰ مِيزَانِ الْأَعْمَالِ: «سلام بر میزان سنجش اعمال»! (۲)

ذکر «مَوَازِينَ» به صورت «جمع» (جمع میزان) نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد؛ چرا که مردان حق هر یک میزان سنجشی هستند برای اعمال انسان ها، به علاوه گر چه همه ممتازند ولی هر یک از آنها امتیاز ویژه ای دارند که

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۵۲ (چاپ جدید).

۲ - توضیح و شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در جلد ششم، صفحه ۹۰ به بعد بیان کردیم.

در همان قسمت، الگو و مقیاس سنجش محسوب می شوند.
و به تعبیر دیگر، هر کس به اندازه ای که با آنها شباهت دارد و از نظر صفات و اعمال با آن
بزرگواران هماهنگ است به همان مقدار وزنش سنگین، و به هر نسبت دور و ناهماهنگ است،
سبک وزن می باشد.

۴۸ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ

۴۹ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ

۵۰ وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنزَلْنَاهُ أَ فَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

ترجمه:

۴۸ - ما به موسی و هارون، «فرقان» (وسیله جدا کردن حق از باطل) و نور، و آنچه مایه یادآوری پرهیزگاران است، دادیم.

۴۹ - همانان که از پروردگارشان در نهان می ترسند، و از قیامت بیم دارند!

۵۰ - و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم؛ آیا شما آن را انکار می کنید؟!

تفسیر:

شمه ای از داستان پیامبران

از این آیات به بعد، فرازهایی از زندگانی پیامبران که آمیخته با نکات بسیار آموزنده ای است بیان شده، که بحث های گذشته را در زمینه نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و درگیری او با مخالفان، با توجه به اصول مشترکی که حاکم بر آنها است، روشن تر می سازد. در نخستین آیه می فرماید: «ما به موسی و هارون «فرقان»، (وسیله تشخیص حق از باطل) بخشیدیم، و نور و یادآوری برای پرهیزکاران» (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ).

«فرقان» در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل جدا می کند و وسیله

شناسائی این دو است، در این که منظور از آن در اینجا چیست؟ تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند:

بعضی آن را به معنی «تورات».

بعضی شکافته شدن دریا برای بنی اسرائیل که نشانه روشنی از عظمت حق و حقانیت موسی بود دانسته اند.

در حالی که بعضی اشاره به سایر معجزات و دلالتی که در اختیار موسی و هارون بود، می دانند.

ولی این تفسیرها با هم هیچ گونه منافاتی ندارند؛ چرا که ممکن است فرقان، هم اشاره به «تورات» و هم اشاره به «سایر معجزات و دلالت» موسی (علیه السلام) باشد.

در سایر آیات، نیز «فُرْقَان» گاهی به خود «قرآن» اطلاق شده، مانند: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: «بزرگ و پر برکت است خدائی که فرقان را بر بنده اش نازل کرد تا جهانیان را انذار کند».(۱)

و گاه، به پیروزی های معجزآسایی که نصیب پیامبر (صلی الله علیه وآله) گردید، همان گونه که در مورد جنگ بدر «يَوْمَ الْفُرْقَانِ» فرموده است.(۲)

اما واژه «ضیاء» به معنی نور و روشنائی است که از درون ذات چیزی بجوشد و مسلماً قرآن، تورات و معجزات انبیاء، چنین بوده اند.(۳)

و «ذِکْر»، هر موضوعی است که انسان را از غفلت و بی خبری دور دارد، و این نیز از آثار واضح کتب آسمانی و معجزات الهی است.

ذکر این سه تعبیر پشت سر هم، گویا اشاره به این است که: انسان برای رسیدن به مقصد، نخست احتیاج به «فرقان» دارد تا بر سر دو راهی ها و چند

۱ - فرقان، آیه ۱.

۲ - انفال، آیه ۴۱.

۳ - درباره معنی «ضیاء» و تفاوت آن با «نور» در جلد هشتم، صفحه ۲۲۶، ذیل آیه ۵ سوره «یونس» توضیحات بیشتری داده ایم.

راهی ها، راه اصلی را پیدا کند، هنگامی که راه خود را یافت، نور و روشنائی و ضیاء می خواهد تا مشغول حرکت گردد، سپس در ادامه راه، گاه موانعی پیش می آید که از همه مهم تر غفلت است، نیاز به وسیله ای دارد که مرتباً به او هشدار دهد و یادآور و ذکر باشد.

قابل توجه این که: «فرقان» به صورت «معرفه» آمده و «ضیاء» و «ذکر» به صورت «نکره»، و اثر آن را مخصوص متقین و «پرهیزکاران» می داند، این تفاوت تعبیر، ممکن است اشاره به این باشد که معجزات و خطاب های آسمانی، راه را برای همگان روشن می کند، اما آنها که تصمیم بگیرند و از «ضیاء و ذکر» استفاده کنند، همگان نیستند، تنها کسانی هستند که احساس مسئولیت می کنند و بهره ای از تقوا دارند.

آیه بعد، این «پرهیزکاران» را چنین معرفی می کند: «آنها کسانی هستند که از پروردگارشان در غیب و نهان می ترسند» (الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ).

«و از روز رستاخیز، بیم دارند» (وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ).

کلمه «غَيْب» در اینجا، دو تفسیر دارد: نخست این که: اشاره به ذات پاک پروردگار است، یعنی با این که خدا از دیده ها پنهان است آنها به دلیل عقل، به او ایمان آورده اند، و در برابر ذات پاکش، احساس مسئولیت می کنند.

دیگر این که: پرهیزکاران تنها در اجتماع و میان جامعه، ترس از خدا ندارند، بلکه در خلوتگاه ها نیز او را حاضر و ناظر می دانند.

قابل توجه این که: در برابر خداوند، تعبیر به «خشیت»، و در مورد قیامت تعبیر به «اشفاق» شده، این دو واژه گرچه هر دو به معنی ترس است، ولی به گفته «راغب» در کتاب «مفردات»، «خشیت» در جایی گفته می شود که ترس آمیخته با احترام و تعظیم باشد، همانند ترسی که یک فرزند، از پدر بزرگوارش

دارد، بنابراین پرهیزکاران، ترسشان از خدا توأم با معرفت است. و اما واژه «اشفاق» به معنی توجه و علاقه توأم با بیم است، مثلاً این تعبیر، گاه در مورد فرزندان یا دوستانی به کار می رود که انسان به آنها علاقه دارد ولی در عین حال از این که در معرض آفات و گزند هستند بیمناک است. در واقع پرهیزکاران به روز قیامت بسیار علاقمندند، چون کانون پاداش و رحمت الهی است اما با این حال از حساب و کتاب خدا نیز بیمناکند. البته گاهی این دو کلمه به یک معنی نیز استعمال شده است.

* * *

آخرین آیه مورد بحث، قرآن را در مقایسه با کتب پیشین قرار داده، می گوید: «این ذکر مبارکی است که ما بر شما نازل کردیم» (وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ). «آیا شما آن را انکار می کنید» (أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ). انکار چرا؟ این که ذکر است و مایه بیداری، آگاهی و یادآوری شما است، این که کانون برکت است، خیر دنیا و آخرت در آن است، و سرچشمه همه پیروزی ها و خوشبختی ها است. آیا چنین کتابی، جای انکار دارد؟ دلائل حقانیتش در خودش نهفته، نورانیتش آشکار است، و رهروان راهش سعادتمند و پیروز.

برای این که: بدانیم تا چه حد این قرآن موجب آگاهی و مایه برکت است کافی است، حال ساکنان جزیره عرب را قبل از نزول قرآن، که در توحش، جهل، فقر، بدبختی و پراکندگی زندگی می کردند، با وضعشان بعد از نزول قرآن، که اسوه و الگوئی برای دیگران شدند در نظر بگیریم، همچنین وضع اقوام دیگر را قبل و بعد از ورود قرآن در میان آنها.

* * *

- ۵۱ وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ
 ۵۲ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ
 ۵۳ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ
 ۵۴ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
 ۵۵ قَالُوا أَ جِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ
 ۵۶ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ
 مِنْ الشَّاهِدِينَ
 ۵۷ وَ تَاللَّهِ لَا كِيدَ لَأَ صْنَامِكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ
 ۵۸ فَجَعَلَهُمْ جُنُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ

ترجمه:

- ۵۱ - ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم؛ و از (شایستگی) او آگاه بودیم.
 ۵۲ - آن هنگام که به پدرش (آزر) و قومش گفت: «این مجسمه های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟!»
 ۵۳ - گفتند: «ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند».
 ۵۴ - گفت: «مسلماً هم شما و هم پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده اید!»
 ۵۵ - گفتند: «آیا مطلب حقی برای ما آورده ای، یا شوخی می کنی؟!»
 ۵۶ - گفت: «(کاملاً حق آورده ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمان ها و زمین است که آنها را ایجاد کرده؛ و من بر این امر، از گواهانم!

- ۵۷ - و به خدا سوگند، در غیاب شما، نقشه ای برای نابودی بتهایتان می کشم!
- ۵۸ - سرانجام (در یک فرصت مناسب)، همه آنها - جز بت بزرگشان - را قطعه قطعه کرد؛ شاید سراغ او بیایند!

تفسیر:

«ابراهیم» (علیه السلام) نقشه نابودی بت ها را می کشد.

گفتیم در این سوره، همان گونه که از نامش پیدا است، فرازهای بسیاری از حالات انبیاء (شانزده پیامبر) آمده است، در آیات گذشته، اشاره کوتاهی به رسالت موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) شده بود، و در آیات مورد بحث و قسمتی از آیات آینده بخش مهمی از زندگی و مبارزات ابراهیم (علیه السلام) با بت پرستان، انعکاس یافته.

نخست می فرماید: «ما وسیله رشد و هدایت را از قبل در اختیار ابراهیم گذاردیم، و به شایستگی او آگاه بودیم» (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ).

«رُشْد» در اصل، به معنی راه یافتن به مقصد است و در اینجا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم (علیه السلام) از سنین کودکی از آن آگاه شده بود، و ممکن است، اشاره به هر گونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه، بوده باشد.

تعبیر به «مِنْ قَبْلُ» اشاره به قبل از موسی و هارون (علیهما السلام) است.

جمله «كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ» اشاره به شایستگی های ابراهیم (علیه السلام) برای کسب این مواهب است، در حقیقت خدا هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل، نمی دهد، این شایستگی هاست که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی را همراه دارد، هر چند مقام نبوت یک مقام موهبتی است.

پس از آن به یکی از مهم ترین برنامه های ابراهیم (علیه السلام) اشاره کرده، می گوید: این رشد و رشادت ابراهیم آنگاه ظاهر شد که «به پدرش (اشاره به عمویش «آزر» است، زیرا عرب گاه به عمو «أب» می گوید) و قوم او گفت: این تمثال هائی را که شما دل به آن بسته اید، و شب و روز گرد آن می چرخید و دست از آن بر نمی دارید چیست؟» (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ).

«ابراهیم» با این تعبیر، بت هائی را که در نظر آنها فوق العاده عظمت داشت شدیداً تحقیر کرد. اولاً: با تعبیر: ما هَذِهِ: «اینها چیست؟». (۱)

ثانیاً: با تعبیر به «تَمَاطِيل»، زیرا «تَمَاطِيل» جمع «تمثال» به معنی عکس یا مجسمه بی روح است (تاریخچه بت پرستی می گوید: این مجسمه ها و عکس ها در آغاز جنبه یادبود پیامبران و علماء داشته، ولی، تدریجاً صورت قداست به خود گرفته و معبود واقع شده است). جمله «أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» با توجه به معنی «عُكُوف» که به معنی ملازمت توأم با احترام است نشان می دهد آنها آن چنان دلبستگی به این بت ها پیدا کرده بودند و سر بر آستانشان می سائیدند و بر گردشان می چرخیدند که گوئی همواره ملازم آنها بودند.

این گفتار ابراهیم (علیه السلام) در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بت پرستی؛ زیرا آنچه از بت ها می بینیم همین مجسمه و تمثال است، بقیه تخیل است و توهم و پندار، کدام انسان عاقل به خود اجازه می دهد، برای یک مشت

۱ - تعبیر «ما» در این گونه موارد معمولاً اشاره به غیر عاقل است و اسم اشاره به نزدیک نیز در این گونه موارد خود نوعی تحقیر را می راند و گرنه مناسب، اسم اشاره به دور بود.

سنگ و چوب این همه عظمت، احترام و قدرت قائل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است در برابر مصنوع خویش، این چنین خضوع و کرنش کند، و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟! *

ولی بت پرستان در حقیقت هیچ گونه جوابی در برابر این منطق گویا نداشتند جز این که مطلب را از خود رد کنند و به نیاکانشان ارتباط دهند، لذا «گفتند: ما پدران و نیاکان خویش را دیدیم که اینها را پرستش می کنند» و ما به سنت نیاکانمان وفاداریم (قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ).

از آنجا که تنها سنت و روش نیاکان بودن، هیچ مشکلی را حل نمی کند، و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقل تر و عالم تر از نسل های بعد باشند، بلکه غالباً قضیه به عکس است، چون با گذشت زمان، علم و دانش ها گسترده تر می شود، ابراهیم (علیه السلام) بلافاصله به آنها چنین «پاسخ گفت: هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید» (قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

این تعبیر توأم با انواع تأکیدها و حاکی از قاطعیت تمام، سبب شد که بت پرستان کمی به خود آمده، در صدد تحقیق برآیند، رو به سوی ابراهیم (علیه السلام) کرده: «گفتند: آیا به راستی تو مطلب حقی را آورده ای یا شوخی می کنی؟» (قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ).

زیرا آنها که به پرستش بت ها عادت کرده بودند و آن را یک واقعیت قطعی می پنداشتند باور نمی کردند، کسی جدا با بت پرستی مخالفت کند، لذا از روی

تعجب از ابراهیم(علیه السلام) این سؤال را کردند.

اما ابراهیم(علیه السلام) صریحاً به آنها پاسخ «گفت: (آنچه می گویم: جدی و عین واقعیت است که) پروردگار شما پروردگار آسمان ها و زمین است» (قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«همان خدائی که آنها را آفریده و من از گواهان این عقیده ام» (الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ).

ابراهیم(علیه السلام) با این گفتار قاطعش، نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آنها، زمین و همه موجودات است، اما قطعات سنگ و چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند، ارزش پرستش را ندارند، مخصوصاً با جمله «وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» اثبات کرد تنها من نیستم که گواه بر این حقیقتم، بلکه همه آگاهان و فهمیده ها همانها که رشته های تقلید کورکورانه را پاره کرده اند گواه بر این حقیقت اند.

ابراهیم(علیه السلام) برای این که ثابت کند این مسأله، صد در صد جدی است و او بر سر عقیده خود، تا همه جا ایستاده است و نتایج و لوازم آن را هر چه باشد با جان و دل می پذیرد، اضافه کرد: «به خدا سوگند! من نقشه ای برای نابودی بتهای شما به هنگامی که خودتان حاضر نباشید، و از اینجا بیرون روید خواهم کشید!» (وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ).

«اَكِيدَنَّ» از ماده «کید» گرفته شده که به معنی طرح پنهانی و چاره اندیشی مخفیانه است.

منظورش این بود که با صراحت به آنها بفهماند، سرانجام از یک فرصت

استفاده خواهیم کرد و آنها را در هم خواهیم شکست! بعید نیست عظمت و ابهت بت ها در نظر آنان در آن پایه بود که این سخن را جدی نگرفتند و عکس العملی نشان ندادند، شاید فکر می کردند، مگر ممکن است انسانی به خود اجازه دهد این چنین با مقدسات یک قوم و ملت که حکومتشان هم صددرصد پشتیبان آن است، بازی کند؟ با کدام جرأت؟ و با کدام نیرو؟

بدین گونه روشن می شود این که بعضی گفته اند: این جمله را در دل گفته، و یا به طور خصوصی با بعضی در میان نهاده، به هیچ وجه نیازی به آن نیست، به خصوص این که کاملاً بر خلاف ظاهر آیه است.

به علاوه در چند آیه بعد می خوانیم، بت پرستان به یاد این گفتار ابراهیم (علیه السلام) افتادند و گفتند: ما شنیدیم جوانی سخن از توطئه درباره بت ها می گفت.

به هر حال، ابراهیم (علیه السلام) در یک روز که بتخانه خلوت بود، و هیچ کس از بت پرستان در آنجا حضور نداشت، طرح خود را عملی کرد.

توضیح این که: طبق نقل بعضی از مفسران، بت پرستان در هر سال روز خاصی را برای بت ها عید می گرفتند، غذاهائی در بتخانه حاضر کرده سپس دسته جمعی به بیرون شهر حرکت می کردند، و در پایان روز بازگشته و به بت خانه می آمدند تا از آن غذاها که به اعتقادشان تبرک یافته بود، بخورند.

به ابراهیم (علیه السلام) نیز پیشنهاد کردند با آنها برود، ولی او به عذر بیماری با آنها نرفت. ابراهیم (علیه السلام) بی آن که از خطرات این کار بترسد و یا از طوفانی که پشت سر این عمل به وجود می آید، هراسی به دل راه دهد، مردانه وارد میدان شد، و با یک دنیا قهرمانی به جنگ این خدایان پوشالی رفت که آن همه علاقمند متعصب و

نادان داشتند، به طوری که قرآن می گوید: «همه آنها را قطعه، قطعه کرد، جز بت بزرگی که داشتند!» (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ).
و هدفش این بود «شاید بت پرستان به سراغ او بیایند و او هم تمام گفتنی ها را بگوید» (لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ). (۱)

* * *

نکته ها:

۱ - بت پرستی در اشکال گوناگون

درست است که ما از لفظ «بت پرستی» بیشتر متوجه بت های سنگی و چوبی می شویم، ولی از یک نظر بت و بت پرستی مفهوم وسیعی دارد که هر نوع توجه به غیر خدا را، در هر شکل و هر صورت شامل می شود.

و طبق حدیث معروف: «هر چه انسان را به خود مشغول و از خدا دور سازد، بت او است!» (كُلَّمَا شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمُكَ)!

در حدیثی از «اصبغ بن نباته» از یاران معروف علی (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ عَلِيًّا مَرَّ بِقَوْمٍ يَلْعَبُونَ الشَّطْرَنَجَ، فَقَالَ: مَا هَذِهِ التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ؟ لَقَدْ عَصَيْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ! «امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از کنار جمعی می گذشت که مشغول بازی شطرنج بودند، فرمود: این مجسمه ها (و بت هائی) را که از آن جدا نمی شوید چیست؟ شما هم نافرمانی خدا کرده اید و هم عصیان پیامبر». (۲)

* * *

۱ - بسیاری از مفسران گفته اند: مرجع ضمیر «إِلَيْهِ» خود ابراهیم (علیه السلام) است و بعضی گفته اند: منظور بت بزرگ است، ولی معنی اول صحیح تر به نظر می رسد.

اما این که: در آیه فوق، می خوانیم: این بت بزرگ آنها بوده، ممکن است اشاره به بزرگی ظاهری آن بوده باشد، یا اشاره به احترام آن در نظر بت پرستان خرافی، و یا هر دو.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - گفتار بت پرستان و پاسخ ابراهیم(علیه السلام)

جالب این که: بت پرستان در جواب ابراهیم(علیه السلام)، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند، و هم طول زمان، گفتند: «ما پدران خود را بر این آئین و رسم یافتیم». او هم در هر دو قسمت به آنها پاسخ گفت، که هم شما و هم پدرانتان، همیشه در ضلال مبین بودید!

یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است هرگز خود را پایبند این اوهام نمی کند، نه کثرت طرفداران طرح و سستی را دلیل اصالت آن می داند و نه دوام و ریشه دار بودن آن را.

- ۵۹ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ
 ۶۰ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ
 ۶۱ قَالُوا فَاتُّوا بِهِ عَلَى أَتَمِّينَ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ
 ۶۲ قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ
 ۶۳ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ
 ۶۴ فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ
 ۶۵ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ
 ۶۶ قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلا يَضُرُّكُمْ
 ۶۷ أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

ترجمه:

- ۵۹ - (هنگامی که منظره بت ها را دیدند،) گفتند: «چه کسی با خدایان ما چنین کرده؟ قطعاً از ستمگران است!»
 ۶۰ - (گروهی) گفتند: «شنیدیم نوجوانی از (مخالفت با) بت ها سخن می گفت که او را ابراهیم می گویند».
 ۶۱ - (جمعیت) گفتند: «او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، تا گواهی دهند»!
 ۶۲ - (هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند،) گفتند: «تو این کار را با خدایان ما کرده ای، ای ابراهیم؟!»
 ۶۳ - گفت: «بلکه این کار را بزرگشان کرده است؛ از آنها پرسید اگر سخن می گویند!»

- ۶۴ - آنها به وجدان خویش بازگشتند؛ و (به خود) گفتند: «حقاً که شما ستمگرید!»
- ۶۵ - سپس بر سرهایشان واژگونه شدند؛ (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند: تو می دانی که اینها سخن نمی گویند!
- ۶۶ - گفت: «آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی به شما می رساند؟! (نه امیدی به سودشان دارید، و نه ترسی از زیانشان)!
- ۶۷ - اف بر شما و بر آنچه جز خدا می پرستید! آیا اندیشه نمی کنید (و عقل ندارید)؟!»

تفسیر:

برهان دندان شکن ابراهیم

سرانجام آن روز عید به پایان رسید، بت پرستان شادی کنان به شهر بازگشتند، و یکسر به سراغ بتخانه رفتند، تا هم عرض ارادتی به پیشگاه بتان کنند و هم از غذاهائی که به زعم آنها در کنار بت ها برکت یافته بود، بخورند.

همین که وارد بتخانه شدند با صحنه ای روبرو گشتند که هوش از سرشان پرید، به جای آن بتخانه آباد، با تلی از بت های دست و پا شکسته و به هم ریخته روبرو شدند! فریادشان بلند شد: «صدا زدند: چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده است؟! (قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا). (۱)

«مسلماً هر کس بوده از ظالمان و ستمگران است» (إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ).

او هم به خدایان ما ستم کرده، هم به جامعه و جمعیت ما و هم به خودش! چرا که با این عمل خویشتن را در معرض نابودی قرار داده است.

اما گروهی که تهدیدهای ابراهیم (علیه السلام) را نسبت به بت ها در خاطر داشتند، و

- ۱ - بعضی از مفسران کلمه «مَنْ» را در اینجا موصوله دانسته اند، ولی با توجه به آیه بعد که در حکم پاسخ سؤال است، چنین به نظر می رسد که «مَنْ» استفهامیه باشد.

طرز رفتار اهانت آمیز او را با این معبودهای ساختگی، می دانستند «گفتند: ما شنیدیم جوانکی سخن از بت ها می گفت و از آنها به بدی یاد می کرد که، نامش ابراهیم است» (قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ). (۱)

درست است که: ابراهیم (علیه السلام) طبق بعضی از روایات، در آن موقع کاملاً جوان بود و احتمالاً سنش از ۱۶ سال تجاوز نمی کرد.

و درست است که تمام ویژگی های «جوانمردان»: «شجاعت»، «شهامت»، «صراحت» و «قاطعیت» در وجودش جمع بود، ولی مسلماً منظور بت پرستان از این تعبیر چیزی جز تحقیر نبوده که بگویند: «ابراهیم» این کار را کرده، بلکه گفتند: جوانی که به او ابراهیم می گفتند، چنین می گفت... یعنی فردی کاملاً گمنام و از نظر آنان بی شخصیت.

معمول این است، هنگامی که جنایتی در نقطه ای رخ می دهد، برای پیدا کردن شخصی که آن کار را انجام داده، به دنبال ارتباط های خصومت آمیز می گردند، و مسلماً در آن محیط، کسی جز ابراهیم (علیه السلام) آشکارا با بت ها گلاویز نبود، لذا تمام افکار متوجه او شد، جمعیت «گفتند: اکنون که چنین است، بروید او را در برابر چشم مردم حاضر کنید تا آنها که می شناسند و خبر دارند، گواهی دهند» (قَالُوا فَاتُّوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ). بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده اند: منظور مشاهده صحنه مجازات و کیفر ابراهیم (علیه السلام) است، نه شهادت و گواهی بر مجرم بودن او، اما با توجه به آیات بعد که بیشتر جنبه بازپرسی دارد این احتمال منتفی است.

۱ - همان گونه که سابقاً هم اشاره کردیم، بت پرستان حتی حاضر نبودند بگویند: این جوان از بت ها عیب جوئی می کرد، همین اندازه گفتند: سخن از بت ها می گفت.

به علاوه تعبیر: لَعَلَّ: «شاید» متناسب با معنی دوم نیست؛ زیرا اگر مردم در برابر صحنه مجازات حضور یابند، طبعاً مشاهده خواهند کرد، شاید ندارد.

جارچیان در اطراف شهر، فریاد زدند هر کس از ماجرای خصومت ابراهیم(علیه السلام) و بدگوئی او نسبت به بت ها آگاه است، حاضر شود، و به زودی، هم آنها که از این موضوع آگاه بودند، و هم سایر مردم اجتماع کردند تا ببینند کار این متهم به کجا خواهد رسید؟ شور و ولوله عجیبی در مردم افتاده بود؛ چرا که از نظر آنها جنایتی بی سابقه توسط یک جوان ماجراجو، در شهر رخ داده بود که بنیان دینی مردم محیط را به لرزه درآورده بود. سرانجام محکمه و دادگاه تشکیل شد، زعمای قوم در آنجا جمع بودند بعضی می گویند: خود «نمرود» نیز بر این ماجرا نظارت داشت.

نخستین سؤالی که از ابراهیم(علیه السلام) کردند این بود: «گفتند: توئی که این کار را با خدایان ما کرده ای؟ ای ابراهیم!» (قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانَا يَا إِبْرَاهِيمُ). آنها حتی حاضر نبودند بگویند: تو خدایان ما را شکسته، و قطعه، قطعه کرده ای، بلکه تنها گفتند: تو این کار را با خدایان ما کردی؟

اما ابراهیم(علیه السلام) آن چنان جوابی گفت که آنها را سخت در محاصره قرار داد، محاصره ای که قدرت بر نجات از آن نداشتند «گفت: بلکه این کار را این بت بزرگ آنها کرده! از آنها سؤال کنید اگر سخن می گویند!» (قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ). اصول جرم شناسی می گوید: متهم کسی است که آثار جرم را همراه دارد، در

اینجا آثار جرم، در دست بت بزرگ است (طبق روایت معروفی ابراهیم(علیه السلام) تبر را به گردن بت بزرگ گذاشته بود).

اصلاً چرا شما به سراغ من آمدید؟ چرا خدای بزرگتان را متهم نمی کنید؟ آیا احتمال نمی دهید او از دست خدایان کوچک خشمگین شده، و یا آنها را رقیب آینده خود فرض کرده، و حساب همه را یک جا رسیده است؟!

از آنجا که ظاهر این تعبیر، به نظر مفسران با واقعیت تطبیق نمی داده، و از آنجا که ابراهیم(علیه السلام) پیامبر است و معصوم و هرگز دروغ نمی گوید، در تفسیر این جمله، مطالب مختلفی گفته اند، آنچه از همه بهتر به نظر می رسد این است که:

ابراهیم(علیه السلام) به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد، ولی تمام قرائن شهادت می داد که او قصد جدی از این سخن ندارد، بلکه می خواسته است عقائد مسلم بت پرستان را که خرافی و بی اساس بوده است، به رخ آنها بکشد، به آنها بفهماند که این سنگ و چوب های بی جان آن قدر بی عرضه اند که حتی نمی توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت کنندگان یاری بطلبند، چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آنها بپردازند!

نظیر این تعبیر، در سخنان روزمره ما فراوان است که: برای ابطال گفتار طرف، مسلمات او را به صورت امر یا اخبار و یا استفهام در برابرش می گذاریم تا محکوم شود، و این به هیچ وجه دروغ نیست «دروغ آن است که قرینه ای همراه نداشته باشد».

در روایتی که در کتاب «کافی» از امام صادق(علیه السلام) نقل شده، می خوانیم: إِنَّمَا قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا إِرَادَةَ الْأَصْلَاحِ، وَ دَلَالَةً عَلَى أَنَّهُمْ لَا يَفْعَلُونَ:

«ابراهیم این سخن را به خاطر آن گفت که می خواست افکار آنها را اصلاح

کند، و به آنها بگوید: چنین کاری از بت ها ساخته نیست».(۱)

و در حدیث دیگری فرمود: وَاللَّهِ مَا فَعَلُوهُ وَمَا كَذَبَ: «به خدا سوگند بت ها دست به چنان کاری نزده بودند، ابراهیم نیز دروغ نگفت».(۲)

جمعی از مفسران نیز احتمال داده اند: ابراهیم(علیه السلام) این مطلب را به صورت یک جمله شرطیه ادا کرد یعنی: بت ها اگر سخن بگویند بزرگشان دست به چنین کاری زده است، و مسلماً تعبیر خلاف واقع نبود؛ زیرا نه بت ها سخن می گفتند و نه چنین کاری از بزرگ آنها سر زده بود، به مضمون همین تفسیر نیز حدیثی وارد شده است.

اما تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد؛ زیرا جمله شرطیه «إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» قیدی است برای سؤال «فَسَأَلُوهُمْ» نه برای جمله «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» (دقت کنید).

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که: باید از بت های دست و پا شکسته، سؤال شود این بلا را چه کسی بر سر آنها آورده است، نه از بت بزرگ؛ زیرا ضمیر «هُمْ» و همچنین ضمیرهای «إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» همه، به صورت جمع است و این با تفسیر اول سازگار است.(۳)

* * *

به هر حال، سخنان ابراهیم(علیه السلام)، بت پرستان را تکان داد، وجدان خفته آنها را بیدار کرد و همچون طوفانی که خاکسترهای فراوان را از روی شعله های آتش برگیرد و فروغ آن را آشکار سازد، فطرت توحیدی آنها را از پشت پرده های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت.

۱ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۴۱، حدیث ۱۷ (باب الکذب).

۲ - همان مدرک، صفحه ۳۴۳، حدیث ۲۲.

۳ - به علاوه ظاهر این است که ضمیر «كَبِيرُهُمْ» با بقیه یکی است.

در یک لحظه کوتاه و زودگذر، از این خواب عمیق و مرگ زای بیدار شدند، چنان که قرآن می گوید: «أَنهَا بِهِ وَجَدَانِ وَ فَطَرْتَنَانِ بَازْگَشْتَنَانِ وَ بِهِ خُودِ گَفْتَنَانِ: حَقّاً که شما ظالم و ستمگرید» (فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ). (۱)

هم به خویشتن ظلم و ستم کردید، هم بر جامعه ای که به آن تعلق دارید و هم به ساحت مقدس پروردگار بخشنده نعمت ها.

جالب این که: در آیات قبل خواندیم آنها ابراهیم (علیه السلام) را متهم به ظالم بودن کردند، ولی در اینجا دریافتند ظالم اصلی و حقیقی خودشان هستند.

و در واقع تمام مقصود ابراهیم (علیه السلام) از شکستن بت ها همین بود، هدف، شکستن فکر بت پرستی و روح بت پرستی بود، و گرنه شکستن بت فایده ای نداشت، بت پرستان لجوج فوراً بزرگتر و بیشتر از آن را می سازند و به جای آن می نهند، همان گونه که در تاریخ اقوام نادان، جاهل و متعصب، این مسأله، نمونه های فراوان دارد.

تا اینجا ابراهیم (علیه السلام) موفق شد یک مرحله بسیار حساس و ظریف تبلیغ خود را که بیدار ساختن وجدان های خفته از طریق ایجاد یک طوفان روانی بود، اجرا کند.

ولی افسوس! که زنگار جهل، تعصب و تقلید کورکورانه بیشتر از آن بود که با ندای صیقل بخش این قهرمان توحید، به کلی زدوده شود.

افسوس! که این بیداری روحانی و مقدس چندان به طول نینجامید، و در ضمیر آلوده و تاریکشان از طرف نیروهای اهریمنی و جهل قیامی بر ضد این

۱ - بعضی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که: منظور از «فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ» آن است که این سخن را با یکدیگر در میان نهادند و به سرزنش و ملامت یکدیگر پرداختند، ولی آنچه در بالا گفتیم صحیح تر به نظر می رسد.

نور توحیدی صورت گرفت، و همه چیز به جای اول بازگشت، قرآن چه تعبیر لطیفی می کند: «سپس آنها بر سرهایشان واژگونه شدند» (ثُمَّ نُكْسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ). و برای این که از طرف خدایان گنگ و بسته دهانشان عذری بیاورند گفتند: «تو می دانی اینها هرگز سخن نمی گویند!» (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ). اینها همیشه خاموشند و ابهت سکوت را نمی شکنند!! و با این عذر پوشالی خواستند ضعف، زبونی و ذلت بت ها را کتمان کنند.

اینجا بود که میدانی برای استدلال منطقی در برابر ابراهیم قهرمان گشوده شد تا شدیدترین حملات خود را متوجه آنها کند، و مغزهایشان را زیر رگباری از سرزنش منطقی و بیدارکننده گیرد: «فریاد زد آیا شما غیر از خدا معبودهائی را می پرستید که نه کمترین سودی به حال شما دارند و نه کوچکترین ضرری» (قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لَا يَضُرُّكُمْ). این خدایان پنداری که نه قدرت بر سخن دارند، نه شعور و درکی، نه می توانند از خود دفاع کنند، و نه می توانند بندگان را به حمایت خود بخوانند، اصلاً اینها چه کاری ازشان ساخته است؟ و به چه درد می خورند؟!

اساساً پرستش یک معبود، یا به خاطر شایستگی او برای عبودیت است، که این درباره بت های بی جان مفهوم ندارد، یا به خاطر انتظار سودی است که از ناحیه آنها عائد شود، و یا ترس از زیانشان، ولی اقدام من به شکستن بت ها نشان داد که اینها کمترین بخاری ندارند، با این حال آیا این کار شما احمقانه نیست؟!

باز این معلم توحید، سخن را از این هم فراتر برد و با کوبیدن تازیانه های

سرزنش بر روح بی دردشان، گفت: «اف بر شما! و بر این معبودهائی که غیر از «الله» انتخاب کرده اید!» (أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

«آیا هیچ اندیشه نمی کنید، و عقل در سر ندارید؟» (أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

ولی در توبیخ و سرزنششان، ملایمت را از دست نداد، مبدا بیشتر لجاجت کنند. (۱)

در حقیقت ابراهیم (علیه السلام) بسیار حساب شده برنامه خود را تعقیب کرد، نخستین بار به هنگام دعوت آنها به سوی توحید، صدا زد: این مجسمه های بی روح چیست، که شما می پرستید؟ اگر می گوئید: سنت نیاکان شما است، هم شما و هم آنها گمراه بودند.

در دومین مرحله، اقدام به یک برنامه عملی کرد، تا نشان دهد این بت ها چنان قدرتی ندارند که هر کس نگاه چپ به آنان کند، نابودش کنند، مخصوصاً با اخطار قبلی، به سراغ بت ها رفت و آنها را به کلی درهم شکست، تا نشان دهد خیالاتی که آنها به هم بافته اند همه بیهوده است.

در سومین مرحله، در آن محاکمه تاریخی سخت آنها را در بن بست قرار داد:

گاه به سراغ فطرتشان رفت، زمانی به سراغ عقلشان، گاه اندرزشان داد، و گاه سرزنش و توبیخ کرد.

خلاصه این معلم بزرگ الهی، از هر دری وارد شد و آنچه در توان داشت به کار برد، اما قابلیت محل نیز شرط تأثیر است و این متأسفانه در آن قوم کمتر وجود داشت.

بدون شک، سخنان و کارهای ابراهیم (علیه السلام) به عنوان یک زمینه توحیدی و

۱ - درباره معنی «اف» مشروحاً در جلد ۱۲، ذیل آیه ۲۳ سوره «اسراء» بحث کرده ایم.

حداقل به صورت علامت های استفهام در مغزهای آنها باقی ماند، و مقدمه ای شد برای بیداری و آگاهی گسترده تر در آینده.

از تواریخ استفاده می شود: گروهی هر چند از نظر تعداد اندک ولی از نظر ارزش بسیار، به او ایمان آوردند(۱) و آمادگی نسبی برای گروه دیگری فراهم گشت.

۶۸ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ
 ۶۹ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ
 ۷۰ وَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ

ترجمه:

۶۸ - گفتند: «او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است»!
 ۶۹ - (سرانجام او را به آتش افکندند؛ ولی ما) گفتیم: «ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش»!
 ۷۰ - آنها می خواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند؛ ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم!

تفسیر:

آنجا که آتش گلستان می شود
 گر چه با استدلالات عملی و منطقی ابراهیم، همه بت پرستان محکوم شدند و خودشان هم در
 دل به این محکومیت اعتراف کردند.
 ولی لجاجت و تعصب شدید آنها مانع از پذیرش حق شد، به همین دلیل جای تعجب نیست
 که تصمیم بسیار شدید و خطرناکی درباره ابراهیم (علیه السلام) بگیرند: و آن کشتن ابراهیم (علیه
 السلام) به بدترین صورت، یعنی سوزاندن و خاکستر کردن او بود!
 معمولاً رابطه معکوسی میان «زور» و «منطق» وجود دارد، هر قدر زور

انسان بیشتر می شود، منطق او ضعیف تر می گردد. جز در مردان حق که هر چه قوی تر می شوند متواضع تر و منطقی تر می گردند.

زورگویان هنگامی که از طریق منطق به جائی نرسیدند، فوراً تکیه بر زور و قدرتشان می کنند، و در مورد ابراهیم (علیه السلام) درست از همین برنامه استفاده شد، چنان که قرآن می گوید: «جمعیت فریاد زدند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کاری از دست شما ساخته است» (قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ).

سلطه گران زورگو، برای تحریک توده های ناآگاه، معمولاً از نقطه های ضعف روانی استفاده می کنند؛ چرا که آنها روانشناسند و بر کار خود مسلط!

همان گونه که در این ماجرا کردند، و شعارهایی دادند که به اصطلاح به رگ غیرت آنها بخورد، گفتند:

اینها خدایان شما هستند، مقدساتان به خطر افتاده، سنت نیاکانتان زیر پا گذاشته شده، غیرت و حمیت شما کجا است؟

چرا این قدر ضعیف و زبون هستید؟

چرا خدایانتان را یاری نمی دهید؟

اگر کاری از شما ساخته است و توانی در تن و قدرتی در جان دارید، ابراهیم را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید!

ببینید همه مردم از مقدساتشان دفاع می کنند، شما که همه چیزتان به خطر افتاده است، پس چرا اقدامی نمی کنید؟

خلاصه، امثال این لاطائلات بسیار گفتند و مردم را بر ضد ابراهیم (علیه السلام) شوراندند آن چنان که به جای چند بار هیزم که برای سوزاندن چندین نفر کافی است، هزاران بار بر روی هم ریختند و کوهی از هیزم، و به دنبال آن دریائی از

آتش به وجود آوردند، تا با این عمل، هم انتقام خود را بهتر گرفته باشند، و هم ابهت و عظمت پنداری بت‌ها که سخت با برنامه ابراهیم آسیب دیده بود، تا حدی تأمین شود، تاریخ نویسان در اینجا مطالب بسیاری نوشته اند که بعید به نظر نمی‌رسد:

از جمله می‌گویند: چهل روز مردم برای جمع آوری هیزم کوشیدند و از هر سو هیزم‌های خشک فراوانی جمع آوری کردند، کار به جایی رسید که حتی زنانی که کارشان در خانه پشم‌ریسی بود، از درآمد آن پشته هیزمی تهیه کرده بر آن می‌افزودند، و بیماران نزدیک به مرگ از مال خود مبلغی برای خریداری هیزم وصیت می‌نمودند و حاجت‌مندان برای برآمدن حاجاتشان نذر می‌کردند که اگر به مقصود خود برسند، فلان مقدار هیزم بر آن بیفزایند.

به همین جهت، هنگامی که آتش از جوانب مختلف در هیزم‌ها افکندند به اندازه‌ای شعله‌اش عظیم بود که پرندگان قادر نبودند از آن منطقه بگذرند.

بدیهی است، به چنین آتش گسترده‌ای نمی‌توان نزدیک شد، چه رسد به این که بخواهند ابراهیم(علیه السلام) را در آن بیفکنند، ناچار از «منجیق» استفاده کردند، ابراهیم(علیه السلام) را بر بالای آن نهاده و با یک حرکت سریع به درون آن دریای آتش پرتاب نمودند.^(۱)

در روایاتی که از طرق شیعه و اهل تسنن، نقل شده می‌خوانیم: هنگامی که ابراهیم(علیه السلام) را بالای «منجیق» گذاشته می‌خواستند در آتش بیفکنند، آسمان، زمین و فرشتگان فریاد برکشیدند، و از پیشگاه خداوند تقاضا کردند: این قهرمان توحید و رهبر آزاد مردان را حفظ کند.

۱ - «مجمع البیان»، و تفسیر «المیزان»، و تفسیر «فخر رازی»، و تفسیر «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث، و «کامل ابن اثیر»، جلد ۱، صفحه ۹۸.

و نیز نقل کرده اند: «جبرئیل» به ملاقات ابراهیم (علیه السلام) آمده به او گفت: أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟: «آیا نیازی داری تا به تو کمک کنم»؟

ابراهیم (علیه السلام) در یک عبارت کوتاه گفت: أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا: «اما به تو، نه!» (به آن کسی نیاز دارم که از همگان بی نیاز و بر همه مشفق است).

در این هنگام، «جبرئیل» به او پیشنهاد کرده گفت: فَاسْأَلْ رَبَّكَ: «پس نیازت را از خدا بخواه». و او در پاسخ گفت: حَسْبِيَ مِنْ سؤَالِي، عِلْمُهُ بِحَالِي: «همین اندازه که او از حال من آگاه است کافی است»! (۱).

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: در این هنگام ابراهیم (علیه السلام) با خدا چنین راز و نیاز کرد: «يَا أَحَدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» (۲).

این دعا به عبارت های دیگری در کتب دیگر نیز آمده است.

به هر حال، ابراهیم (علیه السلام) در میان هلله و شادی، و غریو فریاد مردم به درون شعله های آتش فرستاده شد، آن چنان مردم فریاد شادی کشیدند که گوئی شکننده بت ها برای همیشه نابود و خاکستر شد.

اما خدائی که همه چیز سر بر فرمان او است، و حتی سوزندگی را او به آتش داده، و رمز محبت را او به مادران آموخته، اراده کرد، این بنده مؤمن خالص در این دریای آتش سالم بماند، تا سند دیگری بر اسناد افتخارش بیفزاید، قرآن این معنی را چنین بازگو می کند: «به آتش گفتیم: ای آتش بر ابراهیم سرد و سالم باش»

۱ - «روضة کافی» طبق نقل «المیزان»، جلد ۱۴، صفحه ۳۳۶.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، و تفسیر «المیزان»، ذیل آیه مورد بحث.

(قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ).

بدون شک، فرمان خدا در اینجا فرمان تکوینی بود، همان فرمان که در جهان هستی به خورشید، ماه، زمین، آسمان، آب، آتش، گیاهان و پرندگان می دهد.

معروف چنین است: آتش آن چنان سرد و ملایم شد که دندان های ابراهیم (علیه السلام) از شدت سرما به هم می خورد، و باز به گفته بعضی از مفسران، اگر تعبیر به «سَلَامًا» نبود، آتش آن چنان سرد می شد که جان ابراهیم (علیه السلام) از سرما به خطر می افتاد!

و نیز در روایت معروفی می خوانیم: آتش نمرودی تبدیل به گلستان زیبایی شد. (۱)
حتی بعضی گفته اند: آن روز که ابراهیم (علیه السلام) در آتش بود: «آرام ترین، بهترین و راحت ترین روزهای عمرش محسوب می شد». (۲)

به هر حال، در این که آتش چگونه ابراهیم را نسوزاند، در میان مفسران گفتگو بسیار است، ولی اجمال سخن این است: با توجه به بینش توحیدی، هیچ سببی بی فرمان خدا کاری از او ساخته نیست، یک روز به کارد در دست ابراهیم (علیه السلام) می گوید: نبر! و روز دیگر به آتش می گوید: مسوزان! و یک روز هم به آبی که مایه حیات است فرمان می دهد: غرق کن فرعون و فرعونیان را.

و در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان نتیجه گیری کوتاه و فشرده، می فرماید: «آنها تصمیم گرفتند: ابراهیم را با نقشه حساب شده و خطرناکی نابود

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

کنند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم» (وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ).

ناگفته پیدا است با سالم ماندن ابراهیم (علیه السلام) در میان آتش، صحنه به کلی دگرگون شد، غریو شادی فرو نشست، دهان ها از تعجب باز ماند، جمعی آشکار در گوشی با هم درباره این پدیده عجیب سخن می گفتند، عظمت ابراهیم (علیه السلام) و خدای او ورد زبان ها شد، و موجودیت دستگاه نمرود، به خطر افتاد، ولی باز هم تعصب و لجاجت، مانع از پذیرش حق به طور کامل گردید، هر چند دل های بیدار بهره خود را از این ماجرا بردند و بر ایمانشان نسبت به خدای ابراهیم (علیه السلام) افزوده شد گر چه این گروه در اقلیت بودند.

نکته ها:

۱ - سبب سازی و سبب سوزی

گاه می شود انسان در عالم اسباب چنان غرق می شود که خیال می کند، این آثار و خواص از آن خود این موجودات است، و از آن مبدأ بزرگی که این آثار مختلف را به این موجودات بخشیده غافل می شود، در اینجا خداوند برای بیدار ساختن بندگان دست به «سبب سازی» و «سبب سوزی» می زند.

موجوداتی که ظاهراً کاری از آنها ساخته نیست، سرچشمه آثار عظیمی می شوند، به «عنکبوت» فرمان می دهد چند تار سست و ضعیف بر در «غار ثور» بتند و با همین چند تار، کسانی را که در تعقیب پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) همه جا می گشتند و اگر او را می یافتند نابود می کردند، مأیوس می سازد و با همین وسیله کوچک مسیر تاریخ جهان را دگرگون می کند! و به عکس گاه اسبابی را که در عالم ماده ضرب المثل هستند (آتش در

سوزندگی و کارد در برندگی) از کار می اندازد، تا معلوم شود اینها هم از خود چیزی ندارند که اگر «رب جلیل نهیشان کند از کار می افتند حتی اگر ابراهیم (علیه السلام) خلیل» فرمان دهد.

توجه به این واقعیت ها که نمونه های فراوان آن را کم و بیش در زندگی دیده ایم، روح توحید و توکل را در بنده مؤمن آن چنان زنده و بیدار می کند که به غیر او نمی اندیشد، و از غیر او یاری نمی طلبد، خاموش کردن «آتش مشکلات» را تنها از او می خواهد، و نابودی کید دشمنان را از درگاه او می طلبد، جز او نمی بیند و از غیر او چیزی تمنا نمی کند.

۲ - نوجوان قهرمان

در بعضی از کتب تفسیر آمده، ابراهیم (علیه السلام) به هنگامی که در آتش افکنده شد شانزده سال بیشتر نداشت. (۱)

و بعضی دیگر سن او را در آن هنگام ۲۶ سال ذکر کرده اند. (۲)

به هر حال، او در سنین جوانی بوده است و با آن که ظاهراً یار و یآوری نداشت با طاغوت بزرگ زمان خود که حامی طاغوت های دیگر بود، پنجه در افکند، و یک تنه به مبارزه جهل، خرافات و شرک رفت و تمام مقدسات پنداری محیط را به بازی گرفت، و از خشم و انتقام مردم، کمترین وحشتی به خود راه نداد؛ چرا که قلبش از عشق خدا پر بود و توکل و تکیه اش بر ذات پاک او بود.

آری، چنین است ایمان، که در هر جا پیدا شود، شهادت می آفریند و در هر کس وجود داشته باشد، شکست ناپذیر است!

در دنیای طوفانی امروز، مهمترین سرمایه ای که مسلمانان برای مبارزه با

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۴۳۴۴.

قدرت های اهریمنی بزرگ باید پیدا کنند، همین سرمایه بزرگ است.
 در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ إِنَّ زُبْرَ الْحَدِيدِ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيَّرَ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ.
 «مؤمن از قطعات آهن و فولاد محکم تر است؛ چرا که آهن و فولاد هنگامی که داخل آتش شوند تغییر می یابند، ولی مؤمن اگر کشته، سپس مبعوث گردد و باز هم کشته شود، قلبش تغییر نمی کند» (۱).

* * *

۳- ابراهیم و نمرود

در تواریخ آمده: هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) را در آتش افکندند، «نمرود» یقین داشت ابراهیم (علیه السلام) تبدیل به مشی خاکستر شده است، اما هنگامی که خوب نظر کرد، او را زنده دید، به اطرافیانش گفت: من ابراهیم (علیه السلام) را زنده می بینم، شاید اشتباه می کنم! بر فراز بلندی رفت و خوب مشاهده کرد، دید مطلب همین است.
 «نمرود» فریاد زد ای ابراهیم! به راستی که خدای تو بزرگ است و آن قدر قدرت دارد که میان تو و آتش حائل ایجاد کرده!... اکنون که چنین است من می خواهم به خاطر این قدرت و عظمت، برای او قربانی کنم (و چهار هزار قربانی برای این کار آماده کرده ام).
 ولی ابراهیم (علیه السلام) به او گوشزد نمود که هیچ گونه قربانی (و کار خیر) از تو پذیرفته نخواهد شد مگر این که قبلاً ایمان آوری.
 اما نمرود در پاسخ گفت: در این صورت سلطنت و حکومت بر باد خواهد رفت و تحمل آن برای من ممکن نیست!

۱- «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۳۷ (ماده آمن).

این حوادث باعث شد گروهی از بیداردلان آگاه، به خدای ابراهیم (علیه السلام) ایمان آورند و یا بر ایمانشان بیفزایند (و شاید همین ماجرا سبب شد: «نمرود» عکس العمل شدیدی در برابر ابراهیم (علیه السلام) نشان ندهد، و تنها به تبعید کردنش از سرزمین بابل قناعت کند). (۱)

۷۱ وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ
 ۷۲ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ
 ۷۳ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ
 الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ

ترجمه:

۷۱ - و او و لوط را به (سوی) سرزمین (شام) - که آن را برای همه جهانیان پر برکت ساختیم - (روانه کرده) نجات بخشیدیم.
 ۷۲ - و اسحاق، و علاوه بر او، یعقوب را به وی بخشیدیم؛ و همه آنان را مردانی صالح قرار دادیم!
 ۷۳ - و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم؛ و تنها ما را عبادت می کردند.

تفسیر:

هجرت ابراهیم (علیه السلام) از سرزمین بت پرستان
 داستان آتش سوزی ابراهیم (علیه السلام) و نجات اعجازآمیزش از این مرحله خطرناک، لریزه بر
 ارکان حکومت نمرود افکند، به گونه ای که نمرود روحیه خود را به کلی باخت؛ زیرا دیگر
 نمی توانست ابراهیم (علیه السلام) را یک جوان ماجراجو و نفاق افکن معرفی کند.

او دیگر به عنوان یک رهبر الهی و قهرمان شجاع که یک تنه می تواند به جنگ جبار ستمگری با تمام قدرت و امکاناتش برود، شناخته می شد.

او اگر با این حال در آن شهر و کشور باقی می ماند، با آن زبان گویا، منطق نیرومند و شهامت بی نظیرش، مسلماً کانون خطری برای آن حکومت جبار و خودکامه بود، پس به هر حال باید از آن سرزمین بیرون رود.

از سوی دیگر، ابراهیم (علیه السلام) در واقع رسالت خود را در آن سرزمین انجام داده بود، ضربه های خردکننده، یکی پس از دیگری بر بنیان حکومت زده و بذریمان و آگاهی در آن سرزمین پاشیده بود، تنها نیاز به عامل «زمان» بود که تدریجاً این بذرها بارور گردد، و بساط بت و بت پرستی برچیده شود.

او باید از اینجا به سرزمین دیگری برود و رسالت خود در آنجا را نیز پیاده کند، لذا تصمیم گرفت به اتفاق «لوط» (لوط برادرزاده ابراهیم (علیه السلام) بود) و همسرش «ساره» و احتمالاً گروه اندکی از مؤمنان، از آن سرزمین به سوی شام هجرت کند.

قرآن می گوید: «ما ابراهیم و لوط را به سرزمینی که برای جهانیان پر برکتش ساخته بودیم، نجات و رهایی بخشیدیم» (وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ).

گرچه نام این سرزمین صریحاً در قرآن نیامده، ولی با توجه به آیه اول سوره «اسراء» (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ).

معلوم می شود همان سرزمین شام و بیت المقدس است که سرزمینی است هم از نظر ظاهری پربرکت، حاصل خیز و سرسبز و هم از نظر معنوی؛ چرا که کانون پرورش انبیاء بوده است.

در این که: ابراهیم(علیه السلام) خودش دست به این هجرت زد، و یا دستگاه «نمرود» او را تبعید کرد و یا هر دو جهت دست به دست هم دادند، بحث های مختلفی در تفاسیر و روایات آمده که جمع میان همه آنها همین است. از یکسو، نمرود و اطرافیانش ابراهیم(علیه السلام) را خطر بزرگی برای خود می دیدند و او را مجبور به خروج از آن سرزمین کردند.

و از سوی دیگر، ابراهیم(علیه السلام) رسالت خود را در آن سرزمین تقریباً پایان یافته می دید و خواهان منطقه دیگری بود که دعوت توحید را در آن نیز گسترش دهد، به خصوص که ماندن در «بابل» ممکن بود به قیمت جان او و ناتمام ماندن دعوت جهانش تمام شود.

جالب این که: در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که نمرود تصمیم گرفت ابراهیم(علیه السلام) را از آن سرزمین تبعید کند، دستور داد گوسفندان و اموال او را مصادره کنند و خودش تنها بیرون برود.

ابراهیم(علیه السلام) به آنها گفت: اینها محصول سالیان طولانی از عمر من است، اگر می خواهید «مالم» را بگیرید، پس عمری را که در این سرزمین مصرف کرده ام به من بازگردانید!

بنا بر این شد که یکی از قاضیان دستگاه، در این میان داوری کند، قاضی حکم کرد اموال ابراهیم(علیه السلام) را بگیرند و عمری را که در آن سرزمین صرف کرده به او بازگردانند!

هنگامی که نمرود از این ماجرا آگاه شد، مفهوم حقیقی حکم قاضی شجاع را دریافت و دستور داد اموال و گوسفندانش را به او بازگردانند، تا همراه خود ببرد و گفت: «من می ترسم که اگر او در اینجا بماند دین و آئین شما را خراب کند، و به خدایانتان زیان رساند!» (إِنَّهُ إِنْ بَقِيَ فِي بِلَادِكُمْ أَفْسَدَ دِينَكُمْ وَأَضَرَ

بِأَلْهَيْتُكُمْ» (۱).

آیه بعد، به یکی از مهمترین مواهب خدا به ابراهیم (علیه السلام) که داشتن فرزندی صالح و نسلی برومند و شایسته است، اشاره کرده می فرماید: «ما به او اسحاق را بخشیدیم و یعقوب (فرزند اسحاق) را بر او افزودیم» (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً) (۲).
«و همه آنها را مردانی صالح، شایسته و مفید قرار دادیم» (وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ).

سالیان درازی گذشت که ابراهیم (علیه السلام) در عشق و انتظار فرزند صالحی به سر می برد آیه ۱۰۰ سوره «صافات» گویای این خواسته درونی او است: رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ: «پروردگارا فرزندی صالح به من مرحمت کن».

سرانجام خدا دعای او را مستجاب کرد، نخست «اسماعیل» و سپس «اسحاق» را به او مرحمت کرد که هر کدام پیامبری بزرگ و با شخصیت بودند.

تعبیر به «نافله» تنها توصیف برای یعقوب، شاید از این نظر باشد که ابراهیم (علیه السلام) فقط فرزند صالحی تقاضا کرده بود، اما خدا نوه صالحی نیز بر آن افزود، زیرا «نافله» در اصل، به معنی موهبت و یا کار اضافی است.

آخرین آیه مورد بحث، به مقام امامت و رهبری این پیامبران بزرگ و بخشی از صفات و برنامه های مهم و پرازش آنها به طور جمعی اشاره می کند.

۱ - تفسیر «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - عدم ذکر «اسماعیل» در اینجا با این که او نخستین فرزند ابراهیم بود، شاید به خاطر آن است که تولد «اسحاق» از مادری نازا همچون «ساره» آن هم در سنی که عادتاً قادر به وضع حمل نبود، مسأله فوق العاده عجیبی به نظر می رسید در حالی که تولد «اسماعیل» از مادرش «هاجر» این چنین عجیب نبود.

در این آیه مجموعاً «شش قسمت» از این ویژگی ها بر شمرده شده که با اضافه کردن توصیف به صالح بودن، که از آیه قبل استفاده می شود، مجموعاً هفت ویژگی را تشکیل می دهد. این احتمال نیز وجود دارد که مجموعه شش صفتی که در این آیه ذکر شده، شرحی برای صالح بودن آنها باشد که در آیه قبل آمده است.

نخست می گوید «ما آنها را امام و رهبر مردم قرار دادیم» (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَمًا). یعنی علاوه بر مقام «نبوت و رسالت» مقام «امامت» را نیز به آنها دادیم، امامت - همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم - آخرین مرحله سیر تکاملی انسانی است که به معنی رهبری همه جانبه مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، جسمی و روحی مردم است.

فرق نبوت و رسالت، با امامت این است که: پیامبران در مقام نبوت و رسالت تنها فرمان حق را دریافت می کنند، از آن خبر می دهند و به مردم ابلاغ می کنند، ابلاغی توأم با بشارت و انداز. اما در مرحله «امامت» این برنامه های الهی را به مرحله اجرا در می آورند خواه از طریق تشکیل حکومت عدل بوده باشد یا بدون آن، در این مرحله آنها مربی اند، مجری احکام و برنامه ها، پرورش دهنده انسان ها، و به وجود آورنده محیطی پاک و منزّه و انسانی. در حقیقت، مقام امامت مقام تحقق بخشیدن به تمام برنامه های الهی است، به تعبیر دیگر، ایصال به مطلوب و هدایت تشریعی و تکوینی است.

امام، از این نظر درست به خورشید می ماند که با اشعه خود موجودات زنده را پرورش می دهد. (۱)

۱ - شرح بیشتر در این زمینه را در جلد اول، ذیل آیه ۱۲۴ سوره «بقره» مطالعه فرمائید.

در مرحله بعد، فعلیت و ثمره این مقام را بازگو می کند: «آنها به فرمان ما هدایت می کردند» (يَهْدُونَا بِأَمْرِنَا).

نه تنها هدایت، به معنی راهنمائی و ارائه طریق که آن در نبوت و رسالت وجود دارد، که به معنی دستگیری کردن و رساندن به سر منزل مقصود (البته برای آنها که آمادگی و شایستگی دارند).

سومین و چهارمین موهبت و ویژگی آنها این بود که: «ما به آنها انجام کار خیر و همچنین برپا داشتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم» (وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ).

این وحی، می تواند وحی تشریعی بوده باشد، یعنی ما انواع کارهای خیر و ادای نماز و اعطای زکات را در برنامه های دینی آنها گنجانیدیم، و نیز می تواند وحی تکوینی باشد، یعنی به آنها توفیق، توان و جاذبه معنوی برای انجام این امور بخشیدیم.

البته هیچ یک از این امور، جنبه اجباری و اضطراری ندارد بلکه تنها آمادگی ها و زمینه ها است که بدون اراده و خواست خود آنها، هرگز به نتیجه نمی رسد.

ذکر «اقامه صلوٰه و اداء زکات» بعد از «فعل خیرات»، به خاطر اهمیت این دو برنامه است که نخست به طور عام در جمله «وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» و بعد به طور خاص بیان شده است.

و در آخرین قسمت به مقام «عبودیت» آنها اشاره کرده، می گوید: «آنها همگی فقط ما را عبادت می کردند» (وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ).^(۱)

۱ - مقدم داشتن کلمه «لنا» بر «عابدین» دلیل بر حصر و اشاره به مقام توحید خالص این پیشوایان بزرگ است، یعنی آنها فقط خدا را عبادت می کردند.

ضمناً تعبیر به «کأنوا» که دلالت بر سابقه مستمر در این برنامه دارد شاید اشاره به این باشد که آنها حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت و امامت، مردانی صالح، موحد و شایسته بوده اند و در پرتو همین برنامه ها، خداوند مواهب تازه ای به آنها بخشیده.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» در حقیقت وسیله شناخت امامان و پیشوایان حق، در برابر رهبران و پیشوایان باطل است که معیار کار آنها بر هوس های شیطانی است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: امام در قرآن مجید دو گونه است در یک جا خداوند می فرماید: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا: یعنی به امر خدا نه به امر مردم، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می شمردند، و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند.

ولی در جای دیگر می فرماید: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ: «ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می کنند».

فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می شمردند، حکم خویش را قبل از حکم او قرار می دهند، و مطابق هوس های خود و بر ضد کتاب الله عمل می نمایند. (۱)

و این است معیار و محک برای شناسائی امام حق از امام باطل.

۱ - آیه دوم که آیه ۴۱ سوره «قصص» است، به فرعون و لشکر او اشاره می کند، این حدیث در تفسیر «صافی» از کتاب «کافی» نقل شده است.

۷۴ وَ لَوْطاً أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ
الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ
۷۵ وَ أَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

ترجمه:

۷۴ - و لوط را (به یادآور) که به او حکم و علم دادیم؛ و از شهری که اعمال زشت و کثیف انجام می دادند، رهائی بخشیدیم؛ چرا که آنها مردم بد و فاسقی بودند!
۷۵ - و او را در رحمت خود داخل کردیم؛ او از صالحان بود.

تفسیر:

نجات لوط از سرزمین آلودگان

از آنجا که «لوط» از بستگان نزدیک ابراهیم (علیه السلام) و از نخستین کسانی است که به او ایمان آورد، پس از داستان ابراهیم (علیه السلام)، به بخشی از تلاش و کوشش او در راه ابلاغ رسالت، و مواهب پروردگار نسبت به او اشاره می کند، می فرماید: «و لوط را به یاد آر که ما به او حکم و علم دادیم» (وَلَوْطاً أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا). (۱)
واژه «حُكْم» در پاره ای از موارد، به معنی فرمان نبوت و رسالت آمده، و در موارد دیگری به معنی قضاوت، و گاهی نیز به معنی عقل و خرد، از میان این معانی، معنی اول در اینجا مناسب تر به نظر می رسد، هر چند منافاتی میان آنها نمی باشد. (۲)

۱ - منصوب بودن «لوط» به خاطر آن است که مفعول فعل مقلّری است، این فعل ممکن است «آتینا»، که فعل بعد آن را تفسیر می کند و از باب اشتغال است و یا «اذکر» باشد.

۲ - در تفسیر واژه های «حکم» و «علم» و تفاوت آنها در جلد ۹، صفحه ۳۶۰ نیز بحث کرده ایم.

منظور از «علم» هر گونه دانشی است که در سعادت و سرنوشت انسان اثر دارد. لوط (علیه السلام) از پیامبران بزرگی است که هم عصر با ابراهیم (علیه السلام) بود، و همراه او از سرزمین «بابل» به «فلسطین» مهاجرت کرد، و بعداً از ابراهیم (علیه السلام) جدا شد و به شهر «سدوم» رفت؛ چرا که مردم آن منطقه غرق فساد و گناه، مخصوصاً انحرافات و آلودگی های جنسی بودند، او برای هدایت این قوم منحرف تلاش و کوشش بسیار کرد، و در این راه خون دل خورد، اما کمتر در آن کوردلان اثر گذارد.

سرانجام چنان که می دانیم قهر و عذاب شدید الهی آنها را فرا گرفت، و آبادی هایشان به کلی زیر و رو شد، و جز خانواده لوط (به استثنای همسرش) همگی نابود شدند که شرح این ماجرا را به طور کامل در ذیل آیات ۷۷ به بعد سوره «هود» بیان کرده ایم. (۱)

لذا در دنباله آیه مورد بحث، به این موهبت که به «لوط» ارزانی داشته اشاره کرده می فرماید: «ما او را از شهر و دیاری که کارهای پلید و زشت انجام می دادند رهائی بخشیدیم» (وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ).

«چرا که آنها مردم بدی بودند و از اطاعت فرمان حق بیرون رفته بودند» (إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ).

نسبت دادن اعمال زشت و پلید را به «قریه» و شهر و آبادی به جای اهل قریه اشاره به این است که آنها آن چنان غرق فساد و گناه بودند که گوئی از در و دیوار آبادیشان گناه و اعمال زشت و پلید می بارید.

و تعبیر «خبائث» به صورت جمع، اشاره به این است که آنها علاوه بر عمل

۱ - تفسیر «نمونه»، جلد ۹، صفحه ۱۷۸ به بعد.

فوق العاده شنیع «لواط» کارهای زشت و خبیث دیگری نیز داشتند که در جلد ۹ صفحه ۱۹۷ به آن اشاره کرده ایم.

و تعبیر «فاسِقین» بعد از «قوم سوء» ممکن است اشاره به این باشد که آنها هم از نظر قوانین الهی، مردمی فاسق بودند، و هم از نظر معیارهای مردمی، حتی قطع نظر از دین و ایمان افرادی پست، پلید، آلوده و منحرف بودند.

سپس به آخرین موهبت الهی درباره «لوط» اشاره کرده می گوید: «ما او را در رحمت خاص خویش داخل کردیم» (وَ أَذْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا).

«چرا که او از بندگان صالح بود» (إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ).

رحمت ویژه الهی، بی حساب به کسی داده نمی شود، این شایستگی و صلاحیت لوط بود که او را مستحق چنین رحمتی ساخت.

راستی چه کاری از این مشکل تر، و چه برنامه اصلاحی از این طاقت فرساتر که انسان، مدتی طولانی در شهر و دیاری که این همه فساد و آلودگی دارد، بماند و دائماً به تبلیغ و ارشاد مردم گمراه و منحرف پردازد، و کارش به جایی برسد که حتی بخواهند مزاحم میهمان های او نیز بشوند، به راستی این استقامت جز از پیامبران الهی و رهروان آنها ساخته نیست، چه کسی از ما می تواند تحمل چنین شکنجه های روحی جانکاهی را بکند؟!

۷۶ وَ نُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ
 ۷۷ وَ نَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بَايَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ

ترجمه:

۷۶ - و نوح را (به یادآور) هنگامی که پیش از آن (زمان، پروردگار خود را) خواند؛ ما دعای او را مستجاب کردیم؛ و او و خاندانش را از اندوه بزرگ نجات دادیم.
 ۷۷ - و او را در برابر جمعیتی که آیات ما را تکذیب کرده بودند یاری دادیم؛ چرا که قوم بدی بودند؛ از این رو همه آنها را غرق کردیم!

تفسیر:

نجات نوح از چنگال متعصبان لجوج

بعد از ذکر گوشه ای از داستان ابراهیم (علیه السلام) و لوط (علیه السلام)، به ذکر قسمتی از سرگذشت یکی دیگر از پیامبران بزرگ یعنی «نوح» پرداخته می فرماید: «به یادآور نوح را، هنگامی که قبل از آنها (قبل از ابراهیم و لوط) پروردگار خود را خواند» و تقاضای نجات از چنگال منحرفان بی ایمان کرد (و نُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ).

این ندای نوح (علیه السلام) ظاهراً اشاره به نفرینی است که در سوره «نوح» در قرآن مجید نقل شده، آنجا که می گوید: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً

* إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا:

«پروردگارا! احدی از این قوم بی ایمان را روی زمین مگذار! * چرا که اگر بمانند بندگان تو را گمراه می کنند، و نسل آینده آنها نیز جز کافر و فاجر نخواهد بود»! (۱)

و یا اشاره به جمله ای است که در آیه ۱۰ سوره «قمر» آمده: فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ: «پروردگار خود را خواند و عرض کرد: خدایا من در برابر آنها مغلوبم مرا یاری کن».

تعبیر به «نادی» که معمولاً برای خواندن با صدای بلند می آید، ممکن است اشاره به این باشد که: آن قدر این پیامبر بزرگ را ناراحت کردند که سرانجام فریاد کشید و به راستی اگر حالات نوح را که بخشی از آن در سوره «نوح» آمده و بخشی در سوره «هود» درست بررسی کنیم، می بینیم حق داشته فریاد بزند. (۲)

آنگاه اضافه می کند: «ما دعای او را مستجاب کردیم و او و خانواده اش را از آن غم و اندوه بزرگ رهائی بخشیدیم» (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَانْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ). در حقیقت، جمله «فَاسْتَجَبْنَا» اشاره اجمالی به اجابت دعای او است، و جمله «فَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» شرح و تفصیلی برای آن محسوب می شود.

در این که منظور از کلمه «اهل» در اینجا کیست؟ در میان مفسران گفتگو است؛ زیرا اگر منظور خانواده او باشد، تنها بعضی از فرزندان نوح را شامل می شود؛ چرا که می دانیم یکی از فرزندان او «با بدان بنشست و خاندان نبوتش

۱ - نوح، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲ - به جلد ۹ تفسیر «نمونه»، از صفحه ۶۸ تا ۱۲۵ مراجعه فرمائید.

گم شد» و همسرش نیز در خط او نبود. و اگر منظور از اهل، پیروان خاص و یاران با ایمانش باشد، بر خلاف معنی مشهوری است که اهل دارد.

اما می توان گفت: اهل در اینجا معنی وسیعی دارد، هم بستگان مؤمن او را شامل می شود و هم دوستان خاص او را؛ چرا که در مورد فرزند نااهلش می خوانیم: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ: «او از خاندان تو نیست چرا که مکتبش را از تو جدا کرده». (۱)

به این ترتیب، آنها که پیوند مکتبی با نوح (علیه السلام) داشتند در حقیقت از خانواده او محسوب می شوند.

ذکر این نکته نیز لازم است که واژه «كَرْب» در لغت، به معنی اندوه شدید است، و در اصل از «کرب» به معنی زیر و رو کردن زمین گرفته شده؛ زیرا اندوه شدید، دل انسان را زیر و رو می کند، و توصیف آن به «عظیم»، نهایت شدت اندوه نوح (علیه السلام) را می رساند.

چه اندوهی از این بالاتر که طبق صریح آیات قرآن، ۹۵۰ سال به آئین حق دعوت کرد، اما طبق مشهور میان مفسران در تمام این مدت طولانی تنها هشتاد نفر! به او ایمان آوردند (۲) کار بقیه چیزی جز سخریه و استهزاء و اذیت و آزار نبود.

در آیه بعد، اضافه می کند: «ما او را در برابر قومی که آیات ما را تکذیب کردند یاری کردیم» (وَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا). (۳)

۱ - هود، آیه ۴۶.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه ۴۰ سوره «هود»، و «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۳۵۲.

۳ - معمولاً «نصر» به وسیله «علی» به مفعول دوم متعدی می شود، مثلاً گفته می شود: «اللهم انصرنا عليهم»، اما در اینجا کلمه «مِنْ» به کار رفته است، شاید به این جهت که منظور یاری دادن توأم با نجات است؛ چرا که ماده «نجات» با «مِنْ» متعدی می شود.

«چرا که آنها قوم بدی بودند، لذا همه آنان را غرق کردیم» (إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَعْرِضْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ).

این جمله بار دیگر تأکیدی است بر این حقیقت که مجازات های الهی هرگز جنبه انتقامی ندارد، بلکه بر اساس انتخاب اصلح است، به این معنی که حق حیات و استفاده از مواهب زندگی برای گروهی است که در خط تکامل و سیر الی الله باشند و یا اگر روزی در خط انحراف افتادند، تجدید نظر کرده و بازگردند، اما گروهی که فاسدند و در آینده نیز هیچ گونه امیدی به اصلاحشان نیست جز مرگ و نابودی سرنوشتی ندارند.

نکته:

ذکر این نکته نیز لازم است که در سرگذشت «ابراهیم» (علیه السلام) و «لوط» (علیه السلام) که سابقاً خواندیم و همچنین «ایوب» و «یونس» که در آیات بعد خواهد آمد، همانند نوح، تکیه بر مسأله نجات و رهایی آنها از چنگال محنت ها، رنج ها و دشمنان جبار شده است.

گوئی برنامه این است: خداوند در این سوره «انبیاء» حمایت بی دریغش از پیامبران، و نجاتشان را از چنگال مشکلات بازگو کند، تا مایه دلداری برای پیامبر اسلام و امیدواری برای مؤمنان باشد، مخصوصاً با توجه به این که این سوره «مکی» است و مسلمانان در آن هنگام شدیداً در ناراحتی و رنج بوده اند، اهمیت این مسأله روشن تر می شود.

۷۸ وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَخْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ
 ۷۹ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا أَتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ
 الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ
 ۸۰ وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَهُ لَبُوسَ لَكُمْ لِتُخْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ
 شَاكِرُونَ

ترجمه:

۷۸ - و داود و سلیمان را (به خاطر بیایور) هنگامی که درباره کشتزاری که گوسفندان بی شبان قوم، شبانگاه در آن چریده (و آن را تباہ کرده) بودند، داوری می کردند؛ و ما بر حکم آنان شاهد بودیم.
 ۷۹ - ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان فهمانیدیم؛ و به هر یک از آنان (شایستگی) داوری، و علم فراوانی دادیم؛ و کوه ها و پرندگان را با داود مسخر ساختیم، که (همراه او) تسبیح (خدا) می گفتند؛ و ما این کار را انجام دادیم!
 ۸۰ - و ساختن زره را به خاطر شما به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگ هایتان حفظ کند؛ آیا شکرگزار (این نعمت های خدا) هستید؟

تفسیر:

قضاوت داود و سلیمان

در تعقیب سرگذشت های مربوط به موسی، هارون، ابراهیم، نوح و

لوط (علیه السلام)، آیات مورد بحث، به بخشی از زندگی داود و سلیمان (علیهما السلام) اشاره می کند، و در آغاز اشاره سربسته ای به ماجرای یک قضاوت و داوری که از ناحیه داود و سلیمان صورت گرفته دارد:

می فرماید: «و داود و سلیمان را به یاد آر، هنگامی که درباره کشتزاری قضاوت می کردند که گوسفندان قوم، شبانه در آن چریده بودند» (وَ دَاوُدَ وَ سُلَیْمَانَ إِذْ یَحْكُمَانِ فِی الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِیهِ غَنَمُ الْقَوْمِ). (۱)

«و ما شاهد حکم آنها بودیم» (وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِینَ).

گرچه قرآن ماجرای این محاکمه و دادرسی را کاملاً سربسته بیان، و به یک اشاره اجمالی اکتفا نموده، و تنها به نتیجه اخلاقی و تربیتی آن - که بعداً اشاره خواهیم کرد - قناعت کرده است، ولی در روایات اسلامی و گفتار مفسران بحث های زیادی پیرامون آن به چشم می خورد. جمعی گفته اند: داستان بدین قرار بوده: گله گوسفندی شبانه به تاکستانی وارد می شوند، برگ ها و خوشه های انگور را خورده و ضایع می کنند، صاحب باغ شکایت نزد داود (علیه السلام) می برد، داود حکم می دهد که در برابر این خسارت بزرگ باید تمام گوسفندان به صاحب باغ داده شود.

سلیمان (علیه السلام) که در آن زمان کودک بوده به پدر می گوید: ای پیامبر بزرگ خدا! این حکم را تغییر ده و تعدیل کن!

پدر می پرسد: چگونه؟

در پاسخ می گوید: گوسفندان باید به صاحب باغ سپرده شوند، تا از منافع آنها و شیر و پشمشان استفاده کند، و باغ به دست صاحب گوسفندان، تا در

۱ - «نَفَسَتْ» از ماده «نَفَسَ» (بر وزن کفش) به معنی پراکنده شدن در شب است، و از آنجا که پراکنده شدن گوسفندان در شب آن هم در یک کشتزار طبعاً توأم با چریدن آن خواهد بود، بعضی آن را به معنی چریدن در شب گفته اند، و «نَفَسَ» (بر وزن قفس) به معنی گوسفندانی است که در شب پراکنده می شوند.

اصلاح آن بکوشد و هنگامی که باغ به حال اول بازگشت، تحویل به صاحبش داده می شود، و گوسفندان نیز به صاحبش برمی گردد (و خداوند طبق آیه بعد حکم سلیمان را تأیید کرد).

این مضمون در روایتی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل شده است. (۱) ممکن است تصور شود این تفسیر با کلمه «حرث» که به معنی «زراعت» است سازگار نیست، ولی ظاهراً «حرث» مفهوم وسیعی دارد که هم زراعت را شامل می شود و هم باغ را چنان که از داستان صاحبان باغ (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ) در سوره «قلم» از آیه ۱۷ تا ۳۲ استفاده می شود.

چند پرسش

در اینجا چند سؤال مهم باقی می ماند:

- ۱ - اساس و معیار این دو حکم چه بوده است؟
- ۲ - چگونه حکم داود و سلیمان با هم اختلاف داشت؟ مگر آنها بر اساس اجتهاد حکم می کردند؟
- ۳ - آیا این مسأله به صورت مشاوره در حکم بوده است، یا دو حکم قاطع و مستقل از یکدیگر؟

در پاسخ «سؤال اول» می توان گفت: معیار، جبران خسارت بوده داود نگاه می کند و می بیند خسارتی که به تاکستان وارد شده، معادل قیمت گوسفندان است، لذا حکم می کند: گوسفندان برای جبران این خسارت به صاحب باغ باید داده شود؛ چرا که تقصیر متوجه صاحب گوسفندان است (توجه داشته باشید در بعضی از روایات اسلامی می خوانیم: به هنگام شب وظیفه صاحب گوسفندان است که از تجاوز گله خود، به کشت و زرع دیگران جلوگیری کند و در روز

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

وظیفه صاحب کشت و زرع حفاظت از زراعت خویش است). (۱)
و ضابطه حکم سلیمان این بوده که: خسارت صاحب باغ را معادل منافع یک ساله گوسفندان دیده است.

بنابراین هر دو، قضاوت به حق و عدل کرده اند، با این تفاوت که قضاوت سلیمان به طور دقیق تر اجرا می گردید؛ زیرا خسارت یکجا پرداخته نمی شد بلکه به طور تدریج ادا می گشت، به طوری که بر صاحب گوسفندان نیز سنگین نبود.

از این گذشته، تناسبی میان خسارت و جبران بود؛ چرا که ریشه های «مَو» از بین نرفته بود، تنها منافع موقت آنها از میان رفته بود، لذا عادلانه تر این بود که اصل گوسفندان به ملک صاحب باغ درنیاید بلکه منافع آن درآید.

و در پاسخ «سؤال دوم» می گوئیم: بدون شک حکم پیامبران مستند به وحی الهی است، اما مفهوم این سخن آن نیست که در هر مورد خاص از موارد داوری وحی مخصوص نازل می شود، بلکه آنها طبق ضوابط کلیه ای که از وحی دریافت داشته اند داوری می کنند.

بنابراین مسأله اجتهاد نظری به معنی اصطلاحیش، یعنی همان اجتهاد ظنی، در حکم آنها راه ندارد، ولی مانعی ندارد که در پیاده کردن یک ضابطه کلی دو راه وجود داشته باشد، و دو پیامبر، هر کدام یکی از دو راه را پیشنهاد کند که هر دو در واقع صحیح است، و اتفاقاً در مورد بحث ما نیز مطلب همین گونه بوده است، چنان که شرحش سابقاً گذشت.

ولی همان طور که قرآن اشاره می کند راهی را که سلیمان پیشنهاد کرد (از نظر اجرائی) نزدیک تر بود، و جمله: وَكَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا: «ما به هر یک از

۱ - در «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث چنین می خوانیم: «رُؤِیَ عَنِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه وآله): أَنَّهُ قَضَى بِحِفْظِ الْمَوَاشِیِ عَلَى أَرْبَابِهَا لَيْلًا وَقَضَى بِحِفْظِ الْحَرْثِ عَلَى أَرْبَابِهِ نَهَارًا». همین مضمون در تفسیر «صافی» از کتاب «کافی» نقل شده است.

این دو حکم و علم دادیم» که در آیه بعد خواهد آمد گواهی بر صحت هر دو قضاوت است. و در پاسخ «سؤال سوم» می گوئیم: بعید نیست مطلب در شکل مشاوره بوده است، مشاوره ای که احتمالاً برای آزمودن سلیمان و شایستگی او در امر قضاوت صورت گرفته، تعبیر به «لِحُكْمِهِمْ» (حکم آنها) نیز گواه بر وحدت حکم نهائی است، هر چند دو پیشنهاد متفاوت در آغاز وجود داشته (دقت کنید). (۱)

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: لَمْ يَحْكُمَا إِنَّمَا كَانَا يَتَنَظَّرَانِ: «آنها حکم نهائی نکردند بلکه به مناظره (و مشورت) پرداختند». (۲)

از روایت دیگری که در «اصول کافی» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده نیز استفاده می شود: این ماجرا به عنوان تعیین وصی و جانشین داود (علیه السلام) و آزمودن آنها، صورت گرفته است. (۳)

* * *

به هر حال در آیه بعد حکم سلیمان در این داستان را به این صورت تأیید می کند: «ما این داوری و حکومت را به سلیمان تفهیم کردیم» و با تأیید ما او بهترین راه حل این مخاصمه را دریافت (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ).

۱ - توضیحات و پاسخ سؤالات بر این اساس است که: داستان گله گوسفندان و دو نوع قضاوت نقل شده درست باشد، و گرنه از آیه مطلبی که قابل ایراد باشد استفاده نمی شود، آیه می فرماید: داود و سلیمان درباره گوسفندان و مزرعه قضاوت کردند این از یکسو، از سوی دیگر، خداوند قضاوت سلیمان را تأیید کرده و داود را هم که بر اساس آیه ۲۶ سوره «ص» خود بر قضاوت نصب نموده است، بنابراین قضاوت هر دو صحیح است.

اما این ادعا که دو نحوه قضاوت کرده باشند که منافی یکدیگر باشند، قابل قبول نیست.

۲ - «من لا يحضره الفقيه»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلين»، جلد ۳، صفحه ۴۴۳.

۳ - برای توضیح بیشتر به تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث مراجعه فرمائید.

اما مفهوم این سخن آن نیست که حکم داود اشتباه و نادرست بوده، چرا که بلافاصله اضافه می کند: «ما به هر یک از این دو، آگاهی و شایستگی داوری و علم بخشیدیم» (وَ كَلَّا أَتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا).

سپس به یکی دیگر از مواهب و افتخاراتی که خدا به داود(علیه السلام) داده اشاره کرده می فرماید: «ما کوه ها را مسخر ساختیم که همراه داود تسبیح می گفتند و همچنین پرندگان را» (وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ).

اینها در برابر قدرت ما چیز مهمی نیست «ما قادر بر انجام این کار بودیم» (وَ كُنَّا فَاعِلِينَ).

هم صدائی کوه ها و پرندگان با داود(علیه السلام)

در این که هم صدا شدن کوه ها و پرندگان با داود(علیه السلام) به چه صورت بوده، در میان مفسران گفتگو است:

۱ - گاه احتمال داده می شود: این صدای پر طنین، گیرا و جذاب داود(علیه السلام) بود که در کوه ها منعکس می شد و پرندگان را به سوی خود جذب می کرد.

۲ - گاه گفته اند: این تسبیح یک نوع تسبیح توأم با درک و شعور است که در باطن ذرات عالم وجود دارد؛ زیرا طبق این نظر تمامی موجودات جهان از یک نوع عقل و شعور برخوردارند، و هنگامی که صدای داود(علیه السلام) را به وقت مناجات و تسبیح می شنیدند با او هم صدا می شدند و غلغله تسبیح از آنها در هم می آمیخت.

۳ - بعضی گفته اند: منظور همان «تسبیح تکوینی» است که با زبان حال در همه موجودات جهان صورت می گیرد؛ چرا که هر موجودی نظامی دارد، نظامی بسیار دقیق و حساب شده، این نظام دقیق و حساب شده از خداوندی حکایت می کند که هم پاک و منزّه است، و هم دارای صفات کمال، بنابراین نظام

شگفت انگیز عالم هستی در هر گوشه ای «تسبیح» است و «حمد» (تسبیح، پاک شمردن از نقائص است، و حمد ستایش در برابر صفات کمال). (۱)

و اگر گفته شود: این تسبیح تکوینی، نه مخصوص کوه ها و پرندگان است و نه مخصوص داود (علیه السلام)، بلکه همیشه و در همه جا و از همه موجودات بانگ این تسبیح برمی خیزد. در پاسخ گفته اند: درست است که این تسبیح، عمومی است ولی همگان آن را درک نمی کنند، این روح بزرگ داود (علیه السلام) بود که در این حالت با درون و باطن عالم هستی همراز و هماهنگ می شد، و به خوبی احساس می کرد کوه ها و پرندگان با او هم صدا هستند و تسبیح گویان.

دلیل قاطعی برای تعیین هیچ یک از این تفاسیر نداریم، آنچه از ظاهر آیه می فهمیم آن است که کوه ها و پرندگان با داود (علیه السلام) هم صدا می شدند و خدا را تسبیح می گفتند، در عین حال تضادی میان این تفسیرهای سه گانه نیست و جمع میان آنها امکان پذیر است.

در آخرین آیه، به یکی دیگر از مواهبی که خدا به این پیامبر بزرگ داده اشاره کرده می گوید: «ما ساختن زره را به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگ هایتان حفظ کند آیا خدا را بر نعمت هایش شکر می کنید؟» (وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِنُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ). «لبوس» به طوری که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید هر گونه اسلحه دفاعی و تهاجمی مانند زره، شمشیر و نیزه را شامل می شود (۲) ولی قرائنی

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد ۱۲ تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۴۴ سوره «اسراء» مراجعه فرمائید.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

که در آیات قرآن است نشان می دهد: «لَبَّوْس» در اینجا به معنی زره می باشد که جنبه حفاظت در جنگ ها داشته است.

اما این که چگونه خداوند آهن را برای داود(علیه السلام) نرم کرد، و صنعت زره سازی را به او آموخت، شرح آن به خواست خدا ذیل آیات ۱۰ و ۱۱ سوره «سبا» خواهد آمد.

- ۸۱ وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ
- ۸۲ وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا ذُوْنَ ذَلِكِ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ

ترجمه:

- ۸۱ - و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم، که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم جریان می یافت؛ و ما از همه چیز آگاه بوده ایم.
- ۸۲ - گروهی از شیاطین (را نیز مسخر او قرار دادیم، که در دریا) برایش غواصی می کردند؛ و کارهائی غیر از این (نیز) برای او انجام می دادند؛ و ما آنها را (از سرکشی) حفظ می کردیم!

تفسیر:

بادهای در فرمان سلیمان

در این آیات به بخشی از مواهبی که خدا به یکی دیگر از پیامبران، یعنی سلیمان (علیه السلام) داده اشاره می کند، نخست می گوید: «ما بادهای شدید و طوفان را مسخر سلیمان ساختیم که تحت فرمان او به سوی سرزمینی که ما آن را مبارک کرده بودیم حرکت می کرد» (وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا). و اینکار، عجیب نیست؛ چرا که «ما به همه چیز آگاه بوده و هستیم» (وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ).

هم از اسرار عالم هستی، قوانین و نظامات حاکم بر آن آگاهیم، می دانیم چگونه آنها را می توان تحت فرمان آورد، و هم از نتیجه و سرانجام این کار، و به هر حال، همه چیز در برابر علم و قدرت ما خاضع و تسلیم است.

جمله «وَلِسُلَيْمَانَ...» عطف بر جمله «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجَبَالَ» می باشد یعنی قدرت ما چنان است که گاهی کوه ها را مسخر یکی از بندگان خود می سازیم تا همراه او تسبیح گویند، و گاه بادها را تحت فرمان یکی از بندگان خویش قرار می دهیم تا او را به هر جا ببرند.

واژه «عاصِفَه» به معنی تندباد، یا طوفان است، در حالی که از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می شود بادهای ملایم نیز به فرمان سلیمان بود، چنان که در سوره «ص» آیه ۳۶ می خوانیم: فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ: «ما باد را به فرمان او قرار دادیم که نرم و آهسته، هر جا که می خواست حرکت می کرد».

البته تصریح به «عاصِفَه» (تندباد) در اینجا ممکن است به عنوان بیان فرد مهم تر باشد، یعنی نه تنها بادهای ملایم بلکه طوفان های سخت نیز در فرمان او بودند؛ چرا که دومی عجیب تر و اعجاب انگیزتر است.

و نیز این بادها تنها در مسیر سرزمین مبارک (شام) که قرارگاه سلیمان بود در تسخیر او نبودند بلکه طبق آیه ۳۶ سوره «ص» به هر جا که می خواست حرکت می کردند. بنابراین تصریح به نام سرزمین مبارک، بیشتر به خاطر آن است که مرکز حکومت سلیمان را تشکیل می داد.

اما این که باد چگونه در اختیار او قرار داشت؟

با چه سرعتی حرکت می کرد؟

سلیمان و یارانش بر چه وسیله ای می نشستند و حرکت می کردند؟
به هنگام حرکت چه عاملی آنها را از سقوط و یا فشار هوا و مشکلات دیگر حفظ می کرد؟
و خلاصه این چه نیروی مرموزی بود که به او امکان یک چنین حرکت سریعی را در آن عصر
و زمان می داد؟(۱)

اینها مسائلی است که جزئیات آن بر ما روشن نیست، همین اندازه می دانیم: این یک موهبت
الهی و خارق عادت بود که در اختیار این پیامبر بزرگ گذارده شده بود، و ما از جزئیات آن
آگاه نیستیم، و چه بسیار است مسائلی که ما از وجود اجمالیش باخبریم، ولی از شرح و
تفصیلش بی خبر، معلومات ما در برابر مجهولاتمان همچون قطره ای در برابر اقیانوسی بزرگ
است، و یا همچون ذره غباری در برابر یک کوه عظیم.

بالاخره از نظر بینش یک انسان خداپرست و موحد، هیچ چیز در برابر قدرت خداوند مشکل و
غیر ممکن نیست، او بر همه چیز قادر و به همه چیز عالم است.

البته پیرامون این بخش از زندگی سلیمان، مانند بخش های دیگر زندگی شگفت انگیز او،
افسانه های دروغین، یا مشکوک بسیار نوشته اند که هرگز مورد قبول ما نیست، ما تنها به همان
مقدار که قرآن در اینجا بیان کرده اکتفا می کنیم.

ذکر این نکته نیز لازم است که: بعضی از نویسندگان اخیر، معتقدند: قرآن چیزی صریحاً درباره
حرکت سلیمان(علیه السلام) و بساط او به وسیله باد ندارد، بلکه تنها سخن از تسخیر باد برای
سلیمان(علیه السلام) به میان آورده، و ممکن است اشاره به

۱ - از آیه ۱۲ سوره «سبأ» (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ) اجمالاً برمی آید که
صبح گاهان به اندازه یک ماه و عصرگاهان نیز به اندازه یک ماه مسافت را می پیمودند (با
مقیاس حرکت های آن زمان).

استفاده سلیمان از نیروی باد در مسائل مربوط به زراعت، تلقیح گیاهان، تصفیه خرمن ها و حرکت کشتی ها بوده باشد، به خصوص که سرزمین سلیمان (شامات) از یکسو سرزمین زراعی بود، و از سوی دیگر، قسمت مهمی از آن در ساحل دریای «مدیترانه» قرار داشت و مورد بهره برداری برای کشتیرانی. (۱)

ولی این تفسیر با آیات سوره «سبأ» و «ص» و بعضی از روایات که در این زمینه وارد شده چندان سازگار نیست.

آیه بعد، یکی دیگر از مواهب انحصاری سلیمان (علیه السلام) را بازگو می کند، می فرماید: «ما بعضی از شیاطین را مسخر او قرار دادیم که برای او در دریاها غوص می کردند» (و جواهرات و مواد پرارزش بیرون می آوردند) و کارهایی غیر از این نیز برای او انجام می دادند (وَمِنْ الشَّيَاطِينِ مَنْ يُغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ).

«و ما آنها را از تمرّد و سرکشی در برابر فرمان او نگاه می داشتیم» (وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ). آنچه در آیه فوق، به عنوان شیاطین آمده، در آیات سوره «سبأ» به عنوان «جن» مطرح شده است (آیات ۱۲ و ۱۳ سبأ) و روشن است که این دو با هم منافات ندارد؛ زیرا می دانیم «شیاطین» نیز از تیره «جن» می باشند.

و همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم: جن نوعی از مخلوقات دارای عقل، شعور، استعداد و تکلیف است، که از نظر ما انسان ها ناپیدا است و به همین جهت، «جن» نامیده می شود و به طوری که از آیات سوره «جن» استفاده می شود آنها نیز مانند انسان ها دارای دو گروه اند مؤمنان صالح، و کافران سرکش، و ما

هیچ گونه دلیلی بر نفی چنین موجوداتی نداریم، و چون مخبر صادق (قرآن) از آن خبر داده، می پذیریم.

از آیات سوره «ص» و «سبأ» و همچنین آیه مورد بحث، به خوبی استفاده می شود این گروه از جن که مسخر سلیمان (علیه السلام) بودند افرادی باهوش، فعال، هنرمند و صنعتگر با مهارت های مختلف بودند.

و جمله: وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا ذُلِكَ: «کارهایی جز این برای او انجام دادند» اجمالی است از آنچه مشروحش در سوره «سبأ» آمده است: يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ: که نشان می دهد «محارب ها و معابد بسیار عالی و زیبا و وسائل زندگی مختلف از جمله دیگ ها و سینی های بسیار بزرگ و مانند آن برای او می ساختند» (۱) از پاره ای دیگر از آیات مربوط به سلیمان (علیه السلام) استفاده می شود: گروهی از شیاطین سرکش نیز وجود داشتند که او آنها را در بند کرده بود، (وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ). (۲) و شاید جمله «وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ» نیز اشاره به این باشد که ما آن گروه خدمتگزار سلیمان را از تمرّد و سرکشی باز می داشتیم.

شرح بیشتر در این زمینه را در تفسیر سوره «سبأ» و «ص» به خواست خدا مطالعه خواهید کرد. مجدداً یادآور می شویم: پیرامون زندگی سلیمان و لشکر او، افسانه های دروغین یا مشکوک فراوان است که هرگز نباید آنها را با آنچه در متن قرآن آمده، آمیخت تا برای بهانه جوین دستاویزی گردد.

۱ - سبأ، آیه ۱۳.

۲ - ص، آیه ۳۸.

۸۳ وَ اَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ اُنِّىْ مَسْنِىَ الضُّرُّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ
 ۸۴ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ اَتَيْنَاهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ
 رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِّلْعَابِدِيْنَ

ترجمه:

۸۳ - و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت): «بدحالی و مشکلات به من روی آورده؛ و تو مهربان ترین مهربانانی!»
 ۸۴ - ما دعای او را مستجاب کردیم؛ و ناراحتی هائی را که داشت برطرف ساختیم؛ و خاندانش را به او بازگرداندیم؛ و همانندشان را بر آنها افزودیم؛ تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای عبادت کنندگان باشد.

تفسیر:

ایوب (علیه السلام) را از گرداب مشکلات رهایی بخشیدیم
 دو آیه فوق، از یکی دیگر از پیامبران بزرگ خدا و سرگذشت آموزنده او سخن می گوید، او «ایوب» است و دهمین پیامبری است که در سوره «انبیاء» اشاره به گوشه ای از زندگانی او شده است.

«ایوب» سرگذشتی غم انگیز، و در عین حال پرشکوه و با ابهت دارد، صبر و شکیبائی او مخصوصاً در برابر حوادث ناگوار، عجیب بود، به گونه ای که «صبر ایوب» یک ضرب المثل قدیمی همیشگی شده.

ولی در آیات مورد بحث، مخصوصاً به مرحله نجات و پیروزی او بر مشکلات و به دست آوردن مواهب از دست رفته اشاره می کند، تا درسی باشد

برای همه مؤمنان در هر عصر و زمان که در کام مشکلات فرو می روند، به خصوص مؤمنان «مکه» که به هنگام نزول این آیات، سخت در محاصره دشمن بودند.

می فرماید: «به یاد آور ایوب را هنگامی که پروردگار خود را خواند و عرضه داشت: ناراحتی، درد، بیماری، مشکلات و گرفتاری به من روی آورده است، و تو ارحم الراحمین» (وَ اَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ اُنِّیْ مَسْنِیَ الضُّرِّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ).

«ضُرُّ» (بر وزن حر) به هر گونه بدی و ناراحتی که به روح و جان یا جسم انسان برسد، و همچنین به نقص عضو، از بین رفتن مال، مرگ عزیزان، پایمال شدن حیثیت، و مانند آن گفته می شود، و چنان که بعداً خواهیم گفت: ایوب گرفتار بسیاری از این ناراحتی ها شد.

ایوب (علیه السلام) همانند سایر پیامبران به هنگام دعا برای رفع این مشکلات طاقت فرسا نهایت ادب را در پیشگاه خدا به کار می برد، حتی تعبیری که بوی شکایت بدهد نمی کند، تنها می گوید: من گرفتار مشکلاتی شده ام و تو ارحم الراحمین هستی، حتی نمی گوید: مشکلم را برطرف فرما؛ زیرا می داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می داند.

آیه بعد، می گوید: «به دنبال این دعای ایوب، خواسته اش را اجابت کردیم و رنج و ناراحتی او را برطرف ساختیم» (فَاَسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ).

«و خانواده او را به او بازگرداندیم، و همانندشان را به آنها افزودیم» (وَ اَتَيْنَاهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ).

«تا رحمتی از ناحیه ما بر آنها باشد و هم یادآوری و تذکری برای عبادت

کنندگان پروردگار» (رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرًا لِلْعَابِدِينَ).

تا مسلمانان بدانند مشکلات هر قدر زیاد باشد و گرفتاری ها هر قدر فراوان، دشمنان هر قدر فشرده باشند، و نیروهایشان متراکم، باز با گوشه ای از لطف پروردگار همه اینها برطرف شدنی است، نه تنها زیان ها جبران می شود که گاهی خداوند به عنوان پاداش صابران با استقامت، همانند آنچه از دست رفته نیز بر آن می افزاید و این درسی است برای همه مسلمانان، مخصوصاً مسلمانانی که به هنگام نزول این آیات سخت در محاصره دشمن و انبوه مشکلات قرار داشتند.

نکته ها:

۱ - فشرده ای از داستان ایوب (علیه السلام)

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «کسی پرسید: بلائی که دامنگیر ایوب شد، برای چه بود؟»

امام صادق (علیه السلام) پاسخی فرمود که خلاصه اش چنین است: بلائی که بر ایوب وارد شد، به خاطر این نبود که کفران نعمتی کرده باشد، بلکه به عکس، به خاطر شکر نعمت بود، که ابلیس بر او حسد برد و به پیشگاه خدا عرضه داشت.

اگر او این همه شکر نعمت تو را به جا می آورد، به خاطر آن است که زندگی وسیع و مرفهی به او داده ای، و اگر مواهب مادی دنیا را از او بگیری هرگز شکر تو را به جا نخواهد آورد. مرا بر دنیای او مسلط کن تا معلوم شود مطلب همین است.

خداوند برای این که این ماجرا سندی برای همه رهروان راه حق باشد، به شیطان این اجازه را داد، او آمد، اموال و فرزندان ایوب (علیه السلام) را یکی پس از دیگری

از میان برداشت، ولی این حوادث دردناک نه تنها از شکر ایوب نکاست که شکر او افزون شد! شیطان از خدا خواست بر زراعت و گوسفندان او مسلط شود، این اجازه به او داده شد، و او تمامی آن زراعت را آتش زد و گوسفندان را از بین برد، باز هم حمد و شکر ایوب افزون شد. سرانجام شیطان از خدا خواست که بر بدن ایوب مسلط گردد و سبب بیماری شدید او شود، و این چنین شد، به طوری که از شدت بیماری و جراحت قادر به حرکت نبود، بی آن که کمترین خللی در عقل و درک او پیدا شود.

خلاصه، نعمت ها یکی بعد از دیگری از ایوب گرفته می شد، ولی به موازات آن مقام شکر او بالا می رفت.

تا این که جمعی از رهبان ها به دیدن او آمده گفتند: بگو ببینیم تو چه گناه بزرگی کرده ای که این چنین مبتلا شده ای؟ (و به این ترتیب شماتت این و آن آغاز شد، و این امر بر ایوب سخت گران آمد).

ایوب گفت: به عزت پروردگارم سوگند که من هیچ لقمه غذائی نخوردم مگر این که یتیم و ضعیفی بر سر سفره با من نشسته بود، و هیچ طاعت الهی پیش نیامد مگر این که سخت ترین برنامه آن را انتخاب نمودم.

در این هنگام بود که ایوب از عهده تمامی امتحانات در مقام شکیبائی و شکرگزاری برآمده بود، زبان به مناجات و دعا گشود، و حل مشکلات خود را با تعبیری بسیار مؤدبانه و خالی از هر گونه شکایت از خدا خواست (تعبیری که در آیات فوق گذشت، رَبُّ اُنِّی مَسْنِی الضُّرِّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ).

در این هنگام، درهای رحمت الهی گشوده شد، مشکلات به سرعت

برطرف گشت و نعمت های الهی افزون تر از آنچه بود به او رو آورد. (۱)

آری، مردان حق با دگرگون شدن نعمت ها، افکار و برنامه هایشان دگرگون نمی شود، آنها در آسایش و بلا، در حال آزادی و زندان، در سلامت و بیماری، در قدرت و ضعف، و خلاصه در همه حال، متوجه پروردگارند و نوسانات زندگی تغییری در آنها ایجاد نمی کند، روح آنها همچون اقیانوس کبیر است که طوفان ها، آرامش آن را برهم نمی زند.

همچنین آنها هرگز از انبوه حوادث تلخ مأیوس نمی شوند، می ایستند و استقامت می کنند، تا درهای رحمت الهی گشوده شود، آنها می دانند حوادث سخت آزمایش های الهی است که گاه برای بندگان خاصش فراهم می سازد تا آنها را آبدیده تر کند.

۲ - تفسیر جمله «آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُم مَّعَهُمْ»

معروف میان مفسرین این است: خداوند، فرزندان او را به حیات نخست بازگردانید، و علاوه بر آن، فرزندان دیگری نیز به او داد (در بعضی از روایات نیز می خوانیم: خداوند، هم فرزندانی را که در این ماجرا از بین رفته بودند به او مرحمت کرد و هم فرزندانی را که از قبل از بین رفته بودند به او برگرداند). (۲)

بعضی نیز احتمال داده اند: خداوند فرزندان تازه و نوه هایی به ایوب داد که جای خالی فرزندان از دست رفته اش را پر کردند.

۳ - در بعضی از روایات غیر معتبر، می خوانیم: بر اثر بیماری شدید بدن ایوب آن چنان عفونت یافته بود که مردم نمی توانستند به او نزدیک شوند، ولی

۱ - تفسیر «قمی» طبق نقل «المیزان».

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۴۴۸.

این معنی صریحاً در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده نفی شده است. دلیل عقل نیز بر همین معنی دلالت می کند؛ چرا که اگر پیامبر، حالت یا صفتی نفرت انگیز داشته باشد با برنامه رسالت او سازگار نیست، او باید چنان باشد که همه مردم بتوانند به خوبی با او تماس پیدا کنند و کلمات حق را بشنوند، پیامبر همیشه جاذبه دارد.

شرح بیشتر درباره داستان ایوب را در سوره «ص» آیات ۴۱ تا ۴۴ مطالعه خواهید فرمود.

۸۵ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ

۸۶ وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ

ترجمه:

۸۵ - و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را (به یاد آور) که همه از صابران بودند.

۸۶ - و ما آنان را در رحمت خود وارد ساختیم؛ چرا که آنها از صالحان بودند.

تفسیر:

اسماعیل و ادريس و ذالکفل (علیهم السلام)

به دنبال سرگذشت آموزنده «ایوب» و صبر و شکیباییش در برابر طوفان حوادث، در آیات مورد بحث، اشاره به مقام شکیبائی سه نفر دیگر از پیامبران الهی کرده، می گوید: «اسماعیل، ادريس و ذالکفل را به یاد آور که همه آنها از صابران و شکیبایان بودند» (وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ).

هر یک از آنها در طول عمر خود، در برابر دشمنان و یا مشکلات طاقت فرسای زندگی صبر و مقاومت به خرج دادند، و هرگز در برابر این حوادث، زانو نزدند و هر یک الگوئی بودند از استقامت و پایداری.

سپس نیل به بزرگ ترین موهبت الهی در برابر این صبر و استقامت را برای آنان چنین بیان می کند: «ما آنها را در رحمت خود داخل کردیم؛ چرا که آنها از صالحان بودند» (وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ).

جالب این که: نمی گوید ما رحمت خود را به آنها بخشیدیم، بلکه می گوید:

آنان را در رحمت خود داخل کردیم، گوئی با تمام جسم و جانشان غرق رحمت الهی شدند همان گونه که قبلاً غرق دریای مشکلات شده بودند.

ادریس و ذا الکفل؟

«ادریس» پیامبر بزرگ الهی - چنان که سابقاً هم گفته ایم - طبق نقل بسیاری از مفسران، جد پدر نوح بوده است، نام او در تورات، «اخنوخ» و در عربی، «ادریس» است که بعضی آن را از ماده «درس» می دانند؛ زیرا او نخستین کسی بود که به وسیله قلم، نویسندگی کرد، او علاوه بر مقام نبوت، به علم نجوم، حساب و هیئت، احاطه داشت، و می گویند او نخستین کسی است که طرز دوختن لباس را به انسان ها آموخت.

اما «ذا الکفل» مشهور این است که: از پیامبران بوده است (۱) هر چند بعضی معتقدند: او یکی از صالحان بود.

ظاهر آیات قرآن که او را در ردیف پیامبران بزرگ می شمرد، نیز این است که او از انبیاء است و بیشتر به نظر می رسد از پیامبران بنی اسرائیل بوده است. (۲)

در علت نام گذاری او به این نام با توجه به این که «کفل» (بر وزن فکر) هم به معنی نصیب و هم به معنی کفالت و عهده داری آمده است، احتمالات متعددی داده اند:

بعضی گفته اند: چون خداوند نصیب وافر از ثواب و رحمتش در برابر اعمال و عبادات فراوانی که انجام می داد به او مرحمت فرمود، ذا الکفل نامیده شد (یعنی صاحب بهره وافی).

۱ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - تفسیر «فی ظلال»، جلد ۵، صفحه ۵۵۶.

و بعضی گفته اند: چون تعهد کرده بود شبها را به عبادت برخیزد و روزها روزه بدارد، و هنگام قضاوت هرگز خشم نگیرد و تا آخر به وعده خود وفا کرد، «ذا الکفل» نامیده شد. بعضی نیز معتقدند: ذا الکفل لقب «الیاس» است، همان گونه که «اسرائیل» لقب «یعقوب»، و «مسیح» لقب «عیسی»، و «ذا النون» لقب «یونس» می باشد. (۱)

۱ - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث، و در تاریخ «کامل» نیز می خوانیم: ذا الکفل یکی از فرزندان ایوب بود و نام اصلیش «بشر» بوده و در سرزمین شام می زیست (کامل ابن اثیر، جلد ۱، صفحه ۱۳۶).

۸۷ وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
 ۸۸ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ

ترجمه:

۸۷ - و ذوالنون (یونس) را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین رفت؛ و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت؛ (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت)، در آن ظلمت ها (ی متراکم) صدا زد: «(خداوندا!) جز تو معبودی نیست؛ منزهی تو! من از ستمکاران بودم»!
 ۸۸ - ما دعای او را به اجابت رساندیم؛ و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم؛ و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم!

تفسیر:

نجات یونس (علیه السلام) از آن زندان وحشتناک
 این دو آیه، نیز گوشه ای از سرگذشت پیامبر بزرگ «یونس» را بیان می کند.
 نخست می گوید: «ذا النون را به یاد آر، هنگامی که بر قوم بت پرست و نافرمان خویش غضب کرد و از میان آنها رفت» (وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا).
 «نون» در لغت، به معنی ماهی عظیم، یا به تعبیر دیگر، نهنگ یا وال است بنابراین ذال نون یعنی صاحب نهنگ، و انتخاب این نام، برای «یونس» به خاطر ماجرائی است که بعداً به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد.
 به هر حال، «او گمان می کرد: ما زندگی را بر او تنگ نخواهیم کرد» (فَظَنَّ أَنْ

لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ). (۱)

او گمان می کرد، تمام رسالت خویش را در میان قوم نافرمانش انجام داده است و حتی ترک اولائی در این زمینه نکرده، و اکنون که آنها را به حال خود رها کرده، و بیرون می رود، چیزی بر او نیست، در حالی که اولی این بود بیش از این در میان آنها بماند، صبر و استقامت به خرج دهد و دندان بر جگر بفشارد، شاید بیدار شوند و به سوی خدا آیند.

سرانجام، به خاطر همین ترک اولی او را در فشار قرار دادیم، نهنگ عظیمی او را بلعید «و او در آن ظلمت های متمادی صدا زد خداوندا جز تو معبودی نیست» (فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ).

«خداوندا پاک و منزهی، من از ستمکاران بودم!» (سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ).
هم بر خویش ستم کردم و هم بر قوم خودم، می بایست بیش از این ناملایمات و شدائد و سختی ها را پذیرا می شدم، تن به همه شکنجه ها می دادم شاید آنها به راه آیند.

«سرانجام ما دعای او را اجابت کردیم و از غم و اندوه رهائش بخشیدیم» (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ).

آری، «این گونه ما مؤمنان را نجات می بخشیم» (وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ).
این یک برنامه اختصاصی برای «یونس» نبود بلکه، هر کدام از مؤمنان از تقصیر خویش، عذر به درگاه خدا آورد، و از ذات پاکش مدد و رحمت طلبد، ما

۱ - «نَقْدِرَ» از ماده «قدر» به معنی سخت گیری و تضییق است؛ چرا که انسان به هنگام سخت گیری کردن، هر چیزی را به قدر محدود در نظر می گیرد نه گسترده و بی حساب.

دعایش را مستجاب و اندوهش را برطرف خواهیم کرد.

نکته ها:

۱ - سرگذشت یونس (علیه السلام)

به خواست خدا مشروح آن در تفسیر سوره «صافات» خواهد آمد و خلاصه اش چنین است: او سال ها در میان قومش (در سرزمین نینوا در عراق) به دعوت و تبلیغ مشغول بود، ولی هر چه کوشش کرد، ارشادهایش در دل آنها مؤثر نیفتاد، خشمگین شد، آن محل را ترک کرد و به سوی دریا رفت، در آنجا بر کشتی سوار شد، در میان راه، دریا متلاطم گشت، چیزی نمانده بود که همه اهل کشتی غرق شوند.

ناخدای کشتی گفت: من فکر می کنم در میان شما بنده فراری وجود دارد، که باید به دریا افکنده شود (و یا گفت: کشتی زیاد سنگین است و باید یک نفر را به قید قرعه به دریا بیفکنیم) چند بار قرعه کشیدند، و در هر بار به نام یونس درآمد! او فهمید در این کار سری نهفته است و تسلیم حوادث شد.

هنگامی که او را به دریا افکندند، نهنگ عظیمی او را در کام خود فرو برد، و خدا او را به صورت اعجازآمیزی زنده نگه داشت.

سرانجام او متوجه شد، ترک اولائی انجام داده، به درگاه خدا روی آورد و به تقصیر خود اعتراف نمود، خدا نیز دعای او را استجابت فرمود و از آن تنگنا نجاتش داد. (۱)

ممکن است تصور شود، این ماجرا از نظر علمی امکان پذیر نیست ولی بدون شک، این امر یک امر خارق عادت است، نه یک محال عقلی، همانند زنده

۱ - تفسیر «فخر رازی» و «مجمع البیان» و «نور الثقلین»، ذیل آیه مورد بحث.

شدن مردگان که تنها خارق عادت محسوب می شود و محال نیست.
و به تعبیر دیگر، از طرق عادی انجام آن امکان پذیر نیست ولی با استمداد از قدرت بی پایان پروردگار مشکلی ندارد.

شرح بیشتر درباره این ماجرا را به خواست خدا در تفسیر سوره «صافات» خواهید خواند.

۲ - «ظلمات» در اینجا چه معنی دارد؟

ممکن است این تعبیر اشاره به ظلمت دریا و اعماق آب، و ظلمت شکم ماهی عظیم، و ظلمت شب، بوده باشد، و روایتی که از امام رضا (علیه السلام) نقل شده آن را تأیید می کند. (۱)

۳ - یونس (علیه السلام) چه ترک اولائی انجام داد؟

بدون شک، تعبیر «مُغَاضِباً» اشاره به خشم و غضب «یونس» نسبت به قوم بی ایمان است، و چنین خشم و ناراحتی در چنان شرائطی که پیامبر دلسوزی سال ها برای هدایت قوم گمراهی زحمت بکشد، اما به دعوت خیرخواهانه او هرگز پاسخ مثبت ندهند، کاملاً طبیعی بوده است.
از سوی دیگر، از آنجا که یونس می دانست: به زودی عذاب الهی آنها را فرا خواهد گرفت، ترک گفتن آن شهر و دیار گناهی نبوده، ولی برای پیامبر بزرگی همچون یونس، اولی این بود که: باز هم تا آخرین لحظه، لحظه ای که بعد از آن عذاب الهی فرا می رسد - آنها را ترک نگوید، به همین دلیل یونس، به خاطر این عجله، به عنوان یک ترک اولی، از ناحیه خداوند مورد مؤاخذه قرار گرفت.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۴۵۰.

این همان چیزی است که در داستان آدم (علیه السلام) نیز اشاره کرده ایم که گناه مطلق نیست، بلکه گناه نسبی، و یا به تعبیر دیگر مصداق «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» است. (۱)

۴ - درس سرنوشت ساز

جمله پر معنی «كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» نشان می دهد: آنچه بر سر یونس (علیه السلام) آمد از گرفتاری و نجات، یک حکم خصوصی نبود بلکه با حفظ سلسله مراتب، جنبه عمومی و همگانی دارد.

بسیاری از حوادث غم انگیز، و گرفتاری های سخت و مصیبت بار، مولود گناهان ما است، تازیانه هائی است برای بیدار شدن ارواح خفته، و یا کوره ای است، برای تصفیه فلز جان آدمی.

هر گاه انسان در این موقع، به همان سه نکته ای که «یونس» توجه کرد توجه پیدا کند، نجات و رهایی حتمی خواهد بود:

۱ - توجه به حقیقت توحید و این که هیچ معبود و هیچ تکیه گاهی جز «الله» نیست.

۲ - پاک شمردن و تنزیه خدا از هر عیب و نقص، ظلم و ستم، و هر گونه گمان سوء درباره ذات پاک او.

۳ - اعتراف به گناه و تقصیر خویش.

شاهد این سخن، حدیثی است که در «درّ المنثور» از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: «یکی از نام های خدا است که هر کس او را با آن نام بخواند به اجابت می رسد، و هر گاه با آن چیزی را طلب کند به او می دهد، دعای یونس

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۲۲ به بعد مراجعه فرمائید.

است.

شخصی عرض کرد: ای رسول خدا آیا او مخصوص یونس بود یا شامل جماعت مسلمانان نیز می شود؟

فرمود: هم مربوط به یونس بود و هم همه مؤمنان، هنگامی که خدا را به آن می خوانند، آیا گفتار خداوند را در قرآن نشنیده ای «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» این، دلیل بر آن است که هر کس چنین دعائی کند خداوند اجابت آن را تضمین فرموده است» (۱).

نیاز به تذکر ندارد که: منظور، تنها خواندن الفاظ نیست، بلکه پیاده شدن حقیقت آن در درون جان انسان است، یعنی همراه خواندن این الفاظ تمام وجود او با مفهوم آن هماهنگ گردد.

یادآوری این نکته نیز لازم است که مجازات های الهی بر دو گونه است:

یکی از آنها «عذاب استیصال» است، یعنی مجازات نهائی که برای نابودی افراد غیر قابل اصلاح، فرا می رسد که هیچ دعائی در آن موقع سودمند نیست؛ چرا که بعد از فرو نشستن طوفان بلا همان برنامه ها تکرار می شود.

دیگر مجازات های تنبیهی است که جنبه تربیتی دارد، در این موارد به محض این که مجازات اثر خود را بخشید، و طرف بیدار و متوجه شد بلافاصله از میان می رود.

و از اینجا روشن می شود: یکی از فلسفه های آفات، بلاها و حوادث ناگوار، همان بیدارسازی و تربیت است.

ماجرای «یونس» ضمناً به همه رهبران راه حق در محدوده های مختلف هشدار می دهد که: هرگز رسالت خود را پایان یافته تصور نکنند، و هر تلاش و

۱ - «در المثنور»، طبق نقل «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث.

کوششی را در این راه، کوچک بشمارند؛ چرا که مسئولیت شان بسیار سخت و سنگین است.

۸۹ وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ
 ۹۰ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَاصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا
 يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا
 خَاشِعِينَ

ترجمه:

۸۹ - و زکریا را (به یاد آور) در آن هنگام که پروردگارش را خواند (و عرض کرد): «پروردگار من! مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن)؛ و تو بهترین وارثانی!»
 ۹۰ - ما هم دعای او را پذیرفتیم، و یحیی را به او بخشیدیم؛ و همسرش را (که نازا بود) برایش آماده (بارداری) کردیم؛ چرا که آنان (خاندانی بودند که) همواره در کارهای خیر به سرعت اقدام می کردند؛ و در حال بیم و امید ما را می خواندند؛ و پیوسته برای ما (خاضع و) خاشع بودند.

تفسیر:

نجات زکریا (علیه السلام) از تنهایی
 در این دو آیه، گوشه ای از سرگذشت دو شخصیت دیگر از پیامبران بزرگ الهی «زکریا» و «یحیی» را بیان می کند.
 نخست می گوید: «زکریا را به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارش را خواند، و عرضه داشت: پروردگارا مرا تنها مگذار، و تو بهترین وارثان هستی» (وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ).

سال ها بر عمر «زکریا» گذشت، و برف پیری بر سرش نشست، اما هنوز فرزندی نداشت، و از سوی دیگر، همسری عقیم و نازا داشت.

او در آرزوی فرزندی بود که بتواند برنامه های الهی او را تعقیب کند، کارهای تبلیغی نیمه تمام نماند، و فرصت طلبان بعد از او بر معبد بنی اسرائیل، اموال و هدایای آن که باید صرف راه خدا می شد، پنجه نیفکنند.

در این هنگام، با تمام قلب به درگاه خدا روی آورده تقاضای فرزند صالح و برومندی کرد، و با دعائی که توأم با نهایت ادب بود خدا را خواند.

نخست از «رب» شروع کرد، همان پروردگاری که از نخستین لحظات زندگی لطفش شامل انسان می شود، سپس با تعبیر «لَا تَذَرْنِي» که از ماده «وذر» (بر وزن مرز) به معنی ترک کردن چیزی، به خاطر کمی و بی اعتنائی آمده، این حقیقت را بازگو کرد که اگر تنها بمانم، فراموش خواهم شد، نه من که برنامه های من نیز به دست فراموشی سپرده می شود، و سرانجام با جمله «وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» این حقیقت را بازگو کرد که: من می دانم این دنیا دار بقاء نیست، و نیز می دانم تو بهترین وارثانی، ولی از نظر عالم اسباب، دنبال کسی می گردم که هدفم را دنبال کند.

خداوند این دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت را اجابت کرد، و خواسته او را تحقق بخشید، آن چنان که می فرماید: «ما دعوت او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم» (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيٰى).

و برای رسیدن به این مقصود، «همسر نازای او را اصلاح و قادر به آوردن فرزند کردیم» (وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ).

سپس اشاره به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده چنین

می گوید: «آنها در انجام کارهای خیر، سرعت می کردند» (إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ).
«آنها به خاطر عشق به طاعت و وحشت از گناه، در همه حال ما را می خوانند» (وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا). (۱)

«آنها همواره در برابر ما خشوع داشتند» (خضوعی آمیخته با ادب و احترام و ترس آمیخته با احساس مسئولیت) (وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ).

ذکر این صفات سه گانه ممکن است اشاره به این باشد که آنها به هنگام رسیدن به نعمت، گرفتار غفلت ها و غرورهای که دامن افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان را به هنگام وصول به نعمت می گیرد نمی شدند، آنها در همه حال نیاز - مندان را فراموش نمی کردند، و در خیرات، سرعت داشتند، آنها در حال نیاز و بی نیازی، فقر و غنا، بیماری و سلامت، همواره متوجه خدا بودند، و بالاخره آنها به خاطر اقبال نعمت، گرفتار کبر و غرور نمی شدند، بلکه همواره خاشع و خاضع بودند.

۱ - «رَغَبًا» به معنی «رغبت» و میل و علاقه است و «رَهَبًا» به معنی ترس، تنفر و بیزاری است و در این که از نظر اعراب، چه محلی دارد، احتمالات متعددی است:
ممکن است حال باشد یا تمیز یا مفعول لاجله، یا مفعول مطلق و یا معنی ظرفیت داشته باشد
به معنی فِي حَالِ الرَّغْبَةِ وَ فِي حَالِ الرَّهْبَةِ، گر چه نتیجه این پنج احتمال با هم متفاوت است، ولی این تفاوت در جزئیات مفهوم آیه است نه در اساس و نتیجه آن.

۹۱ وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَ جَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا
آيَةً لِّلْعَالَمِينَ

ترجمه:

۹۱ - و به یاد آور زنی را که دامن خود را پاک نگه داشت؛ و ما از روح خود در او دمیدیم؛ و او و فرزندش (مسیح) را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم!

تفسیر:

مریم (علیه السلام) بانوی پاکدامن

در این آیه، به مقام «مریم»، عظمت و احترام او و فرزندش حضرت مسیح (علیه السلام) اشاره شده است.

ذکر «مریم» در ردیف بحث های مربوط به پیامبران بزرگ، یا به خاطر فرزند او حضرت «عیسی» است که تولدش از جهاتی شبیه به تولد «یحیی» از «زکریا» بود؛ زیرا هر دو بعد از یأس مادر متولد شدند که شرح آن را در ذیل آیات آغاز سوره «مریم» آوردیم. (۱)
و یا به خاطر آن است که روشن کند، عظمت مقام، ویژه مردان بزرگ نیست بلکه زنان بزرگی هم بوده اند که تاریخشان نشانه عظمتشان، الگو و اسوه ای برای زنان جهان بوده اند.
می گوید: «به خاطر بیاور مریم را که دامن خویش را از هر گونه آلودگی نگه داشت» (وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا).

۱ - به تفسیر آیات نخستین سوره «مریم» در همین جلد مراجعه شود.

«سپس ما از روح خود در او دمیدیم» (فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا).
 «و او و فرزندش مسیح را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم» (وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً
 لِلْعَالَمِينَ).

نکته ها:

۱ - «فَرَج» از نظر لغت در اصل، به معنی فاصله و شکاف می باشد، و به عنوان کنایه در عضو تناسلی به کار رفته است، اما از آنجا که در فارسی به کنائی بودن آن توجه نمی شود، گاهی این سؤال پیش می آید: چگونه این لفظ که صریح در آن عضو خاص انسان است در قرآن آمده؟! در حالی که توجه به کنایه بودن آن مشکل را حل می کند.

و به تعبیر روشن تر اگر بخواهیم معنی کنائی آن را در فارسی بیان کنیم، معادل جمله «أَخْصَنَتْ فَرْجَهَا» در فارسی این است «دامان خود را پاک نگاه داشت» آیا این تعبیر در فارسی زننده است؟

بلکه به عقیده بعضی، در لغت عرب الفاظی که صریح در عضو تناسلی باشد و یا صراحت در آمیزش جنسی داشته باشد، اصلاً وجود ندارد، هر چه هست جنبه کنایه دارد، مثلاً در مورد آمیزش جنسی الفاظی از قبیل «لمس کردن»، «پوشانیدن» (غشیان) (۲) به سراغ همسر رفتن (۳) در آیات مختلف به کار رفته که همه آنها جنبه کنائی دارد، ولی گاه، ترجمه کنندگان فارسی زبان، به معنی کنائی آنها بی توجه هستند، و به جای معادل این معانی کنائی، کلمات صریح فارسی می گذارند و این مایه تعجب و سؤال می شود.

۱ - بقره، آیه ۲۳۶.

۲ - اعراف، آیه ۱۸۹.

۳ - بقره، آیه ۲۲۲.

به هر حال، در تفسیر این گونه الفاظ که در قرآن وارد شده، حتماً باید به معنی اصلی و ریشه ای آنها توجه کرد تا جنبه کنائی بودنش، مشخص و هر گونه ابهام برطرف گردد. ذکر این نکته نیز لازم است که: ظاهر آیه فوق چنین می گوید: مریم دامن خویش را از هر گونه آلودگی به بی عفتی حفظ کرد.

ولی بعضی از مفسران این احتمال را در معنی آیه داده اند که او از هر گونه تماس با مردی (چه از حلال و چه از حرام) خودداری کرد(۱) همان گونه که در آیه ۲۰ سوره «مریم» می گوید: وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا: «هیچ گاه مردی با من تماس پیدا نکرده و من زن آلوده ای نبودم».

در حقیقت این مقدمه ای است برای اثبات تولد اعجازآمیز عیسی (علیه السلام) و آیه بودن او.

۲ - منظور از: رُوحِنَا: «روح ما» چنان که قبلاً نیز گفته ایم اشاره به یک روح با عظمت و متعالی است و به اصطلاح این گونه اضافه «اضافه تشریفیه» است که برای بیان عظمت چیزی آن را به خدا اضافه می کنیم، مانند: بیت الله: «خانه خدا» و شهر الله: «ماه خدا».

۳ - آیه فوق، می گوید: مریم و فرزندش را آیه و نشانه ای برای جهانیان قرار دادیم، نمی گوید دو آیه و نشانه، به خاطر این که آن چنان وجود مریم با فرزندش در این آیه بزرگ الهی آمیخته بودند، که از یکدیگر تفکیک ناپذیر محسوب می شدند، تولد فرزند بی پدر، همان اندازه اعجازآمیز است که باردار شدن

۱ - تفسیر «کبیر فخر رازی» و تفسیر «فی ظلال»، ذیل آیه مورد بحث.

زنی بدون شوهر، و نیز معجزات عیسی (علیه السلام) در طفولیت و بزرگی، یادآور خاطره مادر او است.

این امور، که هر کدام خارق عادت‌ی بود و بر خلاف اسباب عادی طبیعی، جملگی از این واقعیت حکایت می‌کند که در ماوراء سلسله اسباب، قدرتی است که هر گاه بخواهد می‌تواند روند آنها را دگرگون سازد.

و به هر حال، وضع مسیح (علیه السلام) و مادرش مریم (علیه السلام) در طول تاریخ بشر، بی‌نظیر بود، نه قبل و نه بعد از او چنین وضعی دیده نشده است. و شاید نکره آوردن آیه که دلیل بر عظمت است اشاره به همین معنی باشد.

۹۲ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ
 ۹۳ وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ
 ۹۴ فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ

ترجمه:

۹۲ - این (پیامبران بزرگ و پیروانشان) همه امت واحدی بودند؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس مرا پرستش کنید!
 ۹۳ - (گروهی از پیروان ناآگاه آنها) کار خود را به تفرقه در میان خود کشاندند؛ (ولی سرانجام) همگی به سوی ما باز می گردند!
 ۹۴ - و هر کس چیزی از اعمال شایسته به جا آورد، در حالی که ایمان داشته باشد، کوشش او ناسپاسی نخواهد شد؛ و ما تمام اعمال او را (برای پاداش) می نویسیم.

تفسیر:

امت واحد

از آنجا که در آیات گذشته، نام گروهی از پیامبران الهی و همچنین مریم آن بانوی نمونه و بخشی از سرگذشت آنها آمده، در آیات مورد بحث به عنوان یک جمع بندی و نتیجه گیری کلی چنین می گوید: «این پیامبران بزرگی که به آنها اشاره شد (و پیروان آنها) امت شما است، امت واحد» که در صورت طرفداری آنها از حق، لازم است به آنها اقتدا کنید (إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً).

برنامه آنها یکی، هدف و مقصد آنها نیز یکی بوده است، هر چند با اختلاف زمان و محیط، دارای ویژگی ها، روش ها و به اصطلاح تاکتیک های متفاوت بودند اما همه، در نهایت امر، در یک خط حرکت داشتند، همه آنها در خط توحید و مبارزه با شرک و دعوت مردم جهان به یگانگی و حق و عدالت، گام برمی داشتند.

این یگانگی و وحدت برنامه ها و هدف، به خاطر آن بوده که همه از یک مبدأ سرچشمه می گرفته، از اراده خداوند واحد یکتا، و لذا بلافاصله می گوید: «و من پروردگار همه شما هستم، تنها مرا پرستش کنید» (وَ أَنَا رَبُّكُمُ فَاعْبُدُونِ).

در واقع توحید عقیدتی و عملی انبیاء، از توحید منبع وحی سرچشمه می گیرد و این سخن، شبیه گفتاری است که علی (علیه السلام) در وصیتش به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) دارد: وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَ صِفَاتِهِ:

«پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت رسولان او نیز به سوی تو می آمدند، آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی».(۱)

«امت» چنان که «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: به معنی هر گروه و جمعیتی است که جهت مشترکی آنها را به هم پیوند دهد: اشتراک در دین و آئین، و یا زمان و عصر واحد، یا مکان معین، خواه این وحدت، اختیاری بوده باشد و یا بدون اختیار.

بعضی از مفسران، «امت واحده» را در اینجا به معنی «دین واحد» گرفته - اند، ولی همان گونه که گفتیم: این تفسیر با ریشه لغوی «امت»، سازگار نیست.

بعضی دیگر نیز گفته اند: منظور از «امت» در این آیه، همه انسان ها در تمام

قرون و اعصارند، یعنی ای انسان ها همه شما یک امتید، پروردگار شما یکی است و مقصد نهائی همه شما یک مقصد است.

این تفسیر هر چند مناسب تر از تفسیر گذشته می باشد ولی با توجه به پیوند این آیه، با آیات قبل، مناسب به نظر نمی رسد، مناسب تر از همه، این است که این جمله اشاره به انبیاء و پیامبرانی بوده باشد که شرح حالشان در آیات گذشته آمده است.

در آیه بعد، اشاره به انحراف گروه عظیمی از مردم از این اصل واحد توحیدی کرده چنین می گوید: «آنها کار خود را در میان خود به تفرقه و تجزیه کشاندند» (وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ). کارشان به جائی رسید که در برابر هم ایستادند، و هر گروه، گروه دیگری را لعن و نفرین می کرد و از او براءت و بیزاری می جست، به این نیز قناعت نکردند بر روی همدیگر اسلحه کشیدند و خون های زیادی را ریختند، و این بود نتیجه انحراف از اصل اساسی توحید و آئین یگانه حق.

جمله «تَقَطَّعُوا» که از ماده «قطع» می باشد به معنی جدا کردن قطعه هائی از یک موضوع به هم پیوسته است، و با توجه به این که از باب «تفعّل» آمده که به معنی پذیرش می آید، مفهوم جمله این چنین می شود: آنها در برابر عوامل تفرقه و نفاق تسلیم شدند، جدائی و بیگانگی از یکدیگر را پذیرا گشتند، به یکپارچگی فطری و توحیدی خود پایان دادند و در نتیجه گرفتار آن همه شکست، ناکامی و بدبختی شدند.

و در آخر آیه اضافه می کند: «اما همه آنها سرانجام به سوی ما باز می گردند» (كُلُّ إِلَيْنَا راجعون).

این اختلاف که جنبه عارضی دارد، برچیده می شود و باز در قیامت همگی به سوی وحدت می روند، در آیات مختلف قرآن، روی این مسأله، زیاد تأکید شده که یکی از ویژگی های رستاخیز برچیده شدن اختلافات و سوق به وحدت است:

در آیه ۴۸ سوره «مائده» می خوانیم: **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ**: «بازگشت همه شما به سوی خدا است و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید آگاه می سازد».

این مضمون در آیات متعددی از قرآن مجید به چشم می خورد. (۱)

و به این ترتیب آفرینش انسان ها از «وحدت» آغاز می شود و به «وحدت» باز می گردد.

در آخرین آیه مورد بحث، نتیجه هماهنگی با «امت واحده» در طریق پرستش پروردگار، و یا انحراف از آن و پیمودن راه تفرقه را چنین بیان می فرماید: «هر کس چیزی از اعمال صالح را انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد، تلاش و کوشش او مورد ناسپاسی قرار نخواهد گرفت» (**فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ**).
و برای تأکید بیشتر، اضافه می کند: «و ما اعمال صالح او را قطعاً خواهیم نوشت» (**وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ**).

قابل توجه این که: در این آیه، همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ایمان و عمل صالح به عنوان دو رکن اساسی، برای نجات انسان ها ذکر شده، ولی با اضافه کردن کلمه «من» که برای «تبعیض» است این مطلب را بر آن می افزاید که

۱ - آل عمران - ۵۵، انعام - ۱۶۴، نحل - ۹۲، حج - ۶۹ و...

انجام تمام اعمال صالح نیز شرط نیست، حتی اگر افراد با ایمان، بخشی از اعمال صالح را انجام دهند، باز اهل نجات و سعادتند. در هر حال این آیه، همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، شرط قبولی اعمال صالح را ایمان می‌شمرد.

ذکر جمله «لَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ» در مقام بیان پاداش این گونه افراد، تعبیری است توأم با نهایت لطف، محبت و بزرگواری؛ چرا که خداوند در اینجا در مقام تشکر و سپاسگزاری از بندگانش بر می‌آید، و از سعی و تلاش آنها تشکر می‌کند این تعبیر شبیه تعبیری است که در آیه ۱۹ سوره «اسراء» آمده است: «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا: «کسی که سرای آخرت را بخواهد و تلاش و کوشش خود را در این راه به خرج دهد در حالی که ایمان داشته باشد، از کوشش او تشکر می‌شود».

۹۵ وَ حَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ
 ۹۶ حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ
 ۹۷ وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا
 وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ

ترجمه:

۹۵ - و حرام است بر شهرها و آبادی هائی که (بر اثر گناه) نابودشان کردیم (که به دنیا باز گردند؛) آنها هرگز باز نخواهند گشت!
 ۹۶ - تا آن زمان که «یأجوج» و «مأجوج» گشوده شوند؛ و آنها از هر محل مرتفعی به سرعت عبور می کنند.
 ۹۷ - و وعده حق (قیامت) نزدیک می شود؛ در آن هنگام چشم های کافران از وحشت از حرکت باز می ماند؛ (می گویند:) ای وای بر ما که از این (جریان) در غفلت بودیم؛ بلکه ما ستمکار بودیم!

تفسیر:

کافران در آستانه رستاخیز
 در آخرین آیات بحث گذشته، سخن از «مؤمنان نیکوکار و صالح العمل» بود، و در نخستین آیه مورد بحث، به افرادی اشاره می کند که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، آنها که تا آخرین نفس به ضلالت و فساد ادامه می دهند.
 می فرماید: «و حرام است بر شهرهائی که آنها را به جرم گناهانشان نابود کردیم به دنیا بازگردند آنها هرگز باز نخواهند گشت» (و حَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا

أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (۱)

در حقیقت آنها کسانی هستند که بعد از مشاهده عذاب الهی، یا بعد از نابودی و رفتن به جهان برزخ، پرده های غرور و غفلت از برابر دیدگانیشان کنار می رود آرزو می کنند، ای کاش برای جبران این همه خطاها بار دیگر به دنیا بازمی گشتند ولی قرآن با صراحت می گوید: بازگشت آنها به کلی حرام یعنی ممنوع است، و راهی برای جبران باقی نمانده است.

این شبیه همان است که در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره «مؤمنون» می خوانیم: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا...:

«این وضع آنها ادامه می یابد تا یکی از آنان مرگشان فرا رسد، می گوید: پروردگارا مرا به دنیا بازگردانید، تا اعمال صالحی را که ترک گفتم، انجام دهم...».

در تفسیر این آیه، بیانات دیگری نیز ذکر شده است که در ذیل صفحه، به بعضی از آنها اشاره می شود. (۲)

۱ - مطابق این تفسیر، «حرام» خبر برای مبتدای محذوف است، و جمله «أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» دلیل بر آن می باشد، و در تقدیر چنین بوده: «حرام علی أهل قریئہ أہلکناہا ان یرجعوا الی الدنیا، أَنَّهُمْ لَا یرجعون».

۲ - بعضی «حرام» را در اینجا به معنی «واجب» گرفته اند! گفته اند: در لغت عرب گاه به این معنی آمده است و کلمه «لا» زائده می باشد، مفهوم آیه چنین می شود که بازگشت آنها در آخرت واجب است.

بعضی دیگر گفته اند: «حرام» به همان معنی حرام است ولی «لا» زائده است یعنی: بازگشت آنها به این جهان حرام می باشد.

بعضی دیگر نیز آیه را به معنی عدم بازگشت به سوی خدا و توبه گرفته اند (تفسیر مجمع البیان و فخر رازی، ذیل آیه مورد بحث).

بعضی دیگر نیز گفته اند: آیه از قبیل نفی در نفی است و می گوید محال است که آنها در قیامت بازگشت نکنند، یعنی بازگشت می کنند (تفسیر منهج الصادقین، ذیل آیه مورد بحث) ولی آنچه در متن آوردیم از همه مناسب تر به نظر می رسد.

برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب «اعراب القرآن الکریم و بیانہ» نوشته «محمی الدین الدرویش»، جلد ۶، صفحه ۳۶۱ مراجعه فرمائید.

به هر حال، این بی خبران دائماً در غرور و غفلتند، و این بدبختی تا پایان جهان همچنان ادامه دارد.

چنان که قرآن می فرماید:

«این تا زمانی ادامه دارد که راه بر یاجوج و ماجوج گشوده شود و آنها در سراسر زمین پخش شوند، و از هر بلندی و ارتفاعی با سرعت بگذرند» (حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَاجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ).

درباره «یاجوج» و «ماجوج» و این که آنها کدام طائفه بودند؟ و در کجا زندگی داشتند؟ و سرانجام چه می کنند، و چه خواهند شد؟ در ذیل آیات ۹۴ به بعد سوره «کهف» بحث کرده ایم، و همچنین در مورد سدی که «ذوالقرنین» برای جلوگیری از نفوذ آنها در یک تنگه کوهستانی ساخت مشروحاً بحث شد.

آیا منظور از گشوده شدن راه این دو طایفه، شکسته شدن سد آنها و نفوذشان از این طریق، در مناطق دیگر جهان است؟

و یا منظور نفوذ آنها به طور کلی در کره زمین از هر سو و هر ناحیه می باشد؟ آیه فوق صریحاً در این باره سخن نگفته، تنها از انتشار و پراکندگی آنها در کره زمین به عنوان یک نشانه پایان جهان و مقدمه رستاخیز و قیامت یاد کرده است.

و بلافاصله می گوید: «در این هنگام وعده حق خداوند نزدیک می شود» (وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ).

«و آن چنان وحشتی سراسر وجود کافران را فرا می گیرد که چشمهایشان از حرکت باز می ایستد و خیره خیره به آن صحنه نگاه می کنند» (فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا). در این هنگام پرده های غرور و غفلت از برابر دیدگانشان کنار می رود و

فریادشان بلند می شود «ای وای بر ما، ما از این صحنه در غفلت بودیم» (یا وَیَلْنَا قَدْ کُنَّا فِی غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا).

و چون نمی توانند با این عذر، گناه خویش را بپوشانند و خود را تبرئه کنند با صراحت می گویند: «نه، ما ظالم و ستمگر بودیم!» (بَلْ کُنَّا ظَالِمِینَ).

اصولاً چگونه ممکن است با وجود این همه پیامبران الهی و کتب آسمانی و این همه حوادث تکان دهنده، و همچنین درس های عبرتی که روزگار به آنها می دهد در غفلت باشند، آنچه از آنها سر زده، تقصیر است و ظلم بر خویشان و دیگران.

معنی چند لغت:

«حَدَب» (بر وزن ادب) به معنی بلندی هائی است که میان پستی ها قرار گرفته و گاهی به برآمدگی پشت انسان نیز حدب گفته می شود.

«یَنْسِلُون» از ماده «نسل» (بر وزن فضول) به معنی خروج با سرعت است.

این که در مورد یأجوج و مأجوج می گوید: آنها از هر بلندی به سرعت می گذرند و خارج می شوند، اشاره به نفوذ فوق العاده آنها در کره زمین است.

«شَاخِصَه» از ماده «شخوص» (بر وزن خلوص) در اصل، به معنی خارج شدن از منزل، یا خارج شدن از شهری به شهر دیگر است، و از آنجا که به هنگام تعجب و خیره شدن چشم، گوئی می خواهد چشم انسان بیرون بیاید، به این حالت نیز، شخوص گفته شده است، این حالتی است که در محشر به گنه کاران دست می دهد، آن چنان خیره می شوند که گوئی چشم هایشان می خواهد از حدقه بیرون بیاید.

- ۹۸ إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ
 ۹۹ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلَ اللَّهِ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ
 ۱۰۰ لَهُمْ فِيهَا زُفَيْرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ
 ۱۰۱ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ
 ۱۰۲ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ
 ۱۰۳ لَا يَخْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

ترجمه:

- ۹۸ - شما و آنچه غیر خدا می پرستید، هیزم جهنم خواهید بود؛ و همگی در آن وارد می شوید.
 ۹۹ - اگر اینها خدایانی بودند، هرگز وارد آن نمی شدند! در حالی که همگی در آن جاودانه خواهند بود.
 ۱۰۰ - برای آنان در آن (دوزخ) ناله های دردناکی است و چیزی نمی شنوند.
 ۱۰۱ - (اما) کسانی که از قبل، وعده نیک از سوی ما به آنها داده شده (مؤمنان صالح) از آن دور نگاهداشته می شوند.
 ۱۰۲ - آنها صدای آتش دوزخ را نمی شنوند؛ و در آنچه دلشان بخواهد، جاودانه متنعم هستند.
 ۱۰۳ - وحشت بزرگ، آنها را اندوهگین نمی کند؛ و فرشتگان به استقبالشان می آیند، (و می گویند): این همان روزی است که به شما وعده داده می شد!

تفسیر:

هیزم جهنم!

در تعقیب آیات گذشته، که از سرنوشت مشرکان ستمگر بحث می کرد، در این آیات روی سخن را به آنها کرده، آینده آنها و معبودهایشان را چنین ترسیم می کند: «شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید آتشگیره جهنمید!» (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ). «حَصَب» در اصل به معنی پرتاب کردن چیزی در آتش است - مخصوصاً قطعات هیزم که در تنور پرتاب می کنند -

بعضی گفته اند: «حطب» (بر وزن سبب) که به معنی هیزم می باشد در لغات مختلف عرب، تلفظ های متفاوتی دارد، بعضی از قبائل آن را «حصب» و بعضی دیگر «خضب» می نامند و از آنجا که قرآن برای جمع بین قبائل و طوائف و دل ها بوده، گاه لغات مختلف آنها را به کار می گیرد، تا از این راه، جمع قلوب شود، از جمله همین کلمه «حَصَب» است که تلفظی است از قبائل اهل «یمن» در واژه «حطب». (۱)

به هر حال آیه فوق، به مشرکان می گوید: آتشگیره جهنم و هیزمی که شعله های آن را تشکیل می دهد، خود شما و خدایان ساختگی شما است، و همچون قطعه های هیزم بی ارزش، یکی پس از دیگری در جهنم پرتاب می شوید!

آنگاه اضافه می کند: «شما وارد بر آن می شوید» (أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ).

این جمله یا به عنوان تأکید مطلب گذشته است، و یا اشاره به نکته جدیدی است، و آن این که: اول بت ها را در آتش می افکنند، سپس شما بر آنها وارد می شوید، گوئی خدایانتان با آتشی که از وجودشان برمی خیزد از شما پذیرائی

می کنند. (۱)

اگر سؤال شود: انداختن بت ها در جهنم چه فلسفه ای دارد، در پاسخ باید گفت: این خود یک نوع عذاب و مجازات است برای بت پرستان که ببینند در آتشی که از بت هایشان زبانه می کشد می سوزند، از این گذشته تحقیری است برای افکار آنها که به چنین موجودات بی ارزشی پناه می بردند.

البته این در صورتی است که «ما تَعْبُدُونَ» به معنی معبودهای بی جان و بت های سنگی و چوبی باشد (همان گونه که از کلمه «ما» استفاده می شود، زیرا «ما» غالباً برای موجود غیر عاقل است).

ولی اگر مفهوم آن را عام بگیریم و شامل شیاطینی که معبود واقع شدند، بشود نکته ورود این معبودها در جهنم کاملاً واضح است؛ چرا که خود شریک جرم اند.

سپس به عنوان نتیجه گیری کلی می فرماید: «اگر این بت ها، خدایانی بودند، هرگز وارد آتش دوزخ نمی شدند» (لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوا).

ولی بدانید نه تنها وارد دوزخ می شوند، که «جاودانه در آن خواهند بود» (وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ). و این جالب است که: این بت پرستان، جاودانه گرفتار خدایان خود باشند، همان خدایانی که همیشه آنها را پرستش می کردند و سپر بلاها می شمردند و حل مشکلاتشان را از آنها می خواستند!

برای توضیح بیشتر پیرامون وضع دردناک، این «عابدان گمراه»، در برابر آن

۱ - توجه داشته باشید در صورت اول «لام» «لها» به معنی «إلی» است و ضمیر «ها» به جهنم برمی گردد و در تفسیر دوم، «لام» به معنی «إلی» می باشد ولی ضمیر به بت ها باز می گردد.

«معبودان بی ارزش»، می گوید: «آنها در دوزخ، فریادها و ناله های دردناک دارند» (لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ).

«زَفِير» در اصل، به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توأم باشد. و بعضی گفته اند: فریاد نفرت انگیز الاغ در آغاز، «زَفیر» و در پایانش «شهیق» نامیده می شود، و در اینجا اشاره به فریاد و ناله ای است که از غم و اندوه برمی خیزد. (۱) این احتمال نیز وجود دارد که: این زَفیر و ناله غم انگیز، تنها مربوط به عابدان نباشد، بلکه شیاطینی که معبودشان بودند نیز در این امر با آنها شریکند. جمله بعد، یکی دیگر از مجازات های دردناک آنها را بازگو می کند و آن این که «آنها در دوزخ چیزی نمی شنوند» (وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ).

این جمله، ممکن است اشاره به این باشد: آنها سخنی که مایه سرور و خوشحالیشان باشد مطلقاً نمی شنوند، و تنها مستمع ناله های جانکاه دوزخیان، و فریادهای فرشتگان عذاب هستند.

بعضی گفته اند: منظور این است که اینها را در تابوت های آتشین می گذارند، آن چنان که مطلقاً صدای هیچ کس را نمی شنوند، گوئی تنها آنها در عذابند، و این خود مایه مجازات بیشتری است؛ چرا که اگر انسان، گروهی را هم زندان خود ببیند مایه تسلی خاطر او است که: اَلْبَلَاءُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ: «بلا چو عام بود دلکش است و مستحسن»!

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد نهم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۴۸، ذیل آیه ۱۰۶ سوره «هود» مراجعه فرمائید.

آیه بعد، حالات مؤمنان راستین و مردان و زنان با ایمان را بازگو می کند تا در مقایسه با یکدیگر وضع هر دو مشخص تر شود.

نخست می گوید: «کسانی که به خاطر ایمان و اعمال صالحشان وعده نیک به آنها از قبل داده ایم، از این آتش هولناک و وحشتناک دورند» (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ).

اشاره به این که ما به تمام وعده هائی که به مؤمنان در این جهان داده ایم وفا خواهیم کرد، که یکی از آنها دور شدن از آتش دوزخ است.

گر چه ظاهر این جمله این است که: تمام مؤمنان راستین را شامل می شود ولی بعضی احتمال داده اند: اشاره به معبودانی همچون حضرت مسیح (علیه السلام) و مریم است که بدون خواست آنها به وسیله گروهی عبادت شدند، و از آنجا که آیات سابق می گفت: شما و خدایانتان وارد دوزخ می شوید، و این تعبیر ممکن بود شامل امثال حضرت مسیح (علیه السلام) نیز شود، قرآن بلافاصله این جمله را به صورت یک استثناء بیان می کند که این گروه، هرگز وارد دوزخ نخواهند شد.

بعضی از مفسران شأن نزولی در مورد این آیه ذکر کرده اند که نشان می دهد: بعضی همین سؤال را از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) کردند و آیه در پاسخ آنها نازل گردیده است. ولی با این حال مانعی ندارد که آیه فوق، هم پاسخی برای این سؤال باشد و هم یک حکم عمومی، نسبت به همه مؤمنان راستین.

در آخرین آیات مورد بحث، چهار نعمت بزرگ الهی را که شامل حال این گروه سعادتمند است برمی شمرد:

نخست این که: «آنها صدای آتش را نمی شنوند» (لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا).

«حَسِيس» چنان که ارباب لغت گفته اند، به معنی صدای محسوس است، و به معنی خود حرکت یا صدائی که از حرکت برمی خیزد نیز آمده است، آتش دوزخ که دائماً در آتشگیره هایش مشغول پیشروی است، دارای صدای مخصوصی است، این صدا از دو جهت وحشتناک است، از نظر این که صدای آتش است و از نظر این که صدای پیشروی است.

مؤمنان راستین چون از جهنم دورند، هرگز این صداها و وحشتناک به گوششان نمی خورد. دیگر این که: «آنها در آنچه بخواهند و مایل باشند به طور جاودان متنعم اند» (وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ).

یعنی آنجا محدودیت این جهان را ندارد که انسان آرزوی بسیاری از نعمت ها را بکند و به آن دسترسی نداشته باشد، هر نعمت مادی و معنوی که بخواهد بدون استثناء در دسترس او است، آن هم نه یک روز و دو روز که در یک عمر جاویدان!

سوم این که: «فزع اکبر آنها را غمگین نمی کند» (لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ). «فزع اکبر» (وحشت بزرگ) را بعضی اشاره به وحشت های روز قیامت دانسته اند که از هر وحشتی بزرگتر است، و بعضی اشاره به «نفخه صور» و دگرگونی های پایان این جهان و تزلزل عجیبی که در ارکان این عالم می افتد آن چنان که در آیه ۸۷ سوره «نمل» آمده است. ولی از آنجا که وحشت روز رستاخیز مسلماً از آن هم مهم تر است، تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

بالاخره آخرین لطف خدا درباره کسانی که در این آیات به آنها اشاره شده

این است که: «فرشتگان رحمت به استقبال آنها می شتابند و به آنها تبریک و شادباش می گویند و بشارت می دهند این همان روزی است که به شما وعده داده می شد» (وَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ).

در «نهج البلاغه» می خوانیم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِيرَانِ اللَّهِ فِي دَارِهِ، رَافِقَ بِهِمْ رُسُلُهُ، وَ أَزَارَهُمْ مَلَائِكَتُهُ، وَ أَكْرَمَ أَسْمَاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِيسَ نَارٍ أَبَدًا:

«به اعمال نیک مبادرت ورزید تا با همسایگان خدا در سرای او باشید، در جائی که پیامبران را رفیق آنها قرار داده، و فرشتگان را به زیارتشان می فرستد، خدا آن چنان این گروه را گرامی داشته که حتی گوش هایشان صدای آتش دوزخ را نمی شنود».(۱)

۱۰۴ یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ
وَعَدًا عَلَيْنَا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ

ترجمه:

۱۰۴ - در آن روز که آسمان را چون طوماری در هم می پیچیم، (سپس) همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می گردانیم؛ این وعده ای است بر ما، و قطعاً آن را انجام خواهیم داد.

تفسیر:

آن روز که آسمان ها درهم پیچیده می شود در آخرین آیه بحث گذشته خواندیم، مؤمنان راستین از فزع اکبر «وحشت بزرگ» غمگین نمی شوند، آیه مورد بحث، توصیفی از آن روز وحشت بزرگ است، و در حقیقت علت عظمت این وحشت را مجسم می سازد، می گوید: «این امر، روزی تحقق می یابد که ما آسمان را درهم می پیچیم همان گونه که طومار نامه ها درهم پیچیده می شود!» (يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِ لِلْكِتَابِ). (۱)

در زمان های گذشته برای نوشتن نامه ها و همچنین کتاب ها، از اوراق طومار مانند استفاده می کردند، این طومارها را قبل از نوشتن به هم می پیچیدند و

۱ - «سجل» (بر وزن سطل) به معنی دلو بزرگ است، و «سَجِلَّ» (با کسر سین و جیم و تشدید لام) به معنی قطعه سنگ هائی است که روی آن می نوشتند، سپس به تمام اوراقی که مطالب را روی آن می نگارند، گفته شده است (مفردات راغب و قاموس).

باید توجه داشت: در ترکیب جمله «كَطَيِّ السَّجِلِ لِلْكِتَابِ» احتمالاتی داده شده است اما مناسب تر از همه آن است که «طَيَّ» که مصدر است به «سَجِلَّ» که مفعول آن است اضافه شده و «لام» در «لِلْكِتَابِ» برای اضافه است یا برای بیان علت (دقت کنید).

شخص کاتب تدریجاً آن را از یک طرف می‌گشود، و مطالب مورد نظر را روی آن می‌نوشت و بعد از پایان کتابت نیز آن را می‌پیچیدند و کنار می‌گذاشتند و لذا هم نامه‌ها و هم کتاب هایشان شکل طومار داشت این طومار، «سجل» نامیده می‌شد که برای کتابت از آن استفاده شده بود.

در این آیه تشبیه لطیفی نسبت به درنوردیدن طومار عالم هستی در پایان دنیا شده است، در حال حاضر این طومار گشوده است و تمام نقوش و خطوط آن خوانده می‌شود و هر یک در جایی قرار دارد، اما هنگامی که فرمان رستاخیز فرا رسد، این طومار عظیم با تمام خطوط و نقوشش، در هم پیچیده خواهد شد.

البته پیچیدن جهان، به معنی فنا و نابودی آن نیست چنان که بعضی پنداشته‌اند بلکه، به معنی درهم کوبیده شدن و جمع و جور شدن آن است.

به تعبیر دیگر شکل جهان به هم می‌خورد، اما مواد آن نابود نمی‌شود، این حقیقتی است که از تعبیرات مختلف در آیات معاد (مخصوصاً بازگشت انسان از استخوان پوسیده و از قبرها) به خوبی مشاهده می‌شود.

سپس اضافه می‌کند: «همان گونه که ما در آغاز آن را ایجاد کردیم باز هم برمی‌گردانیم» و این کار مشکل و سختی در برابر قدرت عظیم ما نیست (کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ).

در حقیقت این تعبیر شبیه تعبیری است که در آیه ۲۹ سوره «اعراف» آمده است: کَمَا بَدَأْنَاهُم تَعْوَدُونَ: «همان گونه که شما را در آغاز ایجاد کرد، باز می‌گردید».

و یا همانند: وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ: «او کسی است که آفرینش را ایجاد کرد سپس آن را باز می‌گرداند و این بر او آسان‌تر

است» (۱) - (۲)

اما این که بعضی از مفسران احتمال داده اند: منظور از این بازگشت، بازگشت به فناء و نیستی، یا به هم پیچیدگی همچون آغاز آفرینش است، بسیار بعید به نظر می رسد. و در پایان آیه، می فرماید: «این وعده ای است که ما داده ایم و قطعاً آن را انجام خواهیم داد» (وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ) (۳) - (۴)

از بعضی روایات استفاده می شود: منظور از بازگشت خلق به صورت اول آن است که انسان ها بار دیگر پا برهنه و عریان - آن گونه که در آغاز آفرینش بودند - بازمی گردند، ولی بدون شک، منظور این نیست که مفهوم آیه منحصر در این معنی باشد، بلکه این یکی از چهره های بازگشت آفرینش به صورت نخست است (۵)

۱ - روم، آیه ۲۷.

۲ - البته همان گونه که در گذشته نیز اشاره کرده ایم، در مورد قدرت بی پایان خداوند مشکل و آسان وجود ندارد، بلکه همه کاملاً یکسان است، بنابراین تعبیری که در آیه فوق به کار رفته است در واقع از دیدگاه انسان ها است (دقت کنید).

۳ - «وَعْدًا» مفعول فعل «وَعَدْنَا» است که در تقدیر می باشد.

۴ - این جمله در واقع چند گونه تأکید در بر دارد، واژه «وَعْد» پس از آن تعبیر به «عَلَيْنَا» (بر ما) و سپس تأکید با «إِنَّا» و دیگر استفاده از فعل ماضی در «كُنَّا» و همچنین کلمه «فَاعِلِينَ».

۵ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۱۰۵ وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ

۱۰۶ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ

ترجمه:

۱۰۵ - در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد»!

۱۰۶ - در این، ابلاغ روشنی است برای جمعیت عبادت کنندگان!

تفسیر:

حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود

بعد از آن که در آیات گذشته به قسمتی از پاداش های اخروی مؤمنان صالح اشاره شد، در دو آیه مورد بحث، به یکی از روشن ترین پاداش های دنیوی آنها که «حکومت روی زمین» است با بیان شیوائی اشاره کرده می گوید: «در زبور بعد از ذکر چنین نوشتیم که: سرانجام بندگان صالح من (حکومت) زمین را به ارث خواهند برد» (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ).

«أَرْض» به مجموع کره زمین گفته می شود، و سراسر جهان را شامل می گردد مگر این که قرینه خاصی در کار باشد، گر چه بعضی احتمال داده اند مراد وارث شدن سراسر زمین در قیامت است، ولی ظاهر کلمه «أَرْض» هنگامی که به طور

مطلق گفته می شود، زمین این جهان است.

واژه «ارث» همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم به معنی چیزی است که بدون معامله و دادوستد به کسی انتقال می یابد، و گاهی در قرآن کریم «ارث» به تسلط و پیروزی یک قوم صالح بر قوم ناصالح و در اختیار گرفتن مواهب و امکانات آنها گفته شده است، چنان که در آیه ۱۳۷ سوره «اعراف» درباره بنی اسرائیل و پیرویشان بر فرعونیان چنین می خوانیم: وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا: «ما شرق و غرب زمین را به ارث به آن قوم مستضعف دادیم».

گرچه «زبور» در اصل، به معنی هر گونه کتاب و نوشته است، ولی در قرآن مجید، در دو مورد از سه موردی که این کلمه به کار رفته، اشاره به «زبور» داود است و بعید به نظر نمی رسد که مورد سوم یعنی آیه مورد بحث نیز به همین معنی باشد.

«زبور داود» یا به تعبیری که در کتب «عهد قدیم» آمده «مزامیر داود» عبارت است از مجموعه ای از مناجات ها، نیایش ها و اندرزهای داود (علیه السلام) پیامبر.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند: منظور از «زبور» در اینجا تمام کتب انبیای پیشین است. (۱)

ولی بیشتر - با توجه به دلیلی که ذکر کردیم - به نظر می رسد «زبور» همان کتاب «مزامیر داود» باشد، به خصوص این که در «مزامیر» موجود، عباراتی وجود دارد که عیناً مطابق با آیه مورد بحث است و بعداً به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد.

۱ - این احتمال را تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «فخر رازی» از چند نفر از مفسران پیشین نقل کرده است.

«ذکر» در اصل، به معنی یادآوری و یا چیزی که مایه تذکر و یادآوری است، و در آیات قرآن به همین معنی به کار رفته، گاهی نیز به کتاب آسمانی موسی (علیه السلام) یعنی «تورات» اطلاق شده مانند آیه ۴۸ سوره انبیاء: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ». و گاه این عنوان در مورد قرآن استعمال شده، مانند آیه ۲۷ سوره «تکویر»: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ».

لذا بعضی گفته اند: منظور از «ذکر» در آیه مورد بحث قرآن است، و «زبور» تمام کتب انبیاء پیشین، و کلمه «مِنْ بَعْدِ» تقریباً معادل کلمه «علاوه بر» در فارسی خواهد بود.^(۱) و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود: «ما علاوه بر قرآن در تمام کتب انبیاء پیشین نوشتیم که سرانجام سراسر روی زمین در اختیار بندگان صالح خدا قرار خواهد گرفت». ولی با توجه به تعبیراتی که در آیه به کار رفته، ظاهر این است که: منظور از «زبور»، کتاب داود (علیه السلام)، و «ذکر» به معنی «تورات» است. و با توجه به این که: «زبور» بعد از «تورات» بوده، تعبیر «مِنْ بَعْدِ» نیز حقیقی است، و بر این اساس معنی آیه چنین می شود: «ما، در زبور، بعد از تورات، چنین نوشتیم که: این زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهند برد». در اینجا این سؤال پیش می آید: چرا در میان کتب آسمانی، تنها از این دو کتاب نام، برده شده است؟

پاسخ این است که: این تعبیر، ممکن است به خاطر آن باشد که: داود، یکی از بزرگترین پیامبرانی بود که تشکیل حکومت حق و عدالت داد، و بنی اسرائیل

۱ - و به تعبیر مصطلح علمی «بعد» در اینجا بعد رتبی است، نه زمانی.

نیز مصداق روشن قوم مستضعفی بودند که بر ضد مستکبران قیام کردند، و دستگاه آنها را در هم پیچیدند و وارث حکومت و سرزمین آنها شدند. سؤال دیگری که در اینجا باقی می ماند این است: بندگان صالح خدا (عبادی الصالحون) کیانند؟

با توجه به اضافه شدن بندگان به خدا، مسأله ایمان و توحید آنها روشن می شود، و با توجه به کلمه «صالحون» که معنی گسترده و وسیعی دارد، همه شایستگی ها به ذهن می آید: شایستگی از نظر عمل و تقوا. شایستگی از نظر علم و آگاهی. شایستگی از نظر قدرت و قوت. و شایستگی از نظر تدبیر و نظم و درک اجتماعی.

هنگامی که بندگان با ایمان این شایستگی ها را برای خود فراهم سازند، خداوند نیز کمک و یاری می کند تا آنها بینی مستکبران را به خاک بمالند، دست های آلوده شان را از حکومت زمین کوتاه کنند، و وارث میراث های آنها گردند.

بنابراین تنها «مستضعف بودن» دلیل بر پیروزی بر دشمنان و حکومت روی زمین نخواهد بود، بلکه از یکسو، «ایمان» لازم است و از سوی دیگر «کسب شایستگی ها»، و مستضعفان جهان مادام که این دو اصل را زنده نکنند به حکومت روی زمین نخواهند رسید.

و لذا در آیه بعد، به عنوان تأکید بیشتر می گوید: «در این سخن ابلاغ روشنی است برای گروهی که خدا را با اخلاص پرستش می کنند» (إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ

عبادین).

بعضی از مفسران «هذا» را اشاره به تمام وعد و وعیدهایی که در این سوره و یا در تمام قرآن آمده است، دانسته اند که موضوع بحث ما نیز در این مفهوم کلی وارد است. اما ظاهر آیه این است که: «هذا» اشاره به همان وعده ای است که در آیه قبل به بندگان صالح خود در مورد حکومت روی زمین، داده شده است.

* * *

نکته ها:

۱ - روایات پیرامون قیام مهدی (علیه السلام)

در بعضی از روایات صریحاً این آیه به یاران مهدی (علیه السلام) تفسیر شده است: در «مجمع البیان» ذیل همین آیه از امام باقر (علیه السلام) چنین می خوانیم: هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ: «بندگان صالحی را که خداوند در این آیه به عنوان وارثان زمین یاد می کند، یاران مهدی (علیه السلام) در آخر الزمان هستند».

در تفسیر «قمی» نیز در ذیل این آیه، چنین آمده است: أَنَّ الْأَرْضَ رِثَّتْهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ، قَالَ الْقَائِمُ وَأَصْحَابُهُ: «منظور از این که زمین را بندگان صالح خدا به ارث می برند، مهدی قائم (علیه السلام) و یاران او هستند».

ناگفته پیدا است مفهوم این روایات، انحصار نیست، بلکه بیان یک مصداق عالی و آشکار است، و بارها گفته ایم: این تفسیرها هرگز عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی سازد.

بنابراین در هر زمان و در هر جا بندگان صالح خدا قیام کنند، پیروز و موفق خواهند بود، و سرانجام وارث زمین و حکومت آن خواهند شد.

علاوه بر روایات فوق، که در خصوص تفسیر این آیه وارد شده، روایات

بسیار زیادی که بالغ بر حدّ تواتر است از طرق شیعه و اهل تسنن در مورد مهدی (علیه السلام) از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و همچنین از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که همه آنها دلالت بر این دارد، سرانجام حکومت جهان به دست صالحان خواهد افتاد، مردی از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) قیام می کند و زمین را پر از عدل و داد می سازد آن چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

از جمله این حدیث معروف است که در اکثر منابع اسلامی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده: **لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ، حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا (صَالِحًا) مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا:**

«اگر از عمر جهان جز یک روز نماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می کند تا مرد صالحی را از خاندان من برانگیزد، که صفحه زمین را پر از عدل و داد کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده است».

این حدیث، با همین تعبیر یا مختصر تفاوتی در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنت آمده است. (۱)

در ذیل آیه ۳۳ سوره «توبه» آوردیم: گروهی از بزرگان علمای اسلام، از قدیم و جدید، سنی و شیعه در کتاب های خود تصریح کرده اند: احادیث در زمینه قیام مهدی (علیه السلام) در سر حد تواتر است و به هیچ وجه قابل انکار نیست، حتی کتاب هائی بالخصوص در این مورد نوشته اند که شرح آن را می توانید در جلد هفتم تفسیر «نمونه» ذیل آیه ۳۳ سوره «توبه» (صفحه ۳۷۴ به بعد) مطالعه فرمائید.

۲ - بشارت حکومت صالحان در «مزامیر داود»

جالب این که: در کتاب «مزامیر داود» که امروز جزء کتب «عهد قدیم» است عین تعبیری که در آیات فوق خواندیم، یا مشابه آن در چند مورد دیده می شود و نشان می دهد با تمام تحریفاتی که در این کتب، به عمل آمده، این قسمت همچنان از دستبردها مصون مانده است.

۱ - در مزمور ۳۷، جمله ۹ می خوانیم:

«... زیرا که شریران منقطع خواهند شد، و اما منتظران خداوند، وارث زمین خواهند بود، هان بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود، در مکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود»!

۲ - و در جای دیگر در همین مزمور (جمله ۱۱) می خوانیم: «و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامتی متلذذ خواهند گردید».

۳ - و نیز در همان مزمور ۳۷ جمله ۲۹ چنین آمده: «و اما نسل شریر منقطع خواهد شد، صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا ابد سکونت خواهند نمود».

۴ - و در جمله ۱۸ از همین مزمور آمده است: «خداوند روزهای کاملان را می داند و میراث ایشان خواهد بود تا ابد الآباد» (۱).

در اینجا به خوبی مشاهده می کنیم همان عنوان «صالحان» که در قرآن آمده با همان تعبیر در «مزامیر داود» به چشم می خورد، علاوه بر این تعبيرات دیگری مانند حلیمان، منتظران، که با آن قریب الافق است نیز در جمله های دیگر ذکر شده است.

۱ - این جمله ها را عموماً از ترجمه فارسی کتب «عهد عتیق» و «عهد جدید» که از زبان های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده و به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل به چاپ رسیده، نقل کرده ایم، به صفحات ۸۵۶ و ۸۵۷ مراجعه فرمائید.

این تعبیرات، دلیل بر عمومیت حکومت صالحان است و کاملاً با احادیث قیام مهدی(علیه السلام) تطبیق می کند.

۳ - حکومت صالحان یک قانون آفرینش است

گر چه برای آنها که غالباً شاهد و ناظر حکومت طاغیان ظالم و یاغیان قلدر بوده اند، مشکل است این حقیقت را به آسانی پذیرا شوند که تمام این حکومت ها بر خلاف نوامیس آفرینش و قوانین جهان خلقت است و آنچه با آن هماهنگی می باشد، همان حکومت صالحان با ایمان است.

ولی تحلیل های فلسفی به اینجا منتهی می شود که این یک واقعیت است، بنابراین، جمله «أَنَّ الْأَرْضَ رِثَّةُ عِبَادِ الصَّالِحِينَ» پیش از آن که یک وعده الهی باشد، یک قانون تکوینی محسوب می شود.

توضیح این که: جهان هستی تا آنجا که ما می دانیم مجموعه ای از نظام ها است وجود قوانین منظم و عمومی در سرتاسر این جهان، دلیل بر یکپارچگی و به هم پیوستگی این نظام است. مسأله نظم، قانون و حساب در پهنه آفرینش یکی از اساسی ترین مسائل این عالم محسوب می شود، فی المثل اگر می بینیم صدها دستگاه مغز الکترونیکی نیرومند دست به دست هم می دهند تا با انجام محاسبات دقیق راه سفرهای فضائی را برای مسافران فضا هموار سازند، و محاسبات آنها درست از آب درمی آید و قائق ماه نشین در همان محل پیش بینی شده در کره ماه، می نشیند با این که کره ماه و زمین هر دو به سرعت در حرکتند، باید توجه داشته باشیم که: این جریان مدیون نظام دقیق منظومه شمسی، سیارات و اقمار آن است؛ زیرا اگر حتی یک صدم ثانیه از سیر منظم خود منحرف می شدند، معلوم نبود مسافران

فضا به کدام نقطه پرتاب خواهند شد.

از جهان بزرگ، وارد عالم کوچک و کوچکتر و بسیار کوچک می شویم، در اینجا مخصوصاً در عالم موجودات زنده، نظم مفهوم زنده تری به خود می گیرد و هرج و مرج در آن هیچ محلی ندارد، مثلاً به هم خوردن تنظیم یک سلول مغزی انسان کافی است که سازمان زندگی او را به گونه غم انگیزی بر هم بریزد.

در اخبار «جرائد» آمده بود: یک جوان دانشجو بر اثر یک تکان شدید مغزی در یک حادثه رانندگی، تقریباً تمام گذشته خود را فراموش کرده است! در حالی که از جهات دیگر سالم است، برادر و خواهر خود را نمی شناسد و از این که مادرش او را در آغوش می فشارد، و می بوسد وحشت می کند که: این زن بیگانه با من چه کار دارد؟

او را به زادگاهش می برند، به اطاقی که در آن بزرگ شده، به کارهای دستی و تابلوهای نقاشی خودش می نگرد، ولی می گوید: این نخستین بار است که چنین اطاق و تابلوی را مشاهده می کند!!

شاید فکر می کند از کره دیگری به این کره قدم گذارده است که همه چیز برای او تازگی دارد.

شاید از میان چند میلیارد سلول مغز او، تنها چند سلول ارتباطی که گذشته را با حال پیوند می داده، از کار افتاده باشد، ولی همین به هم خوردن تنظیم جزئی چه اثر وحشتناکی به بار آورد؟! آیا جامعه انسانی می تواند با انتخاب «لا نظام»، هرج و مرج، ظلم و ستم، نابسامانی و ناهنجاری، خود را از مسیر رودخانه عظیم جهان آفرینش که همه در آن با برنامه منظم پیش می روند کنار بکشد؟!

آیا مشاهده وضع عمومی جهان، ما را به این فکر نمی اندازد که بشریت نیز،

خواه ناخواه باید در برابر نظام عالم هستی، سر فرود آرد و قوانین منظم و عادلانه ای را بپذیرد، به مسیر اصلی بازگردد، و هم رنگ این نظام شود؟!

نظری به ساختمان دستگاه های گوناگون و پیچیده بدن هر انسان که می افکنیم! از قلب و مغز گرفته، تا چشم و گوش و زبان، و حتی یک پیاز مو، می بینیم همه آنها تابع قوانین و نظم و حسابی هستند، با این حال چگونه جامعه بشریت بدون پیروی از ضوابط، مقررات و نظام صحیح عادلانه می تواند برقرار بماند؟

ما خواهان بقای بشریت هستیم و برای آن تلاش می کنیم منتها هنوز سطح آگاهی اجتماع ما به آن حد نرسیده که: بدانیم ادامه راه کنونی منتهی به فنا و نابودی ما می شود، ولی کم کم بر سر عقل می آئیم و این درک و رشد فکری برای ما حاصل می گردد.

ما خواهان منافع خویشتن هستیم، ولی هنوز نمی دانیم ادامه وضع فعلی منافع ما را بر باد می دهد، اما تدریجاً ارقام و آمار زنده و گویا را مثلاً در مورد مسابقه تسلیحاتی در برابر چشممان می گذاریم و می بینیم چگونه نیمی از فعال ترین نیروهای فکری و جسمانی جوامع جهان و نیمی از ثروت ها و سرمایه های بزرگ در این راه، به هدر می رود، نه تنها به هدر می رود بلکه در مسیر نابود کردن نیم دوم به کار می افتد!

هم زمان با افزایش سطح آگاهی، به روشنی می یابیم که باید به نظام عمومی عالم هستی بازگردیم و با آن هم صدا شویم.

و همان طور که واقعاً جزئی از این کل هستیم، عملاً هم باید چنین باشیم تا بتوانیم به اهداف خود در تمام زمینه ها برسیم.

نتیجه این که: نظام آفرینش، دلیل روشنی بر پذیرش یک نظام صحیح

اجتماعی در آینده، در جهان انسانیت خواهد بود، و این همان چیزی است که از آیه مورد بحث و احادیث مربوط به قیام «مصلح بزرگ جهانی» (مهدی ارواحنا فداه) استفاده می شود. (۱)

۱ - قابل توجه این که این بحث، در شب پانزدهم ماه شعبان ۱۴۰۲ که مصادف با میلاد مسعود حضرت مهدی امام زمان (ارواحنا له الفداء) است نوشته شده، این بحث را در زمانی می نویسیم که: مردم مسلمان ما از دو جهت شادند و خود را آماده برای جشن های با شکوهی کرده اند:

از جهت تقارن با میلاد مسعود حضرت مهدی (علیه السلام).
و از جهت پیروزی های چشم گیری که در جبهه های جنگ نصیب لشکر اسلام شده است، و خدا را بر این تقارن ها شکر می گوئیم.

- ۱۰۷ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ
- ۱۰۸ قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
- ۱۰۹ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ أَذْنُتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَذْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ
- ۱۱۰ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ
- ۱۱۱ وَإِنْ أَذْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ
- ۱۱۲ قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبَّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ

ترجمه:

- ۱۰۷ - ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.
- ۱۰۸ - بگو: «تنها چیزی که به من وحی می شود این است که معبود شما خدای یگانه است؛ آیا (با این حال) تسلیم (حق) می شوید؟ (و بت ها را کنار می گذارید؟)».
- ۱۰۹ - اگر (باز) روی گردان شوند، بگو: «من به همه شما یکسان اعلام خطر می کنم؛ و نمی دانم آیا وعده (عذاب خدا) که به شما داده می شود نزدیک است یا دور!
- ۱۱۰ - او سخنان آشکار را می داند، و آنچه را کتمان می کنید (نیز) می داند (و چیزی بر او پوشیده نیست)!
- ۱۱۱ - و من نمی دانم شاید این آزمایشی برای شماست؛ و مایه بهره گیری تا مدتی (معین)».
- ۱۱۲ - گفت: «پروردگارا! به حق دآوری فرما! و پروردگار ما (خداوند) رحمان است که در برابر نسبت های ناروای شما، از او استمداد می طلبم!»

تفسیر:

پیامبر رحمت برای جهانیان

از آنجا که آیات گذشته، بشارت حکومت روی زمین را به بندگان صالح می داد، و چنین حکومتی مایه رحمت برای همه مردم جهان است در نخستین آیه مورد بحث، به رحمت عامه وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) اشاره کرده می گوید: «ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم» (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ).

عموم مردم دنیا، اعم از مؤمن و کافر همه، مرهون رحمت تو هستند؛ چرا که نشر آئینی را بر عهده گرفته ای که سبب نجات همگان است، حال، اگر گروهی از آن استفاده کردند و گروهی نکردند این مربوط به خودشان است و تأثیری بر عمومی بودن رحمت نمی گذارد.

این درست به آن می ماند که: بیمارستان مجهزی برای درمان همه دردها با پزشکان حاذق و انواع داروها تأسیس کنند، و درهای آن را به روی همه مردم بدون تفاوت بگشایند، آیا این وسیله رحمت برای همه افراد آن اجتماع نیست؟ اما اگر بعضی از بیماران لجوج خودشان از قبول این فیض عام امتناع کنند، تأثیری بر عمومی بودن آن نخواهد داشت.

و به تعبیر دیگر، رحمت بودن وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای همه جهانیان، جنبه مقتضی و فاعلیت فاعل دارد، و مسلماً فعلیت نتیجه، بستگی به قابلیت قابل نیز دارد.

تعبیر به: عالمین: «جهانیان» آن چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام انسان ها را در تمام اعصار و قرون، شامل می شود و لذا این آیه را اشاره ای بر خاتمیت پیامبر اسلام می دانند؛ چرا که وجودش برای همه انسان های آینده تا پایان جهان، رحمت و رهبر و پیشوا و مقتدا است، حتی این رحمت، از یک نظر شامل

فرشتگان نیز می شود.

حدیث جالبی در اینجا نقل شده که این عمومیت را تأیید می کند حدیث این است، هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) از «جبرئیل» پرسید: هَلْ أَصَابَكَ مِنْ هَذِهِ الرَّحْمَةِ شَيْءٌ؟ «آیا چیزی از این رحمت عائد تو شد؟»

جبرئیل در پاسخ عرض کرد: نَعَمْ، إِنِّي كُنْتُ أَخْشَى عَاقِبَةَ الْأَمْرِ، فَأَمَنْتُ بِكَ، لِمَا أَتَنَى اللَّهُ عَلَيَّ بِقَوْلِهِ: ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٌ: «من از پایان کار خویش بیمناک بودم، اما به خاطر آیه ای که در قرآن بر تو نازل شد، از وضع خود مطمئن شدم آنجا که خداوند مرا با این جمله مدح کرده ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٌ: «جبرئیل نزد خداوند خالق عرش، بلند مقام و بلند مرتبه است» (۱).

به هر حال، در دنیای امروز که فساد، تباهی، ظلم و بیدادگری از در و دیوار آن می بارد، آتش جنگ ها در هر سو شعله ور است، و چنگال زورمندان بیدادگر حلقوم مستضعفان مظلوم را می فشارد، در دنیائی که جهل، فساد اخلاق، خیانت و ظلم و استبداد و تبعیض هزار گونه نابسامانی آفریده، آری، در چنین جهانی مفهوم «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» بودن پیامبر، از هر زمانی آشکارتر است، چه رحمتی از این بالاتر که برنامه ای آورده که عمل به آن نقطه پایانی است بر همه این ناکامی ها، بدبختی ها و سیه روزی ها، آری او و دستوراتش، برنامه و اخلاقش، همه رحمت است، رحمتی برای همگان و تداوم این رحمت، سرانجامش حکومت صالحان با ایمان بر تمام معموره زمین، خواهد بود.

و از آنجا که مهم ترین مظهر رحمت و محکم ترین پایه و اساس آن، توحید و جلوه های آن است، در آیه بعد، چنین می گوید: «به آنها بگو تنها چیزی که بر

من وحی می شود این است که: معبود شما معبود واحدی است» (قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ).

«آیا شما حاضر هستید در برابر همین اصل اساسی توحید، تسلیم شوید و بت ها را کنار بگذارید؟! (فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

در واقع در این آیه، سه نکته بنیادی مطرح شده است، نخست این که پایه اصلی رحمت، توحید است و به راستی هر چه بیشتر بیندیشیم وجود این رابطه نیرومند روشن تر می شود، توحید در اعتقاد، در عمل، توحید در کلمه، توحید صفوف، و توحید در قانون و در همه چیز. نکته دیگر این که: به مقتضای کلمه «إِنَّمَا» که دلیل بر حصر است، تمام دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در اصل توحید خلاصه می شود، مطالعات دقیق نیز نشان می دهد: اصول و حتی فروع و احکام نیز، در پایان، به اصل توحید بازمی گردد، و به همین دلیل، همان گونه که سابقاً هم گفته ایم: توحید تنها یک اصل از اصول دین نیست، بلکه همچون رشته محکمی است که دانه های یک تسبیح را به هم پیوند می دهد و یا صحیح تر روحی است که در کالبد دین دمیده شده.

و آخرین نکته این که: مشکل اصلی تمام جوامع و ملل، آلودگی به شرک در اشکال مختلف است؛ زیرا جمله: فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ: «آیا تسلیم در برابر این اصل می شوید» می رساند که مشکل اصلی، بیرون آمدن از شرک و مظاهر آن و بالا زدن آستین برای شکستن بتها است، نه فقط بت های سنگی و چوبی، که بت ها از هر نوع مخصوصاً طاغوت های انسانی!

آیه بعد، می گوید اگر با این همه، به دعوت و پیام ما توجه نکردند «اگر روی

برتابند، به آنها بگو من به همه شما به طور یکسان از عذاب الهی اعلام خطر می کنم» (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ أَذْنُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ).

«أَذْنُكُمْ» از ماده «ایذان» به معنی اعلام کردن توأم با تهدید است، و گاه به معنی اعلان جنگ نیز آمده، اما از آنجا که این سوره در «مکه» نازل شده، و در آنجا نه زمینه جهاد بود، و نه حکم جهاد نازل شده بود، بسیار بعید به نظر می رسد که این جمله در اینجا به معنی «اعلان جنگ» باشد، بلکه ظاهر این است پیامبر با این سخن می خواهد اعلام نفرت و جدائی از آنها کند و نشان دهد که از آنان به کلی دست شسته است.

تعبیر «علی سَوَاءٍ» یا اشاره به این است که: من نسبت به مجازات الهی به همه شما به طور یکسان اعلام خطر می کنم، مبادا چنین تصور کنند که اهل «مکه» یا قریش با دیگران تفاوت دارند، و در پیشگاه خدا برای آنها مزیت و برتری است و یا اشاره به این است که: من ندایم را به گوش همه شما بدون استثناء رساندم.

سپس این تهدید را به صورت آشکارتری بیان می کند و می گوید: «من نمی دانم آیا وعده عذاب که به شما داده شده است، نزدیک است یا دور؟! (وَإِنْ أَذْرَى أَوْ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ).

فکر نکنید این وعده دور است، شاید هم نزدیک و بسیار هم نزدیک باشد.

این عذاب و مجازاتی که در اینجا به آن تهدید شده اند ممکن است عذاب قیامت و یا مجازات دنیا و یا هر دو باشد، در صورت اول، علم آن مخصوص خدا است و هیچ کس به درستی از تاریخ وقوع رستاخیز آگاه نیست، حتی پیامبران خدا، و در صورت دوم و سوم ممکن است اشاره به جزئیات و زمان آن باشد، که من از جزئیات آن آگاه نیستم؛ چرا که علم پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت به این

گونه حوادث همیشه جنبه فعلی ندارد، بلکه گاه جنبه ارادی دارد یعنی تا اراده نکند نمی داند. (۱)

این تصور را نیز به مغز خود راه مدهید که اگر تأخیری در مجازات شما شود به خاطر این است که: خدا از اعمال و سخنان شما آگاه نیست، نه، او همه را می داند «او هم سخنان آشکارتان را می داند و هم آنچه را کتمان می کنید» (إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ).

اصولاً پنهان و آشکار برای شما که علمتان محدود است مفهوم دارد، اما برای آن کس که علمش بی پایان است، غیب و شهود یکی است و سر و علن در آنجا یکسان می باشد.

و نیز اگر می بینید مجازات الهی فوراً دامن شما را نمی گیرد، به واسطه آن نیست که او از کار شما آگاه نباشد «من چه می دانم شاید این آزمونی برای شما باشد» (وَ إِنْ أُذِرِ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ). «و می خواهد شما را تا مدتی از لذائذ این جهان بهره مند سازد» سپس با شدت هر چه تمام تر شما را بگیرد و مجازات کند (وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ).

در واقع برای تأخیر مجازات الهی در اینجا دو فلسفه بیان شده است: نخست مسأله امتحان و آزمایش است، خدا هرگز در عذاب عجله نمی کند، تا خلق را آزمایش کافی کند و اتمام حجت نماید.

دیگر این که: افرادی هستند آزمایش آنها تمام شده، و کلمه مجازاتشان

۱ - توضیح بیشتر پیرامون علم پیامبر و جانشینان معصوم او را در کتاب «رهبران بزرگ و مسئولیت های بزرگ تر» مطالعه فرمائید.

قطعی گردیده، اما برای این که سخت کیفر ببینند، نعمت را بر آنها گسترده می سازد تا کاملاً غرق نعمت شوند، و درست در همان حال که سخت در لذائذ غوطهورند تازیانه عذاب بر آنها می کوبد تا دردناک تر باشد، و رنج محرومان و ستمدیدگان را به خوبی احساس کنند.

آخرین آیه مورد بحث، که آخرین آیه سوره «انبیاء» است همچون نخستین آیه این سوره سخن از غفلت مردم بی خبر می گوید، و به عنوان نقل قول از پیامبر (صلی الله علیه وآله) در یک عبارت نفرین مانند، ناراحتی او را از این همه غرور و غفلت منعکس می کند، می گوید: پیامبر بعد از مشاهده این همه اعراض و روی گردانی «عرض کرد: پروردگار من! به حق داوری فرما، و این گروه طغیانگر را طبق قانون عدالت کیفر ده!» (قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ). (۱)

در دومین جمله روی سخن را به مخالفان کرده می گوید: «پروردگار همه ما خداوند رحمان است، و ما از پیشگاه مقدسش در برابر نسبت های ناروایی که شما به او و ما می دهید استمداد می طلبیم» (وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ).

در حقیقت با کلمه «رَبُّنَا» آنها را به این واقعیت توجه می دهد که ما همه مربوب و مخلوقیم و او خالق و پروردگار همه ما است.

تعبیر به «الرَّحْمَن» که اشاره به رحمت عامه پروردگار است به آنها گوشزد می کند که: سر تا پای وجود شما را رحمت الهی فرا گرفته، چرا لحظه ای درباره آفریننده این همه نعمت و رحمت نمی اندیشید؟

۱ - بدون شک، حکم خداوند همه بر طبق حق است، بنابراین، ذکر کلمه «بِالْحَقِّ» در اینجا جنبه توضیح دارد.

و تعبیر «الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» به آنها اخطار می کند: گمان نکنید ما در برابر انبوه جمعیت شما تنها هستیم، و تصور نکنید این همه تهمت و دروغ و نسبت های ناروای شما، چه در مورد ذات پاک خدا، و چه در برابر ما، بدون پاسخ خواهد ماند، نه، هرگز، که تکیه گاه همه ما او است، و او قادر است از بندگان مؤمن خود در برابر هر گونه دروغ و تهمت دفاع کند.

پروردگارا! همان گونه که پیامبر گرامیت و یاران اندکش را در برابر انبوه دشمنان تنها نگذاشتی ما را نیز در برابر دشمنانی که در شرق و غرب تصمیم به نابودی ما گرفته اند تنها مگذار! خداوند! تو در این سوره پربرت، مخصوصاً رحمت ویژه ات را نسبت به پیامبران(علیهم السلام) در مواقع سخت و بحرانی، و در برابر طوفان های زندگی بازگو کردی، بار الها! ما نیز در این عصر و زمان گرفتار همان طوفان ها هستیم و انتظار همان رحمت و فرج مخصوص را داریم.

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره انبیاء و پایان جلد ۱۳

در مزرعه علی آباد قم

جمعه ۳۰ / شوال / ۱۴۰۲

۲۹ / ۵ / ۱۳۶۱ (۱)

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۵۸۱
- * ۲ - موضوعی ۵۹۳
- * ۳ - احادیث ۶۳۸
- * ۴ - اعلام ۶۴۱
- * ۵ - کتب ۶۴۶
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۶۴۸
- * ۷ - قبایل و... ۶۴۹
- * ۸ - اشعار ۶۵۰
- * ۹ - لغات ۶۵۱

(فهرست مطالب)

موضوع صفحه

ق ج

«سوره مریم» ۱۳۳...

محتوای سوره مریم ۱۵۳...

فضیلت تلاوت سوره ۱۵۳...

دعای گیرای «زکریا» ۱۸۶...

نکته ها:

۱ - منظور از «ارث» در اینجا چیست؟ ۲۱۹...

۲ - منظور از جمله «اذ نادی ربه نداء خفياً» ۲۵۱۳...

۳ - منظور از جمله «و یرث من آل یعقوب» ۲۶۱۴...

زکریا به آرزوی خود رسید ۲۸۱۶...

یحیی پیامبر وارسته الهی ۳۲۲۰...

منظور از «محراب» ۳۴۲۲...

صفات برجسته یحیی ۳۵۲۳...

۱ - کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر! ۳۷۲۵...

۲ - سه روز مشکل در سرنوشت انسان ۳۸۲۶...

موضوع	صفحه
ق ج	
۳- نبوت در خردسالی ... ۲۷ ۴۰	
۴- شهادت یحیی ... ۲۹ ۴۱	
سرآغاز تولد مسیح ... ۳۲ ۴۵	
۱- منظور از روح خدا چیست؟ ... ۳۶ ۴۹	
۲- «تمثل» چیست؟ ... ۳۶ ۴۹	
مریم در کشاکش سخت ترین طوفان های زندگی ... ۳۹ ۵۲	
نکته ها:	
۱- مریم در لابلای مشکلات ورزیده شد ... ۴۳ ۵۶	
۲- چرا مریم تقاضای مرگ از خدا کرد؟ ... ۴۴ ۵۷	
۳- پاسخ به یک سؤال ... ۴۵ ۵۸	
۴- روزه سکوت ... ۴۵ ۵۸	
۵- یک غذای نیروبخش ... ۴۶ ۵۹	
مسیح در گاهواره سخن می گوید ... ۵۰ ۶۳	
نکته ها:	
۱- روشن ترین تصویر از تولد عیسی ... ۵۴ ۶۷	
۲- مقام مادر ... ۵۶ ۶۹	

موضوع	صفحه
۳- بکر زائی ۷۱ ۵۸...	ق ج
۴- چگونه نوزاد سخن می گوید؟ ۷۳ ۵۹...	
مگر ممکن است خدا فرزند داشته باشد؟! ۷۴ ۶۰...	
۱- نفی فرزند، یعنی نفی هر گونه نیاز از خدا ۷۷ ۶۲...	
۲- یک نکته مهم تاریخی ۷۷ ۶۳...	
رستاخیز روز حسرت و تأسف ۸۳ ۶۹...	
منطق گیرا و کوبنده ابراهیم ۹۰ ۷۶...	
۱- راه نفوذ در دیگران ۹۴ ۸۰...	
۲- دلیل پیروی از عالم ۹۴ ۸۰...	
۳- سوره رحمت و یادآوری ۹۵ ۸۱...	
نتیجه دوری از شرک و مشرکان ۹۷ ۸۳...	
موسی پیامبری مخلص و برگزیده ۱۰۳ ۸۹...	
۱- «مخلص» چه کسی است؟ ۱۰۵ ۹۱...	
۲- فرق «رسول» و «نبی» ۱۰۶ ۹۱...	
«اسماعیل» پیامبر صادق الوعد ۱۰۸ ۹۴...	
اینها پیامبران راستین بودند، اما... ۱۱۲ ۹۸...	

موضوع	صفحه
«ادریس» کیست؟	۱۱۷ ۱۰۲...
توصیفی از بهشت	۱۱۹ ۱۰۴...
بندگانیم جان و دل بر کف	۱۲۶ ۱۱۰...
توصیفی از دوزخیان	۱۲۹ ۱۱۳...
همه وارد جهنم می شوند؟!	۱۳۳ ۱۱۷...
پاسخ به یک سؤال (فلسفه ورود همه در جهنم)	۱۳۶ ۱۲۰...
معنی «ندی» و «نادی»	۱۴۰ ۱۲۳...
یک تفکر خرافی و انحرافی	۱۴۵ ۱۲۷...
چه کسانی صلاحیت شفاعت دارند؟	۱۵۰ ۱۳۱...
معنی «عهد» چیست؟	۱۵۴ ۱۳۵...
خدا و فرزند داشتن؟!	۱۵۹ ۱۳۹...
نکته ها:	
۱ - هنوز هم او را فرزند خدا می پندارند!	۱۶۲ ۱۴۲...
۲ - چگونه آسمان ها متلاشی می شود؟	۱۶۲ ۱۴۲...
ایمان سرچشمه محبویت!	۱۶۴ ۱۴۴...

موضوع صفحه

ق ج

نکته ها:

۱ - محبت علی (علیه السلام) در دل های مؤمنان ۱۶۸ ۱۴۷...

۲ - تفسیر جمله «يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ» ۱۷۱ ۱۴۹...

«سوره طه» ۱۷۳ ۱۵۱...

فضیلت سوره طه ۱۷۵ ۱۵۲...

محتوای سوره طه ۱۷۶ ۱۵۳...

شان نزول ۱۸۰ ۱۵۶...

این قدر خود را به زحمت نیفکن ۱۸۰ ۱۵۶...

آتشی در آن سوی بیابان! ۱۸۹ ۱۶۵...

نکته ها:

۱ - منظور از «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» چیست؟ ۱۹۶ ۱۷۲...

۲ - پاسخ به یک اشکال ۱۹۸ ۱۷۳...

۳ - «نماز» بهترین وسیله یاد خدا ۱۹۸ ۱۷۴...

«عصای موسی» و «ید بیضا» ۲۰۲ ۱۷۷...

موضوع	صفحه
نکته ها:	ق ج
۱ - دو معجزه بزرگ ... ۱۸۱ ۲۰۶	
۲ - استعداد های فوق العاده اشیاء ... ۱۸۲ ۲۰۸	
۳ - «تورات» در این باره چه می گوید؟ ... ۱۸۳ ۲۰۸	
خواسته های حساب شده موسی ... ۱۸۵ ۲۱۰	
۱ - شرائط رهبری انقلاب ... ۱۹۱ ۲۱۶	
۲ - مبارزه با طغیانگران ... ۱۹۱ ۲۱۷	
۳ - برای هر کار برنامه و وسیله لازم است ... ۱۹۲ ۲۱۷	
۴ - تسبیح و ذکر ... ۱۹۲ ۲۱۸	
۵ - پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و تکرار خواسته های موسی ... ۱۹۳ ۲۱۸	
چه خدای مهربانی! ... ۱۹۷ ۲۲۲	
آیا به غیر پیامبران وحی می شود؟ ... ۲۱۳ ۲۳۱	
نخستین برخورد با فرعون جبّار ... ۲۰۷ ۲۳۴	
۱ - قدرت نمائی عجیب خدا ... ۲۱۲ ۲۳۹	
۲ - برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان ... ۲۱۲ ۲۴۰	
چرا موسی با آن همه وعده های الهی دچار تردید و دلهره شد ... ۲۱۴ ۲۴۱	

موضوع	صفحه
ق ج	
پروردگار شما کیست؟ ... ۲۴۳ ۲۱۷	
معنی کلمات «مهد» و «مهاد»، «ازواج» و «اولی النهی» ... ۲۵۰ ۲۲۴	
فرعون خود را برای مبارزه نهایی آماده می کند ... ۲۵۳ ۲۲۷	
موسی (علیه السلام) نیز به میدان می آید ... ۲۶۲ ۲۳۶	
۱ - حقیقت «سحر» چیست؟ ... ۲۶۶ ۲۴۰	
۲ - ساحر، هرگز پیروز نمی شود؟ ... ۲۶۸ ۲۴۲	
پیروزی عظیم موسی (علیه السلام) ... ۲۷۱ ۲۴۵	
۱ - علم سرچشمه ایمان و انقلاب است ... ۲۷۹ ۲۵۲	
۲ - ما تو را بر «بینات» مقدم نمی داریم ... ۲۸۰ ۲۵۳	
۳ - «مجرم»، کیست؟ ... ۲۸۰ ۲۵۴	
۴ - جبر محیط افسانه است؟ ... ۲۸۱ ۲۵۴	
نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان ... ۲۸۳ ۲۵۶	
تنها راه نجات ... ۲۸۸ ۲۶۰	
غوغای «سامری»! ... ۲۹۵ ۲۶۵	
۱ - شوق دیدار! ... ۳۰۴ ۲۷۵	
۲ - حرکت های ضد انقلابی در برابر انقلاب انبیاء ... ۳۰۵ ۲۷۶	

موضوع صفحه

ق ج

- ۳ - مراحل رهبری ۲۷۸... ۳۰۷
- ۴ - پاسخ به یک اشکال ۲۷۸... ۳۰۸
- سرنوشت دردناک سامری! ۲۸۲... ۳۱۱
- ۱ - در برابر حوادث سخت، باید سخت ایستاد ۲۹۰... ۳۱۹
- ۲ - «سامری» کیست؟ ۲۹۱... ۳۲۱
- بدترین باری که بر دوش می کشند! ۲۹۴... ۳۲۳
- صحنه هول انگیز قیامت ۳۰۱... ۳۳۰
- ۱ - فرق «ظلم» و «هضم» ۳۰۷... ۳۳۷
- ۲ - مراحل رستاخیز ۳۰۸... ۳۳۷
- خداوندا علم مرا افزون کن ۳۱۰... ۳۳۹
- ۱ - حتی در گرفتن وحی عجله مکن ۳۱۳... ۳۴۲
- ۲ - در علم افزون طلب باش ۳۱۴... ۳۴۳
- آدم و فریبکاری شیطان ۳۱۷... ۳۴۷
- آیا آدم(علیه السلام) مرتکب معصیتی شد؟ ۳۲۳... ۳۵۳
- معیشت ضنک! ۳۲۶... ۳۵۷
- ۱ - غفلت از یاد حق و پی آمدهای آن ۳۲۷... ۳۵۸

موضوع	صفحه
ق ج	
۲ - نابینائی درون و برون ... ۳۳۰ ۳۶۱	
۳ - اسراف در گناه ... ۳۳۱ ۳۶۲	
۴ - «هبوط» چیست؟ ... ۳۳۲ ۳۶۳	
از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید ... ۳۳۴ ۳۶۵	

«سوره انبیاء» ... ۳۴۷ ۳۷۶	
فضیلت تلاوت سوره انبیاء ... ۳۴۸ ۳۸۱	
محتوای سوره انبیاء ... ۳۴۹ ۳۸۲	
بهانه های رنگارنگ ... ۳۵۲ ۳۸۵	
آیا قرآن، حادث است؟ ... ۳۵۷ ۳۹۱	
پیامبران همه از نوع بشر بودند ... ۳۶۰ ۳۹۴	
اهل ذکر کیانند؟ ... ۳۶۱ ۳۹۵	
چگونه ستمگران در چنگال عذاب گرفتار شدند؟ ... ۳۶۶ ۴۰۰	
آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست ... ۳۶۹ ۴۰۴	
هدف آفرینش جهان ... ۳۷۲ ۴۰۷	
شرک از پندار سرچشمه می گیرد ... ۳۷۸ ۴۱۳	

موضوع	صفحه
ق ج	
برهان تمنع ۴۱۶ ۳۸۱...	
طرح یک سؤال ۴۱۸ ۳۸۳...	
فرشتگان بندگان شایسته و فرمانبردار ۴۲۴ ۳۸۸...	
باز هم نشانه های خدا در جهان هستی ۴۲۹ ۳۹۴...	
۱ - تفسیر «كُلُّ فِیْ فَلَكٍ یَّسْبَحُونَ» ۴۳۵ ۳۹۹...	
۲ - آسمان سقف محکمی است ۴۳۶ ۴۰۰...	
همه می میرند! ۴۳۹ ۴۰۲...	
انسان از عجله آفریده شده! ۴۴۴ ۴۰۷...	
اگر انسان ذاتاً از عجله آفریده شده چرا نهی از عجله می کند؟ ۴۴۷ ۴۱۰...	
گوش اگر گوش تو... ۴۵۰ ۴۱۳...	
ترازوهای عدل در قیامت ۴۵۵ ۴۱۸...	
شمه ای از داستان پیامبران ۴۶۰ ۴۲۲...	
ابراهیم نقشه نابودی بت ها را می کشد. ۴۶۵ ۴۲۸...	
۱ - بت پرستی در اشکال گوناگون ۴۷۰ ۴۳۳...	
۲ - گفتار بت پرستان و پاسخ ابراهیم ۴۷۱ ۴۳۳...	
برهان دندان شکن ابراهیم ۴۷۳ ۴۳۵...	

موضوع	صفحه
ق ج	
آنجا که آتش گلستان می شود ... ۴۴۳ ۴۸۲	
۱ - سبب سازی و سبب سوزی ... ۴۴۷ ۴۸۷	
۲ - نوجوان قهرمان ... ۴۴۸ ۴۸۸	
۳ - ابراهیم و نمرود ... ۴۴۹ ۴۸۹	
هجرت ابراهیم از سرزمین بت پرستان ... ۴۵۱ ۴۹۱	
نجات لوط از سرزمین آلودگان ... ۴۵۸ ۴۹۸	
نجات نوح از چنگال متعصبان لجوج ... ۴۶۱ ۵۰۱	
قضاوت داود و سلیمان ... ۴۶۵ ۵۰۵	
باده‌ها در فرمان سلیمان ... ۴۶۲ ۵۱۳	
ایوب را از گرداب مشکلات رهایی بخشیدیم ... ۴۷۲ ۵۱۸	
۱ - فشرده ای از داستان ایوب ... ۴۷۹ ۵۲۰	
۲ - تفسیر جمله «آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ» ... ۴۸۱ ۵۲۲	
بیماری نفرت انگیز برای پیامبران ممکن نیست ... ۴۸۱ ۵۲۲	
اسماعیل و ادريس و ذا الكفل ... ۴۸۲ ۵۲۴	
نجات یونس از آن زندان وحشتناک ... ۴۸۴ ۵۲۷	
۱ - سرگذشت یونس (علیه السلام) ... ۴۸۶ ۵۲۹	

موضوع	صفحه
ق ج	
۲ - «ظلمات» یونس کجا بود؟ ... ۴۸۷ ۵۳۰	
۳ - یونس چه ترک اولائی انجام داد؟ ... ۴۸۷ ۵۳۰	
۴ - درس سرنوشت ساز ... ۴۸۸ ۵۳۱	
نجات زکریا(علیه السلام) از تنهائی ... ۴۹۰ ۵۳۴	
مریم(علیه السلام) بانوی پاکدامن ... ۴۹۳ ۵۳۷	
امت واحده ... ۴۹۶ ۵۴۱	
کافران در آستانه رستاخیز ... ۵۰۱ ۵۴۶	
هیزم جهنم! ... ۵۰۶ ۵۵۱	
آن روز که آسمان ها درهم پیچیده می شود ... ۵۱۲ ۵۵۷	
حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود ... ۵۱۵ ۵۶۰	
۱ - روایات پیرامون قیام مهدی(علیه السلام) ... ۵۱۸ ۵۶۴	
۲ - بشارت حکومت صالحان در «مزامیر داود» ... ۵۲۰ ۵۶۶	
۳ - حکومت صالحان یک قانون آفرینش است ... ۵۲۱ ۵۶۷	
پیامبر رحمت برای جهانیان ... ۵۲۶ ۵۷۲	

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(شناخت)

ردّ نظریه افلاطون ۱۸۳...

* جهان خارج

عالم هستی دارای یک نوع حیات و درک و شعور است ۱۶۲...

* فراگیری علم

رجوع به آگاهان ۹۲...

دلیل پیروی از عالم ۸۴، ۹۴

علم سرچشمه ایمان و انقلاب ۲۷۹...

خداوندا علم مرا افزون کن! ۳۳۹...

افزون طلبی در علم از ابعاد مختلف ۳۴۳...

پرسش از آگاهان ۳۹۵...

انواع سؤال و سؤال مجاز ۴۲۰...

پرسش اعتراض از خدا ۴۲۱...

(ابزار شناخت)

* فطرت

درخشیدن نور فطرت در ساحران فرعونی ۲۸۰...

ما تو را بر ادله روشن مقدم نمی داریم ۲۸۰...

* وحی

- وحی به غیر انبیاء ۲۳۱...
 آیا به غیر پیامبران وحی می شود؟ ۲۳۱...
 وحی وسیله انذار ۴۵۴...
 وحی تشریعی ۴۹۶...
 کار خیر و انجام نماز و زکات محتوای وحی ۴۹۶...

(موانع شناخت)

* غفلت

- پیامدهای غفلت از یاد خدا ۳۵۸...
 به بازی گرفتن تذکرات دلیل غفلت ۳۸۷...
 * هواپرستی

- دوران شهوت پرستی بشر ۱۱۶...
 فریب هواپرستان را مخور ۱۹۵...

(زمینه های شناخت)

* تقوا

- اهل تقوا نجات می یابند ۱۳۵...
 ثروت، مقام و موقعیت معیار ارزش نیست ۱۳۹...
 پرهیزکاران در قیامت به سوی رحمان هدایت می شوند ۱۵۲...
 هدف از نزول قرآن ایجاد تقوا یا تذکر ۳۳۹...
 هدف از تقوا ۳۴۰...

پرهیزگاران و استفاده از امتیازات عطا شده به انبیاء ۴۶۲...

توصیف پرهیزگاران ۴۶۲...

* ایمان

باقیات الصالحات بهترین ذخیره ۱۴۳...

ایمان و عمل صالح، محبت مؤمنان را جلب می کند ۱۶۴...

بازتاب ایمان و عمل صالح در سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۱۶۶...

* معرفت

نعمت ها نشانه اند برای عاقلان ۲۴۹...

خالق

(ادله وجود)

نشانه های خدا در صحنه هستی ۴۲۹...

* برهان نظم

دلیل روشن برای شناسائی پروردگار ۲۴۳...

نظم جهان ۵۶۷...

* خورشید، ماه و ستارگان و زمین

خلقت شب و روز و خورشید و ماه ۴۳۵...

* شب و روز

خلقت شب و روز و خورشید و ماه ۴۳۵...

* انواع مختلف حیوانات

فراورده های حیوانی ۲۴۹...

(صفات)

* صفات ذات:

* علم:

علم پروردگار ۲۴۶...

خداوند از گذشته و آینده انسان ها آگاه است ۳۳۴...

علم و آگاهی خداوند بر همه چیز ۳۸۹...

خداوند از گذشته و آینده افراد آگاه است ۴۲۶...

خدا سخنان آشکار و پنهان را می داند ۵۷۶...

* بصیر

از اسرار و اشیاء مخفی مطلع است ۱۸۵...

* خبیر

از اسرار و اشیاء مخفی مطلع است ۱۸۵...

* توحید:

تبعیت از خط الله توحید ۳۱۹...

آیا معبودان آنها خالق اند ۴۱۴...

اگر در آسمان و زمین دو خدا بود ۴۱۵...

اگر خدایان متعدد، همه افرادی حکیم و آگاه باشند ۴۱۸...

ندای توحید پایه دعوت همه پیامبران ۴۲۲...

درخواست دلیل بر وجود معبودهای متعدد ۴۲۲...

خداوند از انتخاب فرزند پیراسته است ۴۲۴...

پرستش خدای واحد اساس حرکت انسانی ۵۴۲...

اختلاف مایه بدبختی ۵۴۳...

توحید نقطه مرکزی وحی در همه چیز ۵۷۴...

اعلام عذاب در صورت انحراف از توحید ۵۷۵...

✽ توحید عبادت

عبادت مخصوص اوست ۱۲۷...

تبعیت از خط الله توحید ۳۱۹...

همه پیامبران مأمور بر تبلیغ توحید عبادت بودند ۴۲۲...

کوه ها و پرندگان همراه داود تسبیح می گفتند ۵۱۰...

✽ توحید ذات:

نسبت داشتن فرزند به خدا ۱۵۹...

برهان تمنع ۴۱۶...

برهان فرجه ۴۲۰...

✽ توحید افعال:

✽ توحید خالقیت

خالق آسمان ها و زمین، شبیه و نظیر ندارد ۱۲۷...

نشانه هائی برای تشخیص راه ها در روی زمین ۴۳۴...

✽ توحید مالکیت

«مالکیت» و «حاکمیت» از آن کیست؟ ۸۸...

همه کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، بندگان او هستند ۱۶۱...

مالکیت آسمان ها و زمین و... از آن اوست ۱۸۵...

مالکیت خداوند ۳۴۱...

آسمان و زمین از آن اوست ۴۱۳...

ابراهیم و اعلام به این که خداوند مالک آسمانها و زمین،

ربّ همه است ۴۶۸...

* توحید حاکمیت (تکوینی)

حاکمیت عالم از آن خداست ۱۸۴...

* قدرت

قدرت خداوند و آسانی امور ۲۹...

قدرت بی نهایت خداوند ۷۶...

قدرت نمائی عجیب خدا ۲۳۹...

* دیگر صفات

خداوند از داشتن فرزند پیراسته است ۷۵...

نفی فرزند، نفی نیاز ۷۷...

* صفات فعل:

* غفار

شرائط اساسی غفران ۲۹۱...

* دیگر صفات

خدا چگونه سخن می گوید؟ ۱۰۵...

مخلص چه کسی است؟ ۱۰۵...

اسماء حسنی از آن اوست ۱۸۷...

محبت خداوند نسبت به بنده اش از دیدگاه حکما ۲۳۰...

خدا نگهبان و حافظ است ۴۵۰...

رحمان مظهر رحمت عامه خداوند ۵۷۷...

خدا یار و مددکار است ۵۶۳...

(هدف از خلقت جهان)

حق، باطل را از بین می برد ۴۰۶...

هدف آفرینش ۴۰۷...

مادی ها برای جهان هدفی قائل نیستند ۴۰۷...

روایاتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره دنیا ۴۰۹...

چرا انسان از اول کامل آفریده نشد؟ ۴۱۱...

انسان

سه روز مشکل برای انسان ۳۸...

(هدف از خلقت انسان)

* عبادت

معنی وسیع عبادت و پرستش ۹۲...

عبادت، صراط مستقیم ۸۳...

بالاترین نعمت، خشنودی خداوند است ۱۱۰...

خدا چه نیازی به ایمان و عبادت ما دارد؟ ۴۱۳...

هر قدر نزدیکی به خدا بیشتر باشد، عبودیت بیشتر است ۴۱۴...

* عمل صالح

باقیات الصالحات بهترین ذخیره ۱۴۳...

ایمان و عمل صالح، محبت مؤمنان را جلب می کند ۱۶۴...

بازتاب ایمان و عمل صالح در سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۱۶۶...

(صفات و ویژگی های انسان)

خلقت انسان از زمین، بازگشت و مبعوث شدن او از زمین ۲۴۹...

زندگی هیچ انسانی ابدی نیست ۴۳۹...

انسان عجول است ۴۴۵...

انسان عجول ۴۴۷...

سبب سازی و سبب سوزی ۴۸۷...

انسانیت به کجا می رود؟ ۵۶۳...

(مسئولیت های انسان)

* در برابر خالق

* ایمان

* آثار ایمان

تأثیر ایمان ۴۸۸...

* ایمان و عمل صالح

کار شایسته همراه با ایمان و سپاسگزاری خدا ۵۴۴...

تنها راه نجات ۵۴۴...

* مؤمنین

صاحبان عقل کیانند؟ ۲۴۹...

* ایمان حقیقی و دروغین

عدم مهلت به مجرمان ایمان اجباری می آورد ۳۶۷...

* کفر و شرک

سرانجام شرک ۹۳...

شرک از پندار سرچشمه می گیرد ۴۱۳...

* کافر و مشرک

در مورد کفار عجله مکن ۱۵۱...

مجرم کیست؟ ۲۸۰...

* بت پرستی

تهدید ابراهیم در صورت کناره گیری از بت ها ۹۷...

برخورد مؤدبانه ابراهیم با تهدید آزر ۹۸...

اعلام کناره گیری ابراهیم از بت و بت پرستان ۹۹...

بت پرستی سبب عزت و قدرت نیست ۱۴۷...

تکیه بر بت های ضعیف، نادانی است ۴۵۱...

تاریخچه بت پرستی ۴۶۶...

منطق پوسیده: نیاکان ما بت پرست بودند و ما هم... ۴۶۷...

شما و نیاکانتان گمراهید ۴۶۷...

اشکال مختلف بت پرستی ۴۷۰...

اف بر شما و معبودهایتان چرا بر سر عقل نمی آئید؟ ۴۸۰...

عابد و معبود آتشگیره جهنم ۵۵۱...

انداختن بت ها در جهنم چه فلسفه ای دارد؟ ۵۵۲...

* مسئولیتها و احکام:

* عبادات

با کثرت عبادت خود را به زحمت میفکن ۱۸۲...

* عمل

* عبادات:

* نماز

اسماعیل (علیه السلام) و نماز ۱۰۹...

اهمیت نماز ۱۱۵...

محافظت بر نمازهای پنج گانه ۱۵۵...

نماز را بر پا دار ۱۹۳...

- نماز بهترین وسیله یاد خدا ۱۹۸...
 نمازهای نافله در سخن امام باقر(علیه السلام) ۳۵۵...
 اشاره به نمازها در آیه ۱۳۰ «طه» ۳۶۹...
 پیامبر و نماز ۳۷۳...
 خاندانت را به انجام نماز فرمان ده ۳۷۳...
 هدف از نماز به بندگان بازمی گردد ۳۷۳...
 کار خیر و انجام نماز و زکات محتوای وحی ۴۹۶...
 * روزه
 روزه سکوت ۵۵...
 * زکات
 کار خیر و انجام نماز و زکات محتوای وحی ۴۹۶...
 * دیگر عبادات
 اذکار مخصوص قبل از طلوع و قبل از غروب ۳۶۹...
 * در برابر انسانها
 * ارتباط با خویشان:
 * رابطه با پدر و مادر
 مقام مادر ۶۹...
 افتخارات زنان در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۷۰...
 * ارتباط با جامعه
 * روابط اقتصادی
 * غیر قراردادها
 * صحیح
 - ارث
 منظور از «ارث» در آیه ۲۱...

* غیر صحیح

- ثروت اندوزی

ثروت، مقام و موقعیت معیار ارزش نیست ۱۳۹...

گذشتگان ثروتمند و مفاخر هلاک شدند ۱۴۱...

* روابط مدیریتی (سیاسی)

* رهبری

شرائط رهبری انقلاب ۲۱۶...

* روابط فکری (علمی، فرهنگی و هنری)

* رابطه استاد و شاگرد

دلیل پیروی از عالم ۸۴، ۹۴...

* هنر و ادبیات

* نامه نگاری

ادریس بنیانگذار خط و خیاطت ۱۱۷...

* دیگر هنرها

ادریس بنیانگذار خط و خیاطت ۱۱۷...

* روابط اخلاقی

* اخلاق ممدوح

* حلم و صبر

شکیبائی عامل پیشرفت ۳۶۸...

* شکر

سپاسگزاری ابراهیم در قبال نعمت فرزندان ۱۰۲...

* خوف و رجاء

ترس و خشیت از خدا ۴۲۸...

* قرب الهی

بالاترین نعمت، خشنودی خداوند است ۱۱۰...

مقام بلند ادريس ۱۱۲...

* استعاذه

وحشت مریم از رویارویی با مرد بیگانه و استعاذه ۴۶...

* وفای به عهد

عهد خداوند رحمان چیست؟ ۱۵۴...

* حمد و تسبیح

حمد و تسبیح خداوند در اوقات پنجگانه ۳۶۸...

نتیجه حمد و تسبیح آرامش و اطمینان ۳۷۰...

* تقوا

تقوا، کلید درب بهشت ۱۲۳...

* دیگر اخلاقیهای ممدوح

درخواست نام نیک در جامعه انسانی و پذیرفته شدن آن ۱۰۰...

صاحبان عقل کیانند؟ ۲۴۹...

* اخلاق مذموم

* دروغ

دروغ آن است که قرینه ای به همراه نداشته باشد ۴۷۶...

* غفلت

غافل ترین مردم در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۶۷...

غفلت از نزدیک شدن رستاخیز ۳۸۵...

* محبت دنیا

پاسخی به آنها که بر زیورهای دنیا تکیه کرده اند ۱۴۳...

* اسراف و تبذیر

کیفر اسراف و بی ایمانی در قیامت ۳۵۸...

* غرور

گذشتگان ثروتمند و مفاخر هلاک شدند ۱۴۱...

* گناه

اتهام نسبت فرزند به خدا آسمان ها را از هم می شکافد ۱۶۰...

گناه نسبی یا ترک اولی ۳۵۵...

اسراف در گناه و آثار آن ۳۶۲...

سنت الهی مهلت است ۳۶۷...

غافل ترین مردم در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۶۷...

* عجله

عجله مذموم و سرعت مطلوب ۳۴۲...

* طغیان و سرکشی

نهی از طغیان در نعمت ۲۹۰...

نعمت خداوند بر انسان ها و پدران شان ۴۵۲...

از علل مهم سرکشی و طغیان افراد بی ایمان ۴۵۲...

* لهو و لعب

دل های بی خبر آمادگی اندیشه ندارند ۳۸۸...

سرگرمی مناسب ۴۰۵...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

* زمین

چشم به نعمت های ناپایدار دنیا نداشته باش ۳۷۲...

جوّ زمین از دیدگاه دانشمندان علوم طبیعی ۴۳۷...

* خلقت زمین

خلقت آسمان و زمین برای سرگرمی نیست ۴۰۴...

* موجودات زنده

* جنّ

* حقیقت جنّ

حقیقت جنّ چیست؟ ۵۱۶...

* اقسام جنّ

* شیطان

الف - فعالیت‌های شیطان

تسلط شیاطین بر کفار ۱۵۱...

ب - تابعان شیطان

دلیل ابراهیم بر دعوت از دیگران ۹۲...

گروه‌های خلف و ناخلف ۱۱۷...

تسلط شیاطین بر کفار ۱۵۱...

* جمادات

* آب و فوائد آن

نعمت‌های چهارگانه: سکونت، راه، آب و فراورده‌های گیاهی ۲۴۸...

آب مایه اصلی موجودات زنده ۴۳۰...

طعم آب ۴۳۳...

* کوه‌ها

* آفرینش کوه‌ها

اسرار آفرینش کوه‌ها ۴۳۳...

* نباتات

نعمت های چهارگانه: سکونت، راه، آب و فراورده های گیاهی ۲۴۸...

پنجمین نعمت خوراک انسان و دام ۲۴۹...

* میوه ها

پنجمین نعمت خوراک انسان و دام ۲۴۹...

* فوائد میوه

زنان باردار از خرما استفاده کنند ۵۹...

خرما، غذائی نیروبخش پس از وضع حمل ۵۹...

اهمیت داروئی خرما ۶۱...

* آسمان ها

توضیح سقف محفوظ ۴۳۶...

* منافع و ویژگی های آسمان ها

آسمان سقف محفوظ ۴۳۴...

منظور از آسمان چیست؟ ۴۳۴...

* شهاب ها

شهاب ها و وزن آنها ۴۳۷...

* خورشید

* اوصاف خورشید

خلقت شب و روز و خورشید و ماه ۴۳۵...

* نظام شب و روز

خلقت شب و روز و خورشید و ماه ۴۳۵...

* ماه

* اوصاف ماه

خلقت شب و روز و خورشید و ماه ۴۳۵...

* عوالم بالا (فرشتگان)

* ویژگی های فرشتگان

فرشتگان در عبادت خدا تکبر نمی‌ورزند ۴۱۳...

فرشتگان همواره تسبیح خدا می‌گویند ۴۱۴...

ژفرشتگان بندگان گرامی خدایند ۴۲۴...

فرشتگان بر فرمان خدا سبقت نمی‌جویند ۴۲۶...

رحمت بودن پیامبر شامل حال فرشتگان ۵۷۳...

* مسئولیتهای فرشتگان

فرشتگان طبق فرمان خدا عمل می‌کنند ۱۲۵...

* فرشتگان حامل وحی

وحشت مریم از رویارویی با مرد بیگانه و استعاذه ۴۶...

* پاداش و مجازات

عذاب رحمان سخت‌ترین عذاب است ۹۳...

مواهب وجود فرزندان در اثر کناره‌گیری از بت‌ها ۱۰۰...

پاداش توبه‌کنندگان و انجام‌دهندگان عمل صالح ۱۱۶...

بهشت ارث بندگان خدا ۱۲۳...

تقسیم گروه‌ها برای حسابرسی و مجازات ۱۳۲...

مجازات استدراج ۱۴۱...

هلاکت اقوام گناهکار ۱۶۸...

استهزاء پیامبران الهی و مجازات آنها ۴۵۰...

فلسفه‌های آفات و بلاها ۵۳۲...

تأخیر مجازات آزمایش و امتحان است ۵۷۶...

* اسباب و عوامل مجازات

هلاکت اقوام گناهکار ۱۶۸...

* مقررات ثابت جهان آفرینش

ابلاغیه وراثت حکومت زمین به عابدان با اخلاص ۵۶۰...

حکومت صالحان قانون آفرینش است ۵۶۷...

* آزمایش ها

شکوفه های زندگی وسیله آزمایش ۳۷۲...

آزمایش با شرّ و خیر ۴۴۱...

تأخیر مجازات آزمایش و امتحان است ۵۷۶...

* امکانات معنوی (هدایت)

* هدایت و ضلالت و حقیقت آنها

هدایت، نتیجه هدایت ۱۴۲...

پرهیزکاران در قیامت به سوی رحمان هدایت می شوند ۱۵۳...

* اقسام هدایت

اقسام هدایت ۲۴۵...

* هدایت تکوینی

ایمان به مطلوب و هدایت تکوینی ۴۹۵... * هدایت تشریعی

* انبیاء

* حقیقت نبوت

تو را به نبوت انتخاب کردم ۱۹۳...

* هدف بعثت انبیاء

الف - نجات از ظلمات

تبعیت از هدایتگران الهی مایه نعمت و عدم تبعیت رنج و مشقت ۳۵۷...

ب - تذکر و یاد آوری

سوره رحمت و یادآوری ۹۵...

* راه های شناخت انبیاء

- اعجاز

نبوت و امامت در خردسالی ۴۰...

آیا معجزه مخصوص انبیاء و امامان است؟ ۵۸...

«ارهاص» یا معجزه مقدماتی ۵۸...

کرامت های مریم ۵۸...

سخن گفتن نوزاد ۷۳...

* صفات و ویژگی های انبیاء

مواهب دهگانه الهی به یحیی ۳۵...

هفت صفت، دو برنامه، یک دعا ۶۸...

فرق رسول و نبی ۱۰۶...

انبیاء شخصیت های عظیم جامعه بشری ۱۱۳...

نجات زیر چتر رهبران الهی ۲۹۱...

پیامبران و زندگی انسانی ۳۹۵...

نجات پیامبران از چنگان مخالفان ۳۹۶...

رهبران مخلص ۴۹۷...

امام نور و امام نار ۴۹۷...

معیار شناسائی امام حق از باطل ۴۹۷...

حمایت از انبیاء ۵۰۴...

پیش گوئی وراثت حکومت صالحان ۵۶۰...

بشارت حکومت صالحان در مزامیر ۵۶۶...

* مسئولیت های انبیاء

مبارزه با طغیانگران ۲۱۷...

* ابزار پیشرفت انبیاء

راه نفوذ در دیگران ۹۴...

* دشمنان انبیاء

ظالمان را در هم شکستیم و قوم جدیدی به صحنه آوردیم ۴۰۰...

پس از رسیدن خطر، فرار بی فایده است ۴۰۱...

هنگام خطر و اعتراف به ظلم و ستم ۴۰۳...

مجازات، آنها را چون گیاهان درو شده کرد ۴۰۳...

استهزاء پیامبران الهی و مجازات آنها ۴۵۰...

* بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها

ادعای منافات ایمان و زندگی، سخنی است باطل ۱۴۶...

مسیح را فرزند خدا می داند ۱۶۲...

* نبوت خاصه

* صفات و ویژگی ها

«طه» اسم خاص برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ۱۸۲...

عجله برای دریافت وحی ۳۴۱...

محمد (صلی الله علیه وآله) پیامبر رحمت ۵۷۲...

درخواست پیامبر از خداوند دآوری به حق را ۵۷۷...

* دشمنان پیامبر

دستورات متعدد برای کاهش فشار مشرکان ۳۷۶...

صبر و انتظار پایان امر را نشان می دهد ۳۷۶...

توطئه های پنهانی برای مبارزه با پیامبر ۳۸۸...

استهزاء پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۴۴۴...

* وحی

عجله برای دریافت وحی ۳۴۱...

* ابزار پیشرفت

وسائل لازم برای پیشرفت کار ۲۱۷...

* بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها

بهانه جوئی مخالفان پایان نمی گیرد ۳۷۵...

بشر بودن اولین تهمت ۳۸۸...

ساحری برچسب دومین ۳۸۸...

خواب های پریشان سومین برچسب ۳۹۰...

تهمت افترا چهارمین برچسب ۳۹۰...

تهمت شاعری پنجمین برچسب ۳۹۰...

بهانه معجزه ششمین برچسب ۳۹۰...

درخواست معجزه و پیامدهای آن ۳۹۴...

همه پیامبران بشر بوده اند ۳۹۴...

قرآن پاسخ تمام ایرادها و بهانه ها ۳۹۷...

یکی دیگر از ایرادات مشرکان ۴۳۹...

وعده قیامت کی خواهد بود؟ ۴۴۶...

* پیامبر و خاندانش

استدلال فاطمه(علیها السلام) به آیه ۶ مریم ۲۲...

از حضرت مهدی(علیه السلام) تعبیر به «یابن طه» شده ۱۸۲...

منظور از «ثم اهتدی» هدایت به ولایت اهل بیت(علیهم السلام) ۲۹۲...

اعراض از ولایت علی(علیه السلام) ۳۶۰...

ذکر «رسول خدا» و اهل الذکر «اهل بیت» هستند ۳۹۵...

* قرآن

الف - حقیقت قرآن

قرآن کتابی پرمحتوا و آسان ۱۶۷...

ب - اسامی و ویژگی های قرآن

خطاب با واسطه و بدون واسطه ۳۵۰...

آئینه تاریخ ۳۲۳...

قرآن مایه تذکر است ۳۲۳...

اعراض از قرآن و مجازات آن ۳۲۵...

هدف از نزول قرآن ایجاد تقوا یا تذکر ۳۳۹...

قرآن عربی است ۳۴۰...

آنچه در قرآن آمده بینّه و معجزه است ۳۷۵...

آیا قرآن حادث است؟ ۳۹۱...

حدوث و قدوم قرآن کلام خدا ۳۹۱...

قرآن ذکر مبارک و تحول جامعه جاهلی ۴۶۳...

ج - چگونگی نزول قرآن و اهداف آن

قرآن از ناحیه خالق آسمان ها و زمین نازل شد ۱۸۳...

د - نکات تفسیری قرآن

معنی و مفهوم کهیعص ۱۸۰...

منظور از «ارث» در آیه ۲۱۰...

معنی و مفهوم محراب ۳۴۰...

معنی و مفهوم کتاب را با قوت بگیر ۳۷۰...

مراد از روح خدا کیست؟ ۴۹۰...

تمثّل یعنی چه؟ ۴۹۰...

چرا مریم را اخت هارون خواندند؟ ۶۴۰...

فرق رسول و نبی ۱۰۶۰...

فلسفه ورود همه در جهنم ۱۳۶۰...

آیا ایمان و تقوا محرومیت از دنیا می آورد؟ ۱۴۵۰...

- منظور از آسمان ها متلاشی می شوند چیست؟ ۱۶۲...
- جمله «یسرناه بلسانک» یعنی چه؟ ۱۷۱...
- منظور از «سِرّ و اخفی» چیست؟ ۱۸۵...
- معنی کنائی «طوی» ۱۹۳...
- منظور از «فاخلع نعلیک» ۱۹۶...
- موسی از کجا دانست صدائی را که می شنود از جانب خداست؟ ۱۹۸...
- نکات تفسیری ۲۵۰...
- حقیقت سحر ۲۶۶...
- فرق «ظلم و هضم» ۳۳۷...
- امر و نهی ارشادی ۳۵۴...
- معیشت ضنک ۳۵۷...
- منظور از «هبوط» ۳۶۳...
- مخاطب در «بعضکم لبعض عدو» ۳۶۴...
- ذکر «رسول خدا» و اهل الذکر «اهل بیت» هستند ۳۹۵...
- منظور از «ذکرکم» چیست؟ ۳۹۸...
- منظور از «کلّ فی فلک یسبحون» ۴۳۵...
- توضیح سقف محفوظ ۴۳۶...
- جوّ زمین از دیدگاه دانشمندان علوم طبیعی ۴۳۷...
- شهاب ها و وزن آنها ۴۳۷...
- معنی نفس ۴۴۰...
- چرا شرّ بر خیر مقدم شده؟ ۴۴۱...
- معنی «نقصها من اطرافها» ۴۵۲...
- رابطه کیفر و اعتراف به جرم ۴۵۴...
- منظور از ارض مبارک بیت المقدس یا... ۴۹۲...

- ۴۹۵... فرق نبوت و رسالت با امامت
- ۵۳۰... ظلمات در این آیه به چه معنی است؟
- ۵۳۸... معانی کنائی الفاظ قرآن
- ۵۳۹... منظور از «روحنا» در آیه
- ۵۴۹... معنی چند لغت
- ۵۶۱... منظور از «زبور و ذکر»
- ۵۶۳... مراد از «عبادی الصالحون»
- هـ - نکات ادبی قرآن
- ۲۵... تناسب نداء و خفياً
- و - تشبیهات و مثال های قرآن
- ۱۹... تشبیه جالبی برای «آثار پیری»
- ز - حروف مقطعه در قرآن
- ۱۸... معنی و مفهوم کهیصص
- ۱۸۰... حروف مقطعه
- ح - نکات آموزنده داستان های قرآن
- ۳۲۴... نقش تاریخ در سخن امیر مؤمنان علی (علیه السلام)
- ۳۶۵... عبرت از تاریخ گذشتگان
- ۳۶۶... تاریخ، معلم خردمندان
- ط - احکام برگرفته از قرآن
- ۲۵۱... فلسفه دو سجده در سخن امام امیر مؤمنان علی (علیه السلام)
- ی - سوره های قرآن
- ۱۵... محتوای سوره مریم
- ۱۵... فضیلت سوره مریم
- ۹۵... سوره رحمت و یادآوری

محتوای سوره طه ۱۷۵...

فضیلت سوره طه ۱۷۶...

ک - داستانهای قرآن

۱ - موسی و خضر

داستان نبوت موسی (علیه السلام) ۱۸۹...

۲ - ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج

گشوده شدن راه بر یاجوج و ماجوج ۵۴۸...

یاجوج و ماجوج کیانند؟ ۵۴۸...

ل - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین

۱ - آدم

آدم و فراموشی عهد خداوند ۳۴۷...

وسوسه های شیطانی در لباس دلپذیر ۳۴۷...

فرمان سجده برای آدم و عدم تبعیت شیطان ۳۴۹...

معنی سجده بر آدم ۳۴۹...

اسکان آدم و همسرش در بهشت و... ۳۴۹...

بهشت آدم کدام بهشت بود؟ ۳۵۰...

نعمت و امنیت در بهشت آدم ۳۵۰...

فریب خوردن آدم از شیطان به خاطر تمایل به حیات جاوید ۳۵۲...

عصیان آدم و قبول توبه او ۳۵۳...

آیا آدم مرتکب معصیت شد؟ ۳۵۳...

خوردن از درخت ممنوع و کشف عورت ۳۵۴...

فرمان خروج از بهشت به آدم و حوا و... ۳۵۷...

۲ - ادریس

ادریس پیامبری از تبار انبیاء ۱۱۲...

مقام بلند ادریس

ادریس بنیانگذار خط و خیاطی ۱۱۷...

پیامبران شکیبا ۵۲۴...

موهبت رحمت اجر این پیامبران ۵۲۴...

ادریس کیست؟ ۵۲۵...

۳- نوح

نجات نوح از اندوه طاقت فرسا ۵۰۱...

سختی ها و مشکلات نوح ۵۰۲...

یاری نوح و غرق بدکاران ۵۰۳...

۴- ابراهیم و اسحاق

معرفی ابراهیم (علیه السلام) ۹۰...

ابراهیم، آزر را به خداپرستی دعوت می کند ۹۳...

دلیل ابراهیم بر دعوت از دیگران ۹۴...

تهدید ابراهیم در صورت کناره گیری از بت ها ۹۷...

برخورد مؤدبانه ابراهیم با تهدید آزر ۹۸...

اعلام کناره گیری ابراهیم از بت و بت پرستان ۹۹...

سپاسگزاری ابراهیم در قبال نعمت فرزندان ۱۰۲...

شایستگی ابراهیم برای موهبت رسالت ۴۶۵...

ابراهیم نقشه نابودی بت ها را می کشد ۴۶۵...

اعتراض ابراهیم به قوم خود در مورد بت پرستی ۴۶۶...

منطق پوسیده: نیاکان ما بت پرست بودند و ما هم... ۴۶۷...

شما و نیاکانتان گمراهید ۴۶۷...

ابراهیم و اعلام به این که خداوند مالک آسمانها و زمین،

ربّ همه است ۴۶۸...

- اعلام طرح و نقشه برای در هم شکستن آنها ۴۶۸...
- ابراهیم کار خود را کرد و بت ها را شکست ۴۶۹...
- پرسش و پاسخ ابراهیم و بت پرستان ۴۷۱...
- رویارویی با صحنه بت های در هم شکسته ۴۷۳...
- چه کسی با بت ها چنین کرده؟ ۴۷۳...
- جوانی به نام ابراهیم از بت ها به بدی یاد می کرد ۴۷۴...
- احضار ابراهیم ۴۷۴...
- بازجویی از ابراهیم تو بت ها را شکسته ای ۴۷۵...
- از بت ها بپرسید اگر سخن می گویند ۴۷۵...
- آیا ابراهیم سخن خلاف واقع گفت؟ ۴۷۶...
- بازگشت به فطرت و اعتراف به اشتباه ۴۷۷...
- بیداری فطری دیری نپائید ۴۷۸...
- پاسخ به ابراهیم و توبیخ ابراهیم از بت پرستی ۴۷۹...
- اف بر شما و معبودهایتان چرا بر سر عقل نمی آئید؟ ۴۸۰...
- آنجا که آتش گلستان می شود ۴۸۲...
- شعار ابراهیم را بسوزانید و بت ها را یاری کنید ۴۸۳...
- فریب مردم و تهیه هیزم برای سوزاندن ابراهیم ۴۸۳...
- ابراهیم در دل شلعه های آتش ۴۸۴...
- جبرئیل: آیا کمک می خواهی؟ خیر ۴۸۵...
- ذکر ابراهیم در دل آتش ۴۸۵...
- آتش! سرد و سالم باش ۴۸۵...
- کید و مکر دشمنان ختنی شد ۴۸۶...
- سبب سازی و سبب سوزی ۴۸۷...
- نوجوان، قهرمان بت شکن ۴۸۸...

گفتگوی نمرود با ابراهیم ۴۸۹...

نجات ابراهیم و لوط از سرزمین بابل ۴۹۱...

منظور از ارض مبارک، بیت المقدس یا... ۴۹۲...

مصادره اموال ابراهیم و دفاع او ۴۹۳...

اسحاق و یعقوب فرزندان صالح ابراهیم ۴۹۴...

امامان هدایت طبق فرمان خدا ۴۹۵...

۵ - اسماعیل

اسماعیل پیامبر «صادق الوعد» ۱۰۸...

حضرت اسماعیل و نماز ۱۰۹...

پیامبران شکیا ۵۲۴...

موهبت رحمت اجر این پیامبران ۵۲۴...

اسماعیل پیامبر «صادق الوعد» ۵۲۴...

۶ - لوط

نجات ابراهیم و لوط از سرزمین بابل ۴۹۱...

موهبت فرمان نبوت و علم به لوط ۴۹۸...

نجات لوط از قریه گناه ۴۹۹...

رحمت خاص خداوند به لوط ۵۰۰...

۷ - یعقوب

اسحاق و یعقوب فرزندان صالح ابراهیم ۴۹۴...

۸ - ایوب

ایوب و درخواست نجات از مشکلات ۵۱۸...

اجابت درخواست ایوب و اعطاء نعمت ۵۱۹...

بلاهایی که بر ایوب وارد شد در اثر کثرت شکر بود ۵۲۰...

زخم زبان فریاد ایوب را بلند کرد ۵۲۱...

- ایوب بیماری نفرت انگیز نداشت ۵۲۲...
 دو برابر نعمت های از دست رفته به ایوب داده شد ۵۲۲...
 ۹ - موسی و هارون
 پنج بخش از مواهب پروردگار به موسی ۱۰۳...
 موسی پیامبر مخلص ۱۰۳...
 پیام از جانب طور ۱۰۴...
 داستان نبوت موسی (علیه السلام) ۱۸۹...
 زندگانی حضرت موسی در سوره «طه» ۱۹۰...
 موسی برای گرفتن شعله آتش ۱۹۰...
 کفش هایت بیرون آر در وادی مقدس ۱۹۲...
 نماز را بر پا دار ۱۹۳...
 تو را به نبوت انتخاب کردم ۱۹۳...
 موسی از کجا دانست صدائی را که می شنود از جانب خداست؟ ۱۹۸...
 معجزه اژدها شدن عصا ۲۰۲...
 عصای موسی و ید بیضاء ۲۰۲...
 چرا موسی از مار شدن عصا ترسید؟ ۲۰۴...
 ید بیضاء و معجزه ای دیگر ۲۰۵...
 معجزه اژدها و ید بیضاء ۲۰۶...
 استعداد اشیاء ۲۰۸...
 تورات و ید بیضاء ۲۰۸...
 فرمان مبارزه با فرعون ۲۱۰...
 درخواست وسائل مبارزه ۲۱۱...
 شرح صدر ۲۱۲...
 بیان فصیح ۲۱۳...

- وزیر و معاون ۲۱۳...
- هارون وزیر پیشنهادی ۲۱۳...
- هارون از پیامبران مرسل بود ۲۱۴...
- درخواست پشتیبانی و شرکت در اصل کار برای هارون ۲۱۴...
- هدف تسبیح و ذکر همگانی ۲۱۵...
- پذیرش خواسته های موسی ۲۱۵...
- شرائط رهبری انقلاب ۲۱۶...
- مبارزه با طغیانگران ۲۱۷...
- وسائل لازم برای پیشرفت کار ۲۱۷...
- خواسته های پیامبر اسلام همان خواسته های موسی ۲۱۸...
- نعمت حفظ موسی در کودکی ۲۲۲...
- چه خدای مهربانی! ۲۲۲...
- الهام به مادر موسی برای چگونگی نجات او ۲۲۲...
- موسی در صندوق و صندوق بر رود نیل ۲۲۳...
- دشمن نگهدارنده و حافظ ۲۲۴...
- خداوند جباران را به دست خود نابود می سازد ۲۲۴...
- نعمت ایجاد محبت موسی در دل همسر فرعون ۲۲۵...
- نظارت خدا بر پرورش موسی ۲۲۵...
- کاخ فرعون بر روی شط نیل ۲۲۶...
- راهنمایی برای یافتن دایه ای مهربان ۲۲۷...
- خواهر موسی مسئول مراقبت از صندوق موسی ۲۲۷...
- بازگشت موسی به آغوش مادر ۲۲۷...
- موسی، نوجوان، قتل یک قبطی ۲۲۹...
- فرار موسی به سمت مدین و زندگی نزد شعیب ۲۲۹...

۲۳۰... موسی پرورده خاص خدا برای حمل بار رسالت

۲۳۱... وحی به غیر انبیاء

۲۳۴... فرمان حرکت موسی و برادرش برای تبلیغ فرعون

۲۳۴... هدف رفع طغیان فرعون

۲۳۵... تبلیغ با زبان لین

۲۳۶... ترس از مجازات پیش از رساندن پیام

۲۳۷... نترسید، من با شما هستم

۲۳۷... به فرعون اعلام کنید ما رسولان پروردگار هستیم

۲۳۷... خواستار آزادی بنی اسرائیل

۲۳۸... تخویف تکذیب کنندگان

۲۳۸... اعلام داشتن معجزه

۲۳۸... تشویق پذیرندگان دعوت

۲۳۹... وسائل نابودی طغیانگران

۲۳۹... قدرت نمائی عجیب خدا

۲۴۰... اثر برخورد تبلیغی محبت آمیز

۲۴۱... چرا موسی دچار نگرانی و دلهره بود؟

۲۴۲... پرسش های فرعون از موسی

۲۴۴... بخشنده ابزار لازم و هدایت گر

۲۴۶... رسیدگی به وضع گذشتگان

۲۴۶... علم پروردگار

۲۵۳... معجزات را دید ولی تکذیب کرد

۲۵۳... فرعون خود را برای مبارزه نهائی آماده می کند

۲۵۴... تهمت بیرون کردن از سرزمین، تهمتی همگانی

۲۵۵... مقابله سحر به سحر

- روز عید، روز رویارویی و مبارزه ۲۵۶...
- حضور فرعون و ساحران در میدان مبارزه ۲۵۸...
- هشدار موسی به ساحران ۲۵۸...
- ایجاد تردید در ساحران ۲۵۸...
- تهمت سحر و تهمت تصمیم تصرف سرزمین مصر ۲۵۹...
- دستور به ساحران برای شروع مبارزه ۲۶۰...
- پیشنهاد ساحران که چه کسی اول شروع کند ۲۶۲...
- صحنه عجیب و شگفت انگیز عمل ساحران ۲۶۳...
- موسی و احساس ترس ۲۶۴...
- موسی نترس، آنچه در دست داری بیفکن ۲۶۵...
- حقیقت سحر ۲۶۶...
- چرا ساحران پیروز نمی شوند؟ ۲۶۹...
- شکست ساحران و ایمان آنها ۲۷۲...
- اعتراض فرعون به ساحران که چرا بی اجازه ۲۷۳...
- تهدید به مجازات سخت ساحران ۲۷۴...
- پاسخ ساحران به تهدیدات فرعون که ما ایستاده ایم ۲۷۵...
- امید غفران خطاها ۲۷۶...
- علم سرچشمه ایمان و انقلاب ۲۷۹...
- جبر محیط غلط است ۲۸۱...
- ساحران آغاز روز کافر و پایان آن شهید ۲۸۱...
- نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان ۲۸۳...
- دستور به موسی برای حرکت دادن بنی اسرائیل ۲۸۴...
- تعقیب بنی اسرائیل از جانب فرعون ۲۸۵...
- فرعون و سپاهیان غرق شدند ۲۸۶...

- فرعون قومش را گمراه کرد ۲۸۶...
 نعمت های خدا بر بنی اسرائیل ۲۸۸...
 نجات از دشمن ۲۸۹...
 میقات کوه طور ۲۸۹...
 من و سلوی غذای مخصوص ۲۸۹...
 غوغای سامری ۲۹۵...
 عشق به مناجات حق ۲۹۶...
 آزمایش قوم موسی ۲۹۷...
 گوساله سامری وسیله آزمایش ۲۹۷...
 بازگشت موسی و اعتراض به پیروان سامری ۲۹۸...
 عذر بدتر از گناه در پرستش گوساله ۲۹۹...
 ساخت گوساله و دعوت به پرستش آن ۳۰۰...
 چرا آنچه نفع و زیانی ندارد می پرستید ۳۰۱...
 هشدار هارون که آزمایش در کار است ۳۰۲...
 لجاجت بنی اسرائیل در برابر هارون ۳۰۲...
 شوق دیدار حق ۳۰۴...
 حرکت های ضد انقلابی در برابر انقلاب ۳۰۵...
 مراحل رهبری هارون ۳۰۷...
 پاسخ به اشکال فخر رازی در مورد تطبیق حدیث منزلت ۳۰۸...
 بازگشت موسی از مناجات و رویارویی با گوساله پرستی ۳۱۱...
 سرنوشت دردناک سامری ۳۱۱...
 توبیخ هارون که چرا از فرمانم سرپیچی کردی ۳۱۲...
 عذر هارون از عدم متابعت قوم و ترس از تفرقه ۳۱۲...
 توبیخ سامری که چرا گوساله پرستی بنیاد کردی ۳۱۴...

از اثر رسول برای غرق فرعون استفاده کردم ۳۱۴...

سه مجازات برای سامری ۳۱۶...

یکی از قوانین جزائی شریعت موسی در مورد گناهکاران ۳۱۶...

سوزاندن گوساله و از بین بردن ماده فساد ۳۱۷...

گوساله از چه چیزی ساخته شده بود و چرا سوزانده شد؟ ۳۱۸...

در برابر حوادث سخت، سخت باید ایستاد ۳۱۹...

سامری که بود؟ ۳۲۱...

امتیازات اعطا شده به موسی: فرقان، ضیاء و ذکر ۴۶۰...

موسی و هارون و رسالت آن دو ۴۶۰...

۱۰ - ذا الکفل

پیامبران شکبیا ۵۲۴...

ذا الکفل و سرگذشت او ۵۲۵...

موهبت رحمت اجر این پیامبران ۵۲۴...

ذا الکفل را بشناسیم ۵۲۶...

۱۱ - داود

قضاوت داود و سلیمان ۵۰۵...

معیار و چگونگی قضاوت داود و سلیمان ۵۰۷...

کوه ها و پرندگان را مسخر داود ساختیم ۵۱۰...

کوه ها و پرندگان همراه داود تسبیح می گفتند ۵۱۰...

چگونگی هم صدائی کوه ها و پرندگان با داود ۵۱۰...

به داود صنعت زره بافی آموختیم ۵۱۱...

سخنی چند از داود و زبور کتاب آسمانی او ۵۶۱...

۱۲ - سلیمان

قضاوت داود و سلیمان ۵۰۵...

- معیار و چگونگی قضاوت داود و سلیمان ۵۰۷...
 قضاوت را ما به سلیمان آموختیم ۵۰۹...
 باد مسخر سلیمان ۵۱۳...
 چگونگی استفاده سلیمان از باد ۵۱۴...
 شیاطین خدمتگزاران سلیمان ۵۱۶...
 تسخیر موجودات سرکش موهبت دیگری به سلیمان ۵۱۶...
 عملیات شیاطین برای سلیمان ۵۱۶...
 ۱۳ - یونس
 یونس خشمگین و خروج او از میان قوم ۵۲۷...
 ترک اولی و مجازات یونس ۵۲۸...
 درخواست آزادی از درون شکم ماهی ۵۲۸...
 اجابت دعای یونس ۵۲۸...
 فشرده سرگذشت یونس ۵۲۹...
 ترک اولی یونس چه بود؟ ۵۳۰...
 نجات از مشکلات اختصاص به یونس ندارد، یک قانون عام ۵۳۱...
 ۱۴ - زکریا
 لطف خدا در مورد زکریا ۱۹...
 درخواست های زکریا در سن پیری ۱۹...
 انگیزه دعا و درخواست فرزند از طرف زکریا ۲۰...
 همسر زکریا، خاله مریم مادر موسی ۲۶...
 بشارت فرزند، بی نظیر ۲۸...
 تعجب از فرزنددار شدن در سن پیری و همسری فرتوت ۲۹...
 نشانه مسلم بودن این بشارت ۳۰...
 سه روز فقط تسبیح، نه سخن با دیگران ۳۰...

- فرزند در دوران پیری ۴۵...
- دعای زکریا و اجابت آن ۵۳۴...
- اصلاح همسر زکریا و او را شایسته بارداری کردن ۵۳۵...
- موهبت الهی به زکریا در پیری (یحیی) ۵۳۵...
- سه صفت نیک زکریا: کار خیر، دعا و خشوع ۵۳۵...
- مریم زنی پاک دامن ۵۳۷...
- ۱۵ - یحیی
- بشارت فرزند، بی نظیر ۲۸...
- یحیی پیامبری وارسته ۳۲...
- مشترکات مسیح و یحیی ۳۲...
- مشترکات امام حسین (علیه السلام) و یحیی ۳۳...
- کتاب را با قوت بگیر ۳۵...
- صفات برجسته یحیی ۳۵...
- مواهب دهگانه الهی به یحیی ۳۶...
- کیفیت و انگیزه شهادت یحیی ۴۱...
- فرزند در دوران پیری ۴۵...
- ۱۶ - عیسی و مادرش مریم
- مشترکات مسیح و یحیی ۳۲...
- سرآغاز تولد عیسی ۴۵...
- مریم و فرشته الهی برای اعطاء فرزند ۴۶...
- عزلت مریم در مشرق بیت المقدس ۴۵...
- وحشت مریم از رویارویی با مرد بیگانه و استعاذه ۴۶...
- بشارت فرزند و تعجب مریم ۴۸...
- فلسفه تولد مسیح بدون پدر ۴۸...

- ۵۲... دوران بارداری مریم و دوری از مردم
- ۵۳... دوران حمل مریم چه اندازه بود؟
- ۵۴... ساعت وضع حمل و ناراحتی مریم
- ۵۵... ندای آرام بخش و جوشیدن چشمه آب و میوه دهی درخت خشکیده
- ۵۵... روزه سکوت ۵۵، ۵۸
- ۵۶... مریم در لابلای مشکلات
- ۵۷... مریم و تقاضای مرگ
- ۶۳... دیدن نوزاد و تویخ مریم
- ۶۳... مسیح در گاهواره سخن می گوید
- ۶۴... چرا مریم را اخت هارون خواندند؟
- ۶۴... اشاره مریم که از نوزاد پرسید و تعجب قوم
- ۶۶... نوزاد خود را معرفی می کند
- ۶۶... اوصاف مسیح از زبان خودش
- ۶۷... روشن ترین تصویر از مسیح
- ۶۸... هفت صفت، دو برنامه، یک دعا
- ۷۱... بکرزائی از نظر علم
- ۷۴... معرفی درست عیسی مسیح (علیه السلام)
- ۷۷... نخستین هجرت در اسلام و معرفی مسیح به نجاشی
- ۲۵۴... حربه زورگویان برای تحریک توده ها
- ۵۳۷... مریم زنی پاک دامن
- ۵۳۹... «بکرزائی» و تولد عیسی تنها از مادر
- ۵۳۹... مریم و فرزندش با هم آیه و معجزه اند
- ۵۴۱... امت واحده

* اوصیاء

* حقیقت اوصیاء

محبت علی (علیه السلام) در دل های مؤمنان ۱۶۸...

* ویژگی ها و صفات آنها

پاسخ به اشکال فخر رازی در مورد تطبیق حدیث منزلت ۳۰۸...

امام امیر مؤمنان و حسن بصری پس از نبرد جمل ۳۱۵...

* راه شناخت اوصیاء

نبوت و امامت در خردسالی ۴۰...

* فرق میان نبی، رسول و امام

فرق رسول و نبی ۱۰۶...

فرق نبوت و رسالت با امامت ۴۹۵...

* تبلیغ و مبلغین

بیان فصیح ۲۱۷...

اثر برخورد تبلیغی محبت آمیز ۲۴۰...

* ائمه و خلفاء

آیه ۹۶ سوره «مریم» و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) ۱۶۵...

سند زنده خلافت بلافصل علی (علیه السلام) ۲۱۸...

ایرادی در حدیث منزلت از سوی بعضی مفسران ۲۱۹...

اعراض از ولایت علی (علیه السلام) ۳۶۰...

روایات قیام مهدی (علیه السلام) ۵۶۴...

* ادیان، مذاهب و مکاتب

تحلیلی از مارکسیست ها درباره مذهب ۲۱۷...

افسانه مادی ها در زمینه پیدایش مذهب ۲۸۲...

* مسیحیت

۷۵... تثلیث تعبدی است

۸۴... تاریخ مسیحیت گواه خوبی بر اختلافات آنهاست

۸۴... رسمیت فرقه های مسیحیت طی نشستی در یک مجمع بزرگ

معاد

۸۴... رستاخیز روز عظیم

۱۹۴... زمان وقوع قیامت مخفی است

۳۸۶... نزدیک شدن حساب و قیامت به چه معنی است

۴۰۹... وعده قیامت کی خواهد بود؟

۵۴۳... بازگشت به رستاخیز جایگاه رفع اختلاف ها

۵۴۶... کافران در آستانه رستاخیز

۵۷۵... ابهام زمان عذاب

(اسماء قیامت)

۸۶... روز حسرت

(امکان معاد)

۱۳۰... آفرینش نخستین، دلیل امکان معاد

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

تردید و انکار معاد جسمانی ۱۳۰...

(مرگ)

* حقیقت مرگ

«قیامت صغری» یا «مرگ» ۳۸۷...

مرگ و میر انسان ها کاستی از اطراف زمین ۴۵۳...

آبادی های مجرم و ویران شده بازگشت ندارند ۵۴۶...

(برزخ)

مدت توقف در برزخ یا دنیا ۳۲۷...

(نشانه های قیامت)

نزدیکی وعده حق و خیره شدن چشم ها ۵۴۸...

تجدید نظام و بنای جهان هستی مقدمه رستاخیز ۵۵۸...

وعده حتمی تشکیل نظام جدید پیش از رستاخیز ۵۵۹...

(نفخ صور)

نفخ صور و حضور در قیامت ۳۲۶...

(حوادث قیامت)

- ۳۳۰... وضعیت کوه ها در آغاز رستاخیز
 ۳۳۱... صحنه زمین در رستاخیز صاف و بدون پستی و بلندی است
 ۳۳۷... مراحل رستاخیز
 ۵۵۷... برچیده شدن نظام موجود جهان

(مواقف قیامت)

- ۱۳۱... حشر انسان ها و حضور در کنار جهنم

(حالات انسان ها در قیامت)

- ۸۵... روزی که گوش ها شنواتر و چشم ها بیناتر می شوند
 ۱۳۲... تقسیم گروه ها برای حسابرسی و مجازات
 ۱۴۷... در رستاخیز، معبودان از عابدان بیزاری می جویند
 ۱۶۱... در رستاخیز همه تنها محشور می شوند
 ۳۲۶... نفخ صور و حضور در قیامت
 ۳۳۲... سکوت در برابر قدرت خدای رحمان
 ۳۳۳... شفاعت فقط به اذن خداوند صورت می گیرد
 ۳۳۵... در رستاخیز همه در برابر خداوند خاضعند
 ۳۳۵... خسران از آن ستمگران
 ۳۳۶... صالحان نه از ظلم می ترسند و نه از کاستی ثواب
 ۳۵۷... نابینائی و بینائی در محشر

کیفر اسراف و بی ایمانی در قیامت ۳۵۸...

نابینائی درون و برون در قیامت ۳۶۱...

(صحنه قیامت)

صحنه هول انگیز قیامت ۳۳۰...

فزع اکبر ۵۵۵...

(دادگاه قیامت)

دو رکن قضاوت کامل و عادلانه ۳۳۵...

* حساب در قیامت

قرب و نزدیکی قیامت و حساب ۳۸۵...

غفلت از نزدیک شدن رستاخیز ۳۸۵...

رستاخیز و موازین عدل ۴۵۶...

همه چیز کوچک یا بزرگ مورد محاسبه قرار می گیرد ۴۵۷...

* میزان اعمال

پاکان میزان اعمال ۴۵۸...

(شفاعت)

چه کسانی صلاحیت شفاعت دارند؟ ۱۵۰...

اشتباه شاعری به نام «حاجب» در مسئله شفاعت ۳۳۴...

جواز شفاعت کسی که مورد رضایت خداوند است ۴۲۷...

(صراط)

پل صراط از موباریک تر ۱۳۵...

(بهشت)

توصیف بهشت جاودان ۱۱۹...

آیا در بهشت صبح و شامی وجود دارد؟ ۱۲۲...

* نعمت ها

رزق ویژه بهشتیان ۱۲۲...

بهشت ارث بندگان خدا ۱۲۳...

نعمت های سه گانه بهشتیان: صدای جهنم را نمی شنوند، آنچه

می خواهند همیشه موجود است، وحشت بزرگ آنها را محزون

نمی کند ۵۵۵...

* بهشتیان

پرهیزکاران در قیامت به سوی رحمان هدایت می شوند ۱۵۲...

پاداش مؤمنان بهشت جاوید ۲۷۷...

نیکان از مجازات های جهنمی دورند ۵۵۴...

دیدار فرشتگان از بهشتیان ۵۵۶...

(جهنم)

همه کس وارد جهنم می شود ۱۳۳...

اهل تقوا نجات می یابند ۱۳۴...

جهنم کیفر کسی که ادعای الوهیت کند ۴۲۸...

* کیفرها

کیفر مجرمان جهنم ۲۷۷...

عذاب قیامت ناگهانی است ۴۴۷...

از عذاب قیامت نمی توان جلوگیری کرد ۴۴۷...

عابد و معبود آتشگیره جهنم ۵۵۱...

خلود در جهنم ۵۵۲...

* دوزخیان

نشانه های دوزخیان (سه نشانه) ۱۲۹...

در رستاخیز، معبودان از عابدان بیزاری می جویند ۱۴۷...

مجرمان به سوی جهنم رانده می شوند ۱۵۳...

مجرم کیست؟ ۲۸۰...

شکنجه های دوزخیان ۵۵۳...

متفرقات

ترک ازدواج فضیلت نیست ۳۳...

سازشکاری با دشمن مشکلات را حل نمی کند ۳۸...

وارث حقیقی زمین و... ۸۷...

اشاره ای به «دفع ضرر محتمل» ۹۱...

عرش خدا چیست ۱۸۴...

سحر در اسلام ممنوع ۲۶۸...

آگاهی برای به وجود آوردن یک انقلاب ۲۷۹...

نهی از طغیان در نعمت ۲۹۰...

خشم خدا موجب سقوط است ۲۹۰...

دل‌داری و تسلی خاطر پیامبر(صلی الله علیه و آله) ۳۷۳...

اکثریت حق را نمی‌دانند ۴۲۲...

خلقت آغازین زمین و آسمان ۴۳۰...

هدف از این حیات ناپایدار چیست؟ ۴۴۱...

کر، صدا را نمی‌شنود ۴۵۴...

(فهرست احادیث)

أَلَا كَ وَالِدُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ ... ٧٠

أَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا سَأَلَكَ أَخِي ... ٢١٨

أَللَّهُمَّ هَبْ لِعَلِيِّ الْمَوَدَّةَ فِي صُدُورِ

١٧٠...

أَمَا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيًّا وَ هَذَا ... ٣١٥

أَيُّ قُضِيَ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ بِالْخُلُودِ فِيهَا

٨٧...

آلَهُ الرِّيَاسَةِ سَعَهُ الصَّدْرُ ... ٢١١

إِذَا أَتَى عَلَى يَوْمٍ لَا أَزْدَادُ فِيهِ عِلْمًا ... ٣٤٥

إِذَا كَانَ لِكُلِّهِ الْجُمُعَةُ وَافَى رَسُولُ اللَّهِ

٣٤٤...

أَعْلَمَ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى

٣٤٥...

ب

أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ

٥٦٤...

بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ! ... ٣٨٦

بَلَى إِذَا حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ كَانَتْ ... ٧٠

ت

إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ ... ٤٨٩

إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَقُومُ عَلَى هَذَا الْخَلْقِ ... ٣٩

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى

٣٠٨...

إِنَّ خِيَارَكُمْ أَوْلُو النُّهَى، قِيلَ يَا رَسُولَ

٢٥١...

إِنَّ عَلِيًّا مَرَّ بِقَوْمٍ يَلْعَبُونَ الشَّطْرَنْجَ ... ٤٧٠

إِنَّمَا قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا ... ٤٧٦

أَيُّ بَنِي إِبْنِي وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ غَمَّرْتُ ... ٣٢٤

أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ ... ٢٢

أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ ... ٢١٩

أَلَا كَ حَاجَةٌ؟ ... ٤٨٥

س

الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ إِلَّا خِرَّةً ... ٤٠٩

خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ... ٣٣

السَّلامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ ٤٥٨...

سَلِّ تَفَقُّهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَنَّا ٤٣٣...

ط

طَبِيبُ دَوَّارٍ بِطَبِّهِ ١٠٦...

طُوبَى لِإِمَّةٍ يَنْزِلُ هَذَا عَلَيْهَا ١٧٥...

لَمْ يُوجِسْ مُوسَىٰ خَيْفَةً عَلَىٰ نَفْسِهِ
٢٦٤...

ف فِ
لَوْ ضَرَبْتَ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي ١٧٠...
لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ ٥٦٥...

لَيْسَ الْعِبَادَةُ هِيَ السُّجُودُ وَ ١٤٨...
لِيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَأْكُلُهُ النَّفْسَاءُ الرُّطْبُ ٦٠...
فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ أَيُّ خَوْفَيْكَ ١٩٧...
فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِيرَانِ
٥٥٦...

م

فَوَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَبْدَ اللَّهِ عُمَرَةَ ٢٩٢...

ق ق
مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ؟ ٤٢٠...
مَا لِلْعَبِّ خُلُقُنَا ٤١...

مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ لَهُ مَنْزِلٌ فِي ١٢٣...
الْمُشْتَاقُ لَا يَشْتَهِي طَعَامًا، وَلَا يَلْتَنَدُ ٣٠٥...
قُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا ١٦٩...

ك

مَنْ أَصْنَعِي إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ ٩٢...
مَنْ أَذْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُورًا ١٥٥...

مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ١٥٥...
مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْأَنْبِيَاءِ حَاسِبَهُ اللَّهُ ٣٨١...
كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ ١٩٧...
كَيْفَ نَجِدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ ٤٤٢...

ل

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْأَنْبِيَاءِ حُبًّا لَهَا ٣٨١...
مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ١٧٥...

ن

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ
٣٦٩...

نَحْنُ غَنَيْنَا بِهَا ١١٤...
نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ١٦٩...
لَا تَدْعُوا قِرَاءَةَ سُورَةِ طه، فَإِنَّ اللَّهَ ١٧٥...
لَإِنَّهُ لَا يَفْعَلُ إِلَّا مَا كَانَ حِكْمُهُ وَ ٤٢١...

لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ وَدٌّ لِعَلِيٍّ
١٦٩...

و

لِسَانُ الصِّدْقِ لِلْمَرْءِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي
١٠١...

وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ ٥٤٢...
لَمْ يَحْكُمَا إِنَّمَا كَانَا يَتَنَظَّرَانِ ٥٠٩...

وَتُعْطِيهِمْ طُرْفَ الْهَدَايَا مِنَ اللَّهِ ١٢٢...
 الْوُرُودُ الدُّخُولُ، لَا يَبْقَى بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ
 ١٣٥...
 وَ كَانَ مُوسَى لَا يَرَاهُ أَحَدٌ إِلَّا أَحَبَّهُ!
 ٢٢٥...
 وَلَكِنَّهُ عَدَدُ الْأَنْفَاسِ ١٥٢...

هـ

هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ٢٤...
 هَلْ أَصَابَكَ مِنْ هَذِهِ الرَّحْمَةِ شَيْءٌ
 ٥٧٣...
 هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ
 ٥٦٤...

ی

يَا أَحَدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا صَمَدُ ٤٨٥...
 يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَتْرُقُ؟ ٦٩...
 يَا طَالِبَ الْحَقِّ، الْهَادِيَ إِلَيْهِ ١٨٢...
 يَا عَلِيُّ الْوَفْدُ لَا يَكُونُ إِلَّا رُكْبَانًا ١٥٣...
 يَرُدُّ النَّاسُ النَّارَ ثُمَّ يَصْدُرُونَ ١٣٧...
 يَكُونُ خَلْفُ مَنْ بَعْدَ سِتِّينَ سَنَةً ١١٧...
 يَكُونُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ اتَّخَذُوهُمْ آلِهَةً
 ١٤٨...

احمد، ۱۶۷

احمد مصطفی مراغی، ۱۰

(فهرست اعلام)

- اخنوخ، ۱۱۷، ۵۲۵
 ادريس (عليه السلام)، ۱۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
 ۱۱۳
 ۱۱۷، ۳۸۲، ۵۲۴، ۵۲۵
 اسحاق (عليه السلام)، ۱۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۳، ۳۸۲، ۴۹۱، ۴۹۴
 اسرائیل، ۱۱۳
 اسماعیل (عليه السلام)، ۱۵، ۷۰، ۷۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۳۸۲، ۴۹۴
 ۵۲۴
 اصبح بن نباته، ۴۷۰
 افلاطون، ۱۸۳
 الکسیس کارل، ۷۲
 امام باقر (عليه السلام)، ۱۸۶، ۲۲۵، ۲۹۲، ۳۵۵
 ۴۲۱، ۴۸۵، ۵۰۹، ۵۶۴
 امام جواد (عليه السلام)، ۴۰
 امام حسین (عليه السلام)، ۱۸، ۳۳، ۳۴، ۴۳، ۱۱۸
 امام زین العابدین (عليه السلام)، ۱۱۴، ۲۹۲
 امام صادق (عليه السلام)، ۱۵، ۲۳، ۲۴، ۵۹، ۶۸، ۶۹، ۸۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۹۲، ۳۰۵، ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۶۹، ۳۸۱، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۳، ۴۵۳، ۴۷۶، ۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۷
- ابراهیم (عليه السلام)، ۱۵، ۳۰، ۸۹، ۹۰، ۹۱
 ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱
 ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۴۱، ۳۸۲، ۳۸۳
 ۴۴۰، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸
 ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴
 ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰
 ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷
 ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳
 ۴۹۴، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۵
 آدم (عليه السلام)، ۷۲، ۱۱۳، ۱۷۷، ۲۵۰، ۳۴۶
 ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳
 ۳۶۴
 آزر، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۴۶۴
 ۴۶۶
 آلوسی، ۱۰، ۲۱، ۳۶، ۱۱۴، ۱۶۹، ۲۱۹، ۲۹۳
 ابلیس، ۵۰، ۹۲، ۹۳، ۱۷۷، ۳۴۶
 ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۸۲، ۵۲۰
 ابن صباغ مالکی، ۱۶۹
 ابن عباس، ۱۶۹، ۲۱۲
 ابوالفتوح رازی، ۱۰، ۵۵۱
 ابی بن خلف، ۱۲۸

۵۷۳، ۴۸۵	۵۲۰، ۵۰۹
جعفر بن ابی طالب، ۸۰	امام مجتبی (علیه السلام)، ۳۲۴، ۵۴۲
حاجب، ۳۳۴	
حاکم ابوالقاسم حسکانی، ۲۹۲	
حسن بصری، ۳۱۵، ۳۱۶	ام سلمه، ۷۰، ۷۸، ۷۹
	ایوب (علیه السلام)، ۳۸۲، ۴۰۱، ۵۰۴، ۵۱۸
حضرت مهدی (علیه السلام)، ۱۸۲، ۲۹۲	۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴
۵۷۰	۵۲۶
حوا، ۱۷۷، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۷	بخاری، ۱۶۷
۳۶۴، ۳۶۳	براء بن عازب، ۱۶۹
خَبَاب، ۱۳۹، ۱۴۵	بلال، ۱۳۹
خدیجه، ۱۱۰، ۳۷۳	بلقیس، ۱۸۴
داود (علیه السلام)، ۲۲، ۲۶، ۳۶، ۸۷، ۳۸۲	پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، ۲۲، ۶۰
۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱	۸۳، ۹۱
۵۱۲، ۵۱۴، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۶	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۳۹، ۱۷۷
ذا الکفل (علیه السلام)، ۳۸۲، ۵۲۴، ۵۲۵	۱۸۲، ۲۱۸، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۷۰، ۳۷۵
۵۲۶	۳۸۲، ۳۸۶، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۴۴
ذا النون (علیه السلام)، ۳۸۲، ۵۲۶، ۵۲۷	۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۶۰، ۴۸۷، ۵۳۱
راغب، ۲۸، ۴۶، ۶۳، ۶۵، ۹۶، ۹۷	۵۵۴
۱۴۰، ۱۵۱، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۳۰، ۲۶۵	پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، ۱۵، ۱۲۳
۲۸۴، ۳۳۲، ۴۰۷، ۴۲۸، ۴۵۶، ۴۶۲	۱۶۸
۵۴۲، ۵۵۷	۱۷۵، ۳۴۵
رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، ۱۶۹	ثعلبی، ۱۶۹
زکریا (علیه السلام)، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۲	جابر بن عبدالله انصاری، ۱۳۵
۲۳	جابر جعفی، ۴۲۱
۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱	جالوت، ۲۲۴
۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۳، ۸۱، ۹۵، ۱۱۳	جبرئیل، ۴۹، ۵۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۶۶
۲۳۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷	۱۶۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۴۱، ۳۴۳

- زمخشری، ۱۰، ۷۵، ۱۶۹
 سامری، ۱۹۰، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳
 سبط ابن جوزی، ۱۶۹
 سلمان، ۱۳۹
 سلیمان(علیه السلام)، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۸۷، ۱۸۴
 ۳۸۲، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹
 ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷
 سلیمان بن داود، ۲۲
 سمیه، ۱۳۹، ۲۶۵
 سید قطب، ۱۰، ۲۱
 سیوطی، ۱۰، ۱۶۹، ۲۱۹
 شعیب، ۱۹۱، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۹
 شیخ طوسی، ۱۰
 طالوت، ۲۲۴
 طبرسی، ۱۰، ۲۲، ۶۴، ۲۱۹، ۲۸۱
 ۲۹۲، ۳۱۵، ۳۶۲، ۳۹۲، ۵۱۱
 عاص بن وائل، ۱۲۴، ۱۴۵
 عبدالله ابن ابی ربیع، ۷۸
 عبد علی بن جمعه الحویزی، ۱۰
 عزیر، ۱۵۹، ۱۶۱
 علامه طباطبائی، ۱۰، ۸۷
 علی(علیه السلام)، ۴۱، ۵۰، ۶۰، ۱۰۱، ۱۰۶
 ۱۱۰، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹
 ۱۷۰، ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۶
 ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۹۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵
 ۳۲۴، ۳۳۴، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۹۵، ۴۴۲
 ۴۷۰، ۵۴۲، ۵۵۶
 علی بن اسباط، ۴۰
 علی بن الحسین(علیه السلام)، ۳۳، ۵۹
 ۱۱۴
 علی بن موسی الرضا(علیه السلام)، ۳۹
 ۴۱
 عمار، ۱۳۹
 عمرو بن عاص، ۷۸
 عیسی(علیه السلام)، ۱۵، ۲۳، ۲۶، ۳۲، ۳۹
 ۴۵، ۵۱، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۷۱
 ۷۲، ۷۴، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۱۱۳، ۱۱۵
 ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۰، ۵۲۶، ۵۳۷، ۵۳۹
 ۵۴۰
 فخر رازی، ۱۰، ۶۷، ۲۷۴، ۳۰۸
 ۳۷۵، ۴۳۰، ۴۵۶، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶
 ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۹، ۵۴۷، ۵۶۱
 فرانک آلن، ۴۳۶
 فیض کاشانی، ۱۰
 قرطبی، ۱۰، ۲۶، ۳۶، ۱۲۵، ۱۶۹
 ۳۱۷، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۸۴، ۴۸۸
 فرعون، ۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۹
 ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
 ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳
 ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱
 ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷

- موسی(علیه السلام)، ۱۵، ۳۳، ۳۸، ۶۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۱۴، ۳۴۷، ۴۸۶، ۴۹۷
- قسطنطین، ۸۴
- کرسی موريسن، ۴۳۸
- کلینی، ۱۰۶
- گنجی شافعی، ۱۶۹
- لوط(علیه السلام)، ۳۶۶، ۳۸۲، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۶
- محب الدین طبری، ۱۶۹
- محدث بحرانی، ۲۱۹
- محمّد بن حنفیه، ۱۶۹
- مریم(علیه السلام)، ۱۳، ۱۵، ۲۳، ۲۶، ۳۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۴، ۸۱، ۹۰، ۹۵، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۷۲، ۲۱۴، ۲۳۱، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۵۴
- مسلم، ۱۶۷
- مسیح(علیه السلام)، ۱۵، ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۱۱۲، ۱۶۲، ۴۲۴، ۴۴۰، ۵۴۰، ۵۵۴
- مغیره، ۶۴
- نجاشی، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱
- نضر بن حارث، ۱۳۹
- نمرود، ۱۳۴، ۳۸۳، ۴۷۵، ۴۸۶، ۴۸۷

یزید، ۱۸، ۴۳، ۱۱۸	۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳
یعقوب (علیه السلام)، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲	نوح (علیه السلام)، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۴۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۸۲، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳
۲۳، ۲۴، ۲۶، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۱	۵۰۴، ۵۰۵، ۵۲۵
۱۱۳، ۳۲۱، ۳۸۲، ۴۹۱، ۴۹۴، ۵۲۶	نیشابوری، ۱۶۹
یونس (علیه السلام)، ۱۶۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۷	نیکسون، ۳۶۰
۴۱۱، ۴۶۱، ۵۰۴، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸	ولید بن مغیره، ۱۲۸
۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲	هارون، ۱۵، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۱۰۳
***	۱۰۵
	۱۱۳، ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۳۴
	۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۸۲، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۵، ۵۰۵، ۵۶۲
	هاشم بحرانی، ۱۰
	هشام بن حکم، ۴۱۹، ۴۲۰
	هیثمی، ۱۶۹
	هیروдіا، ۴۲
	هیرودیس، ۴۲، ۴۳
	یاسری، ۳۳۴
	یحیی (علیه السلام)، ۱۵، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۶۷، ۱۱۳، ۲۷۰، ۲۷۷، ۳۶۹، ۵۳۴، ۵۳۵
	۵۳۷

جامع السعادات، ۷۰	(فهرست کتب)
درّ المنشور، ۱۰، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۸۰،	
۵۳۲، ۵۳۱، ۲۱۹	احتجاج، ۲۲، ۳۱۵، ۳۹۲
ذخائر العقبی، ۱۶۹	احقاق الحق، ۱۶۹
راز آفرینش انسان، ۴۳۸	اسباب النزول، ۱۰
روح الجنان، ۱۰	اصول کافی، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹،
روح المعانی، ۱۰، ۲۱، ۱۱۴، ۱۲۲،	۲۵۰، ۲۵۱، ۵۰۹
۱۶۹، ۱۷۰، ۲۱۹، ۲۹۳	اعلام القرآن، ۳۳، ۳۲۱، ۵۱۶
روضه کافی، ۴۸۵	المنار، ۱۰
رهبران بزرگ و مسئولیت های	المیزان، ۱۰، ۲۶، ۳۶، ۵۰، ۱۱۸،
بزرگ تر، ۵۷۶	۱۵۵، ۲۱۹، ۴۱۴، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۴۱،
زبور، ۳۶، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲	۴۴۸، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۴، ۵۲۲، ۵۳۲
سعد السعود، ۶۴	انجیل، ۴۳، ۵۰۹
سفینه البحار، ۹۳، ۱۹۷، ۳۴۵، ۴۸۹	انسان موجود ناشناخته، ۷۲
سیره ابن هشام، ۸۱	اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ۶۱
صواعق المحرقة، ۱۶۹	بحار الانوار، ۲۵۱، ۴۰۹، ۴۳۳، ۴۴۲،
غایه المرام، ۲۱۹	۴۵۸
فی ظلال، ۲۱، ۱۶۷، ۳۱۶، ۳۷۵،	تبیان، ۱۰
۴۵۶، ۵۲۵، ۵۳۹	تذکره، ۱۶۹
فی ظلال القرآن، ۱۰، ۸۵	تفسیر برهان، ۱۰
قاموس اللغة، ۱۹۵	تفسیر صافی، ۱۰، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۹۷،
قصص قرآن، ۵۱۶	۵۰۸، ۵۰۹
کامل ابن اثیر، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۹۰،	تفسیر مراغی، ۱۰
۵۲۶	توحید صدوق، ۴۱۹، ۴۲۱
کشاف، ۱۰، ۱۶۹، ۴۵۶	تورات، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۱۱۷،
	۱۹۷، ۲۰۸، ۲۸۹، ۲۹۶، ۲۹۸، ۴۶۱،
مجمع البیان، ۱۰، ۱۶، ۲۶، ۶۴، ۱۱۴،	۵۲۵، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۸۶
۱۲۵، ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱،	
۱۸۶، ۱۹۲، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۸۱، ۲۹۲،	

٣٠٤، ٣٤٥، ٣٧٥، ٣٨٦، ٤٥٧، ٤٧٠،
 ٤٨٤، ٤٨٦، ٤٨٨، ٥٠٣، ٥٠٧، ٥٠٨،
 ٥١١، ٥٢٩، ٥٤٧، ٥٥٩، ٥٦١، ٥٦٤،
 ٥٧٣

معمای هستی، ٣٦٠

مفاتيح الغيب، ١٠

مفردات، ٢٨، ٦٣، ٦٥، ٩٧، ١٤٠،
 ١٥١، ١٨٢، ٢٠٤، ٢٣٠، ٢٦٥، ٢٨٤،
 ٣٣٢، ٤٢٨، ٤٥٦، ٤٦٢، ٥٤٢، ٥٥٧

منتخب الاثر، ٥٦٥

من لا يحضره الفقيه، ٥٩

منهج الصادقين، ٥٤٧

نور الابصار، ٥٦٥

نور الثقلين، ١٠، ١٨، ١٩، ٢٢، ٢٣،
 ٢٤، ٣٣، ٤١، ٥٩، ٦٠، ٦٤، ٨٧، ١٠١،
 ١٢٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٤٩، ١٥٢،
 ١٥٣، ١٥٥، ١٧٠، ١٧٥، ١٨٠، ١٩٧،
 ٢٢٥، ٣٠٥، ٣١٦، ٣٤٥، ٣٦٠، ٣٨١،
 ٣٩٢، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٣١، ٤٥٣،
 ٥٠٣، ٥٠٩، ٥٢٢، ٥٢٩، ٥٣٠

نهج البلاغه، ١٠٦، ١٧٠، ٢٣٦، ٢٦٤،

٣٠٩، ٣٢٤، ٤٠٩، ٥٤٢، ٥٥٦

وسائل الشيعة، ٥٩، ٧٠، ٧١

۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۱، ۳۷۶، ۳۷۲، ۳۶۱	(فهرست ازمنه و امکنه)
۴۵۵، ۴۵۰، ۴۴۸، ۴۴۶، ۴۴۳، ۴۰۹	
۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۰، ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۶	آریزونا، ۴۳۷
۵۶۰، ۵۵۵، ۵۴۸، ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۴۴	آمریکا، ۳۶۰، ۴۳۷
۵۷۵	بابل، ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۹
کربلا، ۱۸، ۳۳	بیت المقدس، ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۴۹۲
کوفه، ۲۳۶	ثریا، ۳۴۴
مدین، ۱۰۴، ۱۳۴، ۱۹۱، ۲۲۱، ۲۲۹	چین، ۳۴۴
۲۳۹	حبشه، ۷۷، ۷۸
مدینه، ۳۱۹	دار الندوه، ۵۰، ۱۴۰
مصر، ۴۰، ۱۰۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۹	روم، ۸۴
۲۷۳، ۲۷۲، ۲۵۳، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۳۵	سامره، ۳۲۱
۳۰۷، ۲۹۹، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۷۴	سدوم، ۴۹۹
مکه، ۱۳، ۷۸، ۱۴۰، ۱۶۸، ۱۷۳	شام، ۳۶۶، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۱۴، ۵۲۶
۳۸۹، ۳۷۹، ۳۷۶، ۳۷۳، ۱۸۹، ۱۷۶	شامات، ۵۱۶
۵۷۵، ۵۱۹، ۴۵۳، ۴۲۲	شعبان، ۵۷۰
ناصره، ۵۳	طور، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۴
نجران، ۶۴	۲۹۶، ۳۱۲
نینوا، ۵۲۹	طوی، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳
یوم الحسرة، ۸۲، ۸۶	عراق، ۵۲۹
یوم الزینة، ۲۵۲، ۲۵۷	فدک، ۲۲
***	فلسطین، ۴۲، ۲۸۴، ۳۶۶، ۴۹۹
	قیامت، ۱۵، ۵۰، ۸۶، ۱۲۸، ۱۳۵
	۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۷۵
	۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۷۷
	۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰
	۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۶، ۳۵۷

(فهرست قبایل و طوایف و ...)

اصحاب الردّه، ۳۰۹

اهل سنت، ۱۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹

بنی اسرائیل، ۲۱، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۳،

۵۲، ۶۴، ۱۱۵، ۱۷۷، ۱۸۹، ۱۹۰،

۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۳،

۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۸۳، ۲۸۴،

۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲،

۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹،

۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹،

۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۹،

۳۲۰، ۳۲۱، ۳۴۷، ۴۶۱، ۵۲۵، ۵۳۵،

۵۶۲

بنی امیه، ۱۱۸

بنی عباس، ۱۱۸، ۳۹۱

شیعه، ۲۱، ۴۰، ۱۱۴، ۱۶۸، ۲۱۹،

۲۲۰، ۳۰۸، ۴۸۴، ۵۶۵

قبطیان، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۸۳

قریش، ۵۰، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۵۷۵

قوم ثمود، ۳۶۶

قوم لوط، ۱۴۲، ۲۸۱

مارکسیست، ۲۱۷، ۲۸۲

نصاری، ۷۵

یهود، ۲۱، ۲۶، ۷۵، ۱۵۹

(فهرست اشعار)

با بدان بنشست و خاندان نبوتش گم شد

۵۰۲...

برخیز و فشان درخت خرما ۵۷...

حاجب اگر معامله حشر با علی است

۳۳۴...

سحر با معجزه پهلوانزند دل خوش دار

۲۶۸...

شایسته ستایش آن آفریدگاری است

۳۴۹...

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی

۱۳۶...

وعده وصل چون شود نزدیک ۳۰۴...

- (کلمات معنی شده در این جلد)
- ۲۵ - «بَرَّ» ۶۶...
 ۲۶ - «بَيَّضَاءُ» ۲۰۵...
 ۲۷ - «تَابُوتُ» ۲۲۴...
 ۲۸ - «تَخْتُ» ۱۸۴...
 ۲۹ - «تَسْعَى» ۲۰۴...
 ۳۰ - «تَشْقَى» ۱۸۲...، ۳۵۰
 ۳۱ - «تَقَطَّعُوا» ۵۴۳...
 ۳۲ - «تَلَقَّفَ» ۲۶۵...
 ۳۳ - «تَمَائِيلُ» ۴۶۶...
 ۳۴ - «تَمَثَّلَ» ۴۹...
 ۳۵ - «تَمَيَّدَ» ۴۳۳...
 ۳۶ - «تَوَلَّى» ۲۵۷...
 ۳۷ - «ثَرَى» ۱۸۵...
 ۳۸ - «جَبَّارُ» ۶۶...
 ۳۹ - «جَنِيًّا» ۱۳۱...
 ۴۰ - «جَذَعُ» ۵۴...
 ۴۱ - «حَدَبُ» ۵۴۹...
 ۴۲ - «حَسْبِيسُ» ۵۵۵...
 ۴۳ - «حَصَبُ» ۵۵۱...
 ۴۴ - «حُصُورُ» ۳۲...
 ۴۵ - «حُطْبُ» ۵۵۱...
 ۴۶ - «حَنَانُ» ۳۶...
 ۴۷ - «خَامِدُ» ۴۰۳...
 ۴۸ - «خَشِيتُ» ۴۲۸...
 ۴۹ - «خَلَفَ» ۱۱۵...
 ۵۰ - «خَوَارُ» ۳۰۰...
 ۵۱ - «دَرَكُ» ۲۸۴...
 ۵۲ - «ذِكْرُ» ۳۸۷...، ۴۶۱
 ۱ - «آذَنْتُ» ۵۷۵...
 ۲ - «أَثَاثُ» ۱۴۰...
 ۳ - «أَخْلَامُ» ۳۹۰...
 ۴ - «إِدِ» ۱۵۹...
 ۵ - «ارِثُ» ۲۱...، ۵۶۱
 ۶ - «أَزَرَ» ۲۱۴...
 ۷ - «اسْرَافُ» ۳۶۲...
 ۸ - «إِصْطِنَاعُ» ۲۳۰...
 ۹ - «أَضْغَاثُ» ۳۹۰...
 ۱۰ - «افْتَرَبَ» ۳۸۵...
 ۱۱ - «الْيَوْمُ» ۸۶...
 ۱۲ - «امَّتُ» ۵۴۲...
 ۱۳ - «اِئْتَبَذَتْ» ۴۶...
 ۱۴ - «أَوْجَسَ» ۲۶۴...
 ۱۵ - «أَهْشُ» ۲۰۳...
 ۱۶ - «أَبُ» ۹۱...
 ۱۷ - «أَثَرُ» ۳۱۵...
 ۱۸ - «أَخْفَى» ۱۸۶...
 ۱۹ - «أَرْضُ» ۵۶۰...
 ۲۰ - «أَزَى» ۱۵۱...
 ۲۱ - «أَزْوَاجاً» ۲۵۰...
 ۲۲ - «أَكْبَدَنَّ» ۴۶۸...
 ۲۳ - «أُمَّتُ» ۳۳۱...
 ۲۴ - «أَمَكُّثُوا» ۱۹۱...

- ۵۳ - «ذِکْر» ۵۶۲...
 ۵۴ - «رئی» ۱۴۰...
 ۵۵ - «رسول» ۱۰۶...
 ۵۶ - «رُشْد» ۴۶۵...
 ۵۷ - «رَغَبًا» ۵۳۶...
 ۵۸ - «رِکْز» ۱۶۸...
 ۵۹ - «رِکْض» ۴۰۱...
 ۶۰ - «رَوَاسِی» ۴۳۳...
 ۶۱ - «رُوحِنَا» ۵۳۹...
 ۶۲ - «رَهْبًا» ۵۳۶...
 ۶۳ - «زَاهِق» ۴۰۷...
 ۶۴ - «زُبُور» ۵۶۱...
 ۶۵ - «زُرْق» ۳۲۷...
 ۶۶ - «زَفِیر» ۵۵۳...
 ۶۷ - «سُجَّد» ۱۱۴...
 ۶۸ - «سِجِل» ۵۵۷...
 ۶۹ - «سِجِل» ۵۵۷...
 ۷۰ - «سِرَّ» ۱۸۶...
 ۷۱ - «سِلْوِی» ۲۹۰...
 ۷۲ - «سَمِی» ۱۲۷...
 ۷۳ - «سَوَات» ۳۵۲...
 ۷۴ - «سِیرَة» ۲۰۴...
 ۷۵ - «شَاخِصَه» ۵۴۹...
 ۷۶ - «شَقِی» ۶۷...
 ۷۷ - «شِیعَة» ۱۳۲...
 ۷۸ - «صِدِّیق» ۹۰...
 ۷۹ - «صَفْصَف» ۳۳۱...
 ۸۰ - «صِلِی» ۱۳۲...
 ۸۱ - «ضَحی» ۲۵۷...
 ۸۲ - «ضُر» ۵۱۹...
 ۸۳ - «ضَنک» ۳۵۸...
 ۸۴ - «طَرِیقَه» ۲۶۰...
 ۸۵ - «عَاصِفَة» ۵۱۴...
 ۸۶ - «عَاقِر» ۲۹...
 ۸۷ - «عِبَادَة» ۱۲۰...
 ۸۸ - «عِتی» ۲۹...
 ۸۹ - «عَدْن» ۱۲۰...
 ۹۰ - «عَرش» ۱۸۴...
 ۹۱ - «عُکُوف» ۴۶۶...
 ۹۲ - «عَوَج» ۳۳۱...
 ۹۳ - «عَهْد» ۱۵۴...
 ۹۴ - «عَوِی» ۳۵۳...
 ۹۵ - «فَرَج» ۵۳۸...
 ۹۶ - «فَرِی» ۶۳...
 ۹۷ - «قَاع» ۳۳۱...
 ۹۸ - «قَبَس» ۱۹۱...
 ۹۹ - «قَدَر» ۲۳۰...
 ۱۰۰ - «قَرْن» ۱۴۱...
 ۱۰۱ - «قَصِی» ۵۳...
 ۱۰۲ - «قُوت» ۳۷...
 ۱۰۳ - «کَرْب» ۵۰۳...
 ۱۰۴ - «لُبُوس» ۵۱۱...
 ۱۰۵ - «لُد» ۱۶۸...
 ۱۰۶ - «لِسان» ۱۰۱...
 ۱۰۷ - «لَعِب» ۴۰۵...

- ۱۰۸ - «لَنْ نَّبْرَحَ» ۳۰۳...
 ۱۰۹ - «مَأْرَبٍ» ۲۰۳...
 ۱۱۰ - «مَبْرُوصٍ» ۲۰۸...
 ۱۱۱ - «مُثْلَى» ۲۶۰...
 ۱۱۲ - «مُحَدَّثٍ» ۳۸۷...
 ۱۱۳ - «مَحْرَابٍ» ۳۴...
 ۱۱۴ - «مَرَدٍّ» ۱۴۳...
 ۱۱۵ - «مُشْفِقٍ» ۴۲۸...
 ۱۱۶ - «مَشْهَدٍ» ۸۵...
 ۱۱۷ - «مَلِكٍ» ۲۹۹...
 ۱۱۸ - «مَلِكٍ» ۲۹۹...
 ۱۱۹ - «مَنْ» ۲۹۰...
 ۱۲۰ - «مِهَادٍ» ۲۵۰...
 ۱۲۱ - «مَهْدٍ» ۶۵...
 ۱۲۲ - «مِهْدٍ» ۲۵۰...
 ۱۲۳ - «نَادَى» ۲۵...
 ۱۲۴ - «نَاسٍ» ۳۸۵...
 ۱۲۵ - «نَبَذَتْهَا» ۳۱۵...
 ۱۲۶ - «نَبِيٍّ» ۱۰۶...
 ۱۲۷ - «نَبِيًّا» ۱۰۴...
 ۱۲۸ - «نَجَى» ۱۰۵...
 ۱۲۹ - «نَدَى» ۱۴۰...
 ۱۳۰ - «نَسْفٍ» ۳۳۰...
 ۱۳۱ - «نَسِيَانٍ» ۳۴۸...
 ۱۳۲ - «نَفَسٍ» ۵۰۶...
 ۱۳۳ - «نَفَسَتْ» ۵۰۶...
 ۱۳۴ - «نَقْلِدِرٍ» ۵۲۸...
 ۱۳۵ - «نُونٍ» ۵۲۷...
 ۱۳۶ - «نُفْهَى» ۳۶۶...
 ۱۳۷ - «وَرُودٍ» ۱۳۴...
 ۱۳۸ - «وَزِيرٍ» ۲۱۳...
 ۱۳۹ - «وَسُوسَةٍ» ۳۵۲...
 ۱۴۰ - «وَقْدٍ» ۱۵۲...
 ۱۴۱ - «هَبُوطٍ» ۳۶۳...
 ۱۴۲ - «هَضْمٍ» ۳۳۶...
 ۱۴۳ - «هَمْسٍ» ۳۳۲...
 ۱۴۴ - «هَوَى» ۲۹۰...
 ۱۴۵ - «يَخْصِفَانِ» ۳۵۲...
 ۱۴۶ - «يَدْمَعُهُ» ۴۰۷...
 ۱۴۷ - «يَسْتَحْشِرُونَ» ۴۱۴...
 ۱۴۸ - «يَسْرَنَاءُ» ۱۷۱...
 ۱۴۹ - «يُضْحِكُونَ» ۴۵۲...
 ۱۵۰ - «يَمٍ» ۲۸۶، ۲۲۳...
 ۱۵۱ - «يُنْسِلُونَ» ۵۴۹...
 ۱۵۲ - «يُنْشِرُونَ» ۴۱۵...
